۱

العبقری الحسان

فی احوال مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی ره

العبقري الحسان

في احوال مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

مؤلف:

علامهٔ کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله

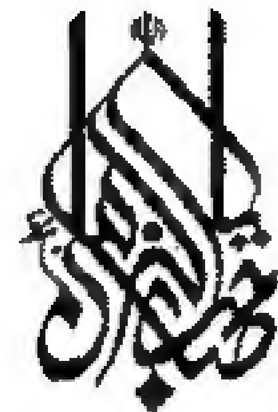
۱۳۶۹ ق.

تحقیق و تصحیح:

صادق برزگر بفرویی ـ حسین احمدی قمی

ویژه پژوهشگران مباحث مهدویت (عج)

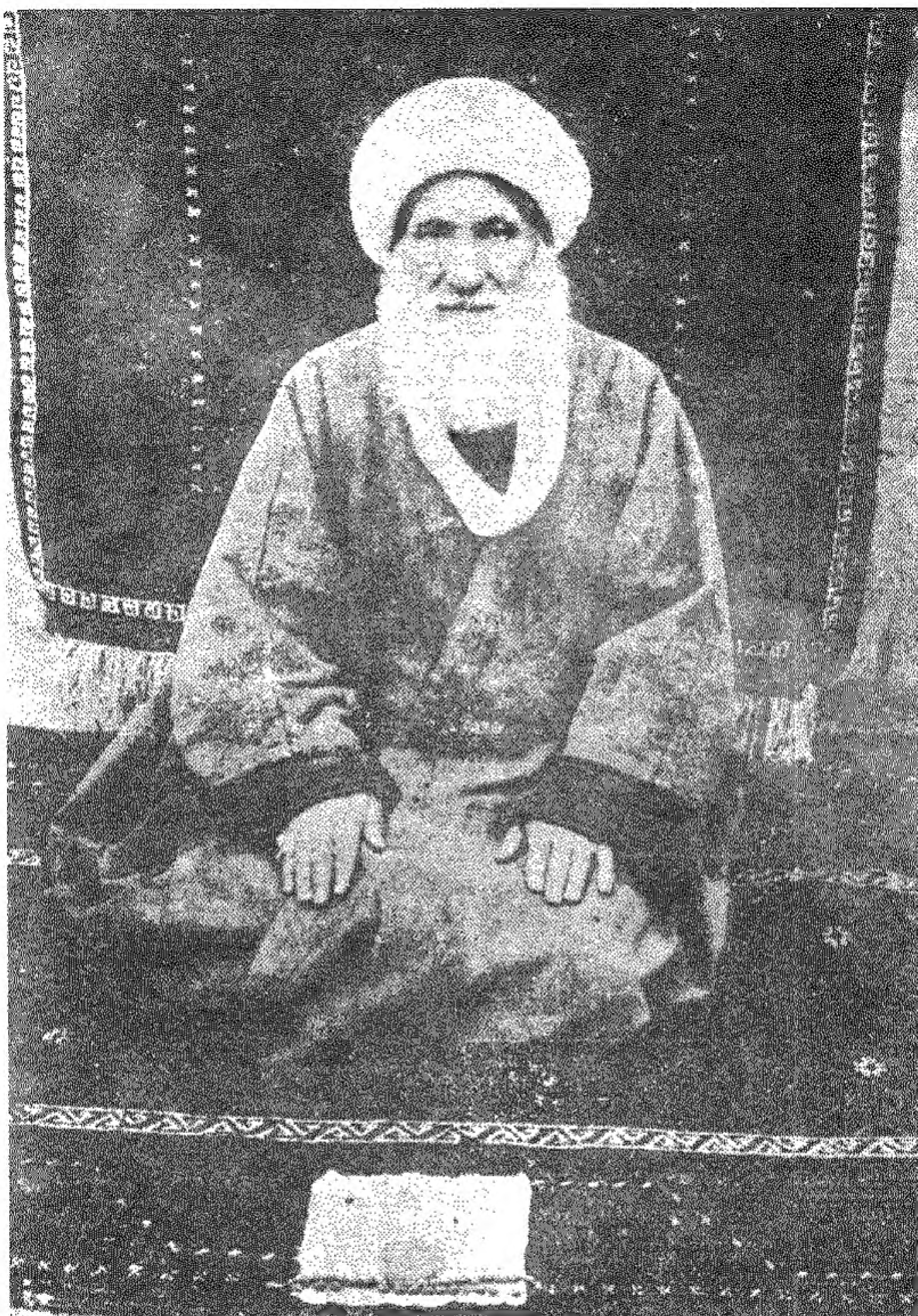
و کتابخانه‌های تخصصی



■ نام کتاب: العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج) □
■ مؤلف: علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله □
■ به کوشش: صادق برزگر بفرویی و حسین احمدی قمی □
■ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران □
■ تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۶ □
■ نوبت چاپ: اوّل □
■ چاپ: أسوه □
■ شمارگان: ۳۰۰۰ دوره (۹ جلدی) □
■ قیمت دوره: ۴۲۰۰۰ تومان □
■ شابک دوره: ۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۳ ـ ۱۰۲ ـ ۵ □
■ شابک جلد اوّل: ۹۷۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۳ ـ ۱۰۳ ـ ۲ □

■ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران □
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران □
■ تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ ـ ۰۲۵۱ □
■ قم ـ صندوق پستی: ۶۱۷ □

این اثر با حمایت معاونت فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است



ما در مشهد از اوان کودکی با دو چهره علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم. یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود و از اعلام و اساتید مشهد بود و بسیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفننی بود. دیگری مرحوم آشیخ علی اکبر نهاوندی که در بین عامه مردم مشهد تقریباً اول روحانی محسوب می شد. الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است.

حضرت آیت الله خامنه ای مدّظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه ثقتي وعليه توكلي

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين

أما بعد

بالعبقري الحسان في أحوال مولانا صاحب العصر والزمان

الجلد الثاني من كتاب أنوار المواهب

الآغا الحاج الشيخ علي أكبر النهاوندي المشهدي

وله الأمر ظلّه

[illegible]

مقدمه عربی از کاتب نسخه

باب پنجم در حکایات کسانی است که در غیبت کبری در بیداری شرفیاب حضور باهر النور امام

عصر ناموس الدهر گردیده اند و در حین تشرف آن بزرگوار را شخصه و جثته دیده اند و در حال

دیدن آن قطب عالم امکان و آفتاب امام عالمیان را نشناخته اند و در این باب

حکایاتست حکایه اوّل دیدن ابن هشام است آنحضرت را در غیبت کبری و نشناختن او آن

بزرگوار را در حین تشرف علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب خرایج راوندی روایت [illegible]

از ابی القاسم جعفر بن محمد قولویه روایت کرده که گفت من در سال [illegible] از بعثت [illegible]

اوایل غیبت کبری بود در آن سالیکه قرامطه حجر الاسود را از بلاد هجر برگردانیده بودند

بسوی بیت الله الحرام من بعزم زیارت بیت الله وارد بغداد شدم و عمده مقصد من دیدن

این بود که حجر الاسود را بجایش نصب کنند زیرا که در کتابها چنین دیده بودم که او را از جایش

کنده و بیرون برند و پس از آن در زمان حجت زمان او را [illegible] او را در جایش نصب میکند چنانچه

در زمان حجاج از جایش کنده شد و هر کسی خواست که آن حجر را بر جای خود نصب کند قرار

نگرفت تا آنکه امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام بدست مبارک خود حجر الاسود را

بجای خود قرار داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

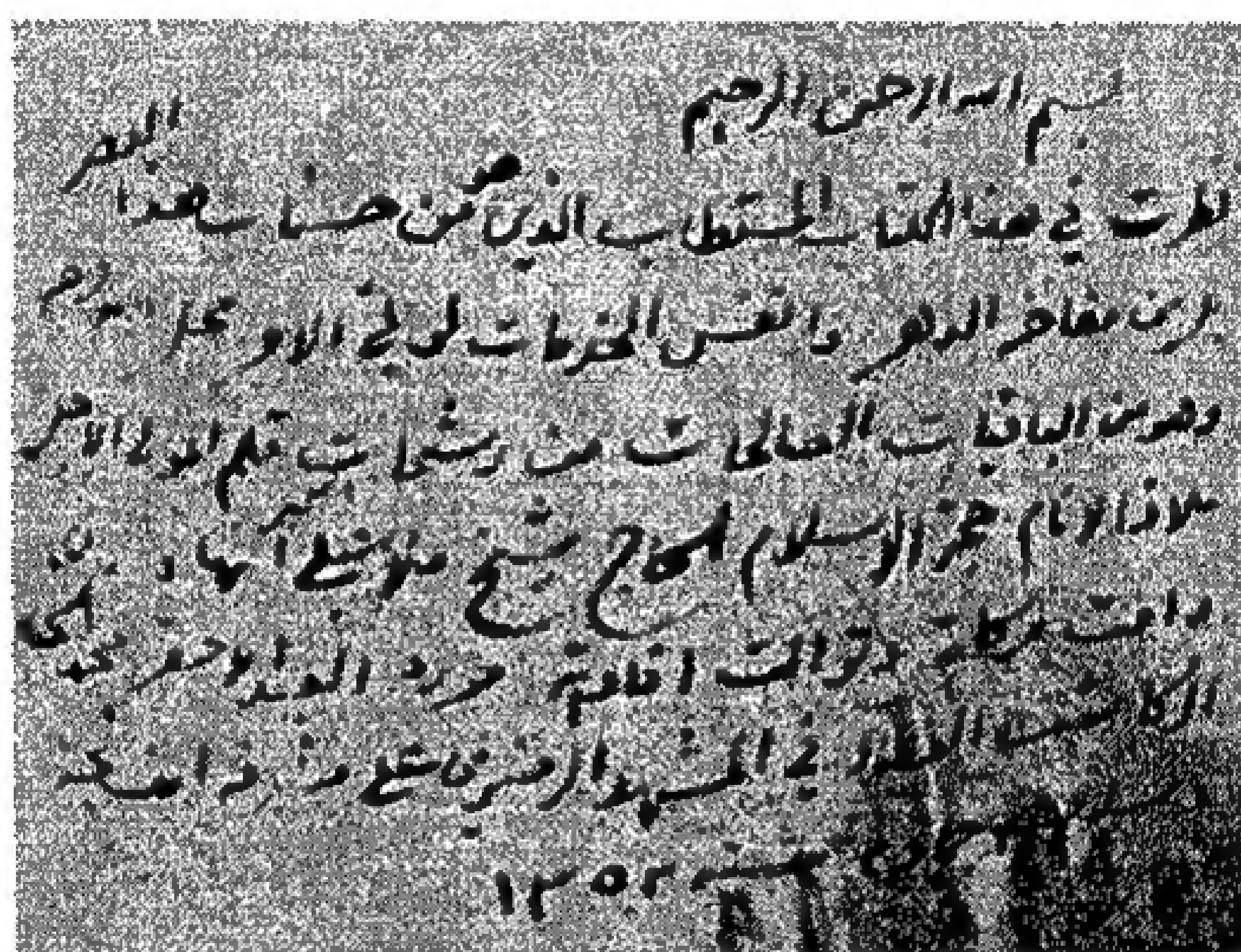
۱۳۷۸/۲/۲۵

بخشی از کتاب مستطاب عبقری به خط مرحوم مولف

بسم الله الرحمن الرحيم

نظرت في هذا الكتاب المستطاب الذي هو من حسنات هذا العصر بل من مفاخر الدهر والنفس الخدمات لولی الامر عجل الله فرجه و هو من الباقیات الصالحات من رشحات قلم المولی الاجل ملاذ الانام حجه الاسلام الحاج شیخ ملا علی اکبر النهاوندی دامت برکاته و تَوالت افاداته.

حرره العبد الاحقر محمد الحسین الکاشف الغطاء
في المشهد الرضوی علی مشرفه الف تحیه وسلام.
۲ جمادی ۲ سنة ۱۳۵۲



بسم الله الرحمن الرحيم
نظرت في هذا الكتاب المستطاب الذي هو من حسنات هذا العصر
بل من مفاخر الدهر والنفس الخدمات لولي الامر عجل الله فرجه
وهو من الباقيات الصالحات من رشحات قلم المولى الاجل
ملاذ الانام حجة الاسلام الحاج شيخ ملا علي اكبر نهاوندي
دامت بركاته وتوالت افاداته حرره العبد الاحقر محمد الحسين
آل كاشف الغطاء في المشهد الرضوي على مشرفه الف تحية
سنة ١٣٥٢

بسم الله الرحمن الرحيم

در این کتاب شریف نگریستم و آن را از برترین حسنات عصر حاضر بلکه از مفاخر دهر یافتم و نیکو خدمتی است برای حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و از باقیات صالحاتی است که از قلم مولای فاضل حضرت حجة الاسلام و ملاذالانام حاج شیخ علی اکبر نهاوندی دامت برکاته تراوش یافته است.

نوشته شد به دست عبد حقیر خداوند، محمّد حسین
کاشف الغطاء در مشهد مقدس رضوی که بر زایرانش
هزار مرتبه درود و سلام باد.
دوم جمادی الثانیه سال ۱۳۵۲ قمری

سخن ناشر

بسمه تعالی

سخن گفتن از علامهٔ کبیری چون حضرت آیة الله شیخ علی اکبر نهاوندی که عمری را در مطالعه و پژوهش سپری کرده و نزدیک به یک قرن به اسلام و مسلمین چه در قالب نگارش و چه در قالب منبر خدمت نموده است، برای کسی که از دور نیز دستی بر آتش [1] ندارد، بسیار سخت است.

چراکه وقتی به آثار وی نظر می‌کنیم و عمق بی‌پایان آنها را چه از حیث تعداد و چه از حیث محتوا می‌بینیم، درک برکاتی که خداوند در عمر گرانمایهٔ این مرد نهاده، برایمان دشوار می‌نماید.

به حق می‌توان گفت که از هر خطّ کتابهای این مرد الهی، طرفه مطلبی می‌توان دریافت و از هر صفحهٔ آن می‌توان ذخیره‌ای اندوخت.

گویا ایشان سراسر عمرش را مشغول مطالعه یا تألیف بوده است و اوقات فراغت وی، آن گاه بوده است که بر منبر، وعظ می‌نموده یا بر محراب سر به طاعت می‌سوده. آیا به راستی او را خواب و خور چقدر بوده است که فقط بازنویسی و ویرایش دایرة المعارف عظیم آن بزرگ، دربارهٔ حضرت حجّت «روحی و ارواح العالمین له الفداء» یعنی کتاب مستطاب «عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه» حدود سه سال از یک گروه چند نفری وقت گرفت و آن گاه تصور کنید که این کتاب ۴۰۰۰ صفحه‌ای که در دستان شماست فقط یکی از تألیفات آن عالی‌مرد است که حدود ۳۰ تألیف کوچک و بزرگ از وی به ثبت رسیده است.

و او را چه مقدار دست‌نویس و یادداشتهای پراکنده بوده که حوادث ایام به باد غارت

---

۱. باید توجه داشت که ایشان در عصر دیکتاتوری چون رضاشاه خائن می‌زیسته است.

داده و اثری از آن نیست؟

و آیا به راستی در عمر پیشینیان ما چه برکتی نهفته بوده که ما اکنون از آن بی‌بهره‌ایم؟

کتاب حاضر

کتاب حاضر از پنج بخش یا به فرمودهٔ مؤلف محترم پنج بساط تشکیل شده است:

بساط اول؛ به «الرفرف الاخضر في بشارات ظهور الحجّة المنتظر»[1] موسوم است. این بساط مشتمل بر آیات قرآن و سایر کتب آسمانی و نیز پاره‌ای از اقوال کاهنان و ساحران و نیز احادیث نبوی و اخبار وارد شده از ائمهٔ بزرگوار در بشارت ظهور آن امام است که خود این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند رفرفه تقسیم شده است.

بساط دوم؛ به «المِسْك الأذفر فی ولادة الحجّة المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته»[2] موسوم و محتوی چند عبقریه و چند مسکه است. در این بساط نام ۴۵ نفر از علمای اهل سنت که قایل به تولد و حیات آن بزرگوار هستند، آمده است.

بساط سوم؛ این بساط به «الصبح الأسفر في اثبات مهدويّة الحجّة المنتظر»[3] موسوم است و شامل تعیین شخص شخیص مهدی علیه السلام و چند اشکال وارده بر وجود، غیبت و سایر خصوصیّات آن بزرگوار است. همچنین احوال معمّرین و سالمندان به صورت طبقه‌بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال در آن آمده است. بخش دیگر این بساط شامل غیبتهای انبیای عظام از قوم خود است. این بساط، به چند عبقریه تقسیم بندی و هر عبقریّه شامل چند صبیحه است.

بساط چهارم؛ به «الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجة المنتظر»[4] نام‌گذاری شده

---

۱. «پرچم سبز» در بشارات ظهور حضرت ولی عصر(عج).

۲. «مشک خوش بو» درباره ولادت و معجزات حضرت ولی عصر(عج).

۳. «صبح روشن» در اثبات مهدویت حضرت ولی عصر(عج).

۴. «یاقوت سرخ» در بیان افرادی که مفتخر به رؤیت لقای حضرت ولی عصر(عج) شده‌اند.

است. در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر از کسانی که به هر نحوی از هنگام تولد تا زمان مؤلف توفیق دیدار آن امام عالمیان را یافته‌اند، ذکر شده. این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند یاقوته تقسیم شده است.

بساط پنجم؛ نام این بساط «النجم الأزهر في علائم ظهور الحجّة المنتظر»[1] است که شامل مدح انتظار فرج و علایم ظهور است. نیز در همین بساط میراث انبیا و معصومینی که با آن حضرت است، ذکر شده و شرح حال آن بیان شده است. این بساط شامل چند عبقریه و هر عبقریه شامل چند نجمه است.

لازم به ذکر است که ابتدای نسخهٔ خطی تقریظی از علامه محمد حسین کاشف الغطاء یافت شد که تصویر آن ابتدای کتاب آمده است.[2]

---

۱. «ستاره درخشان» در علایم ظهور حضرت ولی عصر (عج).

۲. مرحوم آیةالله محمد حسین کاشف الغطاء در سال ۱۲۹۶ هجری در نجف اشرف متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم مختلفه، ادبیات، فقه، اصول و حکمت پرداخت و در اثر کوشش و مجاهدات فراوان به مقامات علمی بزرگ رسید و متجاوز از ۹۰ جلد کتاب تألیف نمود. از جمله تألیفات ایشان کتاب‌های زیر است:

الدین و الاسلام ۳ جلد؛ المراجعات الریحانیة ۲ جلد؛ الآیات البینات؛ الفردوس الاعلی؛ اصل الشیعة و اصولها؛ تحریر المجلة ۵ جلد؛ التوضیح فی البیان ما هو الانجیل و من هو المسیح ۲ جلد؛ المعنی عن الاغانی الوجیزة فی الفقه؛ التربة الحسینیة نبذة من السیاسة الحسینیة؛ الجنة السماوی؛ المثل العلیا فی الاسلام لافی بحمدون؛ محاوره با سفیر انگلیس و آمریکا در عراق

ایشان مدتها در دانشگاه الازهر مصر تدریس کرد و چون نزد برادران اهل تسنّن مورد اعتماد بودند، خدمات شایانی در نشر حقایق شیعیان نموده‌اند. ایشان ضمن مسافرتهایی به ایران، سوریه، پاکستان، عربستان، فلسطین و مصر سخنرانی‌های فراوان ایراد کرد و برای بیداری مسلمانان مقالات فراوان نوشت. مرحوم شیخ تا در قید حیات بود همه او را به عنوان یک شخصیت برجستهٔ علمی از لحاظ فقه و اصول و ادب می‌شناختند.

او با قلم توانا و موشکاف و پرمغز خود توانست بسیاری از پرده‌های اوهام را راجع به مذهب حقّهٔ تشیع پاره کند و عقاید شیعه را آن چنان که هست به عموم مسلمانان جهان معرفی نماید.

مرحوم کاشف الغطاء صبح روز سه شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۳ (ذی‌قعدهٔ ۱۳۷۳) در کرند کرمانشاه به سن ۸۰ سالگی درگذشت. «برگرفته از کتاب مصاحبه با مرحوم استاد سید غلامرضا سعیدی دربارهٔ مرحوم علّامه محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۸۴-۷۵.»

روش آماده سازی کتاب

از آن رو که چاپ سنگی کتاب در زمان مؤلف انجام پذیرفته بود لذا مبنای کار بر آن قرار گرفت و جهت تایپ در اختیار حروفچین‌ها نهاده شد. سپس متن تایپ شده، مقابله شده و ویرایش صوری (کاما، نقطه و...) بر روی متن انجام یافت. آن‌گاه اصلاحات وارد رایانه شده و پس از اعمال، صفحه‌آرایی ابتدایی بر روی کتاب انجام و پرینت کتاب جهت کنترل موارد اعمالی انجام شد.

پس از کنترل موارد اعمال شده، اصلاح ساختار جملات کتاب آغاز و پس از اصلاح، اطلاعات، وارد رایانه شد. در اصلاح ساختاری جملات، سعی بر این بود که بدون این که حتی الامکان کلمه‌ای از کتاب کم یا زیاد شود، فقط با جا به جایی کلمات و قرار دادن فعل و فاعل و قیود و... در جای خود، نگارش کتاب بروز شود. پس از اتمام این مرحله کتاب با صفحه آرایی کاملتری پرینت شده و جهت کنترل به ویراستاران سپرده شد.

پس از کنترل، تحقیق کاملی بر روی منابع کتاب انجام یافت و تیترگذاری کتاب نیز به انجام رسید و پس از ورود به رایانه صفحه‌آرایی نهایی کتاب نیز انجام یافته و جهت کنترل تحویل محققین محترم انتشارات مسجد مقدس جمکران گردید. و در نهایت توسط این حقیر کنترل نهایی شده و مواردی که لازم بود در پاورقی و یا با توضیح خاصی کامل و انجام شد و به مرحلهٔ بعد واگذار گردید.

پس از کنترل نهایی و قبل از چاپ، استخراج فهارس کتاب شامل آیات ، روایات، اشعار ، اعلام ، اماکن، کتب و فهرست واژگان کتاب انجام و به عنوان یک جلد مجزا به چاپ سپرده شد. لازم به ذکر است که تعداد صفحات کتاب در قطع چاپ رحلی ۸۵۳ صفحه و در چاپ جدید در قطع وزیری ۴۰۰۰ صفحه می‌باشد.

در پایان از همه فرهنگ پژوهانی که ما را در احیای این اثر یاری نمودند به ویژه مجموعهٔ ذیل کمال تشکر و قدردانی را دارم.

واحد پژوهش و آماده‌سازی متون:

برادران سید حمیدرضا موسوی ـ امیرسعید سعیدی ـ احمد سعیدی

مجتبی حداد ـ سید حمید میرعباسی

مسؤول گروه تحقیق: **صادق برزگر بفرویی**

دستیار مسؤول گروه تحقیق: **سرکارخانم خدیجهٔ برزگر**

مسؤول گروه مقابله: **سرکار خانم فاطمه سادات دریاباری**

مسؤول گروه ویرایش: **سرکار خانم مهری شادان پور**

ویراستاران:

سرکار خانم نرجس قربانی، سرکار خانم زهرا برقی، سرکار خانم مریم بهرامی

و سرکار خانم ملیحهٔ بهرامی

امور رایانه و صفحه آرایی:

سرکار خانم سمیهٔ رحمتی و سرکار خانم کبری سادات دریاباری

استخراج فهارس: **سرکار خانم خدیجهٔ برزگر**

مقابلهٔ نهایی: **صادق برزگر بفرویی**

واحد فنی و امور چاپ: **محمد صادق تلاشان**

ارتباطات: **محمد جواد زارعی**

امور مالی: **سیدعلی فتح آشتی**

تابستان ۱۳۸۶ ـ دهم رجب المرجب ۱۴۲۸

طراح احیای اثر و اشراف بر گروه‌ها

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران

حسین احمدی

شرح حال مؤلف

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی فرزند شیخ حسین نهاوندی خراسانی در سال ۱۲۳۸ش در نهاوند«۱» دیده به جهان گشود، و پس از سپری کردن دوران کودکی در دامن خانواده‌ای مذهبی وارد حوزهٔ علمیهٔ آن شهر شد.

ایشان مقدمات علوم دینی را در موطن خود نزد شیخ جعفر بروجردی و حاج محمد سره‌بندی فرا گرفت، سپس به بروجرد رفت و در مجلس درس شیخ آقا شیخ الاسلام «۲»،

---

۱. نهاوند به لحاظ تقسیمات کشوری یکی از شهرستان‌های همدان با مساحتی معادل ۱۵۳۵ کیلومتر مربع است، این شهرستان در موقعیت ۴۸ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۱۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۴۰ متر است نهاوند در طول دره‌ای در میان کوهستان شمالی و جنوبی قرار گرفته و رودخانه معروف گاماسیاب تقریباً از وسط این دره می‌گذرد.

به استناد تحقیقات پرفسور گریشمن، حدود ۳۷ قرن قبل از میلاد مسیح قومی در این شهر زندگی می‌کرده‌اند که تمدنی شبیه تمدن بین النهرین داشته و بعدها به دست اقوام دیگر از بین رفته.

این شهر مقارن انقراض هخامنشیان در حمله اسکندر مورد هجوم و تاخت و تاز قرار گرفته؛ در جنگ فتح الفتوح، مردم نهاوند به سپاهیان اسلام یاری رساندند، در دوره قاجاریه ناصرالدین شاه ضمن بازدید از این شهر دستور می‌دهد قلعه نهاوند را که دژی تاریخی محسوب می‌شد، خراب کنند (تلخیص از بخش اول جغرافیای تاریخی نهاوند، علی اکبر افراسیاب پور)

حوزه علمیه نهاوند در گذشته از رونق خاصی برخوردار بوده و فرزانگان بسیاری را به جامعه تحویل داده است و آثار برجای مانده در این دیار خبر از وجود بزرگ مردانی می‌دهد که همچون ستارگان درخشان در آسمان دین و فرهنگ پرتوافشانی می‌کنند. (گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۳).

۲. وی در ۱۶ رمضان ۱۲۴۰ قمری در تبریز متولد شده و بعد از سپری کردن دوران رشد و تحصیل به تألیف پرداخته است. مفتاح البسمله و منتهی المقاصد اولین تألیفات وی در دوران جوانی می‌باشد. فقه و اصول را از شیخ مرتضی انصاری و شیخ خنفر و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء بهره گرفته، وی سرانجام در مکه معظمه در سال ۱۳۱۰ ق دار فانی را وداع گفته است. ر.ک: علمای معاصرین، ص ۷۷ـ۸۴.

میرزا حسین تویسرکانی و سید ابوطالب بروجردی شرکت جست.

بعد از مدتی به مشهد امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام رفته و نزد فرهیختگان نامداری چون: شیخ عبدالرحیم بروجردی [۱]، حاج میر سید علی حایری یزدی [۲] و حاج شیخ محمد تقی بجنوردی [۳] به تحصیل علم پرداخت.

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی بعد از بهره گیری از حوزهٔ علمیه مشهد و علمای آن شهر به اصفهان رفته و از علمای این شهر نیز بهره گرفت و بعد از مدتی به تهران رفته و تا ۱۲۸۷ ش در طول سال‌هایی که مصادف با انقلاب مشروطیت بود، در تهران اقامت اختیار کرد. وی در این مدت در بحث فقه حاج محمد حسن آشتیانی [۴] و در بحث عرفان و علوم عقلی

---

۱. شیخ عبدالرحیم نیّری بروجردی از علمای باتقوا و بافضیلت قم است که در اطراف بروجرد به دنیا آمده و پس از طی مقدمات در بروجرد سطوح را از محضر علّامه فقیه آیت الله العظمی نجفی مرعشی و بعضی دیگر استفاده نمود. وی پس از ورود آیت الله مرحوم بروجردی در ابحاث فقه و اصول وی حاضر شده است. ر.ک: گنجینهٔ دانشمندان، ج ۲، ص ۸۸.

۲. حاج میرزا سید علی فرزند میرزا محمد صادق یکی از علما و مجتهدین و از اساتید فضلای قرن اخیر در استان یزد بودند. او در سامرا شش سال از کرسی درس میرزای بزرگ استفاده نمود و بعد از فوت مرحوم فشارکی از کرسی درس مرحوم آخوند خراسانی و حاج میرزا خلیل به خوبی بهره‌مند شد اساتید او مخصوصاً آخوند خراسانی خیلی به این سید بزرگوار علاقه داشتند. نوشته‌اند که در سوم شعبان ۱۲۸۴ ق متولد شد و در شب عاشورا ۱۳۶۴ ق به اجداد عظامش پیوست. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۷۹.

۳. شیخ محمد تقی از اعلام بزرگوار و زهّاد نامدار و از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر بوده است وی پس از تکمیل فنون معمول در مشهد مقدس رضوی مجاور شده است. محملاً معظمٌ له در ۱۴ صفر ۱۳۱۴ ق وفات یافته و در دارالسیادة دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد مدفون شده است. ر.ک: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۵۸؛ فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۶۹۲.

۴. میرزا محمد حسن آشتیانی تهرانی عالم محقق و فاضل مدقق از اعیان علمای ایرانی و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری می‌باشد. وی دارای تألیفات زیادی از جمله: حاشیه بر رسائل استادش است، سال ۱۳۱۱ ق بعد از حج به عراق رفته و در ۱۳۱۹ ق در تهران وفات یافته است. جنازه او به نجف منتقل داده شده و در مقبره شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید. ر.ک: فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۷۲۲؛ ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۴۹؛ علمای معاصرین، ص ۷۰ و ۳۷۹.

مرحوم حیدر خان نهاوندی، میرزای جلوه «۱» و محمدرضا قمشه‌ای از اساتید فن حضور یافت.

آن‌گاه به عتبات عالیات و شهر مقدس سامرّا هجرت نمود و در مجلس درس میرزای بزرگ شیرازی «۲» شرکت کرد. وی در سال ۱۳۰۸ ق به نجف اشرف عزیمت کرده و در این شهر از محضر آیات عظام: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی «۳»، محمد کاظم آخوند خراسانی «۴»، شیخ محمد طه نجف «۵»، میرزا حبیب الله رشتی «۶»، شیخ الشریعه

---

۱. سید ابوالحسن بن سید محمد طباطبایی اصفهانی زواری معروف به میرزای جلوه متخلص به جلوه از اکابر فلاسفه اسلامی از احفاد سید الحکماء المتألهین میرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی است. وی در ذی القعده ۱۲۳۸ ق در احمدآباد کجرات هند تولد یافت. وی بسیاری از اوقات خود را در علم معقول مصروف داشته تا اینکه به تهران رفته و در مدرسه دارالشفاء اقامت گزید و ناصرالدین شاه قاجار نیز وی را در همان جا دیدار می‌کرده تا آن که شب جمعه ششم ذی القعده ۱۳۱۴ ق در همان جا وفات یافته و در جوار صدوق بن بابویه مدفون گردید. ر.ک: ریحانة الادب، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲. میرزا محمد حسن بن میرزا محمود حسینی شیرازی نجفی اشهر مرجع امامیه در تمام بلاد اسلامیه در زمان خودش، در ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۳۰ ق در شیراز متولد شد و در نجف در درس صاحب جواهر و شیخ حسن آل کاشف الغطاء حاضر شده و پس از آن‌ها عمده استفاده‌اش از علامه شیخ مرتضی انصاری بوده، آثار و خدمات آن جناب به عالم تشیع بسیار است یکی از آن‌ها تشکیل حوزه علمیه و بناء مدرسه در سامرا بوده. از خدمات دیگر ایشان تحریم تنباکو بوده، صاحب الذریعه کتابی به نام (هدیة الرازی الی مجدد شیرازی) نوشته و در آن بسط کلام داده است، میرزای شیرازی در ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ به کسالت سل از دنیا رفت. ر.ک: گنجینهٔ دانشمندان، ج ۵، ص ۴۲۹ ـ ۴۲۷.

۳. سید محمد کاظم فرزند سید عبدالعظیم طباطبایی یزدی معروف به علامه یزدی صاحب عروه یکی از بزرگترین علما و مراجع جهان تشیع در قرن ۱۴ است که پس از میرزای بزرگ و آخوند خراسانی تدریس چندین ساله حوزه نجف اشرف و همچنین زعامت و مرجعیت جهان تشیع به او منتهی گردید وی در سال ۱۲۵۶ ق متولد و ۲۸ رجب ۱۳۳۷ ق وفات نمود و در صحن مطهر علوی مدفون گردید. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۴۰ ـ ۴۳۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۹ ـ ۳۴۷.

۴. ملا محمدکاظم فرزند ملا حسن معروف به آخوند خراسانی صاحب کفایه یکی از بزرگترین آیات و مدرسین حوزه نجف در قرن اخیر است وی دانشمندی اصولی، مجتهدی خاضع و فقیهی کم‌نظیر در جهان تشیع بود. وی در ۱۲۵۵ ق در مشهد دیده به جهان گشود در سال ۱۲۷۸ ق در نجف اشرف

اصفهانی،[70] شیخ محمد حسن مامقانی[80]، مولی لطف الله مازندرانی[90] و ثقة المحدثین

وارد حوزه درس علامه شیخ مرتضی انصاری گردید. مرحوم آخوند خراسانی یکی از بزرگترین ارکان علم اصول بود و کار تحصیلی ۳۰ سالهٔ علما را به وسیله اثر ارزندهٔ خویش (کفایة الاصول) به سال تبدیل نمود وی در ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۳۲۹ ق دار فانی را وداع گفت. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۹۳ ـ ۹۲؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۰ ـ ۳۳۹.

۵. شیخ محمد طه فرزند شیخ مهدی یکی از بزرگان علما و مراجع شیعیان عراق بود وی از شاگردان پدر بزرگوارش شیخ مهدی نجفی و شیخ محسن ختفر نجفی و شیخ انصاری بود که خود به مقام استادی و اجتهاد نایل گردید. محمد طه در فقه و اصول و حدیث و تفسیر یدِ طولایی داشت پس از فوت محمد حسن کاظمینی و علامه کاظمینی در رأس علما و مراجع عراق قرار گرفت وی سرانجام در روز دوشنبه ۴ شوال ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود و در جنب شیخ انصاری مدفون شد. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۴.

۶. مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی از علما و مراجع بزرگ شیعیان می‌باشد که ضمن سپری کردن مقدمات علوم دینی بیشتر مراتب علمی و درجات اجتهادی او از کرسی درس شیخ المتاخرین استاد انصاری نصیبش گردید. بدایع الافکار، بدایع الاصول و... برخی از آثار بی‌نظیر وی می‌باشد وی در ۱۲۳۴ ق در رشت متولد و در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۲ در نجف ندای حق را لبیک گفت. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۰۲ ـ ۳۰۱.

۷. حاج ملا فتح الله فرزند ملا محمدجواد نمازی شیرازی، معروف به آقاشریعت و شیخ الشریعه یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن ۱۴ است وی از محضر علامه خوانساری فقیه کاظمینی، شیخ محمد طه و مرحوم میرزا حبیب الله رشتی مرتباً بهره‌مند بود. شریعت اصفهانی فقیهی اصولی، حکیمی متکلم و مجتهدی جامع و دانشمندی مجاهد بود که در کنار میرزای مجاهد در سطح مجاهدین و مبارزین با استعمارگران غربی بود. تولد وی در ۱۲۶۶ ق در اصفهان بوده و وفات آن بزرگوار در اواسط ربیع الثانی ۱۳۳۹ ق در نجف اتفاق افتاد. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۵۱؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۰۶.

۸. شیخ محمد حسن مامقانی فرزند ملا عبدالله از علما و مراجع مشهور اوایل قرن ۱۴ هـ ق می‌باشد. مامقانی از افاضل شاگردان شیخ انصاری، سید حسین ترک و اعلام دیگر عتبات بود فاضل مامقانی در اصول فقه مهارت بیشتر داشت و علمایی چند از محضر او به درجهٔ اجتهاد رسیدند. فاضل مذکور سرانجام در روز ۱۸ محرم ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود. ر.ک: گنجینهٔ دانشمندان، ج ۷، ص ۴۰؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۶.

۹. صاحب احسن الودیعه گوید: مولانا آخوند ملا لطف الله آملی مازندرانی نجفی، از اکابر علمای عصر خود و از اعاظم فقهای دهر بود. وی از مشایخ روایتی علامه سید ابوتراب خوانساری بوده است. سید ابوتراب وصی شیخ و کفیل اهل و عیالش بود. ملا لطف الله مازندرانی مؤلفاتی در فقه و

مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری بهره‌ها برد.[1]

شیخ علی اکبر نهاوندی پس از بهره گیری از محضر اساتید بزرگ، تحصیل معارف الهی را به پایان برده و به درجهٔ اجتهاد دست یافت و در علوم حدیث ضمن استفاده از کلاس درس میرزا حسین نوری از محضر میرزا حبیب الله رشتی، سید ابوالقاسم بن معصوم اشکوری،[2] سید حسین کوه کمره‌ای[3] و سید مرتضی کشمیری[4] بهره‌ها گرفته و در حوزه‌های علمی به عنوان یکی از بزرگان علم اشتهار یافت و جامعیتی را به دست آورد که بعدها با ترکیب آن‌ها با علوم عقلی، شایستگی عنوان علامه را به دست آورد.

به روایت آقابزرگ تهرانی، علامه نهاوندی در اواخر سال ۱۳۱۹ ق به دلیل مرضی که

اصول دارد که نزد وصی خود سید مرحوم بوده است. وی در سال ۱۳۱۱ ق ندای حق را لبیک گفت. ر.ک: احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۷؛ علمای معاصرین، ص ۸۶؛ مآثر و آثار، ص ۵۴.

۱. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۷۰ ـ ۲۶۹.

۲. سید ابوالقاسم بن سید معصوم حسینی گیلانی، اشکوری الاصل، نجفی المسکن والمدفن، از اکابر فقها و مجتهدین امامیه و از شاگردان میرزا حبیب الله رشتی بود. بغیة الطالب فی حاشیة المکاسب، شرح مکاسب شیخ انصاری و جواهر العقول فی شرح فوائد الاصول شرح رسائل مرتضی انصاری از جمله تألیفات وی می‌باشد. سید ابوالقاسم سرانجام در سال ۱۳۲۴ ق در نجف وفات یافت. ر.ک: ریحانةالادب، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. حسین بن محمد بن حسن... بن علی اصغر بن حضرت سجاد علیه السلام معروف به سید حسین ترک از مراجع علما و اساتید بزرگ فقها در اواخر قرن ۱۳ است. علامه کوه کمره‌ای در فقه و اصول ید طولایی داشت و پس از مرحوم شیخ انصاری از علمای بزرگ حوزهٔ عراق محسوب می‌شد. متجاوز از ۸۰۰ نفر از علمای بزرگ به درس او حاضر می‌شدند که امثال علامهٔ شرابیانی، فاضل مامقانی و صدها نفر دیگر از شاگردان این سید استاد بودند. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۲۷۷.

۴. سید مرتضی رضوی حایری ابن سید مهدی کشمیری عالمی فقیه و محدثی نبیه و ناسکی ورع و پارسایی متقی بود آن بزرگوار داری تألیفات فراوانی در علم حدیث و اخلاق و سیره بوده است، مدت کمی به درس مرحوم آیت الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی حاضر شده و بعد چون خود را اهل استنباط و اجتهاد می‌دانسته جلسات درس را ترک می‌کند. وی دارای اجازات عدیده از بزرگان علم و حدیث و فقها و نسّابین مانند: علامه شیخ نوح قرشی جعفری و علامه شیخ محمد حسین کاظمی و نسّابه بزرگوار علامه سید محمود مرعشی بوده است وی در سال ۱۳۵۰ ق به رحمت حق پیوسته است. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۳۸۶ ـ ۳۸۳.

وی را رنجور ساخته بود به ایران آمد، یک ماه و نیم در تبریز ماند و از آن جا به نهاوند رفت و تا نیمه ذی الحجه سال ۱۳۲۲ ق در آن جا ماند. در همان زمان کلنگ مسجد سر خیابان به دست ایشان به زمین زده شد.

در سال ۱۳۲۲ق سفری به قم نموده، و به ملاقات بزرگان آن دیار چون آیةالله سید صادق قمی رحمة الله علیه واصل شده است.»[1]

و در محرم ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۱ ش به تهران هجرت نموده و تا سال ۱۲۸۷ ش در تهران ماند.

مرحوم نهاوندی در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۷ ش یعنی چهار سال پس از انقلاب مشروطه به مشهد آمد و مجاور امام عالمان عالم شد و مورد استقبال همه مردم قرار گرفت و به تدریج مقبولیت عامه یافت و تا مدت ۱۲ سال بین الطلوعین ماه رمضان و بین الطلوعین دهه اول ماه محرم در مسجد گوهرشاد و شبستان نهاوندی مردم را ارشاد می‌کرد و در همان مسجد به اقامه نماز می‌پرداخت و بزرگان شهر و پرهیزکاران به او اقتدا می‌کردند.

در سال ۱۳۳۲ از طریق عتبات به استانبول رفته، به درک مزار صحابی پاک پیامبر ابوایوب انصاری نایل شده»[2] و از آن جا راهی بیروت شده، ملاقاتی با شیخ یوسف بنهانی از علمای عامهٔ داشته و سپس سفر روحانی حج را آغاز کرده است که در ادامه گزارش کامل سفر حج ایشان به قلم خود آن گرامی، آمده است.»[3]

در جلالت مقام علامه نهاوندی(ره) همین بس که کلمهٔ «حاج شیخ» با قرینه نماز و مسجد به روحانی مورد وثوق و اعتماد غالب مقدسین مشهد مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی امام جماعت شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد منصرف شد.

مواعظ مرحوم نهاوندی مالامال از نکات نغز و مؤثر و با لهجه‌ای صادقانه و همراه با

---

۱. گلزار اکبری و لاله زار منبری، ص ۳۴۹.

۲. همان، ص ۴۵۶.

۳. همان، ص ۳۳۹.

اخلاص بود. حالات عبادی و خضوع و خشوع مخصوص به خود داشت. وی در سال ۱۳۶۶ ق / ۱۳۲۶ ش به عتبات مقدسه رفته و شادروان شیخ اسماعیل نجومیان [۱] تاریخ بازگشت ایشان را در دیوان خود آورده است وی در سال ۱۳۶۷ ق به قم مشرّف شده و مورد تجلیل مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم قرار گرفت.

علامه شیخ علی اکبر نهاوندی(ره) با این که چهل سال تمام ریاست دینی خراسان را به عهده داشت، انسان پرهیزکاری بود و عمر خود را در خدمت به مردم و انجام وظایف دینی صرف می‌نمود.

وی که چندین دهه زمام امور روحانیت مشهد بلکه خراسان را در اختیار داشت، جز خودش احدی را در هیچ یک از کارهای مربوط به خود دخالت نمی‌داد، حتی امور مربوط به منزل را تا مدتی خودش انجام می‌داد و احتیاجات خود را از بازار می‌خرید و هرگز تغییری در آداب و اخلاق وی مشاهده نشد. همیشه می‌کوشید، اختلاف گروه‌های اجتماعی را از میان بردارد و میان همگان وحدت و یکپارچگی به وجود آورد.

شیخ محمد حسن کاظمینی [۲] بعد از تبعید به ایران همراه مرحوم آیت الله شیخ مهدی

---

۱. شیخ اسماعیل فرزند ملا ابراهیم نقاش و زرگر فرزند آخوند ملا محمد اسماعیل منجم خراسانی در ۶ صفر ۱۳۰۲ ق در مشهد دیده به جهان گشود بیشتر اوقات دوران جوانی نجومیان صرف مطالعه و آموزش علوم دینی شده است وی در دوره کشف حجاب به قصد اقامت دایم با خانواده به عتبات رفت ولی پس از ۶ ماه به ایران برگشت و روستای شاندیز واقع در غرب مشهد را برای سکونت برگزید دیوان نجومی خراسانی از جمله آثار ادبی نجومیان است که به اهتمام فرزندش حسین نجومیان از سوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است. نجومیان شب جمعه ۲۹ مهر ۱۳۵۶ ش در حال خواب جان به جان آفرید سپرد و در صحن عتیق حرم امام رضا(ع) دفن گردید. ر.ک: مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ص ۲۳۳.

۲. مرحوم شیخ محمد حسن فرزند شیخ محمد علی کاظمینی از فقها و اساتید بزرگ علما در اواخر قرن ۱۳ هجری بود وی با میرزای بزرگ و فاضل ایروانی معاصر بود و این بزرگوار خیلی مورد توجه شیعیان عراق بود شیخ محمد حسن همچنین با شیخ جعفر شوشتری صمیمیت زیادی داشت و به اتفاق به درس مرحوم کاظمینی صاحب نقد الرجال حاضر می‌شدند. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۲۹۲.

خالصی [1] به مشهد آمد و در این شهر کمیته‌ای را همراه با تعدادی از علمای مهاجر و مجاور از جمله مرتضی یزدی، حاج آقا حسین قمی، شیخ علی اکبر نهاوندی، شیخ محمد نهاوندی، [2] شیخ حسن برسی [3]، سید صدرالدین، [4] حاج ملاهاشم، حاج سید عباس شاهرودی، [5] سیدرضا قوچانی [6] و آیت الله آقازاده [7] به منظور ایجاد ارتباط با

---

۱. حاج شیخ مهدی خالصی کاظمی المسکن و خراسانی المدفن می‌باشد در ایام حکومت عثمانیه با جمعی از علمای مجتهدین مجاهد و از بین امثال و اقوام به وظایف اسلامیه و شئون دینیه قیام و نهضت‌ها با حکومت عراقیه نمود تا این که در سال ۱۳۴۱ ق وی را به حجاز تبعید نمودند و بنابر دعوت دولت ایران متوجه ایران شد. تولدش در ۱۵ ذی الحجة الحرام ۱۲۷۷ ق در کاظمیه واقع شده و فوت ایشان در ۱۲ رمضان ۱۳۴۳ ق در مشهد واقع گردید. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۱ ـ ۲۲۹؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۷۴.

۲. آیت الله حاج شیخ محمد نهاوندی متخلص به تجلی در ۱۵ رجب ۱۲۹۱ ق در نجف اشرف متولد شد وی برای تکمیل تحصیلات خود به عتبات عالیات رفته و مدتی در کربلا از محضر درس سید اسماعیل صدر اصفهانی بهره گرفته و پس از آن به نجف اشرف رفته و از محضر مرحوم آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، حاج میرزا حسن خلیلی تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی استفاده برده است وی همچنین مدتی در سامرا بوده و از محضر میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوم بهره جست. وی از شاهدان عینی به توپ بستن حرم مطهر رضوی (۱۳۳۰ ق) بوده که در ۲۵ ربیع الاخر ۱۳۷۱ ق دار فانی را وداع گفت و در آستان قدس رضوی مدفون گردید. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۹۱؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳.

۳. حاج شیخ حسن برسی از مدرسین بزرگوار عصر خود و از متنفّذین آستان قدس رضوی بوده و حوزه درس او از سایر حوزه‌ها با اهمیت‌تر و افاضل طلاب به حوزه او حضور می‌یافتند. وی چندی بر اثر کسالت از مشهد به برس رفت و پس از مدتی همچنین که بیمار بود به عتبات عالیات هجرت کرد و در سال ۱۳۵۳ ق در آن جا وفات یافت. ر.ک: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۶۰.

۴. سید صدرالدین بن سید اسماعیل صدر موسوی آملی یکی از معاضدین مرحوم آیت الله حائری و زعمای سه گانهٔ بعد از آن مرحوم و یکی از دو وصی معظم له است که از فوت مرحوم حائری تا ورود مرحوم آیت الله بروجردی با مساعدت و معاونت دو قرین دیگرش مرحومین آیت الله حجت و خوانساری حوزهٔ علمیه قم را در آن شرایط سخت حفظ و نگهداری نموده. تولد آن بزرگوار در ماه رجب ۱۲۹۹ ق در کاظمین واقع شده و در ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ق داعی حق را لبیک اجابت گفته است. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۲۹ ـ ۳۲۶.

۵. حاج سید عباس بن سید علی موسوی شاهرودی مشهدی از اجلّای علمای خراسان است وی در شاهرود متولد شده و پس از پرورش و خواندن مقدمات ادبیات به تهران آمده و از محضر مدرسین

مسلمانان دیگر و مشارکت اسلامی با آن‌ها و جلوگیری از فعالیت‌های غیر دینی از جمله مصرف نوشابه‌های الکلی و بی‌حجابی زنان و شرکت بانوان در تئاتر پدید آوردند.

مرحوم نهاوندی در طول چهل سال اقامت خود در مشهد منشأ خدمات زیادی شد، در روزگار وی مدرسه‌های دینی رضوان، ابدال خان، نواب، باقریه، دو درب، سلیمانیه، بالا سر، میرزا جعفر، عباسقلی خان، پریزاد و حاج حسن دایر بود و ایشان ضمن رسیدگی به این مدارس مبالغی را جهت تأمین مدرسین و طلاب اختصاص داده بود و مبلغی را بین طلاب خراسانی مقیم نجف توزیع می‌کرد و مبالغی در اختیار فقرا می‌گذاشت و مقدار قابل اعتنایی نیز جهت فقرای شهرستان نهاوند می‌فرستادند، ایشان در اواخر حیات خود تا ۱۲۰ خروار زغال در فصل زمستان میان فقرا تقسیم می‌کرد.

مرحوم نهاوندی و مبارزه با دیکتاتوری رضاخانی

در سال ۱۳۱۴ شمسی و پس از امر رضاخان به کشف حجاب زنان و نیز پوشیدن لباس

بزرگ تهران چون مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه در فلسفه و آیت الله میرزا محمد حسن آشتیانی در فقه و اصول استفاده نموده تا به مقام بلندی در معقول و منقول رسیده است بسیاری از علما و فضلای خراسان و مشهد از محضرش استفاده نمودند وی در سال ۱۳۴۱ ق مشرّف به عتبات عالیات شده و در مراجعت در هشتم شوال همان سال دار فانی را وداع گفته است. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۵، ص ۳۶۴؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۳۸۳.

۶. مرحوم حاج سید قوچانی از علماء و ائمهٔ جماعت مشهد رضوی و از شاگردان آخوند خراسانی بودند. وی در مراجعت از نجف در ارض اقدس مقیم و متجاوز از سی سال در مسجد گوهرشاد اقامهٔ جماعت می‌کرده و بنا به نوشتهٔ آقای مروّج در شب ۲۴ شوّال ۱۳۶۸ قمری وفات یافته و در صحن جدید مدفون شد. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۵۷؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۹۵.

۷. در اوایل تأسیس حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد کفایی فرزند مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ریاست حوزه علمیه مشهد مقدس و زعیم اول آستان خراسان به قم آمده و مورد تجلیل روحانیت قرار گرفت و پس از چندی زیارت و ملاقات مراجع بزرگ قم به خراسان مراجعت و در غائله مسجد گوهرشاد از راه یزد به تهران تبعید و در آنجا از دنیا رفت (البته به دست پزشک احمدی به شهادت رسید) و در شهر ری در جوار سید و کریم عبدالعظیم حسنی در مقبره ناصرالدین شاه مدفون گردید. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۴۴.

یک نواخت غربی و استفادهٔ عمومی از کلاه غربی (کلاه شاپو) در تمامی کشور، از جمله مشهد مقدس، مخالفتهایی با این امر صورت می‌گیرد. گروهی از علما از جمله حضرت آیة‌الله نهاوندی در ضمن تلگرافی به رئیس الوزرا شاه را از این امر بر حذر می‌دارند.[1]

پاسخ دربار به این تلگراف، مبتنی بر تهدید علما بر این مطلب بوده است که دست از امور سیاسی برداشته و به شرعیات خود مشغول باشند.

علما پاسخ تندتری خطاب به دربار ارسال می‌کنند که نتیجهٔ آن بازداشت عده‌ای از روحانیون از جمله آیة‌الله نهاوندی بود و در نهایت مرجع تقلید بزرگ آن زمان، حضرت آیة‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی،[2] تصمیم به حرکت به سوی تهران و ملاقات حضوری با شاه می‌گیرد.

حضرت آیة‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی در این زمینه به فرزند گرامی خود می‌فرماید: «حاضرم بروم تهران و به رضا شاه التماس کنم کشف حجاب نکند و از اتحاد شکل اجباری مردم منصرف شود. در این راه یا به نتیجه می‌رسم و یا به زندان می‌افتم و یا کشته می‌شوم»

آیة‌الله آقازاده (فرزند مرحوم آخوند خراسانی) با اصرار از ایشان می‌خواهد از این سفر دست بردارد، اما ایشان می‌فرماید: «لحظهٔ سکوت نیست، حتما باید بروم و هرچه باداباد».

البته حایز اهمیت است که حضرت آیة الله قمی کسی است که از شرکت در مراسم

---

۱. رک: علما و رژیم رضاشاه، ص ۴۴۶.

۲. مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی قمی از بزرگان علما و مراجع شیعه در قرن اخیر بود که بعد از فوت آیت الله اصفهانی زعامت و مرجعیت شیعیان جهان به این سید بزرگوار منتهی شد مرحوم قمی علم حدیث را از محدث قمی، دروس عرفان و اخلاق را از علامهٔ کشمیری، دروس علمی و مجاهدت را از مجاهد شیرازی و دروس اجتهاد و مراتب استادی را از کرسی درس آخوند خراسانی و علامهٔ یزدی فراگرفت. وی تا مادامی که در قید حیات بود از فجایع و کشتار بی رحمانهٔ مردم مسلمان و مسألهٔ اهانت به روحانیت و کشف حجاب و جریان مسجد گوهرشاد رنج می‌برد وی در ربیع الاول ۱۳۶۶ ق دار فانی را وداع گفت. ر.ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۸۷ ـ ۳۸۵.

استقبال شاه در مشهد خودداری می‌کند و چنین کسی با این که مرجعیت دینی مردم را عهده‌دار است، هنگامی که می‌بیند مذهب اثنی عشری در معرض خطر است، حاضر به ملاقات با رضاخان و حتی التماس به وی نیز می‌گردد.

ایشان در تهران باغ سراج در شاه عبدالعظیم‌ؑ وارد می‌شود و در همان جا به امر رضاخان محبوس می‌گردد.

این امر باعث می‌شود که علمای دیگر مشهد به فعالیت افتاده از جمله حضرت آیةالله نهاوندی اظهار می‌دارد که حالا ما باید دخالت کنیم و دیگر نباید کنار نشست."[1]

همان شب مرحوم شیخ محمدتقی گنابادی معروف به بهلول که روحانی جوان و منبری بسیار قدرتمندی بوده است به مشهد وارد و پس از نماز در مسجد گوهرشاد به امامت مرحوم نهاوندی به منبر رفته و مردم را بر علیه این اقدام رضاخان ـ حصر آیةالله العظمی حاج آقا حسین قمی ـ تحریک می‌کند.

همان شب نیروهای شاه با مردم درگیر شده و عده‌ای حدود ۳۰ نفر به شهادت می‌رسند. شب بعد مردم به اتفاق علما در مسجد گوهرشاد به عنوان تحصن جمع می‌شوند.

اسدی نایب التولیه به نام این که از شاه تلگرافی برای علما رسیده است، علمای مهم و طراز اول از جمله حاج شیخ علی اکبر را از مسجد خارج و به دارالتولیة منتقل می‌کند و سپس فرمان آتش از طرف پاکروان استاندار و سرهنگ نوایی رئیس شهربانی مشهد صادر می‌شود و در حمله به مسجد گوهرشاد تعداد کثیری از مردم که بین ۱۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر گفته شده به شهادت می‌رسند که تفصیل آن در کتاب‌های مربوط به قیام گوهرشاد به ثبت رسیده است.

پس از این کشتار وحشیانه کامیونهای شاه وارد حرم شده وکشته‌ها و زخمی‌ها را روی هم ریخته و خارج از حرم همه را با هم دفن و زنده به گور می‌کنند و روی همه خاک می‌ریزند.

---

۱. قیام گوهرشاد، سینا واحد، ص ۱۴۵.

علامه نهاوندی(ره) در کلام بزرگان

مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی(ره) [1] ضمن یادآوری این نکته که مرحوم علامه نهاوندی(ره) با پدر ایشان آیت الله سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی نجفی(ره) (م ۱۳۳۸) هم دوره و همدرس بوده، از شخصیت علمی وی چنین یاد کرده و تجلیل می‌کند.

«کان خرّیتاً فی الحدیث و مقدماته من الرجال والدرایه فقیهاً اصولیا متکلماً مفسراً» مرحوم نهاوندی مهارت ویژه در علم حدیث و مقدمات آن مانند علم رجال و علم درایه داشت، وی فقیهی اصولی و متکلمی مفسر بود.

آقای اردوبادی [2] می‌فرماید: علامه نهاوندی در اواخر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۱۷ ق به حکم استخاره برای معالجه از مرضی که به مزاج شریفش عارض شده بود از نجف به ایران مراجعت و در دارالسلطنه تبریز رحل اقامت انداخته و پس از آن به عزم صله ارحام و زیارت عشیره و اقوام به نهاوند رفته و در سال ۱۳۲۸ ق به مشهدالرضا ﷺ مهاجرت نموده و مشغول هدایت و ارشاد مردم گردید. محاریب به وجود شریفش روشن و منابر به عنصر لطیفش مزیّن و روزی که سعادت مرا به تقبیل عتبه مقدسه رضویه مساعدت نمود، با جناب معظم در ملاقات و معاشرت بودم و ندیدم او را مگر مثال تقوی و سمت زهد و

---

۱. اسم شریفش سید شهاب الدین و کنیه‌اش ابوالمعالی و شهرتش مرعشی نجفی است در صبح روز پنج شنبه ۲۰ صفر ۱۳۱۸ ق در نجف اشرف متولد شده و جامع شرافت حسب و فضیلت نسب می‌باشد، وی مقدمات علوم و علم انصاب آل رسول ﷺ را از والد معظم خود و از استاد عماد سید محمدرضا صانع بحرانی و دیگر اساتید فن تلمّذ نموده است. مشایخ اجازهٔ ایشان از ۲۰۰ نفر متجاوز است که شیخ علی اکبر نهاوندی صاحب ترجمه نیز در زمرهٔ مشایخ اجازهٔ ایشان قرار دارد. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۵۲ ـ ۳۷.

۲. میرزا محمد علی اردوبادی غروی در ۱۱ رجب ۱۳۱۲ ق در تبریز متولد شده و در سن ۴ سالگی در خدمت والد معظم خود به نجف اشرف مشرف شده و بعد از مقدمات فنون ادبی در حوزه درس استدلالی والد معظم خود و بعد از رحلت ایشان در مجالس درس آقای شریعت اصفهانی و... تلمّذ نموده است. ایشان تألیفات زیادی را از خود به یادگار گذاشته است. ر.ک: علمای معاصرین، ص ۳۸۵ ـ ۳۸۹.

منبع علم و رمز فهم و دانش و بهاء ایمان و مطابقت قول با فعل.

مشایخ روایی علامه نهاوندی(ره)

۱ـ میرزا حبیب الله رشتی

۲ـ شیخ الشریعه اصفهانی

۳ـ سید ابوالقاسم اشکوری

۴ـ سید حسین کوه کمری

۵ـ سید مرتضی کشمیری

۶ـ حاج میرزا حسین نوری

راویان حدیث از علامه نهاوندی(ره)

۱ـ سید شهاب الدین مرعشی نجفی(ره)

۲ـ شیخ محمد شریف رازی

۳ـ شیخ محمد علی اردوبادی

۴ـ سید علی نقی فیض الاسلام

۵ـ علی اکبر مروج الاسلام[1]

علامه نهاوندی(ره) و توجه به ادبیات

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی علاقه فراوانی به شعر و قطعات ادبی و جملات و عبارات موزون اعم از ادبیات عرب و فارسی داشته، این علاقه از ذکر و نقل اشعار فراوان و کلمات

---

۱. آقای حاج شیخ علی اکبر مروج متخلص به شفیق صاحب تألیفات کثیره از علما و محدثین بزرگ معاصر خراسان می‌باشد. این بزرگوار در ۱۳۱۰ ق در مشهد متولد شده و از راه منبر به تبلیغ دین و ترویج احکام پرداخته و از این رو به مروج الاسلام مشهور گردیده است. وی ضمن برخورداری از ذوق و قریحهٔ شعری تألیفاتی نیز از خود بر جای گذاشته از جمله: نفائس اللباب در دو جلد، هدیة المحدثین و...

حکمت‌آموز در کتاب‌های متعدد ایشان به وضوح مشاهده می‌شود. او همواره در مقالات خویش سعی در ارائه معانی بلند در قالب نثری مسجّع و موزون داشت و از قلمی شیوا و روان برخوردار بود، قطعه‌ای از اشعار ایشان در این مجال ذکر می‌شود.

خداوندا نه روزه نه نمازی | **نه در وقت سحر راز و نیازی**
نه چشمی کو بود از خوف گریان | **نه قلبی کو بود در جوف بریان**
نه دستی کو به راهت زرفشانم | **نه پایی کو به درگاهت کشانم**
نه حال خشیتی و ابتهالی | **نه حال خجلتی و انفعالی**
نه حال خواندن قرآن و ذکری | **نه در تصمیم و عزمم فکر بکری**

ویژگی‌های اخلاقی علامه نهاوندی(ره)

یکی از مؤمنین (پدر آقای افراسیابی) می‌گوید: زمانی که در شهربانی سابق تهران مشغول خدمت بودم یک شب هنگام گشت شبانه به شخصی برخورد کردم که پس از کمی صحبت معلوم شد کلیمی مذهب است. ایشان بعد از این که فهمید بنده نهاوندی هستم به تعریف و تمجید از اهالی نهاوند پرداخت و گفت عالم دینی شما حق بزرگی بر گردن ما کلیمی‌ها دارد. گفتم چطور؟

گفت: من از کلیمی‌های مشهد هستم چند سال پیش عده‌ای از معتصبین ناگاه هنگام برپایی یکی از مراسم مذهبی ما نقشهٔ برهم زدن مراسم را کشیده بودند، و حتی این حمله در حال شکل‌گیری بود، ما چاره‌ای جز این ندیدیم که جریان را به اطلاع شیخ علی اکبر نهاوندی که نفوذ و محبوبیت فراوانی در بین مردم داشت، برسانیم، ایشان پس از اطلاع سراسیمه خود را به محل رساند و پس از دعوت همگان به آرامش سخنرانی غرّابی دربارهٔ مقام حضرت موسی(ع) و نحوه برخورد با اقلیت‌ها و این که یهودیان این مراسم را به استناد کدام یک از آیات تورات به جای می‌آورند، ایراد نمود، کلیمیان چنان تحت تأثیر کلمات و وسعت اطلاعات او قرار گرفتند که اشک از دیدگانشان جاری شد. برخی از آنان گفتند: گوئیا موسی(ع) زنده گشته و احکاممان را به ما تعلیم می‌دهد.

اجتناب از امور شبهه ناک

به گفته بعضی از مؤمنین آیت الله نهاوندی از خوردن میوهٔ باغات یکی از مناطق نهاوند خودداری می‌کرد. وقتی علت را از ایشان جویا شدند، فرمود: در آن منطقه آب باغات نوبتی نیست و هرکس زور بیشتری داشته باشد صاحب آب است، لذا بسیاری از اوقات در رساندن آب به باغ حقوق دیگران را پایمال می‌کنند و من بر خود جایز نمی‌دانم که از چنین میوه‌ای بخورم.

سخت کوشی در راه علم

علامه نهاوندی(ره) می‌نویسد: خواجه عبدالله انصاری در «نفحات الانس» می‌گوید: «من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد. آنچه من در طلب حدیث حضرت محمد ﷺ کشیدم هرگز احدی نکشیده یک منزل از نیشابور تا دیزباد باران می‌آمد و من برای آن که جزوه‌های حدیث خیس نشود در حال رکوع می‌رفتم و آن‌ها را در زیر شکم نهاده بودم. شب در نور چراغ حدیث می‌نوشتم و فراغت نان خوردن را نداشتم، مادرم نان پاره و لقمه می‌کرد و در دهان من می‌نهاد.

نظیر حالت خواجه از برای خود حقیر نیز اتفاق افتاد در سال ۱۳۱۸ ق که از نجف اشرف بیرون آمده و به جانب بلاد عجم می‌آمدم، آب طغیان نمود و سد کاظمین و بغداد را خراب نمود و از حدود بغداد تا حدود سرای خاکستری را آب گرفته بود. قفه در میان آب انداخته و زوار و عابرین را عبور می‌دادند. حقیر در میان قفه به پا ایستاده و مؤلفات فقه و اصول خود را در ساروقی بسته و بالای سر خود نگاه داشته بودم که اگر فرضاً غرق شدم اول خودم غرق شوم بعد از آن نوبت به آن مؤلفات برسد و تا به حال که این مقام را تحریر می‌نمایم و مقارن ظهر روز یکشنبه ۱۳۴۱ ق است اگر مدعی شوم که در منزل خود از بدو تحصیل تا حال غذایی با فراغت بال صرف ننموده به جهت اشتغال به مطالعه کتب و نوشته‌ها، همانا ادعایی قریب به صدق نموده‌ام.

حکایاتی از حاج شیخ علی اکبر نهاوندی(ره)

۱ـ آیت الله محسنی ملایری(ره) در مصاحبه‌ای راجع به آیت الله العظمی بروجردی(ره) چنین می‌گوید:

در سفر دومی که آقای بروجردی به مشهد مقدس مشرّف شدند مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی(ره) که امامت مسجد گوهرشاد را به عهده داشت از ایشان خواستند که به جای وی نماز جماعت را قبول کنند، ایشان هم بعد از تأمّلاتی پذیرفتند و ماه رمضان را به جای آقای نهاوندی نماز خواندند. بعداً مرحوم نهاوندی(ره) برای من نقل کردند: چشمم آب آورده بود لذا برای عمل به تهران رفتم دکترها نوبت طولانی دادند، دیدم هنوز فرصتی هست به عتبات مقدسه رفتم در نجف اشرف مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از من خواستند که در مکان ایشان نماز بخوانم، بعد از نماز مغرب در نافلهٔ دوم صدایی را شنیدم که فرمود: «عَظَّمْتَ وَلَدی فَعَظَّمْتُکَ» فرزندم را بزرگ داشتی پس تو را بزرگ داشتم؛ این قضیه را من (آیةالله محسنی ملایری) از حاج شیخ علی اکبر شنیدم و خدمت آیةالله بروجردی نقل کردم، اشک از چشمان ایشان سرازیر شد.»[۱]

۲ـ داستان فرو ریختن دیوار مدرسه علمیه نهاوند

سالی که آیت الله نهاوندی از نجف اشرف به ایران بازگشت، پس از چندی جهت به جای آوردن صله رحم و دیدار با مؤمنین شهر و ارشاد آنان، به نهاوند تشریف آوردند. با ورود ایشان طبق معمول جلسات موعظه ایشان سر و صدایی به پا کرد و مؤمنین دسته دسته خود را به جلسات ایشان می‌رساندند. روزی پس از جلسه تصمیم بر این شد که کسانی که تمایل دارند به اتفاق ایشان به زیارت مرقد شریف مرحوم میرزا آقا(ره) بروند ایشان پیشاپیش جمعیت حرکت می‌کنند.

وقتی که در «راسته میرزا آقا» به مدرسهٔ علمیه می‌رسند ایشان توقف می‌کنند و

---

۱. ستارگان نهاوند، ص ۶۶؛ مجلهٔ حوزه، ص ۴۴ ـ ۴۳، خرداد ۱۳۸۰؛ گنجینهٔ دانشمندان، ج ۱، ص ۲۷۳.

می‌گویند این مدرسه به گردن ما حق دارد و سپس راه را کج کرده و از کوچهٔ «آقا نور» به مسیر ادامه می‌دهند. برخی اظهار می‌کنند آقا از این مسیر راه طولانی می‌شود. ایشان جوابی نمی‌دهد ولی چیزی نمی‌گذرد که دیوار مدرسه که ارتفاع بلندی داشت با صدای مهیبی فرو می‌ریزد و مردم از این حادثهٔ وحشتناک جان سالم به در می‌برند.»[1]

۳ـ داستان زلزلهٔ مشهد و فروریختن دیوارها و سقف یکی از شبستان‌های مسجد گوهرشاد

روزی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی(ره) با جماعت بسیاری در یکی از شبستان‌های مسجد گوهرشاد مشغول اقامهٔ نماز جماعت بود، بعد از اتمام نماز ظهر شیخ علی اکبر نهاوندی(ره) مکان نماز را تغییر می‌دهد و به شبستان دیگری می‌رود و جماعت نمازگزار هم به دنبال ایشان به شبستان دیگر می‌روند. بعد از لحظاتی در کمال ناباوری شبستان قبلی به واسطهٔ زلزله فرو می‌ریزد و همهٔ مردم نمازگزار را در بهت و حیرت فرو می‌برد و از آن به بعد این شبستان به شبستان نهاوندی معروف می‌گردد.»[2]

در این جا نیکوست تا برای آشنایی بیشتر با مقام معنوی آن بزرگوار، گزارش مختصری را که ایشان در ضمن رسالهٔ «الید البیضاء فی نکت اخبار مناقب الزهراء صلوات الله علیها» از سفر حج خود آورده، نقل کنیم:

اتمامٌ لطالب طریق التّوسّل کالمعرّف فی انعام لفاطمة و عنایتها بالمؤلّف:

بدان که این ناچیز، در این مقام عزیز که ذکر توسّل به صدیقهٔ کبری و بیان تشبّث به ذیل عنایت آن مخدرهٔ عظمی شد، خوش دارم که یکی از موارد توسّل خود را به آن ملیکهٔ انبیا بنگارم، و برادران ایمانی را از اثر آنی دیدنم از این توسّل مستحضر دارم و آن این است که: در اوقات تشرّفم به سدّهٔ سنیّهٔ علویّهٔ مرتضویّهٔ ـ علی مشرّفها الف الف سلام و تحیّة ـ

---

۱. ستارگان نهاوند، ص ۶۵.
۲. گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۷.

در شب‌های تار و اوقات اسحار، چه در هنگام تشرف به حرم مطهر، و چه در بالای پشت بام‌های منازل مستأجره‌ای که در آن بلد منوّر داشتم، استغاثه‌ای به حلّال مشکلات نموده و از جنابش مسألت می‌نمودم که در نزد باری تعالی شفاعت فرموده که اسباب تشرّف به بیت الله و زیارت قبر حضرت حبیب الله و زیارت قبور ائمهٔ بقیع را از جهت این روسیاه فراهم آورده، بدون این که از مخلوقی مثل خود نائب در این عمل باشم، چه نیابت را طبعاً کاره و به توصیه‌ای از والد مرحوم طارح بودم، و قلّت ذات الیدهم، مانع از تشرّف به نحو استعانت بود؛ تا آن که از آن مکان شریف هجرت نموده، و دو سه سالی بر حسب تقدیر، در بلدهٔ نهاوند ـ که مسقط الرّأس داعی است ـ توقف نموده، و قریب به پنج سال هم، در دارالخلافهٔ تهران متوقّف، و مقیم آن سامان بودم. و در خلال این اوقات، دو مرتبه حجّ نیابتی از زید و عمرو، با وجهی که به حسب المرسوم و المتعارف، زیاده از اجرت این عمل بود، به قریب ضعف میسّر شد. و این حقیر اقدام ننمودم، تا آن که منتقل به مشهد مقدس رضویّه ـ علی مشرّفه الف الف سلام و تحیّة ـ شدم. و قریب چهار سال از مجاورتم در آن زمین جنّت قرین گذشت. و چون از تاریخی که از نجف اشرف منتقل به بلاد عجم شده‌ام، همه ساله یک اربعین را صعود به منبر، از برای موعظهٔ نفس سرکش خود و تذکّر برادران ایمانی می‌نمودم، تا چند سال قبل از نوشتن این مقام؛ و چند سال است که به واسطهٔ عارضهٔ مزاجی، این توفیق از داعی سلب گردیده، و آن اربعین عبارت از ماه صیام و دههٔ اوّل محرّم الحرام هر عام بود.

پس در سال هزار و سیصد و سی و یک، در ماه رمضان، حسب المرسوم به منبر صعود نموده، و در لیالی قدر ـ به واسطهٔ ازدحام جمعیت در مسجدِ جامع معروف به مسجد گوهرشاد ـ وظایف لیالی قدر را در صحن جدید ـ که از بناهای خاقان مغفور فتحلی شاه قاجار است ـ به جای می‌آوردیم. و در شب بیست و سوّم ـ که در نزد طایفهٔ شیعه، لیلهٔ قدر بودنش، ارجح و اثبت است ـ بعد از ادای وظایف آن لیله از نماز و غیره، به منبر صعود نموده، و بالمناسبة سورهٔ قدر را عنوان کرده.

و چون در اخبار آن عصمت علیهم السلام لیلة القدر، تأویل به وجود مقدّس فاطمیّه شده است،

پس در مقام ذکر مصیبت در خاتمهٔ بیان منبریّه، ذکری از مصایب آن مخدّره گردیده، و منبر به اسم سامی و نامی گرامیِ آن ملیکهٔ انبیا اتمام یافت.

و در مقام دعا، از جمله چیزهایی که در آن حال بر قلبم القا شد که از برای حصول آن دعا نمایم، زیارت عتبات عالیات بود، پس از برای انجاح این مقصود دعا نموده، و مؤمنین آمّین گفتند. و در این دعا، توسّل تامّه را به حضرت بی بی قرار داده؛ پس جالسین مجلس از برای تناول سحور متفرّق شده، به منازل خود رفتند. و تقریباً مدت ده ماه از آن تاریخ گذشت. و در خلال آن مدّت، استجابت بعضی از دعوات آن لیله نمایان شد ولیکن از دعا تشرّف به عتبات عالیات اثری هویدا نشد؛ تا آن که در روز مبعثِ سال هزار و سیصد و سی و دو ـ تقریباً دو ساعت از روز گذشته ـ سیّد جلیلی که از اخیار و از جمله کسبهٔ بازار، و شغل او علاقه‌بندی بود در منزل داعی آمد، و اظهار داشت که شما را یاد می‌آید که در سحر شب بیست و سیّم از ماه رمضان سال گذشته در منبر ـ متوسّلاً بالصّدیّقة الطّاهرة ـ از برای تشرّف به زیارت عتبات عالیات دعا نمودید؟

داعی عرض کردم: بلی نظرم می‌آید، ولیکن تا کنون اثری از استجابت آن دعا ظاهر نشده است.

آن سیّد جلیل فرمودند: آن دعا در همان وقت به هدف اجابت مقرون شد. نهایت آن که: الامور مرهونة باوقاتها. و وقت فعلیّت آن، این اوقات است.

پس فرمودند که: من در روز بیست و دوّم آن ماه، که شبش در میان جالسین مجلس شما بودم، با تاجر معروف حاج یوسف وهّاب اوف اردبیلی، در معاملهٔ نخ فرنگی که تقریباً ده دوازده هزار تومان وجه آن می‌شد، مقاوله می‌نمودم، و معاملهٔ ما سرنگرفت. پس در آن شب که شما آن دعا را نمودید، عهد کردم که اگر این معاملهٔ ما انجام‌پذیر شود، و ششصد تومان ربح نماید، من در خدمت بوده با شما مشرّف به بیت الله الحرام گردیدم، و شما در این حجّ نایب از جدّه‌ام صدّیقه طاهره باشید. و اگر سیصد تومان ربح کرد، فقط شما نائباً عن الصدّیقه مشرف شوید، چه من در چند سال قبل، عَن استطاعة به حج مشرّف شده، و حجّ واجب خود را به جای آورده‌ام. و اگر این مرتبه در خدمت شما موفق به حجّ گردم،

حجّ مستحبّی است. و اکنون آن معامله انجام گرفته و نخ‌ها را از ایشان ابتیاع نمودم و فروختم، و خداوند ششصد تومان ربح مرحمت فرمود. و این وجه، به این ترتیب که ذکر شد، مصرف سفر مکّه معظّمه است. آیا شما حاضر هستید از برای نیابت از جدّه‌ام، رفتن به حجّ را؟

داعی عرض کردم: البتّه حاضرم. و این نیابتی است که از صد هزاران اصالت، اشرف است.

مختصراً آن که تهیّهٔ سفر را آماده کرده، و روز غرّهٔ ماه رمضان المبارک سی و دو[1] از مشهد مقدس به عزم نیابت آن ملیکهٔ دو سرا در حج بیت الله با آن سیّد جلیل، با یک نفر دیگر از سادات انجاب بیرون آمدیم. و وجه مصروف را در مشهد مقدّس، به تاجری که ظاهراً خود حاج یوسف مزبور بود، آن سیّد جلیل داده، و برات بادکوبه گرفت. و روز هفتم رمضان وارد بادکوبه شدیم، و غافل از این بودیم که دُوَل کفریّه با یکدیگر، و دولت انگریز با دولت اسلامیّه عثمانیّه اعلان محاربه‌ای داده، و جنگ بین الدّول و الملل شروع شده، و به این واسطه تمام وسایل و مراکب سیر و حرکت ـ از جهاز و شمند فر و غیرها ـ از بردن مسافر به حجّ ممنوع، و ممحّض از برای سوق عساکر در حال محاربه‌اند. و از جملهٔ آن دُوَل هم، دولت روسیّه است، و سیر مسافر در آن بلاد ممنوع است.

پس از ورود به بادکوبه، آن تاجری که وجه برات ما را باید تأدیه نماید، خبردار شده به دیدن آمد. و لَدَی الورود، زبان را به نکوهش و توبیخ ما گشود و عباراتی ناهنجار گفت.

داعی گفتم: چه شده است که شما این نحوه از عبارات را می‌گویید؟

در جواب گفت: مگر شما در مشهد مقدس نشنیده‌اید که جنگ بین الملل شروع شده، و مسافر بردن ممنوع است؟

داعی عرض کردم: ما به هیچ وجه در مشهد مقدّس، و در بین راه تا این جا که وارد شده‌ایم، این مطلب را از کسی نشنیده‌ایم، والحال آن را از شما می‌شنویم. و اگر در مشهد مقدس یا در بین راه این مطلب را شنیده بودیم، تا بادکوبه نمی‌آمدیم.

---

۱. مراد، سال یک هزار و سیصد و سی و دو هجری قمری است.

پس آن تاجر گفت: چاره‌ای جز معاودت به مشهد مقدس ندارید، چه قریب به دو هزار نفر دیگر از ایرانی‌ها، که به عزم تشرف به بیت الله در این جا آمده‌اند، چند روز است که روزی سه چهار مرتبه به ماشین‌خانه رفته، و گاهی به داد و فریاد، و گاهی به الحاح و فروتنی، مسئلت بلیط ماشین می‌کنند، که به اُدَسا و اسلامبول بروند. و احدی به گفتهٔ آن‌ها اعتنا نمی‌کند. و حال شما هم، مثل آن‌ها است، و چاره‌ای به غیر از معاودت نیست.

و بالجمله، هفت روز در بادکوبه معطّل شده، و سه نفر رفیق داعی ـ که دو تای آن‌ها، همان دو سیّد جلیل بودند، که با داعی از مشهد مقدس بیرون آمده بودند. و یک نفر دیگر، میرزا ابوالقاسم نامی بود که در دو منزلی مشهد با ما ملاقات نموده، و عازم به رفتن مکّاره از برای تجارت دنیویّه بود. و اظهار داشت که چند سال است که عزم تشرّف به حجّ را دارم، ولیکن موفق نمی‌شوم، تا این که شما را دیده در قلبم گذشت که با شما در این سفر همراه باشم، امّا چه کنم که عازم مکّاره‌ام؟

داعی گفتم: الف و راء مکّاره را که اسقاط کنی، مکّه می‌شود. و تجارت هم اعمّ است از تجارت دنیویّه و اخرویّه. امساله را، تجارت را تجارت اخرویّه قرار دهید.

پس با ما همراه شد، و به واسطهٔ کثرت آمد و شدش در مملکت روسیه به جهت تجارت، مسلّط بر فهم و تکلّم به لغت روس بود. در این چند روزه، روزی چندین مرتبه از منزل بیرون آمده، و از وسایط امور شمندفر تفتیش کامل می‌کردند که شاید طریقی از برای حرکت نمودن ما میسّر نشد.

تا آن عصر روز هفتم از ورود، عزم را بر معاودت به مشهد مقدس جزم کرده و رفقا از برای تهیّه وسایل معاودت بیرون رفتند و داعی، تنها، با دل شکسته و حال پریشان در منزل ماندم. و در این حال تنهایی متذکّر شدم که چرا نباید متوسّل به صدّیقهٔ کبری عليها‌السلام ـ که منوب عنهای من است ـ بشوم؟

پس اشکم جاری شد و عرض کردم: ای خاتون دو سرا، خود شما می‌دانید که دو مرتبه اسباب حجّ بیت الله به نیابت از زید و عمرو، از برای داعی به احسن وجه و اکمل اجرت میسّر شد، و داعی قبول ننمودم. و به این وجه قلیل محض نایب بودنم در این عمل، از آن

سلالهٔ خلیل راضی شدم، در حالتی که آقایان حجج اسلامیّهٔ مشهد مقدس مثل مرحوم حجة الاسلام آقای حاج سیّد علی سیستانی ـ اعلی الله مقامه ـ و مثل مرحوم ثقة الاسلام حاج سیّد علی شوشتری و مثل مرحوم ثقة الاسلام آقا شیخ حسن کاظمینی ـ نورالله مرقدهما ـ که همگی در آن تاریخ در قید حیات بودند، و با داعی محبّت و صداقت کامله داشتند، داعی را از تقبّل این امر ممانعت فرمودند که اوّلاً این وجه، مکفی این سفر از برای شما نیست. و ثانیاً همین وجه را خودتان اخذ کنید، و به دست آن آقا نگذارید، زیرا که حرف نوع مردم را اعتباری نیست.

چه آن که داعی وجه سیصد تومان را از آن سیّد جلیل نگرفتم. و به ایشان عرض کردم که این وجه از جدّهٔ شما است، و من مهمان آن مخدّره‌ام، و شما وکیل خرجید، از جانب ایشان. معادل آن چه را که برای خودت در این مسافرت از گراوات و مخارج اکل و شرب مصرف می‌کنید، از برای داعی هم مصرف نمایید. و وقتی که وجه تمام شد، بگو من از وکیل خرجی جدّه‌ام خارج شدم، در آن وقت من می‌دانم و صاحب کارم.

و بالجملة عرض کردم: بی بی، داعی با این خصوصیّات، به اسم نیابت از حضرتت در حجّ بیت الله، از مشهد مقدس بیرون آمده‌ام. شما بر خود مپسند که داعی خائباً از این جا معاودت به مشهد مقدّس کنم. عَلِمَ الله، چند دقیقهٔ بعد از این عرایض به سدّهٔ سنیّهٔ آن مخدّره بیش طولی نکشید که آن تاجری که طرف برات ما بود و ما را در روز اوّل ورود به بادکوبه چقدر مذمّت و نکوهش کرد در جلو، و سه نفر رفیق داعی از عقب او وارد شدند. ولدی الورود، آن تاجر از عوض سلام و تحیّت گفت: آقا، البشارة.

داعی در جوابش گفتم: بشّرک الله بالجنّة، چه بشارت داری؟ آیا غدقن از نبردن مسافرین برداشته شده است؟

گفت: نه، ولکن مادام و خانمی که رئیس ماشین‌خانه و شمندفر بود ـ چنان که رسم طایفهٔ روسیه است، بلکه رسم تمام ملّت نصاریٰ است که زنان را مثل مردان دخالت در امور مهمّهٔ دولتی و تجارتی می‌دهند ـ معزول شد، و خانم دیگری که با من آشنا و طرف حساب است، به ریاست شمندفر منصوب گردیده. و اگر شما مایل باشید که در شمندفر، با

سالدات‌ها همنشین باشید، من می‌توانم که از برای شما تحصیل بلیط شمندفر بنمایم.

داعی عرض کردم: البتّه تحصیل کنید.

پس، فردای آن روز که روز هشتم ورود ما به بادکوبه بود، قبل از ظهر چهار بلیط شمندفر آورده، به ما داد، و گفت: مهیّا باشید که عصر شمندفر حرکت می‌کند به جانب اودسا. من حمّال آورده شما را با اسباب و لوازمتان، به ماشین‌خانه برده و به ماشین نشانیده تا بروید.

و گفت: همین قدر که ماشین از برای سیر به حرکت افتاد، دیگر کسی را قدرت نیست که متعرّض شما بشود.

پس در وقت عصر با حمّال آمده، و ما را حرکت داده و به ماشین‌خانه برد. و ما را با اسباب‌های ما در یکی از خان‌های ماشین جای داده، و ما را در عقب اسباب‌ها نشانیده که به مرائی و منظر نباشیم.

و در آن وقت، قریب دو هزار نفر از ایرانی‌ها که عزم بیت الله داشتند و در بادکوبه آمده بودند، در جلوی ماشین‌خانه حاضر بودند، و تماماً با چشم گریان و حال پریشان تقاضای بلیط ماشین می‌کردند، و احدی به آن‌ها اعتنا نمی‌کرد.

خدا می‌داند که در آن وقت بر داعی چه گذشت. و نمونهٔ ملکی را که نیمی از آن از برف و نیمی دیگر از آتش است ـ چنان که در اخبار وارد شده ـ در خود دیدم که به یک چشم خندان، از این موهبتی که حضرت بی بی دربارهٔ ما فرمود از تسبّب اسباب حرکت؛ و به یک چشم گریان، از دیدن حال برادران ایمانی ایرانی خود.

پس ماشین به حرکت آمده، و ما از بادکوبه بیرون آمدیم، به جانب اودسا و اسلامبول. و این نبود مگر از توسّل به ذیل عنایت حضرت صدّیقه علیها السلام.

و چقدر از مواهب و عنایات که در آن سفرِ میمنت اثر، از پرتوِ توجه آن خاتون دنیا و آخرت، شامل حال این کلبِ آستانشان گردید، که اگر نوشته شود کتابی حجیم و دفتری عظیم گردند.

از جمله، آن که اغلب حجّاج، یک مرتبه در سفر حجّشان به مدینهٔ منوّره مشرف

می‌شوند، و آن هم چند روزی که غالباً به عشره نمی‌رسد. و این روسیاه را ـ از عنایات آن مخدّره ـ در یک سفر، دو مرتبه توفیق تشرّف به مدینهٔ منوّره حاصل گردید: یک مرتبه قبل الحج که چهارده روز مشرّف بودم. و دفعهٔ ثانیه بعد الحج که روز هشتم ماه محرّم الحرام هزار و سیصد و سی و سه وارد مدینه شده، و تا شانزدهم محرّم مشرف بودم. و بعد از آن به شمندفر که دولت عثمانیّه میان مدینه و شام احداث کرده بودند، نشسته و به شام آمدم.

و از جملهٔ آن که توفیق درک میقات طایف ـ که قرن المنازل است ـ مرزوق گردید، چه قبل از حجّ، از بادکوبه به اسلامبول، و از آن جا به بیروت، و از آن جا به شام، و از آن جا به مدینهٔ طیّبه مشرف شده، از راه شمندفر. و از آن راه که رفته، معاودت به شام نموده، و به بیروت و اسکندریّه و سوئیس رفته، و از سوئیس به جده رفتیم. و قهراً احرام از این طریق، محاذات میقات است، نه از خود میقات. و بسیار مایل بودم که درک یکی از مواقیت را نموده باشم، تا آن که مِنْ حَیثُ لااَحتَسِب، درک میقات طایف ـ که قرن المنازل است ـ مرزوق گردید.

و از جمله، آن که چون اوّل محاربهٔ بین الدّول بود که ما در بادکوبه وارد شدیم؛ و هنوز غالبیّت و مغلوبیّت دولتی معلوم نبود، پس پول‌های هر دولت از نقود و کاغذ، به همان قیمت خود باقی بود. و وجه سیصد تومان داعی را مثل سایر وجوه همراهان منات کاغذ دادند، که هر صد مناتی آن در آن وقت شصت و دو تومان ایرانی قیمت داشت. و چون به اسلامبول رسیدیم و مغلوبیّت دولت روسیه مشهود و مشهور گردید، پول‌های رواج مملکتش تنزّل نموده، و بعضی از صد مناتی‌ها را در اسلامبول به بیست و پنج تومان ایرانی دادیم. و چون در شام رسیدیم، صد مناتی به پانزده تومان رسیده بود.

و بالجمله این وجه سیصد تومان، همین قدر شد که داعی را بعد از حجّ به مدینهٔ طیّبه رساند. و مع ذالک، چهارصد تومان دیگر علاوه بر آن سیصد تومان مخسوره مصرف داعی شد، تا ورود به مشهد که روز هیجدهم ماه شعبان هزار و سیصد و سی و سه بود. و مع ذالک در حین ورود به مشهد مقدس، تمام قروض داعی تأدیه شده، و مقداری هم مصرف

سوغات نموده، من حیث لا احتسب.

و از جمله آن که نوع حاجیان در آن سال، از تشرّف به عتبات عالیات محروم شدند؛ چه از طریق بحر و از ساحل جدّه مراجعت نمودند به خیال این که به بصره، و از آن جا به بغداد رفته، مشرّف به آن اعتاب مقدّسه گردند. و چون میانهٔ دولت انگریز و عثمانی، در بین بصره و بغداد محاربه بود، پس راهی به تشرّف پیدا نکرده، و جمعی از بوشهر و جمعی از بصره و جمعی از بندر ناصری به عجم معاودت نمودند.

و داعی ـ بحمدالله و المنّة ـ چون از راه بین الحرمین معاودت نمودم، و به شام رفتم، پس از آن جا به حلب و از حلب به دَیْر و از دَیْر به شختور نشسته، و در شطّ فرات سیر نموده، تا وارد مسیّب شده و از آن جا از نهر حسینی وارد کربلای معلّیٰ شدم. و چون ورودم مصادف با وقت زمستان بود، تقریباً چهار ماه در آن اعتاب مقدّسه مشرّف بودم. و بعد از عید نوروز، حرکت به سمت عجم نمودم.

و نبود تمامت این‌ها، مگر از اثر توسّلم به حضرت صدّیقه کبری صلوات الله علیها.

و از آن تاریخ تا کنون ـ که یوم هیجدهم از ماه رجب الاصبّ سال هزار و سیصد و چهل و هشت هجری است، و مشغول کتابت این مقام هستم ـ هر وقت که در ورطه‌ای و بلیّه‌ای مبتلا شده‌ام، متوسّل به آن خاتون دنیا و آخرت شده، و ایشان را به آن انظار عنایتانه‌ای که در آن سفر دربارهٔ این روسیاه داشته، قسم داده‌ام. و فی الفور، از آن ورطه و بلیّه، از برایم خلاصی حاصل شده است. و امید است که از ورطه‌های برزخ و قیامت هم، داعی را نجات دهد.

تألیفات علامهٔ نهاوندی(ره)

آیت الله نهاوندی(ره) از سال ۱۳۲۸ ق تا ۱۳۶۹ ق متجاوز از ۴۰ سال در ارض اقدس خراسان به ترویج مکتب تربیت فضلا و تدریس و تألیفاتی سودمند اشتغال داشت این عالم کامل فقیهی پرهیزکار و دانشمندی فروتن بود که بسیاری از سال‌های عمر شریفش را در تألیف و تصنیف کتب دینی و علمی متعدد سپری کرده که به تفصیل بیان می‌گردد.

۱ ـ البنیان الرفیع (اخلاق ربیعی)

این کتاب در قطع وزیری و در یک مجلّد به صورت چاپ سنگی در ۳۲۴ صفحه به چاپ رسیده است. تاریخ شروع نگارش این کتاب سال ۱۳۳۷ ق و تاریخ اتمام آن سال ۱۳۴۱ ق است. این کتاب در شرح احوال ربیع بن خیثم معروف به خواجه ربیعه است و متشکل از یک مقدمه و هشت باب و یک خاتمه است.

۲ ـ جنة العالیه و جعبة الغالیه

نگارش این کتاب در سه جزء و در سال ۱۳۴۱ ق به اتمام رسیده و هر سه جزء در یک مجلّد در قطع رحلی و چاپ سنگی به چاپ رسیده است. این کتاب کشکولی است که مطالب مختلف در آن شماره گذاری شده و هر جزء آن مشتمل بر ۳۳۳ مطلب از مطالب مختلف می‌باشد.

۳ ـ جنتان مدهامتان

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است جزء اول «الجنةالاولی» ۲۰۹ صفحه و جزء دوم «الجنة الثانیه» ۲۰۶ صفحه است جزء اول مشتمل بر ۵۰۴ جوهره و جزء دوم مشتمل بر ۱۵۴۱ جوهره است. هر جوهره از این کتاب در مورد مسائل مختلفی از عقاید، عرفان و اخلاق و... است.

۴ ـ راحة الروح یاکشتی نجات

این کتاب شرحی است بر حدیث شریف نبوی که در کتب شیعی و اهل سنت ذکر شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجیٰ و من تخلف عنها غرق». این کتاب به قطع وزیری در ۵۱۲ صفحه توسط کتاب فروشی جعفری در مشهد به چاپ رسید. نگارش این کتاب در ۱۳۴۱ ق به پایان رسیده است.

۵ ـ خزینة الجواهر فی زینة المنابر

این کتاب در سه بخش اصول دین، فروع دین و اخلاق نگارش یافته و در هر بخش آیات، روایات، مواعظ و حکایات مربوط به آن بخش به ترتیب آورده شده است. همچنین این کتاب مشتمل بر شرح و تفسیر چهل آیه و هفتاد و هفت روایت و هشتاد موعظه و دویست حکایت است. نگارش این کتاب در سال ۱۳۳۶ ق به پایان رسیده و به قطع وزیری و در ۷۲۲ صفحه توسط انتشارات کتاب فروشی اسلامیه به زیور طبع آراسته گردیده است.

۶ ـ گلزار اکبری و لاله زار منبری

این کتاب در ۱۱۴ فصل به عدد سوره‌های قرآن کریم تنظیم شده و هر فصل آن به نام «گلشن» نامگذاری گردیده است در واقع این کتاب کشکولی است از مطالب مختلف با این تفاوت که مطالب آن بر اساس موضوع هر گلشن و فصل دسته بندی و مطالب هم سنخ در یک گلشن و پشت سر هم آورده شده است. این کتاب در سال ۱۳۴۴ ق نوشته شده و در ۶۶۷ صفحه در چاپخانه حاج محمد علمی در قطع وزیری چاپ شده است.

۷ ـ انوار المواهب

موضوع این کتاب مناقب و فضائل ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام است که در قطع رحلی و در یک مجلّد به چاپ سنگی رسیده است. شروع تألیف این کتاب ۱۳۳۴ ق و تاریخ اتمام آن ۱۳۴۰ ق بود و مجموع صفحات آن ۵۶۹ صفحه می‌باشد.

۸ ـ العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ (کتاب حاضر)

بنا به گفتهٔ مؤلف این کتاب به منزلهٔ جلد دوم کتاب انوار المواهب است که در شرح احوال حضرت ولی عصر علیه‌السلام بوده و در پنج قسمت به عنوان بساط نگارش یافته است.

کتاب مذکور در قطع رحلی به صورت چاپ سنگی و در دو مجلّد به چاپ رسیده است.

۹ ـ جواهر الکلمات (جواهر الزواهر فی شوارد النوادر)

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است.

۱۰ ـ وسیلة النجات و عناوین الجمعات فی شرح دعاء السّمات

پایان نگارش کتاب سال ۱۳۳۱ ق بوده و در ۳۲۰ صفحهٔ وزیری توسط انتشارات نهاوندی به چاپ رسیده است.

۱۱ ـ انهارالنوائب فی اسرار المصائب

۱۲ ـ حاشیه فرائد الاصول علی المبحث البراءة

۱۳ ـ رسالة الحقیقة والمجاز

۱۴ ـ وسائل العبید الی مراحل التوحید

۱۵ ـ رشحة الندیٰ فی مسألة البداء

۱۶ ـ صلاة المسافر (تقریر درس شیخ محمد طه نجف)

۱۷ ـ طور سینا در شرح حدیث کساء

۱۸ ـ الفتح المبین فی ترجمة الشیخ علی الحزین

۱۹ ـ الفوائد الکوفیه فی ردّ الصوفیه

۲۰ ـ کشف التغطیه عن وجوه التسمیه

۲۱ ـ لمعات الانوار فی حل مشکلات الایات والاخبار

۲۲ ـ مفرج القلوب و مفرج الکروب

۲۳ ـ المواریث (تقریر درس سید محمد کاظم طباطبایی یزدی)

۲۴ ـ النفخات العنبریه فی البیانات المنبریه

۲۵ ـ الید البیضاء فی مناقب الامیر و الزهرا

۲۶ ـ الیاقوت الاحمر فی من رأیٰ الحجة المنتظر

۲۷ـ سبع المثانی در مناقب حسن اول تا حسن ثانی

۲۸ـ العسل المصفی فی نکت اخبار مناقب المصطفی صلی الله علیه و آله

۲۹ـ الکوکب الدری فی نکت اخبار مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام[1]

صاحب الذریعه علاوه بر آثار مذکور دو کتاب دیگر را در زمرهٔ تألیفات علامهٔ نهاوندی(ره) ذکر کرده است.

وفات علامهٔ نهاوندی(ره)

شیخ بزرگوار ما در ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۳۶۹ ق / ۱۳۲۹ ش در ۹۰ سالگی در مشهد درگذشت روز درگذشت ایشان هوا بسیار سرد بود و برف سنگینی باریده بود و غسّال خانهٔ مشهد در خیابان ۱۷ شهریور در محل کنونی پارک وحدت قرار داشت و مردم با سختی طاقت فرسایی در مراسم کفن و دفن ایشان شرکت جستند و همین امر سبب شد که مرحوم آیت الله فقیه سبزواری با توجه با مساعدت‌هایی که مرحوم نهاوندی در زمان حیات خود کرده بود، غسّال خانهٔ اول طبرسی را بنا نماید.

جسد پاک علامهٔ نهاوندی در رواق دارالسعادة در پایین پای هشتمین امام پاکان و در کنار قبر شیخ مرتضی آشتیانی دفن گردید و روح بلندش به عالم بالا عروج کرد.[2]

مرحوم مروج در تاریخ درگذشت ایشان این بیت را سروده است:

آمد اندوه و سرافکند و پی تاریخ گفت: شد نهاوندی مقیم اندر در سلطان طوس

که جمع حروف مصراع دوم در حساب ابجد ۱۳۶۹ یعنی سال درگذشت ایشان به سال قمری است.

---

۱. نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۶۰۰؛ مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ص ۳۴۲؛ معجم رجال الفکر والادب، ج ۳، ص ۱۳۱۴ـ ۱۳۱۳؛ مکارم الاثار، ج ۶، ص ۲۲۰۸؛ مع کبار علماء النجف الاشرف، ج ۲، ص ۳۰۷ـ ۳۰۶؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۹؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۹۲؛ علمای معاصرین، ص ۲۲۰؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۴۲۳ ـ ۴۲۲.

۲. مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ص ۳۴۶.

کتابخانۀ علامه نهاوندی(ره)

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی ضمن دارا بودن تألیفات زیاد از کتابخانه بسیار غنی نیز برخوردار بوده است.

آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعه به گوشه‌ای از نسخی که در کتابخانه وی موجود بوده است اشاره کرده. آن چه در پی می‌آید فهرستی مختصر از بخشی از کتابخانۀ بزرگ ایشان است:

آثار علوی؛ مؤلف: محمد بن مسعود مسعودی؛ رساله‌ای مختصر در بیان آثار علوی شامل مقدمه و چهار فصل و سیزده باب.[1]

البراهین الجلیه فی تفضیل آل محمد علی جمیع البریه؛ مؤلف: مولا محمد کاظم بن مولا محمد شفیع هزار جریبی حائری متوفی بعد از ۱۲۳۲ ق و قبل از ۱۲۳۸ ق.[2]

تحفة الاخیار؛ مؤلف: مولیٰ محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی، مشتمل بر هزار بیت فارسی در مدح امیرالمؤمنین ﷺ و ردّ صوفیه است که شرح آن به زبان فارسی اثر مؤلف می‌باشد.[3]

تحفة المحققین؛ مؤلف: شیخ احمد دامغانی معاصر مولیٰ حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان، این کتاب شبیه کشکول و به زبان فارسی می‌باشد.[4]

ترجمة الذهبیه: مؤلف: سید شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی مشهدی صاحب «الحبل المتین» و «وسیلة الرضوان».[5]

تفسیر آیة البسملة؛ مؤلف: سید محمد حسین بن شمس الدین محمد النسابه.[6]

---

۱. الذریعه، ج ۱، ص ۹.
۲. الذریعه، ج ۳، ص ۸۰
۳. الذریعه، ج ۳، ص ۴۱۷.
۴. الذریعه، ج ۳، ص ۴۶۷.
۵. الذریعه، ج ۴، ص ۱۰۳.
۶. الذریعه، ج ۴، ص ۳۲۵.

تفسیر سورة الفجر؛ مؤلف: مولیٰ احمد بن حسن یزدی مشهدی واعظ.[1]

شرح الصحیفه؛ مؤلف: علامه محمدباقر مجلسی؛ این کتاب به زبان فارسی بوده و قریب پنج هزار بیت می‌باشد.[2]

شرح قصیده میرفندرسکی؛ مؤلف: مولیٰ عباس دارابی شاگرد مولیٰ هادی سبزواری می‌باشد.[3]

المسؤلات؛ مؤلف: کربلایی علی بروجردی؛ این کتاب شامل جواب مسائلی است که مؤلف از استاد خود مولیٰ محمد تقی مجلسی سؤال کرده است.[4]

شمس الحقیقة؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبدالنبی بن عبدالصنائع اخباری نیشابوری (م ۱۲۳۲ ق).[5]

طراز المصائب؛ مؤلف: مولیٰ نظر علی بن سلطان محمد طالقانی (م ۱۳۰۶ ق) این کتاب مشتمل بر مطالبی در مقتل می‌باشد.[6]

طیف الخیال فی المناظرة بین العلم والمال؛ مؤلف: مولیٰ محمد مؤمن بن حاج محمد قاسم جزایری شیرازیٰ شاگرد مولیٰ شاه محمد بن محمد شیرازی صاحب شرح (الصحیفه).[7]

حقیقة الاعیان فی معرفة الانسان؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبدالعلی معروف به اخباری.[8]

الرد علی العامه؛ مؤلف: حاج مولیٰ حسن بن علی کشوی یزدی حایری؛ این کتاب بیان

---

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۴۱.
۲. الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.
۳. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۵.
۴. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۶ و ج ۲۱، ص ۲۹.
۵. الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۲۱.
۶. الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۵۹.
۷. الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷ ـ ۱۹۶.
۸. الذریعه، ج ۷، ص ۴۷.

ابطال خلافت کسانی است که بر علی(ع) مقدم شدند.[1]

رشحات عین الحیاة؛ مؤلف: مولیٰ حسین بن علی واعظ کاشانی بیهقی؛ این کتاب شامل مقالاتی چند در طبقات خواجگان و سلسله نقش‌بندیه و مناقب خواجه ناصرالدین عبیدالله نقش بندی و... می‌باشد.[2]

زهر الربیع فی الطرائف والملح والمقال البدیع؛ مؤلف: سید نعمت الله بن عبدالله موسوی تستری (م ۱۱۱۲ ق). جلد اول این کتاب مکرر چاپ شده و جلد دوم به دلیل عدم اقبال مردم به آن چاپ نشده و لذا نسخه دوم جلد دوم کمتر است. صاحب الذریعه گوید: جلد دوم این کتاب را نزد شیخ علی اکبر نهاوندی در خراسان دیده است.[3]

رسالة فی السیر والسلوک؛ مؤلف: نورالدین اخباری محمد بن محمد بن مرتضی کاشانی برادر محدث فیض کاشانی.[4]

شرح دعای شجرة النبوة؛ مؤلف: مولیٰ احمد واعظ یزدی (م ۱۳۱۰ ق). این کتاب مشتمل بر هشت هزار بیت می‌باشد.[5]

قلائد اللئالی؛ مؤلف: نصر الله بن شهرالله ترمذی؛ این کتاب به زبان فارسی و شرح جامع الحکایات است که مؤلف برای غلامرضا بن محمد علی آرانی کاشانی تصنیف کرده است.[6]

لب شرح المثنوی؛ مؤلف: مولیٰ حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (م ۹۱۰ ق) به این کتاب لب اللباب هم گفته می‌شود.[7]

لطائف الآثار و جواهر الاخیار؛ مؤلف: شیخ سلیمان بن محمد معاصر

---

۱. الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۱.
۲. الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۳۵.
۳. الذریعه، ج ۱۲، ص ۶۹.
۴. الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۸۳.
۵. الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۵۲.
۶. الذریعه، ج ۱۷، ص ۱۶۴.
۷. الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۸۷.

شیخ حرّ عاملی رحمه‌الله [1]

اللمعات فی شرح دعاء السمات؛ مؤلف: سید ابوالقاسم بن سید محمد باقر حسینی علوی فاطمی. [2]

مباحثة النفس؛ مؤلف: مولیٰ محمد طاهر؛ این کتاب در مواعظی خطاب به نفس عماره و... می‌باشد. [3]

المجالس الاربعون؛ مؤلف: مولیٰ محمد بن مقیم بن شریف درزی بارفروشی مازندرانی. این کتاب در مواضع الهیه می‌باشد که عنوان هر مجلس آیه‌ای از قرآن است. [4]

مجالی الانوار؛ مؤلف: میرزا محمدبن عبدالنبی بن عبدالصانع نیشابوری اکبرآبادی معروف به اخباری؛ این کتاب مشتمل بر مطالبی در مبدأ و معاد می‌باشد که خود مصنّف شرحی بر آن نوشته که به «مجالی المجالی» نام گرفته است. [5]

تحفة المؤمن؛ مؤلف: مولیٰ احمد دامغانی معاصر فتحعلی شاه. [6]

معارف العارفین؛ مؤلف: محمد بن نصرالله اللائمی؛ این کتاب مختصر و در دو فصل می‌باشد. [7]

مفتاح المطالب فی شرح المکاسب؛ مؤلف: سید محمد مولانا تبریزی [8]

منهج الفاضلین فی معرفة الائمة الکاملین؛ مؤلف: شیخ محمد بن اسحاق بن محمد الحموی؛ این کتاب به زبان فارسی و مبسوط در امامت می‌باشد. [9]

میزان الحق؛ مؤلف: مولیٰ حسن بن علی الکشوی یزدی حائری

---

۱. الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۱۲.
۲. الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۴۶.
۳. الذریعه، ج ۱۹، ص ۴۱ ـ ۴۰.
۴. الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۵۸.
۵. الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۷۳؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۱.
۶. الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۳۴ و ۲۶ و ۱۷۱.
۷. الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۹۳.
۸. الذریعه، ج ۲۱، ص ۳۴۹.
۹. الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۹۵.

این کتاب به زبان فارسی و در ردّ عامه و خلافت متقدّمین می‌باشد.[1]

نجم الولاية لمن اراد الهداية؛ مؤلف: محمد بن عبدالنبی اخباری[2]

نصیحت نامۀ شاهی؛ مؤلف: ملّا حسین بن علی کاشفی سبزواری. مؤلف، این کتاب را برای پسر سلطان حسین میرزا بایقرا به رشتۀ تحریر درآورده است که مشتمل بر مواعظ و اخلاق منظوم و منثور می‌باشد.[3]

تنویر القلوب؛ مؤلف: مولیٰ نورالدین محمد بن مرتضی بن محمد مؤمن بن مرتضی برادر فیض کاشانی معروف به نورالدین اخباری. این کتاب مشتمل بر ۱۴ باب در بیان معنی یک متن و فضیلت معرفت و کیفیت تحصیل آن است.[4]

جام جم؛ مؤلف: شیخ محمد علی معروف به علی بن ابی طالب الحزین

این کتاب به زبان فارسی بوده و مشتمل بر «المواليد الثلاثة و کائنات الجو».[5]

جامع السطین؛ این کتاب در تفسیر سوره یوسف به زبان فارسی و مشتمل بر نکات ادبی عرفانی و اخلاقی در ۶۰ فصل می‌باشد.[6]

جنة النعیم در احوال معراج النبی؛ مؤلف: مولیٰ محمد علی بن محمد معروف به علی البرغانی. این کتاب همچنین شامل مطالبی پیرامون امام حسین علیه السلام و طریق سلوک آن حضرت می‌باشد که جلد پنجم آن کتاب ریاض الاحزان بوده است.[7]

الحبل المتین؛ این کتاب مشتمل بر معجزۀ ظاهر شده بعد از دفن مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام به زبان فارسی و نزدیک هشت هزار بیت می‌باشد.[8]

---

۱. الذریعه، ج ۲۳، ص ۳۰۹.
۲. الذریعه، ج ۲۴، ص ۷۰.
۳. الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۸۵.
۴. الذریعه، ج ۴، ص ۴۷۱.
۵. الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۱۹ و ج ۵، ص ۲۳.
۶. الذریعه، ج ۵، ص ۵۸.
۷. الذریعه، ج ۵، ص ۱۶۱.
۸. الذریعه، ج ۶، ص ۲۳۹.

حقوق آل محمد علی سائر العباد؛ مؤلف: مولیٰ حسن بن علی یزدی کشوی حائری. این کتاب به زبان فارسی و وجیزه‌ای مختصر بوده که در آن سی حق به رشتهٔ تحریر درآمده است.[1]

نظم الغرر و نضدالدرر؛ مؤلف: عبدالکریم بن محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی بن محمد رفیع بن فتح الله معاصر شاه سلطان حسین صفوی. این کتاب در نود و نه باب به عدد اسماء حسنیٰ تصنیف شده است.[2]

نواصیص العجب فی شرح زیارة رجب؛ مؤلف: ملا احمد بن حسن یزدی.[3]

وسیلة الرضوان فی کرامات سلطان خراسان؛ مؤلف: شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی از رؤسای خادمین آستان قدس و از علمای عصر صفوی معاصر شاه طهماسب دوم.[4]

جواهر الکلمات لبصائر النسمات (ملقب به کحل الجواهر لجلاء البصائر)؛ این کتاب در سه جلد اصول دین، فروع دین و اخلاق می‌باشد.[5]

ضمناً بخشی از دست نوشته‌های علامه نهاوندی همچون بخشی از عبقری‌الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان ﷺ در کتابخانهٔ مدرسه حجّتیهٔ قم نگهداری می‌شود.

در پایان نظرات و پیشنهادات عزیزان را بر دیدهٔ منّت می‌نهیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

قم ـ رجب المرجب ۱۴۲۷ ـ تابستان ۱۳۸۶

صادق برزگر بفرویی ـ حسین احمدی قمی

---

۱. الذریعه، ج ۷، ص ۴۲.

۲. الذریعه، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

۳. الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۵.

۴. الذریعه، ج ۲۵، ص ۷۷.

۵. الذریعه، ج ۲۶، ص ۲۶۴.

العبقری الحسان

فی احوال مولانا صاحب الزمان عجّل الله فرجه

«بساط اوّل»

مؤلف:
علامهٔ کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی رحمه الله

تحقیق و تصحیح:
صادق برزگر بفرویی ـ حسین احمدی قمی

ویژه پژوهشگران مباحث مهدویت (عج)
و کتابخانه‌های تخصصی

هذا هو الرفرف الأخضر فی بشارات ظهور الحجة المنتظر و هو البساط الاول من الكتاب المستطاب الموسوم بالعبقری الحسان فی أحوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک الحنّان، تألیف العلیم النحریر و العلامة الكبیر، ملاذ الفقهاء الاعاظم و مفخر العلماء الأفاخم، بحر العلوم المتلاطم، زین المجتهدین، محیی مراسم شریعة سید المرسلین، حجةالاسلام و محجة المسلمین، العقل الحادی عشر، الذی هو للعلم محور، آیة الله الملک الاكبر الآغا الحاج الشیخ علی اكبر النهاوندی أصلا و المشهد المقدس الرضوی موطناً، مدظله العالی فی سنة ۱۳۶۴ ه‍ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

العَبْقَرِیّ الحِسان

[مقدمهٔ مؤلف]

حمد و سپاس زیبندهٔ اریکهٔ جلال یگانهٔ معبود لایزالی است که بسط بساط رحمتش ابدی و رفرف خضر خوان نعمتش سرمدی و صاحبان جلال و اکرام در ظلّ ظلیل وجه ذی الجلال و الاکرامش، خوار و ذلیل و زبان شکرگزاران از ثناگویی فضل علم و کثرت انعامش، عاجز و کلیل. تعالی شأنه، مالک الملکی که ساحت سلطنت و عظمتش از لوث عجز و حدوث، مبرّا و طنطنهٔ علوّ و رفعتش از شایبهٔ اضمحلال و زوال معرّا، منزّهی که سلاسل عوالم امکانیّه، دمدمه‌ای از نفس رحمانیّهٔ او است. مقدّسی که ماسوایش به زمزمهٔ **سُبحَانَ رِبّیَ الْعَظِیم** و همهمهٔ **سبُحَانَ رَبّیَ الأعلٰی**، سرگرم ثناخوانی او است.

هر گیاهی که از زمین روید — وحده لا شریك له گوید

و روح و ریحان تحیّات واصله و صلوات متّصله به روان جان جهانیان و رحمت عالم و عالمیان، ماه روی **وَالضُّحَی** و سیاه موی **وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی** و محبوب دلربای **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَی**، درّ یتیم گرانبهای **أَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیماً فَآوَی**، توانگرنمای **وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَی**، راه یافتهٔ **وَوَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَی**، سلطان صاحب لوای **وَلَلآخِرَةُ خَیْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَی**، خواجهٔ دو سرا **محمّد مصطفی** صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او به تخصیص، مصدر کاینات و محور ممکنات و قطب دایرهٔ مکوّنات، مظهر غیب الهی و آینهٔ خَلق و خُلق و منطق رسالت پناهی، خاتم اوصیای سامی و حجج گرامی **(م ح م د)** بن الحسن العسکری علیهما السلام باد.

و بعد، بر ارباب بصایر و اخوان صافی سرایر پوشیده نماناد! پس از آن که این خادم شرع انور و تشنهٔ زلال شفاعت پیغمبر و اولیای خداوند علیّ اکبر، ابن حسین نهاوندی **علی اکبر** عاکف مشهد مقدس رضوی، سلطان سریر ارتضا و طایف مطاف بقعهٔ عالیهٔ علوی، حضرت علی بن موسی الرضا ـ علیه آلاف التحیّه و الثّناء ـ از جمع و تألیف و کتب و تصنیف کتاب **مستطاب انوار المواهب في نکت اخبار المناقب** که مشتمل بر حالات خیریّهٔ دلالات و نکات عالیات مناقب حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر از اهل بیت اطهار آن رسول با برکات است، شروع نموده به تألیف و ترصیف این طُرفه کتاب که به منزلهٔ جلد دوّم از انوار المواهب و محتوی بر حالات و شؤونات حضرت خلیفة الله امام غایب ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ است و آن را به کتاب **العبقریّ الحسان في احوال مولینا صاحب الزمان** ـ علیه صلوات الله الملك الحنّان ـ موسوم ساختم و به نحوی، جمع و تلفیق نمودم که مطالعه کننده را از سایر کتبی که در غیبت نوشته شده، مثل سیزدهم بحارالانوار علّامه مجلسی(ره) و نجم الثاقب مرحوم نوری و دارالسّلام عراقی و نور الانوار ملّا علی اصغر بروجردی و سایر کتب مدوّنه در این باب، بی‌نیاز گرداند و آن را به صورت پنج بساط، که به منزلهٔ پنج جلد و عبارت از پنج جزء باشد، درآوردم و هر بساطی را به نامی نامیدم.

[مندرجات کتاب]

البساط الاول

الموسوم بالرفرف الاخضر في بشارات ظهور الحجّة المنتظر

مشتمل است بر شطری از آیات قرآنیّه و سایر کتب سماویّه و پاره‌ای از اقوال کَهَنه و سحره و اخبارات مأثوره از پیغمبر و ائمّهٔ اثنا عشر ـ علیهم صلوات الله الملک الاکبر ـ در بیان بشارات ظهور آن جناب و در آن چند عبقریّه است و در هر عبقریّه، چند رفرفه به عنوان رفرفه، رفرفه.

البساط الثانی

الموصوف بالمِسْك الأذفر فی ولادة الحجّة المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته

محتوی بر چند عبقریّه و در هر عبقریّه، چند مسکه به عنوان مسکه، مسکه و در آن اسامی تقریباً چهل و پنج نفر از علمای عامّه که قایل بـه تـولّد و وجـود فـعلی آن بزرگوارند، در آن آمده است.

البساط الثالث

المنعوت بالصبح الأسفر في اثبات مهدويّة الحجّة المنتظر

شامل تعیین شخص شخیص مهدی علیه السلام و چند اشکال وارده بر وجود، غیبت و سایر

خصوصیّات آن بزرگوار و نیز احوال معمّرین به طریق طبقه‌بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال.

هم چنین در بیان غیبات حُجَج الهیّه از محجوج الیهم که عبارت از بیست و پنج نفر از انبیای عظام باشند.

در این بساط، چند عبقریّه است و در هر عبقریّه، چند صبیحه به عنوان صبیحه، صبیحه.

البساط الرابع

المعروف بالیاقوت الاحمر فیمن رأی الحجة المنتظر

در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر می‌باشد که به انحای رؤیت، از حین تولّد آن جناب الی زماننا هذا، خدمت حضرتش تشرّف پیدا کرده‌اند.

در آن چند عبقریّه است، و در هر عبقریّه، چند یاقوته به عنون یاقوته، یاقوته.

البساط الخامس

الملقّب بالنجم الأزهر في علائم ظهور الحجّة المنتظر

در این بساط مدح انتظار فرج و علایم و گزارشات هنگام ظهور آمده است و نیز تشریح دوازده میراث از مواریث انبیا که با آن سرور است:

«عصای موسی» و «حجر او»، «تابوت سکینه»، «ذوالفقار»، «تورات»، «انجیل»، «قرآن حضرت امیر علیه السلام»، «خاتم سلیمان» و غیر این‌ها، و بیان آیات مرتبط به رجعت و اثبات آن ضرورتاً و اعتباراً و اشکالات عَشَره و اَجْوبهٔ آن و توقیعات آن حضرت.

در این بساط چند عبقریّه است و در هر عبقریّه چند نجمه به عنوان نجمه، نجمه.

فبعون الله الملك المعبود ابدء في المرام و اشرع في المقصود. فأقول:

این بساط اوّل از کتاب مستطاب «العبقريّة الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان» است که مشتمل بر بعضی آیات قرآنی و سایر کتب سماویّه و اخبار کَهَنه و سحره است، منضمّاً الی اخبار سیّد المرسلین الی مولانا حسن بن علی العسکری علیه‌السلام که در بشارات ظهور آن نور موفور السرور وارد گردیده و ملقّب نمودم او را بـالرفرف الاخضر في بشارات ظهور الحجّة المنتظر و در آن چند عبقريّه و در هر عبقريّه چند رفرفه است.

عبقریّه اوّل

[بشارت ظهور در قرآن کریم]

بدان که بشارت ظهور موفور السرور حضرت ولی عصر، ـ ارواح العالمین فداه ـ در قرآن مجید و فرقان حمید، بسیار واقع است.

از قدمای امامیّه، شیخ اجلّ، ابوعبدالله احمد بن محمد بن عیّاش کتاب «مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الامر» را تألیف فرموده، از متأخّرین سیّد جلیل و محدّث تحریر نبیل، سیّد هاشم بحرانی توبلی کتاب المحجّه فیما نزل فی الحجّة را پرداخته و در آن کتاب یک صد و بیست آیه از آیات قرآنی را برشمرده که مطابق اخبار معتبرهٔ صادره از مترجمان وحی ربوبی، حضرت خاتم انبیا و ائمهٔ هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ در شأن حضرت مهدی موعود و قائم آل محمد ـ ارواحنا التراب مقدمه الفداء ـ نزول یافته است.

مفسّرین امامیّه مثل علی بن ابراهیم قمّی، محمد بن عیّاش، محمد بن مسعود عیّاشی، صاحب تفسیر نور الثقلین، تفسیر کنز الدقایق و تفسیر صافی که برای حذر از تفسیر قرآن به رأی ـ نظر به حدیث شریف «مَنْ فَسَّرَ الْقرآن برأیه فلیتبوّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النار» ـ بنای تفسیر آیات قرآنی را بر اخبار و آثار معصومین نهاده‌اند، در ضمن تفاسیر خود، آن اخبار را روایت کرده‌اند و جمع کثیری از علمای غیبت صغرا، در ضمن کتاب‌هایی که در جمع آیات نازله در فضیلت اهل بیت تألیف کرده‌اند، آن آیات و اخبار را ضبط کرده‌اند.

بعضی از مفسّرین عامّه هم پاره‌ای از آیات قرآنی را راجع به حضرت قائم ـ عجل الله فرجه ـ دانسته‌اند.

از متأخّرین امامیّه، علامه مجلسی ـ طیّب الله رمسه ـ نیز در اوّل جلد سیزدهم بحار الانوار[۱]، آیات بسیاری را که به این مقصد اسنی مربوط است، از کتب تفاسیر و اخبار روایت فرموده است. هم چنین معاصر مرحوم جناب حاج ملا علی یزدی حائری در الزام الناصب یک صد و سی و سه آیه در این موضوع در کتاب مذکور نقل فرموده است.

چون ذکر تمام آیات مبشّره و اخبار مفسّره، از وضع این کتاب خارج است، به ذکر بیست آیه در ضمن بیست رفرفه اکتفا می‌نماید.

[آیات اول سورهٔ بقره]

۱ رفرفه

آیهٔ اوّل: قال الله تعالی في سورة البقرة: **﴿الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾**[۲]

صدوق روایت کرده از یحیی بن ابی القاسم گفت: از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه پرسیدم.

فقال علیه السلام: **«المتقون شيعة علي والغيب هو الحجّة»**[۳].

فرمود: متّقین شیعهٔ علی باشند و غیب حضرت حجّت است و شاهد بر این معنی، قول خدای تعالی است؛ **﴿فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾**[۴].

هم چنین از داود بن کثیر رقّی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ایمان آورندگان به غیب، کسانی هستند که به قیام قائم علیه السلام ایمان آورند که آن حق است[۵].

نیز از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده از حضرت رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله در

۱. در چاپ فعلی بحارالانوار، ر.ک: ج ۵۱ به بعد.
۲. سوره بقره، آیه ۳-۱.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، دار الکتب الاسلامیة، قم، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۸.
۴. سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۰.
۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۲، ص ۳۴۰.

حدیثی که امامت ائمّهٔ دوازده گانه و غیبت امام دوازدهم را بیان کرده، فرمود: «طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئك من وصفهم الله فی کتابه فقال ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[1] قال: ﴿أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[2]».

خوشا به حال کسانی که بر دوستی آنان پاینده باشند، آن‌ها کسانی هستند که خدا در کتاب خود اوصافشان را بیان فرموده؛ پس فرموده: آن چنان کسانی که به غیب، ایمان آورند، و هم چنین فرموده: آنان حزب خدایند؛ آگاه باشید به درستی که حزب خدایند غالب شوندگان.

در آخر روایت جندل بن جناده که صدوق ـ علی ما فی المحجّه ـ و فضل بن شاذان و خزاز قمی و از عامّه، خوارزمی روایت کرده‌اند، حضرت رسول خدا ﷺ بعد از ذکر امام دوازدهم می‌فرماید: «طوبی للصابرین فی غیبته، طوبی للمقیمین علی محبّته، اولئك وصفهم الله فی کتابه و قال ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ و قال: ﴿أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾».[3]

[سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۸]

۴ رفرفه

آیهٔ دوّم: قال الله تعالی فی سورة البقره:

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً﴾[4].

پیشی گیرید به سوی خیرات، هر کجا که باشید، بیاورد تمام شما را خدا.

علی بن ابراهیم[5] و محمد بن مسعود عیّاشی در تفسیر خود[6]، نعمانی در کتاب

۱. سوره بقره، آیه ۳.
۲. سوره مجادله: آیه ۲۲.
۳. سوره مجادله: آیه ۲۲.
۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۸.
۵. ر.ک: الإحتجاج، دارالنعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.
۶. التفسیر العیّاشی، النصر محمد بن مسعود بن عباس السلمی السمرقندی، به کوشش سیدهاشم

غیبت [۱] و شیخ مفید در کتاب اختصاص [۲] به اسناد معتبره از حضرت باقر؛ هم چنین نعمانی [۳] و صدوق [۴]، به سند معتبر از حضرت سیّد الساجدین؛ کلینی، صدوق [۵]، محمد بن جریر طبری [۶] و نعمانی [۷] به دو طریق، به اسناد معتبره از حضرت صادق؛ عیاشی [۸] از حضرت ابی‌الحسن؛ طبرسی در احتجاج [۹]، از عبد العظیم حسنی از حضرت جواد روایت کرده‌اند که فرمودند: مقصود از آیهٔ مبارکه، اجتماع سی‌صد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم در یوم الظهور می‌باشد [۱۰] و خبر مروی از حضرت جواد در بشارت آن حضرت به طور کامل ذکر خواهد شد. در این جا متن یک خبر را که با سایر اخبار متّحد است، از غیبت نعمانی از مفضّل بن عمر از حضرت صادق مسطور داریم.

قال: «اذا أذن الامام دعی الله عزّوجلّ باسمه العبرانی فانتخب [۱۱] له اصحابه الثلثمائة و ثلثة عشر قزع کقزع الخریف و هم اصحاب الالویة منهم من یفقد من فراشه لیلاً فیصبح بمکّة و منهم من یری یسیر في السحاب نهاراً یعرف باسمه و اسم ابیه و حلیته و نسبه؛ قلت جعلت فداك ایّهما أعظم ایماناً؟ قال: «الذي یسیر في السحاب نهاراً و هم المفقودون و فیهم نزلت هذه الآیة: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا

رسولی محلاتی، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، ج ۱، ص ۶۵.

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، به کوشش علی اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ص ۲۸۲.

۲. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۷؛ مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹.

۳. ر.ک: الغیبة، ص ۳۱۳.

۴. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۴.

۵. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۲.

۶. ر.ک: دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری شیعی، نشر مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۳، ص ۵۶۲.

۷. ر.ک: الغیبة، ص ۲۴۱

۸. ر.ک: التفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.

۹. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹.

۱۰. ر.ک: الإحتجاج، احمد بن علی طبرسی، به کوشش محمد باقر خرسان، دارالنعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.

۱۱. نأتیحت و در نسخهٔ دیگر فأنتجب

تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعاً﴾.»

فرمود: چون خدای حضرت قائم را اجازت ظهور فرماید، خدای را به نام عبری او بخواند، پس اصحاب او که سی‌صد و سیزده نفرند، چون پاره‌های ابر خریف[1] گرد آیند و پیوند گیرند و آنان صاحب لوا باشند. بعضشان شبانه از بستر خود مفقود شده، صبح در مکّه کنند و برخی دیده شوند که هنگام روز، در سحاب سیر نمایند. آنان با نام خودشان و نام پدرشان و شمایل و نسبشان شناخته شوند. عرض کردم: قربانت شوم! ایمان کدام یک بزرگتر است؟

فرمود: آنان که روز در سحاب سیر کنند، آنانند گم شوندگان، و در حقّ ایشان است: ﴿أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ...﴾، الخ.[2]

[سورهٔ آل عمران، آیه ۸۳]

۳ رفرفه

آیهٔ سوّم: قال الله تعالی في سورة آل عمران:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ﴾.[3]

از برای خدا اسلام آورند کسانی که در آسمان‌ها و زمین باشند، خواه از روی طوع و رغبت، یا قهر و کراهت.

عیّاشی[4] در تفسیر خود از رفاعة بن موسی از حضرت صادق علیه السلام و از ابن بکیر از حضرت کاظم علیه السلام[5]، هم چنین از عبد الاعلی حلبی از حضرت باقر علیه السلام[6] روایت کرده که فرمودند مصداق آیهٔ مبارکه، زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام می‌باشد.

۱. خریف: پاییز.
۲. الغیبة، نعمانی، ص ۳۱۲.
۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۳.
۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.
۵. همان.
۶. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

«عن ابن بکیر قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن قوله تعالی: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ...﴾، الخ. قال علیه السلام: «انزلت في القائم، اذا خرج باليهود و النّصارى و الصّابئين و الزّنادقة و اهل الردّة و الكفّار في شرق الارض و غربها فعرض عليهم الاسلام، فمن اسلم طوعاً أمره بالصلوة و الزكوة و ما يؤمر به المسلم و يحبّ الله[1] و من لم يسلم ضرب عنقه، حتى لا يبقى في المشارق و المغارب احد الّا من وحّد الله. قلت: جعلت فداك! انّ الخلق اكثر من ذلك. فقال: انّ الله اذا اراد امراً قلّل الكثير و كثّر القليل.[2]»

عبدالله بن بکیر گفت: از حضرت کاظم علیه السلام از قول خدای تعالی ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ...﴾، الخ سؤال کردم. فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده؛ زمانی که بر یهود، نصارا، پرستندگان آفتاب، زندیقان، مردم مرتد و کفّار مشرق و مغرب زمین خروج کند. پس اسلام را بر آن‌ها عرضه دارد، هر کس اسلام آرد، او را به گزاردن نماز و دادن زکات و آن‌چه مسلمان بدان مأمور شود و محبوب خداست، فرمان دهد و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را بزنند تا در مشارق و مغارب، جز یگانه پرست باقی نماند.

عرض کردم: قربانت شوم! مردم بیشتر از آنند که با آن‌ها چنین معامله شود. فرمود: چون خدا چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار کند.

[سورۀ نساء، آیۀ ۱۵۹]

۴ رفرفه

آیه چهارم: قال الله تعالی فی سورة النساء:

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾.[3] نیست از اهل کتاب، مگر آن که البتّه به او ـ یعنی عیسی علیه السلام ـ پیش از

۱. یجب الله علیه

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. سورۀ نساء، آیۀ ۱۵۹.

مردنش ایمان آرد و در روز قیامت بر ایشان گواه می‌باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر [۱] خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجّاج مرا گفت: ای شهر! در کتاب خدای آیه‌ای است که مرا وامانده نموده. گفتم: ای امیر! آن کدام آیه است؟ گفت: قول خدای تعالی ﴿وَإِن مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾، الخ. سوگند به خدای! که فرمان دهیم یهود و نصارا را گردن زنند و به گوشهٔ چشم، نگران آن‌ها شوم. پس نمی‌بینم که در لب خود حرکت دهند تا بمیرند. گفتم: اصلح الله الأمیر! معنی آن نه چنان است که امیر پنداشته. گفت: چگونه است؟

گفتم: به درستی که عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان فرود آید، پس اهل ملّتی از یهود و غیر یهود باقی نماند، جز این‌که پیش از مردنش به او ایمان آورند و او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز گزارد. گفت: ویحك [۲] از کجا این مطلب را می‌گویی؟

گفتم: محمد بن علی بن الحسین علیه السلام مرا به آن حدیث کرده. گفت: «جئت بها و الله من عین صافية» سوگند به خدای! که این معنی را از سرچشمه صافی اخذ کرده و آورده‌ای.

[سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۹]

۵ رفرفه

آیهٔ پنجم: قال الله تعالی في سورة الأعراف:

﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [۳].

و از قوم موسی گروهی به حق راهنمایی کنند و به حق عدالت نمایند.

ابن الفارسی در روضة الواعظین [۴] از حضرت صادق علیه السلام و ابوجعفر طبری [۵] و

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز ر.ک: بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۹۵؛ ج ۱۴، ص ۳۴۹؛ ج ۵۳، ص ۵۰.

۲. ویحک: وای بر تو!

۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۹.

۴. روضة الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی و سید حسن خرسان،

عیّاشی به سند متّصل از مفضّل بن عمر از آن حضرت روایت کرده‌اند که گروهی باشند از قوم موسی و اصحاب کهف و غیر آن‌ها که از پشت خانهٔ کعبه بیرون آمده، از یاوران حضرت قائم علیه السلام باشند.

في تفسير العياشي عنه: «اذا قام قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله استخرج من ظهر الكعبة سبعة و عشرين رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى، الذين يقضون بالحق و به يعدلون و اصحاب كهف و يوشع وصي موسى و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسي و ابودجّانة الانصاري و مالك الاشتر.»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، از پشت خانهٔ کعبه بیست و هفت مرد را بیرون آرد که پانزده نفر آن‌ها از قوم موسی باشند که به حق حکم نمایند و به حق عدل کنند و نیز هفت نفر اصحاب کهف، یوشع وصیّ موسی، مؤمن آل‌فرعون، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری و مالك اشتر «۶».

این ناچیز گوید: در روایات روضة الواعظین «۷» و طبری، «۸» مقداد بن اسود نیز مذکور است و در آخر خبر روضه، مسطور است: «**فيكونون بين يديه انصاراً و حكاماً**» و در روایت طبری به جای ابودجانهٔ انصاری، جابر انصاری مذکور است.

[سورهٔ انفال، آیه ۳۹]

۶ رفرفه

آیهٔ ششم:

قال الله تعالی في سورة الأنفال:

نشر رضی، قم، ص ۲۶۶.

۵. رک: دلائل الامامة، ص ۴۶۳.

۶. تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۳۱.

۷. روضة الواعظین محمّد بن الفتال النیشابوری، ص ۲۶۶.

۸. دلائل الامامة، ص ۴۶۳.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾[۱].

جنگ کنید با کفّار و مشرکین تا نبوده باشد فتنه و بوده باشد تمام دین از برای خدای.

کلینی[۲] و عیّاشی[۳] از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند، طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان[۴] از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: تأویل آیه در زمان قیام حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ است.

«فی الکافی[۵] عن محمد بن مسلم قال: قُلْتَ لابي‌جعفر علیه السلام قول الله تعالی عزّ ذکره ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...﴾ الخ. فقال لم یجیء تاویل هذه الآیة بعد أنّ رسول الله رخص لهُم لحاجة و حاجّة اصحابه فلو جاء تأویلها لم یقبل منهم و لکنّهم یقتلون حتّی یوحّد اللهُ عزّوجلّ و حتّی لا یکون شرك. فـي المـجمع روی زرارة و غیره عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لم یجیء تأویل هذه الآیة و لو قد قام قائمنا بعد، سیریٰ من یدرک ما یکون من تأویل هذه الآیة و لیبلغنّ سلطان محمّد ما بلغ اللیل حتّی لا یکون شرک علی ظهر الارض.»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: تأویل این آیه تا کنون نیامده. هرگاه قائم ما قیام کند، هر آن کس حضرتش را ادراک نماید، تأویل این آیه را ببیند، البتّه هر آینه باید پادشاهی و سلطنت آیین مقدّس محمد صلی الله علیه و آله به تمام دنیا برسد تا دیگر شرکی بر روی زمین باقی نماند.

در روایت عیّاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام نیز عین همین مضمون آمده است.

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۹.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

۳. التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۶۶.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

[سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۴]

۷ رفرفه

آیهٔ هفتم: قوله تعالی في سورة البرائة:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.[1]

او است آن چنان خدایی که رسول خود را با هدایت و آیین راست فرستاد، تا او را بر تمام دین‌ها غالب گرداند، هر چند شرک ورزندگان کراهت داشته باشند.

محمد بن عبّاس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، کلینی[2] از حضرت کاظم علیه السلام، عیّاشی[3] و طبرسی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند صدوق[4]، عیّاشی، محمد بن عبّاس و علی بن ابراهیم[5] نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: تأویل آیهٔ مبارکه در زمان ظهور دولت حقّه و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد که صفحهٔ خاک از لوث کفر و شرک و زندقه و الحاد پاک و به انوار توحید و ایمان و اسلام منوّر و تابناک خواهد گردید.

محمد بن عبّاس از عبایة بن ربعی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مجاهد از ابن عبّاس نیز همین مضمون را روایت کرده‌اند.

صدوق[6] را روایت آن‌که ابوبصیر گفت: حضرت صادق علیه السلام در قول خدای تعالی **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ...﴾**، الخ. فرمود:

«والله ما نزل تأویلها حتّی یخرج القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله و لا مشرك الّا کره خروجه حتّی لو کان کافر في بطن صخرة قالت یا مؤمن في بطني

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۴.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲.
۳. التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷.
۴. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۰.
۵. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۹.
۶. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۶۷۰.

کافر فاکسرني و اقتله»

سوگند به خدای! واقع نشده تأویل این آیه تا زمانی که قائم خروج فرماید. پس چون خروج کند، هیچ کفر ورزنده به خدا و شرک ورزنده‌ای باقی نماند جز این که خروج او را، کراهت داشته باشد، تا این که اگر کافری در شکم سنگی پنهان شود، آن سنگ به گفتار آید و گوید: ای مؤمن! در شکم من کافر است، پس مرا بشکن و کافر را بکش.

در خبر مفضّل مفضّل [1]، حضرت صادق ﷺ می‌فرماید: **«ثمّ یظهره الله کما وعد به جدّه في قوله عزّوجلّ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ...﴾.»** الخ. خدای تعالی حضرت قائم را چنانی که جدّش را به او وعده فرموده ظاهر فرماید در آیهٔ ﴿**هُوَ الَّذِي...**﴾، الخ.

مفضّل عرض کرد: ای مولای من! پس چیست تأویل قول خدای تعالی ﴿**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**﴾. فرمود: تأویل این، همان قول خدای تعالی است ﴿**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ**﴾ ای مفضّل! سوگند به خدای، هر آینه ملّت‌ها و دین‌ها و اختلاف را برطرف گرداند و تمام دین، واحد بوده باشد؛ چنان چه خدای عزّوجلّ فرموده: ﴿**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ**﴾ او نیز فرموده: ﴿**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**﴾.

[سورهٔ هود، آیهٔ ۸]

۸ رفرفه

آیهٔ هشتم: قوله تعالی في سورة هود:

﴿**وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**﴾.[2]

و اگر از آن ها عذاب را تأخیر اندازیم تا زمانِ گروهی شمرده شده، هر آینه گویند: البتّه چه چیز آن عذاب را از وقوع باز داشته؟ آگاه باشید! روزی بیاید ایشان را که دفع

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴ ـ ۱.

۲. سورهٔ هود، آیه ۸

شده‌ای از آن‌ها نیست، و احاطه کند به آنان، آن چه را که استهزا کنندهٔ به آن بودند.

کلینی [۱] و نعمانی [۲] و شیخ شرف الدین [۳] از حضرت صادقﷺ روایت کرده‌اند، عیّاشی [۴] و طبرسی [۵] از صادقینﷺ، علی بن ابراهیم [۶] از امیر المؤمنینﷺ و حضرت باقرﷺ ـ کما فی المحجّه ـ که فرمودند: امّت معدوده، سی صد و سیزده نفر، اصحاب حضرت قائمﷺ ـ عجّل‌الله فرجه ـ می‌باشند.

کافی عن ابی عبد اللهﷺ «في قول الله عزّوجلّ: **﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً﴾** قَالَ الْخَيْرَاتُ الْوَلَايَةُ وَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً يَعْنِي أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثَمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ يَجْتَمِعُونَ وَ اللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ» [۷].

علی بن ابراهیم در تفسیر [۸] خود که منسوب به حضرت صادقﷺ است، امّت معدوده را به زمان ظهور تفسیر کرده و گفته: امّت در کتاب خدا بر وجوه کثیره است:

از جمله مذهب، مانند قوله تعالی: **﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾** [۹]؛ أی: علی مذهب واحد.

از جمله واحد است، مانند قوله تعالی: **﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً﴾** [۱۰].

از جمله اجناس جمیع حیوان است، مانند قوله تعالی: **﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا**

---

۱. الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۳.
۲. الغیبة، ص ۳۱۵.
۳. تأویل الآیات فی فضائل العترة الطاهرة، شرف الدین علی الحسینی، ج ۱، ص ۲۲۳.
۴. تفسیر العیاشی، محمّد بن مسعود العیاشی، ج ۲، صص ۵۷ و ۱۴۰.
۵. تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۶.
۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ج ۲، ص ۲۰۵.
۷. کافی، ج۸، ص۳۱۳.
۸. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی؛ ج ۱، ص ۳۲۳.
۹. سوره بقره: آیه ۲۱۳.
۱۰. سوره نحل: آیه ۱۲۰.

نَذِيرٌ﴾[1].

و از جمله امّت محمّد ﷺ است، مانند قوله تـعالى: ﴿كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّـةٍ قَـدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ﴾[2].

و از جمله وقت است، مانند قوله تعالى: ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾[3] أى: بعد وقت و قوله تعالى: ﴿إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ﴾[4] يعنى الوقت.

و از جمله تمام خلق است، مانند قوله تعالى: ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً﴾[5]، الخ.

پس در معنی آیهٔ مبارکه گفته: اگر آن ها را در این دنیا تا زمان خروج قائم متمتّع سازیم، هر آینه از روی استهزا گویند: ما یحبسه؟ چه چیز قائم را از ظهور بازداشته، چرا ظاهر نمی‌شود؟

پس خدای در جواب منکرین و مستهزئین فرماید: ﴿أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ...﴾[6].

[سوره یوسف، آیهٔ ۱۱۰]

۹ رفرفه

آیهٔ نهم: قال الله تعالى في سورة يوسف: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾[7].

تا زمانی که رسولان ناامید شدند، و تکذیب کنندگان پنداشتند که آن ها دروغ گفته شده‌اند، آمد ایشان را یاری و مددکاری ما.

سیّد بحرانی از ابوجعفر طبری در کتاب مسند فاطمه ؈ از حضرت صادق ؈

۱. سوره فاطر: آیه ۲۴.
۲. سوره رعد: آیه ۳۰.
۳. سوره یوسف: آیه ۴۵.
۴. سوره هود: آیه ۸.
۵. سوره جاثیه: آیه ۲۸.
۶. سوره هود: آیه ۸.
۷. سورة یوسف، آیة ۱۱۰.

روایت کرده که مردی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شده، از طول زمان دولت جور و باطل همی شکایت نمود.

فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام: «واللّه لا یکون ماتأملون، حتّی لایکون لأحدکم موضع قدمه و حتّی تکونوا علی الناس اهون من المیّتة عند صاحبها فبینما انتم کذلك اذا جاء نصراللّه والفتح و هو قول ربّي عزّوجلّ في کتابه:[1] ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ﴾[2]» الخ.

پس امیرالمؤمنین او را فرمود: سوگند به خدای! آن چه را که شما آرزو دارید از هلاکت اهل باطل و اضمحلال مردم جاهل و ایمنی صاحبان تقوا که اندک‌اند واقع نشود، تا این‌که از شدّت فقر و ناداری برای یکی از شما، جای قدم گذاشتن نباشد و از نهایت بی‌مقداری در نزد مردم، خوارتر از مردار نزد صاحبش باشد، در میان ناداری و خواری بمانید، که ناگهان نسیم عنایت ازلیّهٔ الهیّه وزیده و صبح سعادت شما از افق اقبال دمیدن گیرد. نصرت و فتح خدای عزّوجلّ شما را در رسد و شما را از حضیض مسکنت و ذلّت به اوج دولت و عزّت کشد؛ این است فرمایش پروردگار عزیز در کتاب خویش: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ...﴾ الخ.

[سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۷]

۱۰ رفرفه

آیهٔ دهم: قال الله تعالی في سورة الحدید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾[3].

بدانید به درستی که خدا زمین را بعد از مردن آن زنده می‌کند، به تحقیق نشانه‌های خداوندی خود را، به جهت آن‌که ادراک و تعقّل نمایید، برای شما بیان کردیم.

۱. دلائل الامامة، ص ۴۷۱.

۲. سوره یوسف: آیه ۱۱۰.

۳. سورهٔ حدید، آیهٔ ۱۷.

شیخ صدوق «۱» و محمد بن عبّاس «۲» از حضرت امام محمّد باقرعليه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: مردن زمین، کافر شدن زمین است، چه آن‌که کافر میّت است. پس خدای عزّوجلّ زمین را به حضرت قائم‌عليه‌السلام زنده می‌فرماید، چه آن حضرت، زمین را پر از عدل نموده، اهلش را زنده می‌گرداند.

شیخ طوسی از ابن عبّاس روایت کرده که در تفسیر آیهٔ مبارکه گفته: **یعنی یصلح الله الارض بقائم آل محمّد بعد موتها، یعنی من بعد جور اهل مملکتها** «۳».

کلینی در کافی از حضرت صادق و حضرت کاظم‌عليهما‌السلام روایت کرده که مراد، زنده کردن زمین است به عدل، بعد از مردن زمین به سبب جور. در آخر روایت کافی از حضرت کاظم‌عليه‌السلام است و **لَإقامة حدّ فيها أنفع في الارض من القطر اربعين صباحاً**؛ «۴»

یعنی هر آینه اقامهٔ یك حدّ در زمین، نفعش از باران چهل روز بیشتر است.

[سورهٔ سبأ، آیات ۵۲ـ ۵۱]

۱۱ رفرفه

آیهٔ یازدهم: قال الله تعالى في سورة السباء:

﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾؛ «۵»

ای رسول مکرّم! کاش آن گروه را ببینی که دچار فزع و دهشت شده‌اند، پس از برای آن‌ها قرارگاهی نیست و از پنجهٔ قدرت ما نتوانند بیرون روند و از مکانی نزدیك گرفته شوند و بگویند: به او ایمان آوردیم و کجاست از برای ایشان دسترسی

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.
۲. تأويل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۶۶۳.
۳. الغیبة، شیخ طوسی، مؤسسهٔ معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۵.
۴. الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴.
۵. سورهٔ سبأ، آیهٔ ۵۲-۵۱.

به او، از راه دور؟

بدان که آیهٔ مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اوّل: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوّم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوّم: گفته شدن از مکان نزدیک.

چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول آن.

عامّه برآنند که این فزع و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمحشری که گفته: از ابن عبّاس [1] روایت شده، این آیه در خسف بیداء نازل شده ثعلبی نیز از حذیفه بن یمان [2] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزول آیه را در خسف بیداء روایت کرده، لیکن از طرق خاصّه، روایات به حدّ استفاضه رسیده که حضرت رسول خدا و ائمّهٔ اطهار ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ آیهٔ مبارکه را به هلاک لشکر سفیانی به جهت خسف بیداء، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ تفسیر فرموده‌اند.

در مجمع البیان [3] این معنی را از حضرت رسول و حسن بن حسن بن علی و حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده. نعمانی [4] در کتاب غیبت، این معنی را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده. علی بن ابراهیم [5]، عیّاشی [6] و محمد بن عبّاس [7] از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند.

خلاصهٔ آن اخبار آن‌که، در تفسیر آیهٔ مبارکه فرمودند: کاش ببینی آنان را ـ یعنی

---

۱. رک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.
۲. همان.
۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۸.
۴. الغیبة، ص ۳۰۴.
۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵.
۶. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶.
۷. تأویل الآیات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۷۸.

لشکر سفیانی را ـ زمانی که به سبب صیحهٔ آسمانی گرفتار دهشت و فزع شده‌اند، پس فرار نتوانند و از مکان نزدیک ـ یعنی از زیر قدم‌های خود به سبب فرو رفتن زمین ـ گرفته شوند و گویند به او ـ یعنی به قائم آل محمّد علیه السلام ـ ایمان آوردیم و کجاست از برای آن‌ها دسترسی به قائم آل محمّد علیه السلام از راه دور؟

عدم قبولی ایمان کفّار و مشرکین

این ناچیز گوید: اخبار مزبور صریح‌اند که لشکر سفیانی بعد از جحد و انکار و شدّت عداوت، حضرت قائم آل محمّد علیه السلام را تصدیق و اذعان کنند، لکن اذعان و ایمان آن‌ها پذیرفته نشود و همگی هلاک گردند و سرّ عدم قبول آن‌که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدن بأس و معاینهٔ مرگ و یقین به هلاک است، چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است، نه طوع و اختیار، قال تعالی: **﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾**؛[1] در این حال، نه ایمان قبول و نه توبه، مقبول است.

قال الله تعالی: **﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾**[2]؛

یعنی: از برای کسانی که بدی‌ها را به جای آرند، تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها در رسد، بگوید در این زمان توبه کردم، توبه نیست و نه از برای کسانی که می‌میرند و حال آن‌که آن‌ها کافرند، آنانند که برای ایشان عذاب دردناک را آماده داشته‌ایم.

از همین جهت توبهٔ فرعون و ایمان او مقبول درگاه حضرت احدیّت جلّ سلطانه نگردید و به صریح کریمهٔ **﴿وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾**[3] قرین بأس و حرمان گردید.

---

۱. سورهٔ غافر، آیهٔ ۵-۸۴.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۸.

۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۹۱.

علاوه بر این، یوم الفتح را که خدا خبر داده که ایمان در آن قبول نمی‌شود و کفّار مهلت داده نشوند، به قول خود: **﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾**[۱] که ترجمه‌اش این است: بگو ای پیغمبر! در روز فتح، کسانی را که کفر ورزیده‌اند، ایمان آن‌ها منفعت نمی‌بخشد و ایشان مهلت داده نشوند. به روز فتح دنیا، به دست حضرت قائم ـ ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء ـ تفسیر فرموده‌اند.

کلینی عن ابن درّاج قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول في قول الله عزّوجلّ: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾[۲]؛ قل يوم الفتح، يوم تفتح الدنيا على القائم عليه السلام لاينفع احداً تقرّب بالايمان ما لم يكن قبل ذلك مؤمنا...،الخ.[۳]

بدیهی است که مراد، عدم نفع ایمان است برای کسانی که خود را در پنجهٔ بأس و دهان شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند، وگرنه معقول نیست آن حضرت مطلقاً ایمان کفّار را نپذیرد و علی ایّ حال، آن‌ها را هلاک فرماید؛ حال آن‌که اخبار بسیار وارد است که آن حضرت، کفّار را میان اسلام و قتل مخیّر می‌فرماید و جزیه از آن ها نمی‌پذیرد.

[سورهٔ شوری، آیه اوّل]

۱۲ رفرفه

آیهٔ دوازدهم: قال الله تعالى في سورة الشورىٰ:

﴿حم، عسق﴾

علی بن ابراهیم از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که فرمود: حم یعنی حتم شده، عین یعنی عذاب، سین یعنی به شمارهٔ سنین یوسف، ق یعنی قذف و مسخ، که آخر الزمان در سفیانی و اصحاب او و گروهی از طایفهٔ کلب که سی هزار جمعیّت‌اند، و با سفیانی

۱. سورهٔ سجده، آیهٔ ۲۹.

۲. سورهٔ سجده: آیه ۲۹.

۳. ر.ک: تأویل الآیات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۴۵.

خروج می‌کنند، پیدا خواهد شد.

«**و ذلك حين يخرج القائم بمكة و هو مهدی هذه الامة؛**[1]» و آن در زمان خروج حضرت قائم، که مهدی این امّت است، واقع خواهد شد.

خلاصهٔ تفسیر آیهٔ مبارکه بنابر مضمون خبر آن‌که، حتم شده وقوع عذاب و سختی و محنت و تنگی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدّت پانزده سال که عدد سال‌های قحطی و سختی حضرت یوسف بودی و نیز قذف و مسخ برای لشکر سفیانی در زمان ظهور آن حضرت حتم شده است.

یحیی بن حسن بن بطریق در کتاب عمده از تفسیر ثعلبی که از اعاظم مفسّرین عامّه است، آورده که در تفسیر آیهٔ مزبور گفته: «**سین سناء المهدی و قٓ قوّة عیسی حین ینزل، فیقتل النّصاری و یخرب البیع**»[2]؛

یعنی: سین اشارت به سناء و ضیاء نور حضرت مهدی علیه السلام است، ق اشارت به قوّت حضرت عیسی علیه السلام، در زمانی است که فرود آید چراکه نصارا را بکشد و معابد آن‌ها را خراب کند.

[سورهٔ مبارکهٔ عصر]

۱۳ رفرفه

آیهٔ سیزدهم:

قوله تعالی: ﴿**وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...**﴾ الخ؛[3]
سوگند به عصر! به درستی که انسان هر آینه در نقصان و هلاک است، مگر کسانی که ایمان آورده و کردارهای نیکو به جای آورده‌اند و یکدیگر را به صبر وصیّت کرده‌اند.

۱. تأویل الآیات الظاهرة، ج۲، ص ۵۴۲؛ در حدیث به جای سی هزار، ثلاثون الف الف آمده است که سی هزار هزار باشد، در نسخهٔ چاپ جامعهٔ مدرسین نیز حم به معنای حمیم آمده است.
۲. العمدة، ابن البطریق الاسدی الحلی، به کوشش جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۷ق، ص ۴۲۹.
۳. سورهٔ عصر، آیات اول تا آخر.

در کتاب المحجّه از صدوق ـ علیه الرحمه ـ از مفضّل بن عمر روایت کرده، که گفت: پرسیدم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را از قول خدای تعالی: ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾.

آن حضرت فرمود: مقصود از عصر، عصر خروج حضرت قائم علیه السلام و مقصود از انسانی که دچار هلاک و خِسار است، دشمنان ما؛ و مراد به ایمان آورندگان، ایمان آورندگان به آیات ما، و مراد از عمل صالح، مواسات با برادران دینی، و مقصود از وصیّت به حق، وصیّت به امامت و مقصود از وصیّت به صبر، وصیّت به صبر و سکون در زمان غیبت امام غایب ـ عجل الله فرجه ـ است.»[1]

[سورهٔ مبارکهٔ لیل]

۱۴ رفرفه

آیهٔ چهاردهم: قوله تعالی:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛[2]

سوگند به شب! زمانی که تاریکی او عالم را فرو گیرد؛ و سوگند به روز! زمانی که نور و روشنی او هویدا و آشکار شود.

علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم روایت کرده گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام را از معنی **﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾** پرسیدم؛ فرمود: مقصود از شب، تیرگی است که بر امیر المؤمنین علیه السلام غالب شد و آن حضرت را در دولت خود فرو گرفت، آن حضرت در آن دولت باطله صبر فرمود تا منقضی شد. گفت: از معنی **﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾** پرسیدم؛ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم از ما اهل بیت علیهم السلام است، زمانی که قیام فرماید، دولت او باطل را غالب شود. «**و القران ضرب فیه الامثال و خاطب نبیّه و نحن، فلیس یعلمه غیرنا؛**» فرمود: خدای تعالی در قرآن، حقایق را به مثل‌ها بیان فرموده؛ به

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۶ و نیز رک: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۴.

۲. سورهٔ لیل، آیات ۲-۱.

پیغمبر خود و ما که اوصیای پیغمبریم، خطاب کرده، پس قرآن را مگر ما نمی‌داند.»[۱]

شرف الدین در تأویل الآیات گفته: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در قول خدای تعالی ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ دولت ابلیس ـ لعنة الله ـ می‌باشد که تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام امتداد دارد و در معنی ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه ـ می‌باشد، زمانی که قیام فرماید.»[۲]

[سورهٔ اسراء، آیات ۴ به بعد]

۱۵ رفرفه

و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾[۳] آورده که این آیه در شأن حضرت حجة ابن الحسن ـ عجل اللّه تعالی ـ است. یعنی بر ایشان فهماندیم. بعد از آن خطاب بنی اسراییل را قطع کرده، به امّت محمد خطاب نموده و فرمود: ﴿لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾[۴] یعنی: در روی زمین دو دفعه فساد می‌کنید؛ یعنی فلان و فلان و اصحاب ایشان که عهد و پیمان پیغمبر را نقض کردند. ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً﴾[۵] یعنی: ادّعای خلافت خواهید کرد. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ زمانی که وعدهٔ اوّلین، آن دو نفر در دعوای جمل آمد، ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ بر شما بندگان خود را که صاحب بأس شدیدند، یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او را فرستادیم؛ ﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ پس ایشان شما را می‌طلبند و می‌کشند؛ ﴿وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾ و این وعده‌ای است که تمام خواهد شد؛ ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی: بعد از این، دوباره سلطنت را به شما می‌دهم، یعنی به بنی‌امیّه که بر آل محمّد غالب می‌شوند؛ ﴿وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ

---

۱. تفسیر القمی، ج۲، ص ۴۲۵.

۲. تأویل الآیات الظاهرة، ج۲، ص ۸۰۷

۳. سوره الاسراء: آیهٔ ۴.

۴. سورهٔ اسراء: آیه ۴.

۵. سورهٔ اسراء: آیه ۴.

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً﴾ یعنی: بنی‌امیّه را به اموال و اولاد امداد می‌کنیم و شما را اکثر از حسین بن علی و اصحاب او می‌کنیم، یعنی او را می‌کشید و زنان آل محمد را اسیر می‌کنید. ﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾[1] اگر خوبی یا بدی بکنید، برای خودتان است. پس زمانی که وعدهٔ آخرت، یعنی ظهور قائم رسید؛ ﴿لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ﴾ یعنی: روی‌های شما سیاه خواهد شد. ﴿وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ رسول خدا ﷺ و اصحاب او و امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابش، داخل مسجدالحرام می‌شوند؛ ﴿وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً﴾ یعنی: بر شما غلبه می‌کنند و شما را می‌کشند.

بعد از آن خدای تعالی به آل محمّد خطاب می‌فرماید: ﴿عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ﴾[2] امید هست که خدا به شما یاری کند و شما را بر دشمن غالب گرداند. بعد از آن به بنی‌امیّه خطاب می‌کند ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾ اگر شما با خروج سفیانی به کرده‌های خود عود نمایید، ما هم با قائم آل محمد عود خواهیم کرد.[3]

[سورهٔ انبیا، آیات ۱۵ - ۱۲]

۱۶ رقیه

ایضاً در تفسیر مسطور آورد:

﴿فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا﴾[4] بنی‌امیّه زمانی که بأس ما یعنی قائم علیه السلام را دیدند، ﴿إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ ناگاه ایشان می‌گریزند، نگریزید و به سوی خزینه‌ها و مسکن‌های خود برگردید، امید هست که سؤال کرده شوید.

---

۱. سورهٔ اسراء: آیه ۷.
۲. سورهٔ اسراء: آیه ۸.
۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴.
۴. سورهٔ انبیا: آیه ۱۲.

پس بنی‌امیّه داخل روم شوند و قائم علیه السلام ایشان را از روم بیرون می‌کند و از ایشان خزاینی را که جمع کرده بودند، مطالبه می‌کند و ایشان می‌گویند: **﴿يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾** یعنی: وای بر ما که از جمله ظالمان بودیم! **﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً﴾**[1] یعنی: بنی‌امیّه این گونه دعواها را خواهند کرد، تا این‌که با شمشیر کشته می‌شوند.[2]

[سورۀ حج، آیه ۳۹]

۱۷ رفرفه

ایضاً در تفسیر مزبور از پدرش، او از ابن ابی‌عمیر، او از ابن مسکان، او از ابی‌عبدالله علیه السلام در تأویل قول خدای تعالی **﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾**؛[3] روایت کرده که آن حضرت فرموده:

اهل سنّت می‌گویند این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام نازل شد، زمانی که قریش آن حضرت را از مکّه بیرون کردند، نه چنین است که می‌گویند. مراد از آیه، قائم علیه السلام است که برای خونخواهی امام حسین علیه السلام خروج خواهد کرد. حاصل مضمون آیه این است، کسانی که مظلوم شده‌اند، در قتال مأذون می‌شوند و خدا به یاری ایشان قادر است.[4]

ایضاً در تفسیر آیۀ **﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ﴾**؛[5] ذکر کرده، هر کس ارادۀ کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و ستم بر او نماید، هر آینه خدا او را با قائم علیه السلام یاری خواهد کرد.[6]

---

۱. سورۀ انبیا: آیات ۱۵ ـ ۱۲.
۲. تفسیر القمی، ج۲، ص ۶۸.
۳. سورۀ حج، آیۀ ۳۹.
۴. تفسیر القمی، ج۲، صص ۶-۸۵.
۵. سورۀ حج، آیۀ ۶۰.
۶. تفسیر القمی، ج۲، ص۸۷.

[سورهٔ حج، آیهٔ ۴۱]

۱۸ رفرفه

و ایضاً در کتاب مزبور ذکر کرده: **﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾**[۱]. حاصل معنی این‌که: هرگاه ایشان را در روی زمین متمکّن نماییم؛ اقامهٔ نماز و ادای زکات می‌کنند.

از ابی‌الجارود و او از ابی‌جعفر ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود: این آیه در شأن آل محمد است تا آخر ائمّه و مهدی ﷺ و اصحاب او.

خدای تعالی ایشان را به مشرق و مغرب زمین، مالک گرداند، دین را ظاهر می‌کند و بدعت و باطل را محو می‌کند، چنان که سفیهان حق را مضمحل کردند، در آن وقت ظلم و ستم اصلاً دیده نمی‌شود و به معروف، امر و به منکر، نهی می‌کند.»[۲]

[سورهٔ نمل، آیه ۶۲]

۱۹ رفرفه

ایضاً علی بن ابراهیم از پدرش، او از حسن بن علی بن فضّال، او از صالح بن عقبه، او از ابی‌عبدالله ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیهٔ شریفهٔ **﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾**[۳] در شأن قائم ﷺ نازل شده، به خدا سوگند! که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می‌کند و دعا می‌نماید، خدای تعالی اجابت کرده، بدی‌ها را زایل و او را در زمین خلیفه می‌گرداند.»[۴]

۱. سورهٔ حج، آیه ۴۱.
۲. تفسیر القمی، ج۲، ص ۸۷.
۳. سورهٔ نمل، آیهٔ ۶۲.
۴. تفسیر القمی، ج۲، ص۱۲۹.

[سورهٔ طه، آیه ۱۱۳]

۲۰. رفرفه

ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که آیهٔ شریفهٔ **﴿أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً﴾**[1] در شأن قائم ـ عجل الله فرجه ـ نازل شده، یعنی حق تعالی برای ایشان، ذکر سفیانی و قائم علیه السلام را احداث می‌کند.[2]

۱. سورهٔ طه، آیه ۱۱۳.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵.

عبقریّه دوّم

[بشارت ظهور در اخبار معراجیّه]

در بشارات باری تعالی به ظهور ولی عصر ـ عجل الله ـ در ضمن اخبار معراجیّه است؛ و در آن چند رفرفه است.

[روایت ابو سلیمان داعی رسول خدا]

۱ رفرفه

بدان‌که اخطب خطبا، موفّق بن احمد خوارزمی از اعاظم علمای عامّه و ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان در مناقب مائه[1] که تمام اخبار آن را از طرق عامّه روایت کرده از ابوسلیمان، راعی رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث شریف معراج را روایت کرده‌اند که در آن بشارت خدای عزّوجلّ به مهدی موعود علیه السلام و تصریح به بودن آن بزرگوار، ابن الحسن العسکری است؛ چنان‌چه در بشارات نبویّه از طرق عامّه در حدیث مفصّلی مسطور خواهد شد.

حدیث: ابن عیّاش در مقتضب الاثر[2] که تمام اخبار، آن را از طرق عامّه روایت نموده و شیخ طوسی در کتاب غیبت[3] از طریق خاصّه از ابوسلمی راعی رسول خدا صلی الله علیه و آله همان خبری راکه خوارزمی به عینه روایت نموده، روایت کرده‌اند.

اقول؛ محتمل است که ابوسلیمان و ابوسلمی یک نفر باشد و در نقل کنیهٔ احدهما

۱. مأة منقبة، محمّد بن احمد بن شاذان قمی، ص ۳۸.
۲. مقتضب الاثر فی النص علی الائمّة الاثنی عشر، ص ۱۱.
۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۸.

اشتباه کرده باشند، یا اشتباه از نسّاخ باشد.

حدیث دیگر: مجلسی در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم [1] خبر شریف معراج را از حضرت باقرعليه‌السلام از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت کرده مطابق آن چه خوارزمی از ابوسلیمان روایت نموده.

حدیث دیگر: احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب [2] از طریق عامّه حدیث معراج را از سالم بن عبدالله بن عمر روایت کرده؛ چنان چه در بشارت تورات بیاید.

حدیث دیگر: محمد بن ابراهیم نعمانی [3] در کتاب غیبت از طریق خاصّه از سالم بن عبیدالله بن عمر حدیث معراج را بر طبق روایت ابن عیّاش روایت نموده بدون دنباله‌ای که او روایت کرده است.

حدیث دیگر: کراجکی در کنز الفوائد [4] حدیث معراج را از جارود بن منذر روایت نموده. چنان چه در بشارت قسّ بن ساعده ایادی بیاید.

حدیث دیگر: صدوق ـ علیه الرحمه ـ در کمال الدین [5] و عیون [6]، به سند واحد از امیر المؤمنینعليه‌السلام روایت کرده: قال: «**قال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله لمّا اسری بي الی السّماء اوحی الیّ ربّی جلّ جلاله، فقال یا محمد! انّی اطّلعت الی الارض اطّلاعة فاخترتك منها، فجعلتك نبیّاً و شققت لك اسماً من اسمائي، فأنا المحمود و انت محمّد؛ ثمّ اطّلعت الثّانیه فاخترت منها علیاً و جعلته وصیك و خلفك و زوج ابنتك و ابا ذرّیتك و شققت له اسماً من اسمائي فأنا العلي الاعلی و هو عليّ، وجعلت فاطمة و الحسن و الحسین من نورکما، ثمّ عرضت ولایتهم علی الملائکة، فمن قبلها کان**

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۴؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۹۸.

۲. مقتضب الاثر، ص ۲۳ و ۲۴.

۳. الغیبة، محمّد بن ابراهیم النعمانی، ص ۹۳.

۴. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۲.

۶. ر.ک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۱؛ الجواهر السنیه، صص ۲۸۴ ـ ۲۸۳؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۳ ـ ۳۲۲.

عندي من المقرّبين، يا محمّد! لو أنّ عبداً عبدني حتّى ينقطع و يصير كالشن البالي، ثمّ أتاني جاحدا لولايتهم ما اسكنتهُ جنّتي، و لا اظللته تحت عرشي، يا محمّد! اتحبّ أن تريٰهم؟ قلت: نعم يا ربّ؛ فقال عزّوجلّ: ارفع رأسك، فإذا أنا بانوار عليّ و فاطمه و الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمّد بن عليّ و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمّد بن عليّ و علي بن محمّد و الحسن بن عليّ وَالحجّة القائم، في وسطهم كأنّه كوكب درّي، قلت: يا ربّ من هولاء؟ قال هولاء الأمّة و هذا القائم الذي يحلّ حلالي، و يحرّم حرامي، و به أنتقم من اعدائي، و هو راحة لأوليائي، و هو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين، فيخرج اللآت و العزّى طريّين فيحرقهما، فلفتنة الناس بهما يومئذ اشدّ من فتنة العجل و السامري!»

حديث ديگر: حسن بن سليمان در كتاب المحتضر [۱] حديث معراج را مطابق آن چه از كتابين صدوق روايت شد، از كتاب سيّد حسن بن كبش از شيخ مفيد ـ قدّس الله سرّه ـ روايت كرده است.

[روايت انس بن مالک]

۲ رفرفه

حديث ديگر: مجلسى از ارشاد القلوب، از شيخ مفيد، از انس بن مالك روايت نموده كه گفت: من و ابوذر و سلمان و زيد بن ارقم نزد رسول خدا ﷺ نشسته بوديم كه ناگاه حسن و حسين علیهما السلام داخل شدند؛ رسول خدا ﷺ آن ها را ببوسيد.

ابوذر برخاست، خود را بر قدم‌هاى مبارک ايشان افكنده، دست‌هاى آن‌ها را همى بوسه زد، آن‌گاه برگشته، نزد ما نشست.

در نهان به او گفتيم: اى ابوذر! تو مردى پير از اصحاب رسول خدا ﷺ هستى، آيا برخيزى و خود را بر قدم‌هاى اين دو كودک از بنى‌هاشم اندازى و دست ايشان ببوسى؟!

۱. المحتضر، حسن بن سليمان الحلي، ص ۹۱ ـ ۹۰.

گفت: آری! اگر آن چه را که من از رسول خداﷺ در حقّ ایشان شنیدم، شنیده بودید، شما نیز زیاده از آن چه من به جا می‌آوردم، به جا می‌آوردید. پس گفتیم: از رسول خداﷺ دربارهٔ آنان چه شنیده‌ای؟ گفت: شنیدم به علی و آن دو بزرگوار می‌فرمود:

اگر مردی آن قدر نماز کند و روزه بدارد تا بدنش چون مشك پوسیده شود، نماز و روزه، او را نبخشد، مگر به دوستی شما.

یا علی! هر آن کس که به سوی خدا به دوستی شما توسّل جوید، پس حقّ است بر خدای تعالی که او را از در رحمت خود برنگرداند. یا علی! هر کس شما را دوست بدارد و متمسّک به شما شود، هر آینه به عروهٔ وثقی تمسّک جسته.

انس گفت: چون ابوذر برفت، ما پیش رسول خداﷺ رفته، عرض کردیم: ابوذر چنین و چنان گفت. فرمود: ابوذر راست گفت. آسمان سایه نیفکنده و زمین صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر در بر نگرفته. آن گاه فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آفرینش آدم به هفت هزار سال مرا و اهل بیت مرا از یک نور آفرید. پس ما را از صلب آدم به سوی اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات نقل کرد. من گفتم: از کجا و بر چه مثال بودید؟

فرمود: «**کنّا اشباحاً من نور تحت العرش و نقدّسه و نمجّده**» شبح‌های نور بودیم و در زیر عرش به تسبیح و تقدیس و تمجید خدای تعالی می‌پرداختیم. آن گاه فرمود: چون مرا به معراج بردند و به سدرة المنتهی رسیدم: «**ودّعنی جبرئیل. قلت: یا جبرئیل! حبیبی! افی هذا المکان تفارقنی؟**»

جبرییل مرا وداع کرد. گفتم: حبیب من جبرییل! آیا در این مکان از من جدا می‌شوی؟ گفت: من از این مکان تجاوز نتوانم، چه اجنحهٔ [۱] من به تابش سبحات جلال خواهد سوخت.

«**ثمّ زخّ بی فی النور ما شاء الله**» آن گاه آن قدر که خدای می‌خواست، در نور

۱. اجنحه: بال‌ها. جمع جناح.

افکنده شدم، وحی در رسید: ای محمد! من بر زمین مطّلع شدم، پس تو را از آن برگزیدم و پیغمبر خود قرار دادم. آن گاه در مرتبهٔ ثانیه مطّلع شدم، علی را اختیار کردم و او را وصیّ تو و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم.

«و اخرج من اصلابکم الذريّة الطاهرة و الائمّة المعصومين، خزّان علمی فلولاکم ما خلقت الدنيا و الآخرة و لا الجنّة و لا النار» و از صلب تو و علی، ذریّهٔ پاکیزه و امام‌های معصوم را که همه خزینه‌دار علم منند بیرون می‌آورم.

«يا محمّد! أتحبّ أن تريهم؟ قلت: نعم يا رب!» ای محمد! آیا دوست داری آن ها را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگار من! پس ندا در رسید: سر خویش را بردار! چون سر خود برداشتم: «فاذا أنا بأنوار علی و الحسن و الحسين و علی بن الحسين و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و محمّد بن الحسن الحجّة؛ يتلألأ من بينهم كأنّه كوكب درّی. فقلت: يا رب، من هذه؟! قال يا محمّد هم الائمّة من بعدك المطهّرون من صلبك و هذه الحجّة الذی يملاء الارض قسطاً و عدلاً و يشفی صدور قوم مؤمنين».

پس ناگاه نورهای علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و محمد بن الحسن الحجّة را دیدم که در میان ایشان مانند ستارهٔ درخشنده می‌درخشید.

عرض کردم: ای پروردگار من! اینان چه کسانند؟

فرمود: این‌ها پیشوایان پاکیزه‌اند از صلب تو بعد از تو و این یک که از همه درخشنده‌تر است، حجّت آن چنانی است که زمین را از عدل و داد پر کند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد.

انس بن مالك راوی خبر گوید: چون حضرت، کلام خویش به پایان برد، عرض کردیم: پدران و مادران ما فدای تو باد! یا رسول الله! هر آینه سخن عجیبی فرمودید!!

فرمود: عجب‌تر از این، آن که قومی این کلام را شنوند، آن گاه بعد از آن که هدایت یافته‌اند، به سوی اعقاب خود دعوت نمایند و مرا در اهل بیتم اذیّت کنند؛ خدای شفاعت مرا به آن‌ها نرساند.»[1]

[روایت امیرالمؤمنین در جنگ جمل]

۳. رفرفه

روایت مرویه‌ای از علی بن محمد خزّازی قمی

حدیث دیگر: علی بن محمد بن علی الخزّاز القمی در کفایة الاثر فی النصّ علی الائمّة الاثنی عشر،[2] از یزید بن هارون روایت کرده که گفت: مشایخ و علمای ما از طایفهٔ عبد القیس ما را حدیث کردند و گفتند: در روز جنگ جمل، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیرون آمد و میان دو صف ایستاد، در حالتی که طایفهٔ بنی ضبّه به هودج عایشه احاطه کرده بودند؛ پس ندا کرد: کجایند طلحه و زبیر؟

زبیر به سوی آن حضرت شتافته، میان دو صف تلاقی نمودند. علی علیه السلام فرمود: ای زبیر! چه چیز تو را بر این کردار بداشت؟! گفت: طلب خون عثمان.

فرمود: «**قاتل الله اولیٰنا بدم عثمان**» خدای از من و تو آن کس را که اولی به خون عثمان است، بکشد. آیا به خاطر داری روزی را که در بنی بیاضه بودیم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما روی آورد در حالتی که به تو تکیه داشت. پس من در چهرهٔ تو بخندیدم، تو نیز در چهرهٔ من خندیدی. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفتی: «**انّ علیّاً لا یترك زهوه**» علی دست از مناعت خویش برنمی‌دارد.

فرمود: «**ما به زهوٌ**» علی را، مناعت و کبر در خوی نیست، لیکن روزی بیاید که تو با وی قتال کنی، در حالتی که تو بر وی ستم کننده باشی.

زبیر گفت: آری، به خاطر آوردم آن چه را که گفتی. لیکن اکنون چگونه برگردم،

---

۱. ر.ک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۷۳ ـ ۷۰؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۱.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۴.

حال آن‌که برای من عاری بزرگ باشد؟!

علی فرمود: برگرد، پیش از آن که عار و نار بر تو جمع شود.

زبیر گفت: چگونه من داخل آتش شوم حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من شهادت بهشت داده؟!

علیّ فرمود: چه زمان پیغمبر چنین شهادتی داده؟

زبیر گفت: از سعید شنیدم که در زمان خلافت عثمان، برای او حدیث می‌کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که ده نفر در بهشت می‌باشند. پرسید: آن ده نفر چه کسانند؟

فرمود: ابابکر و عثمان و من و طلحه تا نه نفر شمردن گرفت.

علی فرمود: دهمین، کدام کس خواهد بود؟ زبیر گفت: دهم کس، تو باشی.

حضرت فرمود: تو برای من به بهشت گواهی دادی، اما من تو و اصحاب تو را همی انکار دارم. هر آینه حبیب من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرده، فرمود: هفت نفر از آن مردم که تو نام بردی در تابوتی از آتش در اسفل جهنّم باشند؛ بر آن تابوت سنگی است که چون خدای عزّوجلّ خواهد اهل جهنّم را عذاب فرماید، آن سنگ را از روی آن تابوت بردارد.

زبیر چون این کلمات از علی بشنید، از معرکهٔ قتال روی برتافت و همی بگفت:

شعر:

نادی علی بامر لست اجهله ... قد کان عمر ابیك الحق مذخین

فقلت: حسبك من لومی ابا حسن ... فبعض ما قتله الیوم یکفینی

اخترت عاراً علی نار مؤجّجه ... انّی یقوم بها خلق من الطین

فالیوم ارجع من غیّ الی رشد ... و من مقاله بغضاء الی اللیّن

چون زبیر برگشت، علی علیه السلام بر بنی‌ضبه حمله برد و بنی‌ضبه چون خاکستری که تند باد بر وی بپیچد، پراکنده شدند. سپس آن زن به سوی قصر بنی‌خلف حمل داده شد و علی، حسن، حسین، عمّار، زید و ابوایّوب خالد بن زید الانصاری، داخل بصره شدند و ابوایّوب در بعض خانه‌های هاشمین وارد شد.

پس ما سی نفر از شیوخ بصره جمع شده، بر او داخل شدیم. بعد از سلام، وی را گفتیم: شما در رکاب رسول خداﷺ در بدر و احد با مشرکین قتال فرمودید و اینک آمده‌ای با اهل اسلام قتال می‌نمایی؟! فرمود: به خدا سوگند که هر آینه شنیدم از رسول خداﷺ که فرمود: «**انّك تقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين بعدی مع علی بن ابی طالب**». گفتیم: تو را به خدای سوگند! آیا چنین سخنی از رسول خداﷺ شنیدی؟ گفت: به خدای سوگند! خود از رسول خدا استماع کرده‌ام.

گفتیم: پس ما را حدیث گوی بدان چه از رسول خدایﷺ در حقّ علیؑ شنیده باشی، گفت، شنیدم که می‌فرمود: «**علی مع الحقّ و الحقّ معه، و هو الامام و الخليفة بعدی يقاتل علی التأويل، كما قاتلت علی التنزيل، و ابناه الحسن و الحسين سبطای من هذه الامّة، امامان قاماً او قعداً و ابوهما خيرٌ منهما و الائمّة بعد الحسين تسعة من صلبه، و منهم القائم الذّی يقوم فی آخر الزّمان، كما قمت في اوّله يفتح حصون الضّلاله**».

علی با حق و حق با علی است؛ او امام و خلیفهٔ بعد از من است، بر تأویل قتال می‌کند، چنان که من بر تنزیل قتال کردم، دو پسر او حسن و حسین، دو سبط من از این امّت اند، دو امام باشند، خواه برخیزند یا بنشینند و پدرشان از آن ها بهتر است و امامان بعد از حسین، نه نفر از صلب حسین باشند، از جملهٔ آن‌ها قائمی است که در آخر زمان قیام کند، چنان که من در زمان اوّل قیام نمودم و قلعه های محکم ضلالت را بگشاید.

«**قلنا و ذلك التسعة منهم؟ قال: هم الائمّة بعد الحسين خلف بعد خلف**»؛ گفتیم: آن نه نفر چه کسانند؟

فرمود: آنان بعد از حسین، پیشوایان امّت باشند که هر یک جانشین دیگری خواهد بود. گفتیم: رسول خداﷺ چند نفر را به تو خبر داده که بعد از وی پیشوا باشند؟ گفت: دوازده نفر.

گفتیم: آیا برای تو نام آن ها را بیان فرمود؟

گفت: آری، «انّه قال ﷺ: لمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا هو مکتوبٌ بالنور لا اله الاّ الله محمّد رسول الله ایّدته بعلی و نصرته بعلی» به درستی که رسول خدا ﷺ فرمود: چون در لیلة المعراج مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نظر کردم؛ پس دیدم به ساق آن به خطّ نوشته نور: لا اله الاّ الله محمّد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی و یاری نمودم و یازده اسم را دیدم که بعد از علی به خطّ نور بر ساق عرش مکتوب است: الحسن و الحسین. علیاً، علیاً، علیاً و محمّداً محمّداً و جعفراً و موسی والحسن و الحجّة.

عرض کردم: الهی و سیّدی! این ها کیانند که آن ها را گرامی داشته، نام‌هاشان را به نام خود مقرون داشته‌ای؟ ندا کرده شدم: ای محمد این‌ها اوصیا و امامان بعد از تواند، «فطوبی لمحبّیهم، و ویل لمبغضیهم».

گفتیم: برای بنی‌هاشم چه خواهد بود؟ گفت: پیغمبر را شنیدم که به آن‌ها می‌فرمود: «انتم المستضعفون بعدی» شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شد.

گفتیم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسان باشند؟

گفت: ناکثین، همان طایفه‌اند که با آن‌ها قتال دادیم و به زودی با قاسطین قتال خواهیم کرد، اما مارقین را من نمی‌شناسم، جز این که رسول خدای را شنیدم که می‌فرمود: آن ها در طرقات نهروانات خواهند بود. الخ.

[روایت حذیفه]

۴ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور [۱] روایت کرده از حذیفه که گفت: رسول خدا ﷺ نماز صبح را با ما بخواند، بعد از آن صورت مبارک به جانب ما کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! شما را به پرهیزگاری از خدای تعالی و عمل نمودن به طاعت او وصیّت می‌کنم. هر آن کس به تقوا و طاعت رفتار نماید، فایز شود، غنیمت بَرَد و

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۶.

گفت: آری، «انّه قال صلی الله علیه و آله: لمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا هو مکتوبٌ بالنور لا اله الاّ الله محمّد رسول الله ایّدته بعلی و نصرته بعلی» به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون در لیلة المعراج مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نظر کردم؛ پس دیدم به ساق آن به خطّ نوشته نور: لا اله الاّ الله محمّد رسول الله، او را به وُسیلهٔ علی و یاری نمودم و یازده اسم را دیدم که بعد از علی به خطّ نور بر ساق عرش مکتوب است: الحسن و الحسین. علیاً، علیاً، علیاً و محمّداً محمّداً و جعفراً و موسی والحسن و الحجّة.

عرض کردم: الهی و سیّدی! این ها کیانند که آن ها را گرامی داشته، نام‌هاشان را به نام خود مقرون داشته‌ای؟ ندا کرده شدم: ای محمد این‌ها اوصیا و امامان بعد از تواند، «فطوبی لمحبّیهم، و ویل لمبغضیهم».

گفتیم: برای بنی‌هاشم چه خواهد بود؟ گفت: پیغمبر را شنیدم که به آن‌ها می‌فرمود: «انتم المستضعفون بعدی» شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شد.

گفتیم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسان باشند؟

گفت: ناکثین، همان طایفه‌اند که با آن‌ها قتال دادیم و به زودی با قاسطین قتال خواهیم کرد، اما مارقین را من نمی‌شناسم، جز این که رسول خدای را شنیدم که می‌فرمود: آن ها در طرقات نهروانات خواهند بود. الخ.

[روایت حذیفه]

۴ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور [۱] روایت کرده از حذیفه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما بخواند، بعد از آن صورت مبارک به جانب ما کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! شما را به پرهیزگاری از خدای تعالی و عمل نمودن به طاعت او وصیّت می‌کنم. هر آن کس به تقوا و طاعت رفتار نماید، فایز شود، غنیمت بَرَد و

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۶.

کامروا گردد و هر کس رفتار نکند، پشیمان شود. پس به تقوا، سلامتی از اهوال قیامت التماس کنید، «فکانّی أدعیٰ فاجیب و انّی تارك فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی اهلبیتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا و من تمسّك بعترتی من الفائزین و من تخلّف عنهم کان من الهالکین» گویا خدا مرا بخواند، پس من دعوتش را اجابت کنم، به درستی که من در میان شما دو چیز گران می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من باشند، مادام که به این دو تمسّك جویید، هرگز گمراه نگردید. هر کس بعد از من، به عترت من چنگ زند از فایزین است و هر کس از آنها تخلّف ورزد، از هالکین خواهد بود.

من عرض کردم: «یا رسول الله! علی من تخلّفنا» که را خلیفهٔ خویش گذاری و ما را به که سپاری؟ فرمود: موسی، که را خلیفهٔ خود نمود؟ به عرض رسانیدم: وصیّ خود، یوشع بن نون را.

«قال: فانّ وصیّی و خلیفتی من بعدی علیّ بن ابی‌طالب، قائد البَرَرة و قاتل الکفرة، منصورٌ من نصره، مخذول من خذله».

عرض کردم: امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: به شمارهٔ نقبای بنی‌اسراییل، نه نفر از آن ها از صلب حسین است، که خدا به ایشان علم و فهم مرا عطا فرموده، آن ها خزّان علم و معادن وحی خدای تعالی باشند. عرض کردم: از برای فرزندان حسن چیست؟

«قال انّ الله تبارك و تعالی جعل الأمامة في اولاد الحسین و ذلك قوله عزّوجلّ: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾.»[۱]

فرمود: به درستی که خدای تعالی امامت را در فرزندان حسین قرار داده و قول خدای تعالی ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ اشاره به آن است.

عرض کردم: یا رسول الله! آیا برای من نام آن ها را بیان نمی‌فرمایی؟ «قال: نعم، لمّا عرج بی الی السّماء و نظرت الی ساق العرش، فرأیت مکتوباً بالنور لا اله الّا الله

۱. سورهٔ زخرف: آیه ۲۸.

محمّد رسول الله ایّدته بعلی و نصرته و رأیت أنوار الحسن و الحسین و فاطمه و رأیت في ثلثة مواضع علیاً علیاً علیاً و محمّداً و محمّداً و جعفر و موسی و الحسن و الحجّة یتلألأ من بینهم کأنّه کوکب درّی...»،الخ.

[خطبهٔ لؤلؤ از امیرالمؤمنین]

۵ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور[۱] روایت کرده از علقمة بن قیس که گفت: خطبه خواند برای ما امیر المؤمنین علیه السلام خطبه لؤلؤ را و از جمله کلماتی که در آخر خطبه فرمود، این بود: «**الا و انّی طاعنٌ عن قریبٌ منطلق الی المغیب فاتّقوا الفتنة الأمویّه و المملکة الکسرویّة و اماتة ما احیاه الله و احیاء ما امآته الله و اتخذوا صوامعکم بیوتکم و عضّوا علی جمر القضاء و اذکروا الله کثیراً فذکره اکبر لو کنتم تعملون**».

به درستی که به زودی از میان شما کوچ می‌کنم و به جایگاه پنهانی می‌روم. پس بپرهیزید از فتنهٔ بنی‌امیّه و پادشاهی جبّاران و میراندن زنده داشتهٔ خدا و زنده داشتن میراندهٔ خدا، ـ مقصود پایمال نمودن کتاب و سنّت و بر پاداشتن ضلال و بدعت است ـ و خانه‌های خود را صومعه‌های خود قرار دهید و بر سختی‌هایی که بر شما وارد شود، صبر کنید و بسیار خدا را یاد کنید؛ زیراکه اگر بدانید، ذکر حضرت پروردگار بزرگترین چیزهاست.

اقول: بعد از این کلام، حضرت از بنای بغداد و سلطنت بنی‌عبّاس خبر می‌دهد و بعضی از علایم ظهور حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام را بیان می‌فرماید.

راوی گوید: پس مردی که نامش عامر بن کثیر بود برخواست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام ما را از ائمّهٔ کفر و خلفای باطل إخبار فرمودی، استدعا آن‌که ما را از ائمّهٔ حق و السنهٔ صدق که پس از تو بر مسند امامت جلوس فرمایند، نیز اعلام فرمایی.

«**قال: نعم، انّه لعهد عهده الیّ رسول الله انّ هذا الأمر یملکه اثنی عشر اماماً تسعة**

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمّة الاثنی عشر، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۳.

من صلب الحسين». فرمود: آری، رسول خدا مرا خبر داده که مالک امر امامت دوازده نفرند که نه نفر از آن ها از صلب حسین علیه السلام باشند. «و لقد قال النّبی: لمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا مكتوب لا اله الّا الله محمّد رسول الله ايّدته بعلی و رأيت اثنى عشر نوراً فقلت يا ربّ انوار من هذه فنوديت يا محمّد هذه انوار الأئمّة من ذرّيتك، قلت يا رسول الله افلا تسمّيهم لی».

هر آینه به تحقیق پیغمبر مرا گفت: چون مرا به آسمان عروج دادند، به سوی ساق عرش نگران شدم. نا گاه کلمهٔ لا اله الّا الله را دیدم؛ بعد از آن نوشته بود: محمد رسول خدا است. او را به علی یاری دادم و دوازده نور را دیدم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این انوار کیست؟!

پس ندا کرده شدم: ای محمد! این انوار امامان از ذریّهٔ تو باشند.

من عرض کردم: یا رسول الله! آیا نام آن‌ها را برای من بیان نفرمایی؟

فرمود: آری، تو امام و جانشین منی، که دَیْنِ مرا ادا کنی و وعدهٔ مرا انجاز [۱] نمایی. و بعد از تو، دو پسر تو حسن و حسین باشند. بعد از حسین، پسر او علی بن زین العابدین؛ بعد از علی، پسر او محمد باشد که باقر خوانده شود؛ بعد از محمد، پسرش جعفر است که صادق خوانده شود، بعد از جعفر، پسرش موسی است که کاظم خوانده شود؛ بعد از موسی، پسرش علی است که رضا خوانده شود؛ بعد از علی پسرش محمد است که زکی خوانده شود؛ بعد از محمد پسرش علی است که نقی خوانده شود؛ بعد از وی پسرش حسن است که امین خوانده شود و قائم که پسر حسن است، هم نام من و شبیه‌ترین مردم به من است. زمین را از عدل و داد پر می‌کند. چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد. «قال الرجل: فما بال قوم وعوا ذلك من رسول الله ثمّ دفعوكم عن هذاالأمر و انتم الأعلون نسباً و نوطاً بالنبی و فهما بالكتاب و السّنة».

عامر بن کثیر عرض کرد: پس چه چیز قومی را که این خبر را از رسول خدای صلی الله علیه و آله حافظ بودند، باعث شد که شما را از منصب خلافت دفع دادند و حال آن که شما را پایهٔ

۱. انجاز: محقّق کردن.

نسب، از همه بلندتر و مایۀ حسب، از تمام آن ها ارجمندتر است؟! ارتباطتان به رسول خدای ﷺ از کل، بیش و قِدَم و فهمتان به کتاب و سنّت، از جمیع پیش است؟!

«قال ؈: ارادوا قلع أوتاد الحرم و هتك ستور أشهر الحرم من بطون البطون و نور نواظر العيون بالظّنون الكاذبه و الأعمال البائرة بالأعوان الجابرة في البلدان المظلمة».

[روایت جابر جعفی]

۶ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور [۱] روایت نموده از جابر جعفی که گفت: خدمت حضرت باقر ؈ عرض کردم که قومی گویند: خدا امامت را در عقب حسن و حسین ؈ قرار داده.

حضرت باقر ؈ فرمود: به خدا قسم! دروغ گویند. آیا نشنیده‌اند که خدای تعالی فرموده: «﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ [۲] فهل جعلها الّا في عقب الحسين ؈؟ قال: يا جابر! انّ الائمّة هم الذين نصّ عليهم رسول الله بالأمامة و هم الأئمّة الذين قال رسول الله: لمّا أُسرى بي الى السماء وجدت أُساميهم مكتوبة على ساق العرش بالنور اثنىٰ عشر اسماً».

فرمود: خدا امامت را، جز در عقب حسین قرار نداده، ای جابر! به درستی که ائمّه آن چنان کسانند که رسول خدای ﷺ به امامت ایشان تصریح فرموده و آن ها همان اشخاص باشند که رسول خدای ﷺ فرموده: در شب معراج، نام‌های ایشان را به خطّ نور بر ساق عرش، مکتوب یافتم که دوازده اسم بود؛ علی و سبطاه و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجّة القائم. این‌ها امامان از اهل بیت صفوت و طهارت هستند.

۱. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۵.
۲. سورۀ زخرف: آيه ۲۸.

علت قعود امام از طلب حقّ خود

به خدا سوگند! هیچ کس جز ما دعوی امامت نکند، مگر آن که خدای تبارک و تعالی او را با شیطان و لشکر شیطان محشور فرماید. آن گاه حضرت آهی سرد برکشید و فرمود: خدا حق این امّت را رعایت نکناد! چه آن‌ها حقّ پیغمبر خویش را رعایت نکردند. به خدا سوگند! «لو ترکوا الحقّ علی اهله لمّا اختلف في الله اثنان» اگر حق را بر اهل حق می‌گذاشتند، دو نفر در دین خدا اختلاف نمی‌کردند.

ثمّ انشاء یقول:

انّ الیــــهود لحــبّهم لنــبیّهم　　　امنوا بـوائـق حـادث الازمـان

و المــؤمنون بـحب آل مـحمّد　　　یـرمون بـالآفاق فـي النّـیران»

جابر گوید، عرض کردم: ای مولای من! آیا امامت، خاصّهٔ شما نیست؟

فرمود: آری. گفتم: پس چرا از حقّ خویش قعود فرموده، مطالبه نمی‌فرمایید حال آن که خدای تعالی فرموده: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾[1].

فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام را چه بود که از طلب حقّ خود قعود نمود، چون یاری کننده‌ای نیافت؟ آیا نشنیده‌ای خدای تعالی را که در قصّهٔ لوط می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾[2] و در حکایت نوح می‌فرماید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ﴾[3] و در قصّهٔ موسی می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾[4]. پس هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ناصر نداشته باشد و از قعود در طلب حقّ خود معذور باشد، وصیّ پیغمبر معذورتر خواهد بود.

«یا جابر! مَثَلُ الامامِ مَثَلُ الکعبه إذ یؤتی و لا یأتی» ای جابر! مَثَل امام، مَثَل کعبه است که مردم مأمورند به زیارت او روند و او به زیارت کس نرود.

۱. سوره حج: آیه ۷۸.
۲. هود: ۸۰
۳. قمر: ۱۰.
۴. مائده: ۲۵.

[روایت ابن عباس از رسول خدا]

۷ رفرفه

حدیث دیگر: صدوق در کمال الدّین[۱] از ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر مفصّلی را در معراج روایت کرده که مشتمل بر مناقب عظیمهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام است و بیان بسیاری از علایم ظهور حضرت ولیّ عصر ـ ارواحنا فداه ـ، ما محلّ حاجت را ذکر می‌کنیم:

«قوله تعالی: و اعطیتك أن اخرج من صلبه یعنی علیّاً احد عشر مهدیّاً کلّهم من ذرّیّتك من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلّی خلفه عیسی بن مریم، یملاء الأرض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً انجی به من الهلکة و اهدی به من الضّلالة و ابرء به الأعمی و اشفی به المریض...»، الخ.

خلاصه آن که حضرت احدیّت، در شب معراج به حبیب خود می‌فرماید: و تو را عطا فرمودم که از صلب علی علیه السلام بیرون آرم یازده نفر هدایت یافته یا هدایت کننده که تمام آن ها از ذریّه تو و از بکر بتول، یعنی صدیقهٔ کبرا ـ سلام الله علیها ـ باشند و آخر مرد از یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند و زمین را از عدل و داد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده است. به سبب او، بندگانم را از هلاکت نجات بخشم و به سبب او از ضلالت هدایت نمایم، به سبب او کوران را از کوری برهانم و بیماران را به صحّت برسانم.

حدیث دیگر: صدوق در علل الشرایع[۲] و عیون[۳] از حضرت رضا علیه السلام از آبای بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «قال: **لمّا عرج بی الی السّماء نودیت یا محمّد، فقلت: لبّیك ربّی و سعدیك! تبارکت و تعالیت، فنودیت یا محمّد! انت عبدی و أنا ربّك فایّای فاعبد و علیّ فتوکّل، فانّك نوري في عبادي و رسولي**

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۱.
۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۷ ـ ۵.
۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹ ـ ۲۳۷.

الی خلقي و حجّتی علی بریّتی؛ لك و لمن تبعك خلقت جنّتی و لمن خالفك خلقت ناری و لأوصيائك اوجبت كرامتی و لشيعتهم اوجب ثوابی فقلت: يا ربّ! و من اوصيائی؟

فنوديت يا محمّد! اوصيائك المكتوبون علی ساق عرشي؛ فنظرت و أنا بين يدی ربّی جلّ جلاله الی ساق العرش، فرايت اثنی عشر نوراً في كلّ نور سطر اخضر، عليه اسم وصيّ من اوصيائی، اوّلهم عليّ بن ابی‌طالب و آخرهم مهدی امّتی؛ فقلت يا ربّ هؤلاء اوصيايی بعدی؟

فنوديت يا محمّد! هولاء اوليايی و احبّايی و اصفيايی و حججی بعدك علی بريّتی و هم اوصيائك و خلفائك و خير خلقی بعدك؛ و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دينی و لأعلين بهم كلمتی و لأطهّرن الأرض بآخرهم من اعدايی و لاملكّنه مشارق الأرض و مغاربها و لاسخّرن له الريّاح و لأذلّلن له السّحاب الصعاب و لارقّينه في الأسباب و لأنصرنّه بجندی و لأمدنه بملائكتی حتّی يعلن دعوتی و يجمع الخلق علی توحيدی ثمّ لاديمنّ ملكه و لأداولنّ الايّام بين اوليائی الی يوم القيمه».

خلاصهٔ خبر شریف آن که می‌فرماید، خدای تعالی در لیلة المعراج فرمود: از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردم و برای شیعیان ایشان ثواب خویش را واجب فرموده‌ام. عرض کردم: اوصیای من کیستند؟

ندا آمد: اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده‌اند. بر ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور را دیدم که هر نوری، سطری سبز بود که بر آن نام وصیّی از اوصیای من مکتوب شده بود، اوّل ایشان علی بن ابی‌طالب و آخر ایشان مهدی امّت من بود.

عرض کردم: ای خدای من! اینان اوصیای منند؟ ندا رسید: اینان دوستان و حجّت‌های منند بر آفریدگانم و اوصیای خلفای تو، بعد از تو باشند.

سوگند به عزّت و جلالم! البتّه دین خود را به ایشان آشکار کنم و کلمهٔ خویش را بلند گردانم. و هر آینه البتّه زمین را به آخرین آن ها از لوث وجود دشمنانم پاک فرمایم و البتّه او را مالک و پادشاه و فرمان فرمای مشارق و مغارب زمین فرمایم،

برای او بادها را مسخّر کنم، البتّه به جهت او ابرهای سرکش را رام نمایم و البتّه او را در راه‌های آسمان بالا برم و البتّه او را به لشکر خود یاری دهم و البتّه او را بـه مـلایکهٔ خویش مدد نمایم تا دعوت مرا اعلان کند و خلق را بر یگانگی و یکتایی مـن فـراهـم فرماید، پادشاهی او را برقرار دارم و روزهای دنیا را میان دوستان خود تا روز قیامت دست به دست دهم. انتهی الخبر الشریف.

[روایت انس بن مالک]

۸ رفرفه

حدیث دیگر: در کفایة الاثر [۱] از انس بن مالك روایت کرده؛ قال:

«قال رسول الله ﷺ: لمّا عرج بی الی السّماء رأیت علی ساق‌العرش مکتوباً لا اله الّا الله، محمّد رسول الله، ایّدته بعلیّ و نصرته بعلی و رأیت اثنیٰ عشـر اسـماً مکتوباً بالنّور فهم علی بن ابی‌طالب و سبطای و بعدهما تسعه اسماء عـلی عـلی علی، ثلٰث مرّات و محمّد و محمّد مرّتین و جعفر و موسی و الحسن و الحجه یتلألأ من بینهم.

فقلت یا ربّ اسامی من هولاء؟

فنادی ربّی جلّ جلاله: هم الأوصیاء من ذرّیّتك بهم اثیب و بهم اعاقب».

حدیث دیگر: در مناقب و کفایة الاثر از ابی امامه روایت کرده‌اند؛ قال:

«قال رسول الله: لمّا عرج بی الی السّماء رأیت مکتوباً علی ساق العرش بالنور، لا اله الا الله، محمّد رسول الله، ایّدته بعلیّ و نصرته بعلیّ و رأیت علیاً علیاً عـلیاً ثلث مرات، ثمّ بعده حسن و الحسین و محمّداً و محمّداً و جعفر و موسی و الحسن و الحجّة اثنی عشر اسماً مکتوباً بالنّور.

فقلت: یا ربّ اسامی من هولاء الذّی قرنتهم بی؟

فنودیت: یا محمّد! هم الائمّة بعدك و الاخیار من ذرّیّتك».

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۵.

خلاصه، آن که گوید، رسول خداﷺ فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم به خطّ نور بر ساق عرش نوشته شده: لا اله الاالله، محمّد رسول الله، محمد را به علی کمک و یاری نمودم؛ سه لفظ علی و حسن و حسین و دو محمد و جعفر و موسی و حسن و حجّة را که دوازده اسم و با نور مکتوب است.

عرض کردم: ای پروردگارا این اسامی چه کس باشد؟

ندا آمد: ایشان امامان بعد از تو و اخیار از ذریّهٔ تو می‌باشند.

حدیث دیگر: در کفایة الاثر[1] از واثلة بن اسقع روایت کرده: «**قال: سمعت رسول الله یقول: لمّا عرج بی الی السّماء و بلغت سدرة المنتهی نادانی جلّ جلاله فقال: یا محمّدا قلت: لبّیك سیّدی!**

قال: انّی ما أرسلت نبیّاً فانقضت ایّامه الاّ أقام بالأمر من بعده وصیّه، فاجعل علی بن ابی‌طالب الامام و الوصیّ بعدك، فانّی خلقتكما من نور واحد و خلقت الائمّة الرّاشدین من أنواركما، أتحبّ تریهم یا محمّد؟

قلت: نعم، یا ربّ!

قال: ارفع رأسك، فرفعت رأسي، فاذا أنا بأنوار الائمّة بعدی اثنی عشر نوراً.

قلت: یا ربّ! انوار من هی؟

قال: أنوار الائمّة بعدك أمناء معصومین».

خلاصه آن که گفت: شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: زمان معراج، چون به سدرةالمنتهی رسیدم، خدا مرا ندا کرده، فرمود: ای محمد!

عرض کردم: لبیك ای سیّد من!

فرمود: هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار او بگذرد، مگر آن که وصیّ خود را قائم به امر خود نمود، تو نیز علی بن ابی‌طالب را بعد از خود امام و وصی قرار بده، چرا که من هر دو را از یک نور آفریدم و ائمّهٔ راشدین را از نور تو و علی خلق کردم.

ای محمد! آیا دوست داری آن‌ها را ببینی؟

---

۱. کفایة الاثر فی النص الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۰.

عرض کردم: آری، ای پروردگار!

فرمود: سر خویش بردار. چون سر برداشتم، انوار امامان بعد از خود را دیدم که دوازده نور بود.

عرض کردم: ای پروردگار! این انوار از آنِ کیستند؟

فرمود: انوار امامان بعد از تو باشند که همگی امین و معصومند.

[روایت امیرالمؤمنین از رسول خدا]

۹ رفرفه

حدیث دیگر: در کفایة الآثر [۱] از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانهٔ امّ‌سلمه داخل شدم آن زمان که آیهٔ مبارکهٔ **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾**، [۲] الخ. بر حضرت نازل شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! این آیه در حقّ تو و دو سبط من و امامانِ از فرزند تو می‌باشد.

عرض کردم: یا رسول الله! امامان بعد از تو، چند نفرند؟

فرمود: یا علی! تویی، بعد از تو، دو پسرت حسن و حسین باشند، بعد از حسین پسرش علی، بعد از او پسرش محمد، بعد از وی پسرش جعفر، بعد از او پسرش موسی، بعد از موسی پسرش علی، بعد از وی پسرش محمد، بعد از او پسرش علی، بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن حجّة بن الحسن است. نام‌های آن ها را مکتوب بر ساق عرش چنین یافتم.

«فسئلت الله عزّوجلّ عن ذلك، فقال: یا محمّد! هم الأئمّة بعدك مطهّرون معصومون و اعدائهم ملعونون». از خدای عزّوجلّ از آن نام‌ها پرسیدم.

فرمود: ای محمد! این‌ها امامان بعد از تو هستند که خود پاکیزه شده و معصوم‌اند و

۱. کفایة الاثر فی النص الائمة الاثنی عشر، ص ۱۵۶.

۲. سورهٔ احزاب: آیه ۳۳.

دشمنانشان از رحمت من مهجور و محروم‌اند.

حدیث دیگر: در کفایة الاثر[1] از امّ سلمه از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمود: چون به آسمان عروج داده شدم، ناگاه بر عرش خدای مکتوب یافتم، «لا اله الا الله محمّد رسول الله، ایّدته بعلی و نصرته بعلی» و انوار علی، و فاطمه، و حسن، و حسین، انوار علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی را دیدم، «و رأیت نور الحجّة یتلألأ من بینهم کأنّه کوکب درّیّ» و نور حجّت را دیدم که از میان ایشان مانند ستارهٔ درخشنده تلألأ داشت. پس عرض کردم: پروردگارا! این نور متلألؤ کیست و این انوار دیگر چه کسانند؟ ندا کرده شدم: این نور علی و فاطمه است و این نور دو سبط تو حسن و حسین است و این‌ها نورهای امامان بعد از تواند که از فرزندان حسین و پاکیزه و معصومند و این نور متلألأ، حجّت، آن چنان است که دنیا را از عدل و داد پر کند.

حدیث دیگر: در کفایة الاثر[2] از غالب جهنی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده: «قال: انّ الائمّة بعد رسول الله کعدد نقباء بنی‌اسرائیل و کانوا اثنی عشر الفائز من والاهم و الهالك من عاداهم و لقد حدّثنی أبی عن أبیه: قال: قال رسول الله لمّا اسری بی الی السماء نظرت فاذا علی ساق العرش مکتوب لا اله الاّ الله، محمّد رسول الله، ایّدته بعلی و نصرته بعلی و رأیت في مواضعه علیاً علیاً علیاً و محمّداً و محمّداً و جعفر و موسی و الحسن و الحسین و الحجّة فعددتهم فاذا هم اثنی عشر.

فقلت: یا ربّ! من هؤلاء الذین أریهم.

قال: یا محمّد! هذا نور وصیّك و سبطیك و هذه انوار الائمّة من ذرّیتهم بهم اثیب و بهم اعاقب».

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۵.
۲. همان، صص ۲۴۵ ـ ۲۴۴.

[روایت فضل بن شاذان از ابن عباس]

۱۰ رفرفه

حدیث دیگر: محدّث نوری ـ نور الله مرقده ـ در کتاب نجم ثاقب از کتاب غیبت[1] فضل بن شاذان نیشابوری ـ که از حضرت رضا و جوادعلیهما السلام روایت کرده و در آخر زمان حضرت عسکری علیه السلام وفات نموده و دارای یک صد و هشتاد جلد کتاب مؤلَّف بوده، روایت کرده، عبدالله بن عبّاس گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان عروج دادند به سدرة المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد! عرض کردم: لبیك! لبیك! ای پروردگار من!

خداوند تعالی فرمود: هیچ پیغمبری نفرستادیم که روزگار نبوّت او درگذرد، الّا آن که امر دعوت را برپا داشت و برای هدایت امّت بعد از خود، وصیّ خود را و به جهت نگاهبانی شریعت، حجّتی را به جای خود گذاشت، پس ما علی بن ابی‌طالب را خلیفهٔ تو و امام امّت تو گردانیدیم، پس حسن را ـ یعنی مقرّر گردانیدیم که بعد از علی، خلیفه و امام امّت تو حسن باشد ـ بعد از او حسین، بعد از وی علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجّة بن الحسن.

یا محمد! سر بالا کن! چون سر بالا کردم، علی، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجّت یعنی حضرت صاحب الزّمان ـ علیه صلوات الله الملك المنان ـ در میان ایشان می‌درخشید که گویا کوکب درخشنده‌ای بود.

سپس خداوند فرمود: این‌ها خلیفه و حجّت‌های من در زمین و خلیفه و اوصیای تو بعد از تو می‌باشند. خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد، و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.

۱. ر.ک: کفایة المهتدی، [گزیده]، حدیث هشتم، ص ۵۷.

[روایت ابن عباس]

۱۱ رفرفه

صدوق در عیون خبری را در معراج از ابن عبّاس، از حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله روایت کرده، از آن جمله می‌فرماید، خدای تعالی فرمود:

«و بالقائم منکم اعمر ارضی بتسبیحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و تحبیبی و به اطهّر الارض من اعدائی و اورثها اولیائی و به اجعل کلمه الذین کفروا بی السفلی و کلمتی العلیا و به احیی عبادی و بلادی بعلمی و له اظهر الکنوز و الذخائر بمشیتی و ایّاه اظهر علی الاسرار و الضمائر بارادتی و امدّه بملائکتی لتویّده علی انفاذ امری و اعلان دینی ذلك ولیی حقاً و مهدی عبادی صدقا».

و به قائم از شما، زمین خود را به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید خود آباد کنم و به او زمین را از لوث وجود دشمنانم پاک کنم و آن را به دوستانم به وراثت دهم و به ظهور او، کلمهٔ کفّار را پست کنم و کلمهٔ خود را بلند گردانم.

به او عباد و بلاد خود را به علم خویش زنده کنم و برای او گنج‌ها و ذخیره ها را به مشیّت کاملهٔ خود آشکار کنم و او را به اراده تامّه‌ام بر امور پنهانی آگاه گردانم و او را به وسیلهٔ ملایکهٔ خود یاری دهم تا بر نفوذ دادن امر من و آشکار داشتن دین من یاریش نمایند. او ولیّ من است از روی حقیقت و مهدی بندگان من به راستی.»[1]

[روایت حرّ عاملی]

۱۲ رفرفه

و ایضاً شیخ حرّ عاملی در جواهر السنیّه[2] از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام خبر مفصّلی را روایت کرده، خلاصه آن که در لیلهٔ معراج خداوند تبارک و تعالی حضرت خاتم انبیا را بر مصایب وارده بر آن حضرت، در نفس مقدّسش و اهل بیت

۱. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۴.
۲. الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۹۰.

طاهرینش اعلام فرموده.

خلاصه آن که پس از اخبار شهادت حضرت خامس آل عبا علیه السلام و اولاد و اهل بیت آن حضرت و اسیری حرم محترم آن جناب و گریستن اهل آسمان‌ها و زمین بر آن حضرت، می‌فرماید: «**ثمّ أخرج من صلبه ذكراً به انصرك و انّ شبحه عندي لتحت العرش**» و في نسخة اخرى «**ثمّ أخرج من صلبه ذكراً انتصر له به و انّ شبحه عندي تحت العرش، يملاء الأرض بالعدل و يطبقها بالقسط، يسير معه الرعب، يقتل حتّى يشكّ فيه**».

آن گاه از صلب حسین مردی را بیرون آرم که به او، تو را یاری کنم. در نسخهٔ دیگر عبارتی است که معنی آن این است: به وجود این مرد از برای حسین انتقام کشم. به درستی که شبح او در زیر عرش نزد من است، زمین را از عدل پر می‌کند و روی زمین را از قسط می‌پوشاند، به هر جا رود رعب با او است، آن‌قدر بکشد تا در وی شك کرده شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از شنیدن آن مصایب و مژدهٔ انتقام، در مقام تسلیم برآمده، عرض کرد: ﴿**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**﴾[1]. پس خطاب رسید: سر خویش بالا کن!

فرمود: به سوی مردی نظر کردم که رویش از تمام مردم زیباتر و بویش از همه پاکیزه‌تر و نور از میان دو چشم و بالای سر و زیر پای او همی ساطع بود.

«**فدعوته، فاقبل اليّ و عليه ثياب النّور و سيماء كلّ خير حتّى قبّل بين عيني و نظرت الى ملائكته، قد حفّوا به لا يحصيهم الّا الله**».

پس او را به جانب خویش خواندم، به سوی من روی آورد در حالی که جامه‌های نور بر او بود و آثار هر خیر و نیکویی از چهرهٔ همایونش هویدا بود. پس بیامد تا میان دو چشم مرا ببوسید و به سوی ملایکه نظر کردم که در اطراف و جوانب آن جناب بودند، بسیاری آن‌ها به حدّی بود که جز ذات مقدّس خدای تعالی کسی شمار آنان نتوان نمود.

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۶.

عبقریّه سوّم

[بشارت ظهور در لوح فاطمه]

در بشارات ذات مقدّس خدای تعالی به ظهور نور موفور السرور حضرت بقیة الله ـ عجّل الله فرجه ـ در لوح فاطمه ﷺ و صحیفهٔ بیضا است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[خبر لوح]

۱ رفرفه

بدان که اخبار لوح از اخبار مستفیضه، بلکه می‌توان گفت نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدّثین امامیّه ـ قدّست اسرارهم ـ و بعض از محدّثین عامّه، خبر لوح را به طرق متعدّده روایت کرده‌اند. چون در متن و طریق روایت، تعدّد و تکثّر است و ذکر همهٔ آن ها از وضع این کتاب خارج است، به ذکر چند خبر اکتفا می‌نماید.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه در کمال الدین [۱] و عیون، [۲] طبرسی در احتجاج، [۳] شیخ طوسی در غیبت، [۴] محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت، [۵] شیخ مفید در اختصاص، [۶] کلینی در کافی [۷] و مسعودی در اثبات الوصیّه، [۸] با اندک اختلاف به

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۱ ـ ۳۰۸.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰ ـ ۴۸.

۳. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸ ـ ۶۷.

۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۶ ـ ۱۴۳.

۵. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۶۶ ـ ۶۲.

۶. الاختصاص، شیخ مفید، ۲۱۲ ـ ۲۱۰.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹ ـ ۵۲۷.

۸. اثبات الوصیه الامام علی بن ابی طالب(ع)، ص ۲۷۱.

دو طریق و حموینی از علمای عامّه در فرائد السّمطین «۱» خبر لوح را روایت کرده‌اند. ما نیز از کمال الدین و عیون نقل می‌کنیم. در دو کتاب مزبور به سند متّصل از عبدالرحمن بن سالم از ابوبصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

مرا به سوی تو حاجتی است؛ چه زمانی برای تو سهل است که با تو خلوت کرده، حاجت خویش پرسش کنم؟

جابر عرض نمود: در هر زمان که خواهی، حضور حضرتت مشرّف می‌شوم. چون جابر را سعادت حضور، مساعدت کرد، پدرم مجلس را از بیگانه پرداخت.

سپس فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از آن لوح که در دست مادرم فاطمه (س) ـ دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ دیدی و آن چه را که مادرم به تو خبر داد، در آن لوح نوشته بود؟!

جابر گفت: به خدای تعالی شهادت می‌دهم که بر مادرت فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم تا او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گویم. در دست او لوح سبزی دیدم که پنداشتم از زمرّد است و در آن مکتوبی بود که مانند آفتاب می‌درخشید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این لوح چیست؟!

گفت: این لوحی است که خدای تعالی به سوی پیغمبر خود هدیه فرستاده؛ در این لوح، نام پدر، شوهر، فرزندم و نام‌های اوصیا از فرزندانم ثبت است، پدرم این لوح را به من عطا فرمود تا مرا بدان مسرور فرماید.

جابر گفت: مادرت فاطمه آن لوح را به من داد، قرائت کردم و نسخه‌ای از آن برگرفتم. پس پدرم فرمود: ای جابر! آیا می‌توانی آن نسخه را بر من عرضه داری؟

گفت: آری.

پدرم به منزل جابر رفت. جابر صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد و گفت: خدا را

---

۱. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۱ ـ ۱۳۶.

گواه گیرم که در لوح مکتوب چنین دیدم:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این کتابی است از جانب خدای عزیز علیم به سوی محمد که نور خدا و فرستادهٔ دانا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوار کنندهٔ او است. او حجاب خدا و دلیل او است.

روح الامین از نزد ربّ العالمین، نزد او فرود آمد به این که:

ای محمد! نام‌های مرا تعظیم کن، نعمت‌های مرا شکر کن و بخشش و عطاهای مرا کفران مکن، منم معبودی که جز من معبودی نیست، هر که به احدی غیر از احسان من امیدوار شود و یا از احدی غیر از عدل من بترسد، او را به عذابی عذاب کنم که احدی از عالمیان را معذّب نکرده باشم. ای محمد! مرا بندگی نما و بر من توکّل کن!

هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار عمر او را تمام کنم، مگر آن که برای او وصیّی قرار دادم و تو را بر همهٔ بندگان و پیغمبران خود تفضیل دادم. هم چنین وصیّ تو را بر همهٔ اوصیا برتری عنایت کردم.

بعد از خودت تو را به دو پسرت اکرام کردم، و ایشان را بعد از سرآمدن زمان پدرشان، معدن علم خود گردانیدم.

حسین را خزانه‌دار وحی خود نمودم، او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کار او را به سعادت ختم کردم. او از همهٔ شهدا افضل و قدر و منزلت او نزد خدا از همه بالاتر است، کلمهٔ تامّهٔ من با او و حجّت بالغهٔ من نزد او است. به دوستیِ عترت او، خلق را ثواب و به دشمنی ایشان، خلق را عتاب کنم.

اوّل ایشان علی، سیّد عابدان و زینت گذشتگان از اولیای من است. بعد از او پسرش، شبیه جدّش پیغمبر محمود صلّی الله علیه و آله، محمدی که باقر، یعنی شکافندهٔ علم من است و معدن حکمت من و بعد از او جعفر است. هر که در او شکّ کند، هلاک شود و رادّ بر او، رادّ بر من است.

این قول از من حقّ است، هر آینه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را به شیعیان و

دوستان و انصارش خشنود گردانیدم و بعد از جعفر، موسی را بـرگزیدم، پس فـتنه‌ای روی دهد که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد و همه در آن فتنه کور و نابینا باشند؛ زیرا ریسمان حکم و تکلیف من هرگز بریده نشود و حجّت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند.

کسی که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت من را انکار کرده است و کسی که آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است.

در آن هنگام که عمر دوست و بنده و برگزیدهٔ من، موسی بن جعفر به سر آید، بدا به حال کسانی که به من افترا گویند و امام مرا نیز انکار کنند.

به تحقیق تکذیب کنندهٔ هشتمین امام من، تکذیب کنندهٔ همهٔ اولیـای مـن است و علی، ولیّ و ناصر دین من است، او است که بارهای گران نبوّت را بر دوش او اندازم و به او قوّت کشیدن آن را عطا کنم، عفریت متکبّری او را می‌کشد، او را در شهری که بندهٔ صالح من آن را بنا کرده است، پهلوی بدترین مخلوق من دفن نمایند.

این قول من حقّ است، هر آینه دیدهٔ علی را به فرزندش محمد که خلیفه و جانشین او، بعد از او روشن گردانیدم. او وارث علم من، معدن حکمت و موضع سرّ من و حجّت من بر بندگان من است.

بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را دربارهٔ هفتاد هزار نفر از اهـل بیتش که همه مستوجب جهنّم باشند، قبول می‌کنم و کار فرزندش علی را به سـعادت ختم کنم که ولی و ناصر دین من و گواه من بر بندگان من و امین من بر وحی من است.

از صلب او بیرون آورم کسی را که مردم را به سوی من دعوت کند، او خازن علم من است. پس امر امامت و خلافت را به پسرش که رحمت خدا بر اهل عالم است، کامل گردانم و بر او است کمال موسیٰ و بهای عیسیٰ و صبر ایّوب.

دوستان من در زمان غیبت او ذلیل خواهند شد و سرهای ایشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، ایشان را بکشـند، جسـد ایشـان را بسـوزانـند، و ایشـان پیوسته خایف و مضطرب و پریشان باشند و دشمنان دیـن، زمـین را از خـون ایشـان

۶۴

رنگین کنند و آواز نوحه و فریاد از زنان ایشان بلند شود، ایشان دوستان من هستند. حقّا به وسیلهٔ ایشان هر فتنهٔ صعب و دشواری را، یعنی کفر و ضلالت را برطرف گردانم و بلاهای روزگار را به وسیلهٔ ایشان دفع کنم و بارهای گران را از دوش مردم بردارم. بر آن جماعت درود پروردگار و رحمت و برکات او باد! و ایشان‌اند هدایت یافته شدگان.

عبدالرحمان بن سالم گوید، ابوبصیر گفت: اگر در مدّت عمر خود به غیر از این حدیث، حدیثی در این خصوص گوشزد تو نمی‌شد، هر آینه تو را کافی بود؛ تو آن را از نااهل نگاهدار...، الخبر.

[روایت صدوق]

۲ رفرفه

صدوق ـ علیه الرحمه ـ در عیون[1] به سند دیگر از اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا تو را بشارت ندهم؟

عرض کردم: بلی، یا بن رسول اللّه! پس فرمود: یافته‌ایم صحیفه‌ای به املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطّ امیر المؤمنین علیه السلام یافته‌ایم که در آن صحیفه مرقوم است:

«بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم» و حدیث را مانند حدیث سابق، بدون کم و زیاد ذکر کرد، مگر آن که در آخر حدیث خود گفت: **«ثم قال الصادق: یا اسحق! هذا دین الملئکه و الرّسل فصنه عن غیر اهله یصنك الله و یصلح بالك ثمّ قال من دان بهذا أمن من عقاب الله».**

یعنی حضرت صادق علیه السلام بعد از بیان مرقومات صحیفه، فرمود: ای اسحاق! این است دین ملایکه و پیغمبران. پس آن را از نااهل نگاه دار تا خدا تو را نگاه دارد و امور تو را اصلاح کند. بعد از آن گفت: کسی که به آن چه در این صحیفه مرقوم است، مطیع و منقاد شود، از عقاب خدای عزّوجلّ در امان است.

---

۱. عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۵۱ ـ ۵۰.

[روایت حضرت عبدالعظیم حسنی]

۳ رفرفه

صدوق در کمال الدین [۱] و عیون [۲] به چهار واسطه از عبدالعظیم حسنی روایت کرده، او نیز از علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفت: عبدالله بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام از پدرش از جدّش مرا حدیث کرد که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع کرد که در میان آن ها عمّ ایشان، زید بن علی بود، آن گاه به سوی آن‌ها کتابی را که به خطّ علی علیه السلام و املای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، بیرون آورد؛ در آن کتاب نوشته بود «**هذا کتاب من الله العزیز العلیم**» حدیث لوح تا «**واولئك هم المهتدون**».

راوی از عبدالعظیم گوید که عبدالعظیم گفت: تعجّب است از محمد بن جعفر و خروج او، با این که از پدر بزرگوار خود این حدیث را استماع نموده و حکایت می‌کرد. آن گاه گفت: «**هذا سرّالله و دینه و دین ملائکة فصُنه الّا عن اهله و أولیائه**».

یعنی: ولایت و وصایت و خلافت ائمّهٔ هدی علیهم السلام به نصّ صریح حضرت کبریا، سرّ الهی و دین ربّانی و دین ملایکهٔ او است. پس این سرّ حق را صیانت کن و با هر کس، آشکار مدار، مگر آنان که اهلیّت داشته و از اولیای حق باشند.

[روایت دیگری از خبر لوح]

۴ رفرفه

در امالی شیخ صدوق ـ علیه الرحمة ـ نیز خبری در لوح به سند دیگر ذکر کرده و ایضاً شیخ شرف الدین در «**تأویل الآیات الباهرة علی ما في المحجّة**»، [۳] قریب به مضمون مروی شیخ را نیز روایت نموده؛ لکن این خبر از خبر سابق، مختصرتر است و

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۴ ـ ۳۱۳.
۳. تأویل الایات الظاهرة، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۰.

در مقام ذکر حضرت صاحب الامر ـ ارواحنا فداه ـ بعد از اسم مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، عبارت خبر این است: «یخرج منه ذوالأسمین خلف محمد یخرج في آخر الزمان على رأسه عمامة بيضاء تظلّه من الشّمس ينادى مناد بلسان فصيح يسمعه الثّقلان و من بين الخافقين هو المهدى من آل محمّد يملاء الارض عدلاً كما ملئت جوراً».

یعنی: از حسن عسکری علیه السلام کسی که صاحب دو اسم است متولّد شود، یک اسمش خلف و اسم دیگرش محمد است. آخر الزّمان، در حالتی که بر سر او ابری سفید سایه افکنده، خروج می‌کند، به زبانی هویدا که جنّ و انس و مردم مشرق و مغرب بشنوند، نداکند: این مهدی موعود از آل محمد است که زمین را از عدل پر می‌کند، چنان چه از جور پر شده باشد...، الخبر.

[روایت جابر از لوحی دیگر]

۵ رفرفه

شیخ صدوق در اکمال [۱] و عیون [۲] و خصال، شیخ طوسی در غیبت [۳] و حموینی در فرائد السمطین [۴] از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند که گفت:

«دخلت على فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح يكاد ضوئه يغشى الأبصار فيه اثنى عشر اسماً ثلاثة في ظاهره و ثلاثة في باطنه و ثلاثة في آخره و ثلاثة اسماء في طرفه فعددتها فاذا هى اثنى عشر.

فقلت: اسماء من هؤلاء؟!

قالت: هذه اسماء الأوصياء اوّلهم ابن عمّى و احد عشر من ولدى آخرهم القائم.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۱.
۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲ ـ ۵۱.
۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۱؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۷۸.
۴. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۱ ـ ۱۳۶.

قال جابر: فرأيت فيها محمّداً محمّداً محمّداً في ثلاثة مواضع و علياً علياً علياً عليا في اربعة مواضع».

یعنی: بر حضرت صدیقهٔ کبرا، فاطمه ـ سلام الله علیها ـ دختر رسول خدا ﷺ داخل شدم و پیش آن حضرت لوحی بود که روشنی آن نزدیک بود چشم‌ها را خیره نماید، در آن لوح، دوازده اسم مرقوم بود؛ سه اسم در ظاهر، سه اسم در باطن، سه اسم در آخر و سه اسم در کنار آن لوح نوشته دیدم. چون شمردم، دوازده شماره بود، بدون کم و زیاد.

پس عرض کردم: این ها کیانند؟

فرمود: نام های اوصیای من می‌باشند که اوّل ایشان پسر عمّ من است و یازده نفر از آن‌ها از فرزندان من هستند که آخر ایشان قائم است.

جابر گفت: چون در لوح نظر کردم، سه محمد و چهار علی، از جملهٔ آن نام ها مشاهده کردم.

مسعودی در اثبات الوصیه [1] این خبر را به اندک اختلافی روایت نموده، کلینی نیز در کافی از حضرت باقر ﷺ از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده.

هم چنین مخفی نماند که این خبر لوح، غیر از خبر لوح اخضر است که در رفرفهٔ اولیٰ گذشت و واقعه نیز متعدّد است، نه این که از قبیل وحدت واقعه و اختلاف در روایت باشد، چنان چه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست. انتهی الخبر.

[لوح امام سجاد(ع)]

۶ رفرفه

ذکر روایت ابو خالد کابلی

در نجم الثاقب از غیبت فضل بن شاذان [2] از ابوخالد کابلی روایت کرده که گفت: در منزل مولای خود، حضرت علی بن الحسین ﷺ داخل شدم. در دست آن حضرت،

---

۱. اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب(ع)، ص ۲۶۸.

۲. ر.ک: کفایة المهتدی [گزیده]، ص ۴۳، حدیث چهارم.

صحیفه‌ای دیدم که بر آن نظر می‌فرمود و سخت گریه می‌نمود.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدای تو باد! این صحیفه چیست؟

حضرت فرمود: این نسخه، لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد. در آن لوح ذکر شده بود: نام خداوند علی اعلی، نام رسول او صلی الله علیه و آله، نام امیر المؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ، نام عمّم حسن بن علی علیهما السلام، نام پدرم، نام من، نام فرزندم محمد باقر علیه السلام، نام فرزند او جناب جعفر صادق علیه السلام، نام فرزند او موسی کاظم علیه السلام، نام فرزند او علی رضا علیه السلام، نام فرزند او حضرت امام محمد تقی علیه السلام، نام فرزند او علیّ نقی علیه السلام و نام فرزند او حضرت حسن زکی علیه السلام و نام فرزند آن حضرت حجة الله و قائم به امرالله و منتقم از اعداء الله علیه السلام، آن که غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد.

در کتاب مزبور از ملک العلماء، شهاب الدین عمر دولت آبادی در هدایة السعداء از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: بر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدم و پیش روی او لوحی بود و در آن نام‌های امامان از فرزندان او بود. پس یازده اسم را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السلام بود.

عبقريّه چهارم

[بشارات دیگر از خدای عزوجل]

در بشارات خدای عزّوجلّ، به ظهور موفور السّرور حضرت بقیّة الله ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ در صحیفهٔ بیضا و صحایف مختومه و در روز عاشورا و در بشارات جبرییل امین به این ظهور توأم با نور است و در آن چند رفرفه آمده است.

[روایت لوح از امام باقر(ع)]

1 رفرفه

صدوق در کمال الدین [1] و عیون، [2] طبرسی در احتجاج، [3] حموینی از علمای عامّه در فرائد السّمطین [4] روایت کرده‌اند که چون زمان وفات حضرت باقر علیه السلام فرا رسید، پسرش جعفر صادق را بخواند تا عهد امامت را به وی سپارد.

پس برادر آن حضرت، زید بن علی عرض کرد: اگر آن چه را که حسن و حسین علیهما السلام معمول داشتند، دربارهٔ من معمول داری، امیدوارم که امر منکری را به جای نیاورده باشی. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «**یا أبا الحسن إنّ الأمانات لیست بالمثال و لا العهود بالرّسوم و إنّما هي أمور سابقة عن حجج الله عزّوجلّ**».

پس جابر بن عبد الله را بخواند و به او گفت: ای جابر ما را از آن چه از صحیفه

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۷ ـ ۳۰۵؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۳.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۴۸ ـ ۴۷.

۳. الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۶.

۴. فرائد السمطین، ج ۲، صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰.

دیدار کرده‌ای، حدیث کن!

جابر عرض کرد: بلی! بر سیّدهٔ خود فاطمه ـ دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ داخل شدم تا او را به مولد حسین علیه السلام تهنیت گویم. در دست آن حضرت صحیفه‌ای دیدم که از یک دانهٔ دُرّ بود.

گفتم: ای سیّدهٔ زنان! این صحیفه چیست؟

گفت: در این صحیفه، نام‌های امامان از فرزندان من می‌باشد.

عرض کردم: به من دهید تا در آن نگران شوم.

روایت کردن جابر صحیفه از خدمت امام علیه السلام

فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود، چنین می‌کردم. لکن از این که دست کسی بر این صحیفه برسد، نهی شده مگر این که پیغمبر یا وصیّ پیغمبر یا از اهل بیت باشد، لکن تو را رسد که از ظاهر آن، باطن آن را نگری.

جابر گفت: پس قرائت کردم؛ در آن صحیفه مرقوم بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، امّه آمنة، ابوالحسن علی بن ابی‌طالب، امّه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابومحمد الحسن بن علی البرّ، ابوعبدالله الحسین بن علی، امّهما فاطمة بنت محمد، ابومحمد علی بن الحسین العدل، امّه شهربانو بنت یزدجرد، ابوجعفر محمد بن علی الباقر، امّه امّ عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق، امّه امّ فروه بنت القسم بن محمد بن ابی‌بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر، امّه جاریة اسمها حمیدة، ابوالحسن علی بن موسی الرضا، امّه جاریة اسمها نجمة، ابوجعفر محمد بن علی زکّی، امّة جاریة اسمها خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الامین، امّه جاریه اسمها سوسن، ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، امّه جاریه اسمها سمانه و تکنّی امّ‌الحسن ابوالقاسم **محمد ابن الحسن، هو حجّة الله القائم**، امّه جاریه اسمها نرجس ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ.

صدوق ـ علیه الرحمه ـ بعد از ذکر تمام خبر گوید: این خبر چنین وارد شده که در آن به اسم مبارک حضرت قائم علیه السلام تصریح شده و آن چه مرا عقیده است، نهی از نام بردن او است.

گویا مقصود صدوق رحمه الله این است که نامیدن آن حضرت در صحیفه، دلالت بر جواز تسمیه برای ما ندارد و به این خبر نمی‌توان بر جواز استدلال نمود؛ زیرا اخبار ناهیه از تسمیه، دلالت بر نهی نسبت به مکلّفین دارند و مدلول این خبر آن که خدای تعالی آن را تسمیه فرموده، پس این خبر نه معارض است نه مخصّص.

[صحایف مختومه]

۲ رفرفه

در نصوص و بشارات حق تعالی در صحایف مختومهٔ نعمانی؛ یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده؛ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه‌ای که مختوم به دوازده خاتم بود به علی علیه السلام سپرد. و او را فرمود: خاتم اوّل برگیر و بدانچه در او است، رفتار کن و او را به حسن بسپار تا خاتم ثانی برگیرد و به آن چه مرقوم است، عمل نماید و او به حسین بسپارد تا خاتم ثالث برداشته، به دستور رفتار نماید. هم چنین هر یک از فرزندان حسین...، الخ.[۱]

[روایت ابن عباس]

۳ رفرفه

شیخ طوسی در غیبت[۲] از ابن عبّاس روایت کرد که گفت: جبرییل از جانب خدا به رسول او، صحیفه‌ای را فرود آورد که دوازده خاتم از ذهب داشت.

پس عرض کرد: خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این صحیفه را بـه نـجیب از اهل بیت خود بعد از خود بسپار که اوّل آن ها خاتم برگیرد و به آن چـه در او است، عمل نماید. چون خواهد از دنیا گذرد، به وصیّ بعد از خود سپارد و هم چنین هر یک به دیگری.

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۰.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۴.

حضرت پیغمبر ﷺ به فرموده عمل نمود. علی، اوّل خاتم برگرفت و به آن چه در آن بود، رفتار نمود. آن گاه آن را به حسن سپرده، او نیز خاتم خویش برگرفت و فرمان خدای را امتثال فرمود. سپس به حسین داده و ایشان نیز آن را به علی بن الحسین علیهما السلام داد. آن گاه هر یک بعد از دیگری تا به آخر آن ها، که دوازدهمین است، انتها گیرد.

[روایت صحیفهٔ مختومه از امام صادق(ع)]

۴ رفرفه

نعمانی در غیبت،[۱] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: «قال: الوصية نزلت من السماء على رسول اللّه ﷺ كتاباً مختوماً و لم ينزّل على رسول اللّه ﷺ كتاب مختوم إلّا الوصيّة. فقال جبرئيل علیه السلام: يا محمّد! هذه وصيّتك في أمّتك إلى أهل بيتك. فقال رسول اللّه ﷺ أيّ أهل بيتي يا جبرئيل؟ فقال: نجيب اللّه منهم و ذريّته ليرثك علم النبوّة قبل إبراهيم و كانت عليها خواتيم.

ففتح علي علیه السلام الخاتم الأول و مضى أمر فيه ثمّ فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثاني و مضىٰ ما أمر به، ثم فتح الحسين علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فيه أن قاتل و اقتل و تقتل و أخرج بقوم للشهادة لا شهادة لهم إلّا معك، ففعل؛ ثم دفعها إلى عليّ بن الحسين علیه السلام و مضى، ففتح علي بن الحسين الخاتم الرّابع فوجد فيه أن أطرق و اصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلى محمّد بن علي علیه السلام ففتح الخاتم الخامس، فوجد فيه أن فسّر كتاب اللّه و صدّق أباك و ورّث ابنك العلم و اصطنع الأمّة و قل الحقّ في الخوف و الأمن و لا تخش إلّا اللّه، ففعل ثمّ دفعها إلى الذّي يليه. قال معاذ بن كثير، فقلت له: و أنت هو فقال ما بك في هذا إلّا أن تذهب يا معاذ؟ فترويه عنّي، نعم و أنا هو حتّى عدّد عليّ اثني عشر اسماً، ثمّ سكت. فقلت: ثمّ من فقال حسبك».

---

۱. الغيبة، محمد بن ابراهيم النعماني، صص ۵۳ ـ ۵۲.

[روایت دیگری از صحیفهٔ مختومه]

۵ رفرفه

صدوق در کمال الدین[۱] و امالی[۲] و شیخ مفید، در امالی[۳] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ بر پیغمبر خود پیش از وفات او کتابی را فرو فرستاد.

پس گفت: ای محمد! این کتاب، وصیّت تو به سوی برگزیده از اهل بیت تو است. آن گاه فرمود: برگزیده از اهل بیت کیست؟ جبرییل عرض کرد: علی بن ابی‌طالب علیه السلام. و بر کتاب، خاتم‌هایی از طلا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی داد و امر فرمود: یک خاتم برگیرد و به دستور عمل نماید. علی، خاتم را برگرفت و به آن چه امر رفته بود، عمل فرمود. آن‌گاه آن را به پسرش حسن علیه السلام سپرد و حسن نیز چنان کرد. به حسین علیه السلام داد. حسین چون خاتم برگرفت؛ «فَوَجَدَ فِيهِ: أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ اشْرِ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ».

پس در آن کتاب یافت به این که: بر قومی به سوی شهادت بیرون رو؛ چه، آنان را جز در خدمت تو، ادراک سعادت شهادت دست ندهد و جان خود را برای خدای عزّوجلّ بفروش. آن‌گاه کتاب را به علی بن الحسین علیه السلام داده؛ «فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرِقْ[۴] وَ اصْمُتْ وَ الْزَمْ مَنْزِلَكَ ﴿وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾[۵]».

پس در آن کتاب یافت: سکوت کن و ملازم منزل خود باش و پروردگار خود را تا زمانی پرستش کن که مرگ تو را دریابد.

آن‌گاه آن را به محمد بن علی علیه السلام داده. خاتمی بگشود؛ چنین یافت: «حَدِّثِ النَّاسَ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۲.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۶.

۳. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱، علل الشرایع، ج ۱، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۱.

۴. در اصل «أن اطرق و» را ندارد.

۵. حجر / ۹۹.

وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ[1] إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ»؛ مردم را حدیث گوی و فتوا بده و از کسی جز خدای بیم مکن! هیچ احدی نتواند زیانی به تو رساند.

آن گاه کتاب را به من داده، خاتم را برگرفتم و چنین یافتم: «حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ[2] إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ».

برای مردم حدیث گوی و حکم خدا را بیان فرما و علوم خانوادهٔ خود را منتشر ساز و پدران نیکوکار خویش را تصدیق نما و از هیچ کس جز خدا بیم منما که تو در کنف حمایت خداوند قادر سبحان، در حفظ و امان باشی.

پس من چنان کردم که فرمان رفته بود. چون خواهم جهان را بدرود کنم، به موسیٰ سپارمش؛ او نیز به امام بعد از خود سپارد و هم چنین است تا زمان قیام مهدی به امر امامت که به وی سپرده خواهد شد.

[روایت ابیّ بن کعب از رسول خدا(ص)]

۶ رفرفه

صدوق در کمال الدین[3] از اُبیّ بن کعب از رسول خدا ﷺ روایت کرده که آن حضرت، اسامی ائمهٔ اثنا عشر و دعوات خاصّهٔ آنان را بیان فرمود. پس ابیّ بن کعب معروض می‌دارد «کیف حال هؤلاء الأئمّة عن اللّه عزّ و جلّ؟ قال: ان الله تبارک و تعالی أنزل علیّ اثني عشر خاتماً و اثنتي عشرة صحیفة اسم کل إمام علی خاتمه و صفته في صحیفته.

حال این امامان دوازده گانه چگونه از جانب خدای تعالی معلوم شده است؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: به درستی که بر من، دوازده خاتم فرود فرستاده و دوازده

۱. در اصل: تخافنّ احداً.

۲. اصل تخافنّ احداً.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۹.

صحیفه، نام هر امامی بر خاتم او و صفت او در صحیفه‌اش می‌باشد.

[بشارت ظهور در روز عاشورا]

۷ رفرفه

در نصوص و بشارات خدای تعالی در روز عاشورا.

کلینی در کافی [۱] از کرّام روایت کرده، گفت: با خود حلف نمودم که در روز، هرگز طعام نخورم مگر آن که قائم آل محمد قیام کند. پس بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم. عرض کردم: مردی از شیعیان شما است که از برای خدا بر خود قرار داده، در روز طعام نخورد تا آن زمانی که قائم آل محمد قیام فرماید.

فرمود: ای کرام! در این هنگام روزه بدار! و عیدین و سه روز تشریق و ایّام مسافرت و اوقات مرض خود را روزه مدار.

«فَإِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام لَمَّا قُتِلَ عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهِمَا وَ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا ائْذَنْ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجُدَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ».

زیرا که چون حسین کشته شد، آسمان‌ها و زمین‌ها و آن چه در آسمان و زمین است و ملایکه به درگاه خدای تعالی ناله کردند و عرض کردند: ای پروردگار ما! اذن فرمای ما را در هلاک این خلق تا آن‌ها را از روی زمین براندازیم. چرا که این‌ها حرمت تو را حلال داشتند و خون برگزیدهٔ تو را ریختند.

«فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا سمٰواتي و يا ارضي اسكنوا ثمّ كشف حجاباً من الحجب فإذا خلفه محمّد و اثني عشر وصيّاً ثمّ اخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و يا سمٰواتي و يا ارضي بهذا انتصر؛ قالها ثلاث مرّات».

پس خدای به سوی ایشان وحی فرمود که ای ملایکهٔ من! و ای آسمان‌های من! و ای زمین من! آرام باشید. آن‌گاه حجابی از حجاب‌های ملکوت برگرفت. پس ناگهان در

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

پشت آن پرده، محمد و دوازده وصیّ او بودند. آن‌گاه خدا دست آن را که در میان ایشان ایستاده بود، گرفت. پس سه بار فرمود: ای ملایکهٔ من! و ای آسمان‌های من! و ای زمین من! به این ایستاده که دست او را به دست قدرت خود گرفته‌ام، از برای این مقتولِ مظلوم، انتقام کشم.

[علّت نامگذاری امام زمان(ع) به قائم]

۸. رفرفه

ابن بابویه در علل الشرایع[۱] از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده، گفت: خدمت حضرت باقر عليه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! آیا همهٔ شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی.

عرض کردم: پس چرا «قائم عليه السلام»، «قائم عليه السلام» نامیده شده و غیر او به این لقب نامیده نشده؟

فرمود: چون جدّم حسین عليه السلام کشته شد، ملایکه به سوی خدای همی بنالیدند و عرض کردند: ای خدای ما! ای آقای ما! آیا از کشندهٔ صفوة پسر صفوة خود و برگزیدهٔ از مخلوق خود انتقام نکشی.

«فأوحی الله عزّ و جلّ إليهم قرّوا ملائكتي فوعزّتي و جلالي لأنتقمنّ منهم و لو بعد حين ثمّ كشف اللّه عزّ و جلّ عن الأئمّة من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرّت الملائكة بذلك فإذا أحدهم قائم يصلّي فقال اللّه عزّ و جلّ بذلك القائم أنتقم منهم»[۲].

پس خدای به ایشان وحی فرمود: ای ملایکهٔ من! آرام گیرید! پس به عزّت و جلال خودم که هر آینه البتّه از ایشان انتقام کشم؛ اگر چه بعد از زمانی دراز باشد. آن گاه حجاب از امامان، از فرزندان حسین عليه السلام برگرفت. پس بدان سبب، ملایکه را مسرّت

---

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. همان.

روی داده، ناگهان دیدند یکی از آن ها ایستاده، نماز می‌خواند. پس خدای عزّ و جلّ فرمود: به وسیلهٔ آن ایستاده، از ایشان انتقام می‌کشم.

شیخ مفید در امالی از محمد بن حمران روایت کرده، قال ابوعبدالله: **«لمّا کان من امر الحسین بن علی ماکان، ضجّت الملائکه الی الله تعالی و قالت یا ربّ یفعل هذا بالحسینِ صفیّك و ابن حبیك؟ قال: فاقام الله لهم ظلّ القائم و قال: بهذا انتقم له من ظالمیه».**

گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون شد از امر حسین علیه السلام، آن چه شد، ملایکه به سوی خدا بنالیدند و عرض کردند: ای پروردگار! آیا با حسین که برگزیده و فرزند پیغمبر تو است، چنین معامله شود؟ فرمود: پس خدا، ظلّ حضرت قائم ـ یعنی جسد مثالی آن حضرت ـ را بر پای داشت و فرمود: به وسیلهٔ این، از ستم کنندگان بر حسین انتقام خواهم کشید.»[1]

[بشارت جبرائیل امین]

۹ رفرفه

در بشارت جبرییل علیه السلام به اعلام ربّ جلیل علی بن محمد الخزّاز القمی در کفایة الاثر،[2] از حضرت حسین بن علی علیهما السلام، از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، فرمود: جبرییل مرا خبر داد که چون خدای تعالی، نام محمد را در ساق عرش اثبات نمود، عرض کردم: ای پروردگار من! این نامی که در سرادق عرش مکتوب شده، چنان دانم که گرامی‌ترین آفریدگان نزد تو می‌باشد. گفت: خدای، دوازده شبح از نور که بدن‌های بی‌روح بودند، در میان آسمان و زمین بر وی نمودار فرمود.

«فقال یا ربّ بحقّهم علیك ألّا أخبرتني عنهم. قال: هذا نور عليّ بن أبي طالب و هذا نور الحسن و هذا نور الحسين و هذا نور عليّ بن الحسين و هذا نور محمّد بن

۱. ر.ک، الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۱۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵؛ ص ۳۲۱.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۱۷۰ ـ ۱۶۹.

علي و هذا نور جعفر بن محمّد و هذا نور موسى بن جعفر و هذا نور عليّ بن موسى و هذا نور محمّد بن علي و هذا نور عليّ بن محمّد هذا نور الحسن بن علي و هذا نور الحجّة القائم المنتظر».

پس گفت: پروردگارا! قسم به حقّی که ایشان بر تو دارند، مرا آگاه فرما که ایشان کیستند؟

فرمود: این نور علی بن ابی‌طالب است؛ این نور حسن؛ این نور حسین؛ این نور علی بن الحسین؛ این نور محمد بن علی؛ این نور جعفر بن محمد؛ این نور موسی بن جعفر؛ این نور علی بن موسی؛ این نور محمد بن علی؛ این نور علی بن محمد؛ این نور حسن بن علی؛ این نور حجّة قائم منتظر علیه السلام است.

حضرت حسین علیه السلام، بعد از روایت این حدیث از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل می‌فرماید: **«فکان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ما احد یتقرّب الی الله عزّوجلّ بهولاء القوم الّا اعتق الله رقبته من النّار».**

رسول خدای صلی الله علیه و آله همواره می‌فرمود: نیست کسی که به سوی خدای عزّوجلّ تقرّب جوید به سبب آن قومی که خدا اشباح آنان را به جبرییل نشان داد، جز این که از آتش آزادش فرماید.

[روایت عایشه]

۱۰. رفرفه

در کفایه الاثر[۱] از ابوالمفضّل و او به پنج طریق از عایشه روایت کرده، که گفت: ما را صُفّه و یا غرفه‌ای بود که چون حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله ارادهٔ ملاقات جبرییل می‌فرمود، به آن جا تشریف می‌برد. یک مرتبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مکان با جبرییل ملاقات داشت، مرا امر فرموده بود که نگذارم کسی آن جا رود. پس حسین بن علی علیه السلام آمد، به آن مکان رفت و ما ندانستیم تا ممانعت کنیم. جبرییل

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۹۰ ـ ۱۸۷.

پرسید: این کیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسر من است. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را گرفته، بر دامن نشانید.

جبرییل گفت: «امّا انّه سیقتل»؛ زود باشد که این حسین علیه السلام کشته شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کشندهٔ او کیست؟

عرض کرد: امّت تو خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا امّت من، حسین را می‌کشند؟

گفت: آری و اگر بخواهی، تو را از زمینی آگهی دهم که در آن کشته شود.

سپس جبرییل به سوی طف که در عراق است، اشاره نمود، از آن جا خاکی سرخ برگرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارایه داد و عرض کرد: این از خاکِ مصرع حسین است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بگریست. جبرییل عرض کرد:

«فسوف ینتقم الله منکم بقائمکم أهل البیت. فقال رسول الله: حبیبی جبرئیل و من قائمنا اهل البیت؟ قال: هو التّاسع من ولد الحسین، کذا اخبرني ربّی جلّ جلاله، انّه سیخلق من صلب الحسین ولداً و سمّاه عنده علیّاً خاضع لله خاشع، ثمّ یخرج من صلبه ابنه محمّداً و سمّاه عنده عابد ساجد لله و یخرج من صلب محمّد ابنه و سمّاه عنده جعفر ناطق عن الله صادق في اللّه و یخرج اللّه من صلبه ابنه و سمّاه عنده موسی واثق باللّه محبّ فی اللّه یخرج من صلبه و سمّاه عنده علیاً الراضی باللّه و داعی الی اللّه عزّوجلّ و یخرج من صلبه ابنه و سمّاه عنده محمّد المرغّب في اللّه و الذاب عن حرم اللّه و یخرج من صلبه ابناه و سمّاه عنده علیاً المکتفی بالله و الولی لله ثم یخرج من صلبه ابنه و سمّاه حسنا مؤمن بالله مرشد الی الله و یخرج من صلبه کلمة الحق حجة الله علی بریّته له غیبه طویلة یظهر الله تعالی به الأسلام و اهله و یخسف به الکفرو اهله».

زود باشد که خدای از خون حسین به قائم شما اهل بیت انتقام کشد. عرض کرد: او نهمین از فرزندان حسین است. پروردگار من، چنین خبر داده مرا که به زودی از صلب

حسین علیه السلام، فرزندی را خلق فرماید که خود، او را علی نامیده و او از برای خدا خاضع و خاشع است.

بعد از آن، از صلب علی، پسر او را بیرون آرد که نام او را نزد خود محمد گذارده و او از برای خدا عبادت کننده و سجده کننده است. بعد از آن، از صلب محمد بیرون آرد، او را نزد خود، جعفر نامیده است که گویا از خدا و صادق در دین خداست.

بعد از آن از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، موسی نامیده که به خدا واثق است و دوست دارنده در راه خداست و خدای از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، علی نامیده که به خدا راضی است و دعوت کننده به سوی خدای عزّوجلّ است و از صلب او، پسرش را بیرون آرد، او را نزد خود، محمد نامیده که ترغیب کننده در خدا و دفع کننده از حرم خداست و از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، حسن نامیده که مؤمن به خدای و ارشاد کننده به سوی خدا است.

و از صلب، او کلمهٔ حق و لسان صدق و آشکار کنندهٔ حق را بیرون آرد که حجّت خدا بر آفریدگان او است. از برای او، پنهان شدنی دراز است و خدا به سبب او، اسلام و اهل اسلام را آشکار کند و به ظهور وی، کفر و اهل کفر را هلاک گرداند.

محمد بن ابراهیم که راوی خبر از ابوسلمه است، گفته: ابوسلمه مرا گفت: من بر عایشه داخل شدم، در حالتی که اندوهناک بود. گفتم: یا امّ‌المؤمنین! سبب حزن تو چیست؟

گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله مفقود شده و عداوت‌ها آشکار گشت. بعد از آن به جاریه‌ای که «سمره» نام داشت، گفت: کتاب را بیاور! کتابی آورده، به وی داد. آن را گشود و زمانی دراز در آن نگریست.

آن گاه گفت: «صدق رسول الله»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده. گفتم: ای امّ‌المؤمنین! رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرموده؟

گفت: خبرها و قصّه‌هایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده و من نوشته‌ام. گفتم: چرا مرا به چیزی حدیث نمی‌کنی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟

گفت: آری، مرا رسول خدا ﷺ حدیث کرد: «**قال من أحسن فیما بقي من عمره غفر اللّه لمّا مضی و ما بقي و من أساء فیما بقي من عمره أخذ فیما مضی و فیما بقيَ**».

فرمود: هر کس در آن چه از عمرش باقی مانده، عمل نیک بجا آورد، خدای گناه گذشته و آیندهٔ او را بیامرزد و هر کس در باقی مانده از زندگانیش بدکرداری نماید، در آن چه گذشته و آن چه باقی مانده، گرفته شود.

آن گاه من گفتم: ای امّ‌المؤمنین! آیا پیغمبر ﷺ هیچ شما را آگهی داده که چند نفر خلفای او باشند؟ سپس کتاب را بر هم گذارده، گفت: آری! آن گاه کتاب را گشود و گفت: ما را صفه و یا غرفه‌ای بود، تا آخر آن چه مسطور گردید.

من بیاض بیرون آورده، آن چه را که گفت، نوشتم و به من سپرد تا او زنده است، آن را کتمان کنم. چون عایشه از دنیا رفت، علی علیه السلام مرا خوانده، فرمود: آن خبری را که عایشه بر تو املا نمود، به من بنمایان! عرض کردم: کدام خبر؟ فرمود: آن خبری که در او نام‌های اوصیای بعد از من است. پس بیرون آورده، به نظر مبارکش رسانید.

عبقریّهٔ پنجم

[بشارت ظهور در صُحُف الهی]

در بشارات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیة الله ﷺ در صحف الهیّه و در آن چند رفرفه است:

[صحیفهٔ آدم(ع)]

۱ رفرفه

ابن طاوس در کتاب اقبال،[۱] صحیفهٔ آدم را موافق روایت حارثة بن أمال که از بزرگان علمای نصارا و اوصیای حضرت عیسی است، به عبارت عربی نقل نموده و ما محلّ مقصود را نقل کنیم. حاصل آن که چون آدم، نور مقدّس محمدی را مشاهده نمود که شعاعش عالم ملک ملکوت را فراگرفته و انوار ائمهٔ هدی ﷺ و صدیقه کبرا ﷺ را نگران شد که برگرد آن نور، برآمده و از وی استمداد کنند، از مشاهدهٔ آن انوار قاهرهٔ الهیّه منبهر و حیران گردید.

«و قال: یا عالم الغیوب یا غافر الذنوب یا ذاالقدرة القاهرة و المشیّة الغالبة من هذا الخلق السّعید الذّی کرّمت و رفعت علی العالمین و من هذه الأنوار المشیقة المکشفة له؟

فاوحی الله عزّوجلّ الیه: یا آدم! هذا و هؤلاء وسیلتك و وسیلة من اسعدت من خلقی هؤلاء السّابقون المقرّبون الشافعون المشفّعون و هذا احمد سیّدهم و سیّد بریتّی اخترته لعلمی و اشتققت اسمه من اسمی فانا المحمود و هذا محمّد و هذا

۱. اقبال الأعمال، ص ۵۰۷.

صنوه و وصيّة اورثه به و جعلت بركاتي و تطهيري في عقبه و هذه سيّدة امائي و البقيّة في علمي من احمد نبييّ و هذان السّبطان الخلفان لهم و هذه الأعيان الصّادع نورها انوارهم بقيّة منهم الاّ انّ كلاً اصطفيت و طهّرت و على كل باركت و ترحّمت فكلّا بعلمي جعلت قدوة عبادي و نور بلادی و نظر، فاذا شبح في آخرهم يزهر في ذلك الصّفح كما يزهر كوكب الصبح لاهل الدنيا. فقال الله تبارك و تعالی، يا آدم! بعبدي هذا السعيد افكّ من عبادي الأغلال واضع عنهم الأصار و املاء ارضی حنانا و رأفة و عدلاً كما ملئت من قبله قسوة و جوراً».

گفت: ای دانندهٔ هر نهان و آمرزندهٔ گناهان! ای دارندهٔ توانایی و کنندهٔ آن چه خواهی! این آفریدهٔ سعادتمند کیست که گرامیش داشته و علم جلالش را بر تمام آفریدگان برافراشته‌ای؟ این نورهای درخشنده کیستند که گردش بر آمده‌اند و دور او را احاطه کرده‌اند؟

وحی الهی در رسید؛ ای آدم! این انوار، وسیلهٔ تو و وسیلهٔ سعادتمندان بندگان من باشند؛ ایشانند که در میدان بندگی من، از همه پیشی گرفته‌اند و به من نزدیکی یافته‌اند و شفاعت کنندگان بندگان منند که شفاعتشان را بپذیرم و این احمد، بزرگ ایشان است؛ او را برگزیدم و اسم او را از اسم خود بیرون آوردم؛ منم محمود و او است محمد و آن دیگر برادر و وصیّ او است که برکات خود را به اولاد او عطا کردم و این خاتون کنیزان من است که از احمد باقی مانَد و نسل احمد از او است و این دو سبط، جانشین احمد باشند و این ذوات مقدّسه که نورشان عالم را فرا گرفته، انوار بقیّه از نسل احمد است.

ای آدم! همهٔ ایشان را برگزیدم و پاکیزه گردانیدم و همهٔ ایشان را به علم خود برکت دادم؛ پیشروان عباد و روشنی بلاد گردانیدم.

پس آدم در آخر آن انوار نگریست؛ شبحی نورانی را دید که در میان آن انوار، مانند ستارهٔ صبح، برای اهل دنیا می‌درخشید. پرسید: پروردگارا این کیست؟!

خدای تعالی فرمود: ای آدم! به وسیلهٔ این بندهٔ سعادتمند خود، زنجیرهای گران از

گردن بندگان خود بردارم و بارهای سنگین از پشت آنان فروگذارم و به وجود و ظهور او، تودهٔ خاک را از انوار رأفت و رحمت و عدالت، تابناک گردانم؛ چنان چه پیش از ظهور او، از بی‌رحمی و ظلم و فساد پرشده باشد.

[صحیفهٔ حضرت ادریس(ع)]

۲ زفرفه

در بشارت وارده در صحیفهٔ حضرت ادریس پیغمبر است.

مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در جلد سیزدهم بحار [۱] از سیّد بن طاوس ﷺ روایت نموده که در کتاب سعد السعود [۲] گفته:

در صحف حضرت ادریس پیغمبر، آن جا که ابلیس لعین با خدای تعالی سخن گوید و جواب شنود، یافتم که چنین مسطور است: « ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾. [۳] فانّه يوم قضيت و حتمت ان اطهّر الارض ذلك اليوم من الكفر و الشرك و المعاصي و انتجبت لذلك الوقت عباد الى امتحنت قلوبهم للايمان و حشوتها بالورع و الأخلاص و اليقين و التقوى و الخشوع و الصّدق و الحلم و الصبر و الوقار و التّقى والزهد في الدنيا و الرغبة فيما عندي و اجعلهم دعاة للشمس و القمر و استخلفهم في الارض.

و امكنّ لهم دينهم الذّى ارتضيته لهم ثمّ يعبدونني لا يشركون بى شيئاً يقيمون الصّلوة لوقتها و يؤتون الزكوة لحينها و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.

و القى في تلك الزّمان الامانة على الأرض فلا يضرّ شئٌ شيئاً و لا يخاف شيء من شيء ثمّ تكون الهوامّ و المواشى بين النّاس فلا يؤذى بعضهم بعضاً و انزع حمة كلّ ذي حمة من الهوام و غيرها و اذهب سمّ كلّ ما يلدغ الى قوله تعالى ذلك وقت

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۸۵ ـ ۳۸۴.

۲. سعد السعود، صص ۳۵ ـ ۳۴.

۳. حجر، ۳۸ - ۳۷ - ۳۶.

حجبته فیّ علم غیبي و لابدَّ انّه واقع أبیدك یومئذ و خیلك و رجلك و جنودك اجمعین فاذهب فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم».

خلاصه؛ آن که ابلیس گفت: خداوندا! پس مرا در دنیا بگذار تا روز قیامت که اولاد آدم برانگیخته شوند. خدای تعالی فرمود: نه، ولکن تا روز وقت معلوم، از مهلت داده شدگانی.

به درستی که آن روزی است که حکم رانده و حتم کرده‌ام.

زمین را در آن روز از لوث کفر و شرک و نافرمانی‌ها پاک گردانم و برای آن روز، بندگانی را از برای خود برگزیده‌ام که دل‌های آن‌ها را برای ایمان آزمایش کرده‌ام و به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، راستی، بردباری، وقار، پرهیزگاری، ترک دنیا، رغبت در آن چه نزد من است، پر نموده‌ام. و ایشان را خوانندگان برای آفتاب و ماه قرار دهم.

مقصود از این عبارت، این است که قرار دهم ایشان را که خدا را برای آفتاب و ماه بخوانند که وجود آن‌ها یا نور آن‌ها را بر دوام دارد و این بیان مخلوقیّت و مربوبیّت آن‌ها و احتیاج آن‌ها، به واسطهٔ بشری است. پس این کلام، ردّ کسانی است که کواکب را پرستش کنند و آن ها را واسطه پندارند.

از این جا حذف مفعول در قول خدای تعالی معلوم می‌شود: «**و اجعلهم دعاة للشمس ای دعاة لله تبارك للشمس و القمر و واسطة لهما**». و آن ها را در زمین خلیفه کنم و برای آن ها دینشان را که بهر ایشان اختیار کرده‌ام، تمکین دهم؛ پس مرا به یگانگی پرستش کنند و هیچ چیز را با من شرکت ندهند. نماز را در زمان خود برپا دارند و زکات را هنگام زکات بدهند، امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند.

در آن زمان، بساط امنیّت را در بسیط زمین بگسترانم. پس هیچ چیز، به هیچ چیز زیان نرساند و هیچ چیز، از هیچ چیز نترسد. گزندگان، درندگان و گوسفندان، در میان مردم با هم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند و از گزندگان، گزندگی و سمیّت بردارم؛ تا آن جا که می‌فرماید: آن زمان، زمانی است که در علم غیب خود، آن را مستور داشته و

کسی را بر آن آگاه نداشته‌ام و ناچار، آن زمان، آمدنی و آن روز رسیدنی است.

در آن هنگام، تو را و پیاده و سواره و تمام لشکر تو را نابود گردانم. برو که تا آن روز، از مهلت داده‌شدگانی.

این ناچیز گوید: بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که آن چه خدای تعالی در صحف ادریس خبر داده، اخبارِ زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است و این کلام الهی، با آن چه در قرآن نازل فرموده مطابق است؛ چه وقت معلوم در آیهٔ کریمهٔ: **﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾**[۱]؛ به زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ تفسیر شده و اخبار بسیاری نیز در این باب وارد شده است.

[صحیفهٔ حضرت ابراهیم(ع)]

۳ رفرفه

در بشارات وارده در صحیفه ابراهیم خلیل علیه السلام است. ابن طاووس ـ علیه الرحمه ـ در کتاب اقبال،[۲] در قصّهٔ مباهلهٔ نصارای نجران از حارثه روایت کند که پس از گشودن صحیفهٔ آدم و شیث و یافتن نعوت و صفات و نام و نشان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله؛ سیّد و عاقب گفتند: باید صحیفهٔ ابراهیم را گشود.

سپس صندوقی بیرون آوردند که مخلّف شده بود، تا به دست ابوالحارثه و سیّد و عاقب از علمای نجران رسیده بود.

پس این موضع گشوده شد که مشتمل بر این معنی است، که ابراهیم را به خلّت برگزید و او را به صلوات و برکات، شرف داد و او را قبله و پیشوای آن‌هایی گردانید که بعد از او به هم رسند و نبوّت و امامت را در او و ذریّه او سپرد، و او را وارث تابوت آدم گردانید که پر از علوم و حکمت‌های الهی است.

پس ابراهیم در آن تابوت نظر کرد و خانه‌هایی چند، به جهت هر یک از صاحبان

---

۱. سوره حجر، آیه ۳۸ و ۳۷.

۲. اقبال الأعمال، ص ۵۰۸.

عزم از انبیا و مرسلین و اوصیای ایشان دید.

«فنظر فاذا بیت محمّد آخر الانبیاء عن یمینه علیّ بن ابي طالب صنوه و وصیّة المؤیّد بالنّصر فقال ابراهیم الهی و سیّدی من هذا الخلق العظیم الشریف؟

فاوحی الله الیه: هذا عبدي و صفوتي الفاتح الخاتم و هذا وصیّه الوارث. قال: ربّ ما الفاتح الخاتم؟ قال: هذا خیرتي و بکر فطرتی و حجّتی الکبریٰ في بریّتی و اجتبیته اذ آدم بین الماء و الطین. ثمّ انّي باعثه عند انقطاع الزّمان، لیکمل دینی و اختم به رسالتي و هذا عليّ اخوه و صدیقه الأکبر اخیت بینهما و اخترتهما و صلّیت و بارکت علیهما و طهّرتهما و اخلصتهما و الأبرار منهما و ذرّیّتهما قبل أن أخلق سمائي و ارضي و ما فیهما من خلقي و ذلك لعلمي بهم و قلوبهم اني بعبادی علیم خبیر».

پس ابراهیم نظر کرد و خانهٔ محمد ﷺ را دید که آخر همهٔ پیغمبران، است و وصیّ آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه‌السلام را نگریست؛ گفت: ای خدای من! این خلق بزرگ کیست؟

وحی رسید؛ ای ابراهیم این بندهٔ پسندیده و برگزیدهٔ من است. این فاتح و خاتم است و آن دیگری، وصیّ و وارث او است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من! فاتح و خاتم یعنی چه و این چگونه تواند شد؟

فرمود: ای ابراهیم! این محمد، نیکوترین خلق من است؛ افتتاحِ کتاب وجود ممکنات را به او نمودم. اوّل مخلوقی است که از عرصهٔ عدم، شکافتم و به عالم وجود آوردم. او است حجّت بزرگ؛ پس او را به نبوّت برگزیدم، در حالتی که آدم میان آب و گل بود. از این جهت او را فاتح نامیدم و چون او را برای اکمال دین خود، پس از همهٔ پیغمبران مبعوث کنم و اختتام رسالت به وی دهم، بدین جهت او را خاتم نام نهادم و این علی، برادر و وصیّ او و صدّیق اکبر است.

برادری در میان دو نور نهادم و آن ها را برگزیدم و بر هر دو، صلوات و برکات خود فرستادم و ایشان را از عیب و نقص پاک کردم و ایشان و نیکان از ذریّهٔ آن‌ها ایشان را

خالص گردانیدم، پیش از آن که آسمان و زمین و آن چه در میان آسمان و زمین است، را آفرینش دهم.

«فنظر ابراهیم فاذا اثنی عشر نوراً تکاد تلألأ اشکالهم بحسنها و نورها فسئل ربّه جلّ و تعالی: یا ربّ! نبئنی باسماء هذه الصّور المقرونة بصورة محمّد ﷺ و وصیّه و ذلك لمّا رأی من رفیع درجاتهم و التحاقهم بشکل محمد و وصیّه؟ علیهما السلام. فاوحی الله عزّوجلّ الیه هذه امّتی و البقیّة من حبیبي و نبیّي فاطمة الصدیقة الزهراء و جعلتها معها خلیلها عصبة لذریّة نبي احمد و هذان الحسنان و هذا فلان و هذا فلان الی ان قال هذا کلمتی الّتی انشر بها رحمتي في بلادي و به ازیّن دیني و عبادي ذلك بعد أیاس منهم و قنوطهم من غیاثی فاذا ذکرت یا ابراهیم محمّداً فصلّ علیهم معه».

پس ابراهیم نظر کرد، دوازده نور متلألأ در نهایت حسن و بهاء مانند آن نور نگریست. از حضرت احدیّت درخواست نمود که ای پروردگار من! مرا به نام این صورت‌ها آگاهی ده که با صورت محمد ـ صلوات الله علیه و آله ـ و وصیّ او قرین می‌باشند.

وحی رسید: این یک کنیز من و بقیّهٔ از پیغمبر من، فاطمه زهرا علیها السلام است؛ او و شوهرش را، برای بیرون آوردن ذریّه و باقی داشتن نسل پیغمبرم احمد، عصبه قرار دادم و این دو حسنین‌اند و آن‌های دیگر از تتمّهٔ ذریّه‌اند؛ این فلان و آن فلان، تا به حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ رسید، آن گاه فرمود: این، آن کسی است که به وجود و ظهور او، رحمت خویش را در بلاد پهن کنم، به وسیلهٔ او، دین خود را زینت دهم و بندگانم را آرایش بخشم، این موهبت وقتی خواهد بود که بندگان از رحمت من مأیوس و از فریادرسی من نومید شوند. ای ابراهیم! هرگاه بر محمد، پیغمبرم، صلوات فرستی، پس با او بر اوصیای او نیز صلوات فرست.

عبقریّه ششم

[بشارت ظهور در تورات]

در بشارات ظهور حضرت بقیّة الله ـ ارواحنا فداه ـ، در تورات است و در آن چند رفرفه است.

[دلایل وجود بشارت در تورات]

۱ رفرفه

بدان که دلیل ما بر موجود بودن این بشارت عظمیٰ در تورات، چهار چیز است:

اوّل؛ قول خدای تعالی: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...﴾، الخ؛ به همان بیانی که در تفسیر قمی بیاید، به علاوه آن که اطلاق ذکر بر تورات، در قرآن مجید بسیار شده است.

دوّم، قول رسول خدا ﷺ: «ألا إنّه قد بشّر به من سلف بین یدی»[1] چنان چه گذشت.

سوّم، احادیث مرویّه در این باب، مثل حدیثی که نعمانی در غیبت،[2] به سند متّصل از سالم اشّل روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام می‌فرمود: موسی بن عمران در سفر اول تورات نگران شد به آن چه که به قائم آل محمد علیه السلام عطا کرده شود.

سپس موسی عرض کرد: ای پروردگار من! مرا قائم آل محمد قرار ده. خطاب رسید:

---

1. بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۳.
2. الغیبة، ص ۲۴.

به درستی که او از ذریّهٔ احمد است و دیگری را این دولت در کنار نیاید.

آن گاه در سفر ثانی نظر کرد و یافت از جلال و جبروتی که خدا به حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ عطا می‌فرماید مثل آن چه که در سفر اوّل یافته بود، باز همان تمنّا نموده، همان جواب شنید.

آن گاه در سفر سوّم نظر فرمود و دید مانند آن چه را که در آن دو سفر دیده بود. باز همان استدعا کرده، همان جواب شنید.

هم چنین حدیث دیگر نعمانی دلالت دارد که گوید: عبدالحکیم بر من قرائت کرد.... الخ؛ چنان چه عن قریب ان شاء الله مذکور خواهد گردید.

خبر ابن عیّاش نیز که در مقتضب از عبدالله عمر روایت نموده دلالت دارد؛ چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد.

چهارم؛ بعض آیاتی که در تورات رابحهٔ موجوده مسطور است و از آن ها استفادهٔ این بشارت عظمیٰ می‌توان نمود و ما چند مورد را ذکر می‌کنیم:

سفر تکوین، فصل شانزدهم آیه (۹) و یؤمرلاه (وگفت به او) **ملئخ** (فرشته) **ادونای** (خدای) **شوبی الی** (بازکرد بر)کبیر **نح** (خاتمت) و **هتیعتی** (و منقاد شو) **تهت** (زیر) **یادها** (دست او) و **یؤمرلاه** (وگفت به او) **ملئخ** (فرشته) **ادونای** (خدای) **هرباه** (بسیار) **اربه ات** (بسیار می‌کنم مر) **زر غع** (ذریّهٔ تو) و **لا ییساتر** (و نباید شمرده) **مروب** (از بسیاری) و **یؤمرلاه** (وگفت به او) **ملئیخ** (فرشته) **ادونای** (خدای) **هیناخ** (اینك تو) **هاراه** (حامله) و **یولدت** (و می‌زایی) **بن** (پسری) **بقارات** (بخوان) **شمو** (نامش را) **ییشماعل** (اسماعیل)**کی شامع** (که شنید) **ادونای** (خدای) **ال** (بر) **علانیح** (زجر تو) و **هو** (و او) **یهیه** (باشد) **پرء** (بهرهٔ من) **ارام** (دادم) **یادو** (دست او) **بکول** (به همه) و **ید کل** (و دست همه) **بوو علّ** (به او و بالای) **ین** (حضور) **کل** (همه) **اهاو** (برادرانش) **ییشکن** (ساکن خواهد شد).[۱]

بدان که آن کس که فرشته با وی سخن گوید و دلداریش دهد، هاجر، مادر حضرت

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۲۵.

اسماعیل است که از ساره گریخته، در بیابان بر سر چشمهٔ آبی نشسته بود که فرشتهٔ خدا بر او ظاهر شد و او را به بازگشت امر نمود و مژدهٔ بزرگ و بشارت عظمیٰ را ارزانی داشت. شاهد مقصود، فقرهٔ اخیر است که می‌فرماید: دست او به همه و دست همه به او دادم. زیرا که عدم ذکر مضاف الیه کل، بر این دلالت دارد که مقصود، همهٔ اهل عالَم است و مقصود از این کلام چنان چه بعضی از مترجمین تورات ترجمه کرده‌اند این است که بر همه مسلّط و همه به وی محتاج خواهند بود و به اتّفاق ارباب ملل، هنوز این وعده نسبت به اسماعیل و اولاد اسماعیل، تحقق نیافته و نخواهد یافت، مگر در شخص موعود منتظری که هنوز نیامده. و به اتّفاق یهود و نصارا برای او در زمان ظهور او، فقط این سلطهٔ عامّه تامّه، بر کل اهل عالم پیدا خواهد شد. و این آیهٔ تورات است بر یهود و نصارا حجّت است که موعود منتظر را از بنی‌اسراییل دانند نه از اولاد اسماعیل. زیرا که با تسلّم عدم تعدّد آن شخص موعود، خلف وعدهٔ الهی نسبت به اسماعیل لازم آید. ﴿وَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ﴾[۱]»

[پاراش لخ لخا، فصل ۱۷]

۲ رفرفه

پاراش لخ لخا، فصل (۱۷)، آیهٔ (۱۸): و **یؤمر** (گفت) **ابراهام** (ابراهیم) **آل هام** (مرآن) **الهیم** (خدای) **لو بیشماعیل** (کاش اسماعیل) **یحیی** (زنده بماند) **لفانیخا** (به حضور تو) و **یؤمر الیهم** (وگفت خدای) **بال سارا** (اما ساره) **ایشخا** (زن تو) **یولدت** (بزاید) **لخابن** (برای تو پسر) و **قارتات** (و بخوان) **شمو** (نامش را) **بسحیق** (اسحق) و **همقونی** (ثابت کنم) **ات** (مر) **بریتی** (شرط خود) **اتو** (او را) **لبریت** (به شرط) **عولام** (عالم) و **لزرعوا** (و بذرّیّهٔ او) **حراو** (بعد از او) و **لیشماعیل** (و برای اسماعیل) **شمعیتخا** (شنیدم تو را) **هنیه** (اینك) **برختی** (برکت دهم) **او توا** (او را) و **هفرتی** (و صاحب ثمره کنم) **او توا** (او را) و **هربیتی** (و بسیار کنم) **بمود** (به نهایه) **مؤید** (نهایه) **شیم عاسا**

---

۱. سورهٔ حج، آیهٔ ۴۷.

(دوازده) و **نسیم** (بزرگ) **یولید** (براید) و **تتیتوا** (بدهم) **العوی** (او را به قوم) **کادول** (بزرگ) **وات** (و مر) **بریتی** (شرط خود) **اقیم** (برپا) **آت** (بردارم) **بسحیق** (اسحاق را) **اشر** (که بزاید) **تلد** (برای تو) **لخاسار** (ساره) **الموعد هزه** (در موعد) **بشاناها** (سال) **احرت** (دیگر).»[۱]

ذکر ترجمهٔ آیات مسطوره

ترجمهٔ این آیات مطابق نسخهٔ فارسیّهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۹۱۲ مسیحی: و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند! خدا گفت: به تحقیق زوجه‌ات ساره، برای تو پسری خواهد زایید، او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم ساخت، تا با ذرّیّهٔ او بعد از او عهد ابدی باشد. اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم. دوازده رییس از وی پدید آیند و امّتی عظیم از وی به وجود آورم. لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت، در سال آینده برای تو خواهد زایید.

خلاصهٔ این آیات، آن است که بعد از بشارت دادن خدای تعالی تولّد اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه‌السلام ، و این که او پادشاه خواهد شد و قوم‌ها از او بیرون خواهد آمد و پادشاهان از نسل او پدیدار گردند که مراد، پیغمبران می‌باشند. حضرت ابراهیم برای اسماعیل دعا کرد و زندگی جاوید، برای او طلبید.

خدای تعالی فرمود: ما که خداوندیم شرطی که با اسحاق و ذرّیّهٔ او کرده‌ایم، در زمان طویل به سر بریم و دعای تو را در حقّ اسماعیل شنیدیم و اجابت فرمودیم. اینک او را برکت دادیم و برومند گردانم و بسیار کنم به مؤمؤد و دوازده بزرگ، که از او تولد یابد.

بلا شبهه مقصود از دوازده بزرگ، اولاد بلاواسطهٔ اسماعیل نیستند. چه به اعتراف یهود، آن ها نه بزرگی ظاهری داشتند که سلطنت ظاهریّه باشد و نه بزرگی معنوی که نبوّت و یا امامت باشد.

بنابراین مقصود، دوازده امام می‌باشند که از نسل حضرت اسماعیل و سلطنت

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۲۷ ـ ۲۶.

الهیّه، تا قیام قیامت در قائم ایشان است و این که خدای تعالی اظهار عنایت خود را به اسحاق مقدّم داشت، برای همین است، که اوّل، نبوّت و امامت را در خاندان اسحاق مقرّر فرمود و بعد، در دودمان اسماعیل که جاوید بماند و تا قیامت در این خاندان بیاید.

پس این قرینه است که مراد به لفظ «عولام» که در خصوص شرط خدای نسبت به ذرّیهٔ اسحاق استعمال شده، زمان طویل است و اما لفظ «مؤد مؤد» که در چند موضع از «پاراش لخ لخا» در مقام وعدهٔ کثرت نسل و بسیاری ذرّیّه به اسماعیل مذکور شده، به معنی نهایة النهایة که ترجمهٔ آن به عربی غایة الغایة است، تفسیر شده و هم به معنی جاوید، بعضی گفته‌اند که مراد از این لفظ «محمد» می‌باشد.

تغییرات در لغت عربی بسیار است. چنان چه ابراهیم را «ابرام» و «ابراهام» گویند. بنابراین معنی عبارت تورات این می‌شود که من اسماعیل را برکت دهم، برومند فرمایم و ذرّیهٔ او را بسیار کنم به محمد ﷺ و دوازده بزرگ که از او متولد شوند و بلا شبهه بر حسب آیهٔ کریمه ﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾[1]، اسم مبارک حضرت خاتم انبیا در تورات و انجیل مذکور است و چنان می‌نماید که لفظ «مؤد مؤد» که گاهی «مادماد» می‌نویسند، اسم مبارک محمد باشد.

و نیز این آیات رد بر یهود عنود است که بزرگی را منحصر در اولاد اسحاق می‌دانند و اسماعیل را در نظر عنایت حضرت حق و جناب ابراهیم، بی‌قدر و ذلیل می‌شمارند.

[پاراش لخ لخا، پاسوق اوّل]

۴ رفرفه

بدان که چند پاسوق است که در اول پاراش لخلخا از تورات است و آن ها این است:

«و ادنای امرال و ابراهم احر هپارد لوط معیمویانا غنحا اوره امین هما قوم اشرانا شام صافونا و انقبا و اقدما و ایاماکی ات کل ها ارص اشراتاروه لخا اتننا

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۷.

و لرز عخاعد عولام و سمتی ات زرعخاکعفرها ارص اشرایم یوخل ایش لمنوت ات عفرها ارص کم زرعخا ییمانه».

یعنی: خدا به ابراهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او فرمود: چشم‌های خود را بگشا! اطراف این مکان را که در آن مقام داری، از اطراف جنوب و شمال و مشرق و مغرب ملاحظه کن، که جملهٔ آن زمین را که می‌بینی به تو، و به ذریّهٔ تو و اولاد تو تا آخر عالم بدهم. یعنی نسل تو را مانند خاک زمین، جاویدان بگذارم. چنان که خاک را کسی تواند شمرد، نسل تو را نیز تواند شمرد. بدان که در این آیات، خدای متعال وعده داده ابراهیم را که تمام اشاره روی زمین را از مشرق تا مغرب و شمال و جنوب به تو می‌دهم تا قیامت. بدان که بدیهی است که این وعدهٔ الهیّه و بشارت ربّانیه تا کنون به ظهور نرسیده و به اتّفاق اهل اسلام ظهور این بشارت عظمیٰ فقط در زمان ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام است که سیّد دودمان خلیل در حقّ آن سلالهٔ نسل اسماعیل همین مژده را داده که: یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

[ابتدای پاراش لخ لخا]

۴ رقرقه

ایضاً در بشارات ظهور موفور السرور آن حضرت در اوّل پاراش لخلخا چنین مسطور است.

و یؤمر (و فرمود) **ادنای** (خدای) **ال ابرام** (بر ابراهیم) **لخ لخام** (برو تو) **مارضخا** (از زمین تو) **و می‌مولد تخا** (و از مولد خود) **و مبیت** (و از خانهٔ) **ابیخا ال ها** (پدر تو بر آن) **ارض** (زمین) **اشراریکا** (که بنمایانم تو را) **و اعینجا لکوی** (و بگردانم تو را برای قوم) **کادول** (بزرگ) **و ابارخخا** (و مبارک کنم تو را) **واکد لا شمخا** (و بزرگ گردانم نام تو را) **و هیه** (و باشی) **براخا** (مبارک) **و ابارخا** (و مبارک کنم) **مبارخخا** (مبارک کنندگان تو را) **مقلّلخا** (و نفرین کنندگان او تو را لعنت کنم) **و نبرخونجاکل** (و مبارک کنم به تو) **مشهوت ها** (همهٔ قبیلهٔ) **آداما** (آن زمین).

ترجمهٔ این آیات مطابق نسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ هزار و نهصد و سیزده میلادی:

و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانهٔ پدر خود، به سوی زمینی که به تو نشان دهم، بیرون شو، از تو امّتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم. تو برکت خواهی بود و به آنانی که تو را مبارک خوانند، برکت دهم و به آن که تو را ملعون خواند، لعنت کنم و از تو جمیع قبایل جهان، برکت خواهد یافت.

عالم ربّانی و محقق صمدانی، حاج ملاّ رضای همدانی ـ عطّر الله مضجعه النورانی ـ در کتاب مفتاح النبوّة، با وجود اصراری که بر حمل این قبیل آیات، بر بشارت ظهور حضرت خاتم انبیا دارد، بلاواسطه، در بیان معنی آیات مسطورهٔ در این باب چنین گفته:

بشارت مطلق به حضرت ابراهیم است که زمرهٔ تو را بزرگ گردانم و هر که تو را اطاعت کند، مورد مرحمت خود سازم و هر که تو را مخالفت کند، لعنت کنم و در آخر مژده داده، همهٔ قبیلهٔ زمین‌ها، به تو خواهند گردید و مورد انعام من خواهند شد.

بر احدی مخفی نیست، که این مژده تا به حال صورت وقوع نپذیرفته و الی الآن اتّفاق نیفتاده که همهٔ قبایل روی زمین، به حضرت ابراهیم یا اولاد او که آن نیز اطاعت ابراهیم است، گرویده باشند و این بشارت چنان چه اهل اسلام از پیغمبر خود نقل می‌کنند، در محمد مهدی علیه السلام که قائم آل محمد است، محقّق خواهد شد.

پس این حقیقت، بشارتی به نبوّت محمد است؛ چه این مبارکی، از برای حضرت ابراهیم، در شریعت آن حضرت اتّفاق خواهد افتاد، چنان که در قرآن مجید از آن خبر داده است بقوله تعالی: ﴿**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**...﴾[1] الخ.

---

۱. سورهٔ صف، آیهٔ ۹.

[دور چهارم]

۵ رفرفه

بدان که خلاصهٔ آیات پاراش لخ لخا آن که، پس از شکایت حضرت ابراهیم به درگاه خداوند قدیر علیم، از نداشتن فرزند و وعده دادن خداوند او را به کثرت نسل و ذریّه به شمارهٔ ستاره‌های آسمان، خدای تعالی ابراهیم را خبر می‌دهد به این که اولاد او دو جوقه خواهند بود.

اوّل؛ بنی اسحاق که چهارصد سال در تعب و محنت خواهند بود.

دوّم؛ بنی‌اسماعیل که خدمت دین خدا کنند و پس از ذلّت به مقام عزّت و ثروت نایل شوند و آن در دور چهارم خواهد بود. تا آن که فرماید: «**و یهی هشمش با آه و علاطاه هایاه و هنیه تنور عاشان ولبیداش اشرعا بر بن هگزاریم**».

یعنی: و آفتاب غروب کند و تاریک شود و اینک تنور دود کننده و چراغی مشتعل میان آن پاره‌ها عبور نماید.

این ناچیز گوید: مراد به دور چهارم، شریعت چهارم است. چنان چه مرحوم ملّا محمد علی جدید الاسلام تصریح کرده؛ نظر به این که مبدأ شریعت، ابراهیم است که در زمان خطاب ربّ الارباب برقرار بوده، پس شریعت چهارم، شریعت مقدّسهٔ اسلام است که به ظهور آن وعدهٔ الهیّه نسبت به بنی‌اسماعیل به ظهور پیوست.

و مراد از غروب را بر همین معنی حمل کرده، پس مراد انکساف بر خلاف عادت است، به نحوی که در علایم ظهور حضرت صاحب الامر ـ عجّل الله فرجه ـ در شریعت مقدّس اسلام وارد شده و با علامات مذکوره در اناجیل مطابق است و یا مراد از غروب آفتاب، هر آینه غروب شمس حقیقت، یعنی غیبت ولی عصر ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ است و تنور دود اشارت به پر شدن دنیا در زمان غیبت آن حضرت، از ظلمات ظلم و کفر و شرک است، مانند تنوری از دود؛ مطابق آن چه در اخبار متواترهٔ اسلامیه ورود یافته که «**یملاء الدنیا قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً**».

[روایت جابر از رسول خدا(ص)]

شیخ اجل اکرم اقدم ـ احمد بن محمد بن عیّاش ـ در مقتضب الاثر [۱] روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ به سوی من در لیلة معراج وحی فرستاد: ای محمد! که را در زمین بر امتّ خود جانشین کردی؟ و او به این داناتر بود.

گفتم: ای پروردگار من! برادرم را. فرمود: ای محمد! علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی! ای پروردگار من!

خطاب رسید ای محمد! من بر زمین آگاه شدم. پس تو را، برگزیدم، ذکر نمی‌شوم تا آن که تو با من ذکر شوی. آن‌گاه به نظر علوّ به آن نگاه کردم، پس علی بن ابی طالب را اختیار کردم و او را وصیّ تو گرداندم، تویی سیّد انبیا و علی است سیّد اوصیا، آن‌گاه برای او نامی از نام‌های خود، مشتق کردم. پس منم اعلی و او است علی.

یا محمد! به درستی که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه را از یک نور خلق کردم. آن‌گاه ولایت ایشان را بر ملایکه عرضه داشتم؛ هر یک که آن را قبول کرد، از مقرّبین شد و هر کس انکار کرد، از کافرین شد.

ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آن که منقطع شود، آن‌گاه مرا به انکار ولایت ایشان ملاقات کند، او را در آتش خود داخل کنم.

آن‌گاه فرمود: ای محمد! آیا دوست داری ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی!

فرمود: جلوی خود پیش برو، پیش رفتم؛ ناگاه علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد والحسن بن علی را دیدم و الحجّة القائم فی وسطهم کأنّه الکوکب الدری و حجّت قائم را در میان ایشان مانند ستارهٔ درخشنده دیدم و گفتم: ای پروردگار من! این‌ها کیستند؟

خطاب رسید ایشان امامان هستند و این که ایستاده حلال را حلال و حرام را حرام

۱. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۸ ـ ۲۳.

می‌کند و از دشمنان من انتقام می‌کشد. ای محمد! او را دوست دار! زیرا من او را و کسی که او را دوست دارد، دوست دارم.

جابر جعفی گفت: چون سالم از حجر کعبه برگشت، او را متابعت کردم و گفتم: ای اباعمرو! تو را به خداوند قسم می‌دهم که آیا غیر از پدرت تو را به این نام‌ها خبر داد؟ گفت: اما از رسول خدا جز پدرم خبر نداده، ولکن من و پدرم نزد کعب الاحبار بودیم. او را شنیدم که می‌گفت: ائمّه از این امّت بعد از پیغمبر خود، بر عدد نقبای بنی‌اسراییل است و علی بن ابی طالب(ع) پیدا شد.

پس کعب گفت: «**هذا المقفّى اولهم**» این اوّل ایشان و یازده نفر از فرزندان او است و کعب ایشان را به نام‌های آن ها که در تورات است، نامید: نقر ثیب؛ قنددا؛ و بیرا؛ مسغوراء؛ مسموعاه؛ دوموه؛ می‌ثوا هذار؛ یثموا؛ بطور؛ نوقر؛ فیذموا.

ابوعامر هشام دستوانی که راوی این خبر است، گفت: شخصی یهودی را در حیره که نزدیك کربلا است، ملاقات نمودم؛ او را عتوان بن اوسوا می‌گفتند و او عالم یهود بود. او را از این نام‌ها سؤال کردم.

گفت: این‌ها اسم نیستند، اگر اسامی بودند، هر آینه در سلک اسما رقم می‌شدند، لکن اوصاف جمیله‌ای به زبان عبری صحیح برای گروهی است که آن‌ها را در تورات می‌یابیم و اگر از غیر من سؤال نمودی، هر آینه از معرفت آن‌ها کور خواهد بود تا این جا یا خود را به کوری زند. گفتم: چرا چنین کند؟

گفت: امّا کوری، از روی جهل به آن ها و به کوری زدن، برای آن که معین بر فساد دین خود نباشد و کسی به این بصیرت پیدا نکند و این که من برای تو به این اوصاف اقرار می‌کنم، برای آن است که من مردی از اولاد هارون بن عمران هستم، به محمد(ص) مؤمنم، ایمان خود را از یهود پنهان می‌کنم و هرگز بعد از تو بر احدی اظهار نخواهم کرد تا بمیرم. گفتم: چرا؟

گفت: من در کتب پدرهای گذشته خود یافته‌ام که به این پیغمبری که اسم او محمد است در باطن ایمان بیاورید تا آن که قائم از فرزندان او ظاهر شود. هر کس او را از ما

درک کند، به او ایمان بیاورد و آخر آن نام‌ها به او وصف کرده شده. گفتم: به چه مدح کرده شده؟ گفت: به این که بر جمیع دین‌ها غالب می‌شود و مسیح با وی خروج کند و به دین او در آید و مصاحب او شود. گفتم: پس این اوصاف را برای من بگوی.

گفت: آری! آن را ستر کن، مگر از اهلش.

امّا «نقر ثیب»: او اوّل اوصیا و وصیّ آخر انبیاست.

امّا «قنددا»: او ثانی اوصیا و اوّل عترت اصفیاست.

امّا «وبیرا»: او دوّم عترت و سیّد شهداست.

امّا «مسفوراء»: پس او سیّد عبادت کنندگان خدای تعالی است.

امّا «مسموعاه»: پس او وارث علم اوّلین و آخرین است.

امّا «دوموه»: پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمین است.

امّا «می ثوا»: پس او مقهور دور شدهٔ از وطن ممنوع است.

امّا «هذار»: او کوتاه عمری است که آثارش طولانی است.

امّا «یثموا»: چهارم اسم او است، یعنی علی علیه السلام.

امّا «بطور»: پس او همنام عمّ خود است.

امّا «فیذموا»: او مقصود از پدر و مادر خویش است که به امر خداوند غایب است و حکم او را برپا می‌دارد.

شیخ اجلّ امجد محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت خود گوید: عبدالحکیم بن حسن سمری(ره) برای من چیزی را از اسمای ائمّه و عدد ایشان به زبان عبری قرائت کرد که مردی از یهود در ارجان او را املا نموده بود و او را حسن بن سلیمان می‌گفتند که از علمای یهود بود. من به لفظ او بیان می‌کنم و آن چه آن را خواندم، در آن جا بود.

خداوند پیغمبری را از فرزندان اسماعیل مبعوث می‌فرماید. اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، «میمی یاد»، یعنی محمد صلی الله علیه و آله است او بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر ائمّه و بزرگانند که به ایشان اقتدار کرده می‌شود و نام‌های ایشان «نقر ثیب» تا آخر آن چه گذشت و از او سؤال شد این اسامی، در کدام

سوره است؟ گفت: در مسند سلیمان؛ یعنی در قصّهٔ او.

این ناچیز گوید: خبر ابن عیّاش و نعمانی به نحوی است که مرقوم افتاد. لیکن این بی‌مقدار در تورات حالیّه نظر نموده، در قصّه حضرت سلیمان که سفر ملوک است، چنین اسامی نیافت. بلکه در سفر تکوین، در شمارهٔ فرزندان اسماعیل، این اسامی را به این نحو می شمارد: **نبایوت و قیدار و ادبیل و می‌سام و مشماع و دومه و مسّا و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه، و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال و علیه الاتکال.**

عبقریّه هفتم

[بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]

در بشارات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - است که در کتب انبیای بعد از حضرت موسی بن عمران، تا زمان بعثت حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام است و در آن چند رفرفه است.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوّم]

۱ رفرفه

در فصل دوّم از کتاب دانیال نبی [۱]، نسبت به بشارت ظهور حضرت بقیّة الله علیه السلام و از خواصّ صنم که بختنصر دیده بود و تعبیر آن به پنج دولت که از آن به پنج ملکوت تعبیر می‌کند و سه ملکوت آن بالاتّفاق، ملکوت بختنصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت دیگر، میان طوایف خلاف است و آن چه در فصل هفتم کتاب دانیال است، از جواب چهار حیوان که خود دانیال در سال اوّل پادشاهی بنیتصر دید و آن چه در فصل هشتم کتاب دانیال است، از مقدّمهٔ هفتاد و هفت درجهٔ آن‌ها، اشارات قویّه‌ای به ظهور پیغمبر آخر الزمان و ظهور حضرت بقیّة الله علیه السلام است.

مخفی نماند که جماعت یهود، بعضی از آن چه را که مذکور شد، بر «ماشیح» که منتظر او هستند، حمل می‌کنند و نصارا آن چه در خصوص ماشیح است، به معنی مسیح و مسیح را به معنی عیسی می‌دانند و بر ایشان این اشکال وارد است که با وجود این که حمل بسیاری بر ماشیحِ منتظر یهود، یا بر عیسی بن مریم، ممکن نیست و آن چه هم به

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۴۵ ـ ۱۵۳۸.

خصوص لفظ ماشیح رسیده باشد، دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد؛ همچنان که بعضی از متتبّعین کلام عبری تصریح کرده‌اند، ماشیح اسم شخص بخصوصی نیست، بلکه هر بزرگ و صاحب شأنی را ماشیح می‌گویند؛ پس قویاً محتمل است که مراد از دو ملکوت دیگر، ظهور پیغمبر خاتم و نیز ظهور وصیّ دوازدهمِ آن برگزیدهٔ بنی‌آدم باشد.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوازدهم]

۲ رقرفه

ترجمهٔ آیهٔ ۱۳ از فصل دوازدهم کتاب دانیال [۱] آن است که:

۱ ـ در آن وقت، سرور بزرگ، میکاییل که از جانب پسران قوم تو قائم است، خواهد ایستاد و زمان تنگنایی واقع خواهد شد که از بودن طوایف تا سر این زمان نبوده است و در آن زمان [از] قوم تو، هر کس که در کتابِ مکتوب، یافت شده، نجات خواهد یافت.

۲ـ و از خوابندگان در خاک زمین، بسیاری بیدار خواهند شد؛ بعضی جهت حیات ابدی و بعضی برای شرمساری و حقارت ابدی.

۳ ـ و دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانی که بسیاری را به راه صداقت، رهبری نمایند، مانند کواکب تا ابد درخشان خواهند بود.

۴ ـ امّا تو ای دانیال! کلمات را مخفی کن و کتاب را تا زمان انجام کار، مختوم ساز، تا حینی که بسیاری، گردش کرده و علم زیاد گردد.

۵ ـ آن گاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر، می‌ایستادند.

۶ـ و یکی به مرد ملبّس شده به کتان که بالای آب‌های نهر می‌ایستند، گفت: انجام این عجایبات تا به چند می‌کشد؟

---

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۵۶۸ ـ ۱۵۶۷.

۷ـ و آن مرد ملبّس شدهٔ به کتان را که بالای آب های نهر می‌ایستاد، شنیدم در حالتی که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد، به حیّ ابدی، سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمان‌ها و نیم زمان، خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوّت قوم مقدّس، همگیِ این حوادث، به انجام خواهد رسید؟

۸ـ من شنیدم، امّا درک نکردم و گفتم: ای آقای من! آخرِ این حوادث چگونه خواهد شد؟

۹ـ او گفت: ای دانیال! راه خود پیش گیر، زیرا که این کلمات تا زمان آخرین، مخفی و مختومند.

۱۰ـ بسیاری پاک و سفید و قال گذشته خواهند شد و از این که شریران، شریرانه رفتار خواهند نمود، لهذا هیچ یك از شریران درک نخواهد نمود و امّا دانشمندان خواهند فهمید.

۱۱ـ و زمان رفع شدن قربانی دایمی و نصب شدن مکروهات مخرّبی، یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود.

۱۲ـ خوشا به حال کسی که انتظار کشیده و به روزهای یک هزار و سیصد و سی و پنج برسد.

۱۳ـ امّا تو به انجام کار، راه خود را پیش گیر؛ زیرا که به استراحت گذران نموده و در انجام آن روزها در منصب خود خواهی ایستاد.

این ناچیز گوید: فقرهٔ اخیر اشاره به رجوع دانیال به دنیا در زمان ظهور موفور السّرور است و در خبر مروی در خرایج از حضرت حسین بن علی عليه السلام به این معنی تصریح شده که حضرت در صبح عاشورا از شهادت و نیز از رجعت خود و ائمّه و ظهور حضرت قائم خبر می‌دهد و می‌فرماید: «و إنّ دانیال و یونس یخرجان إلی أمیر المؤمنین عليه السلام یقولان صدق اللّه و رسوله»[1] و با هفتاد نفر به جنگ با اهل بصره مأمور شوند. پس با اهل بصره قتال داده و بر آن ها غالب شوند.

---

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

[زبور از نظر قرآن]

۳ رفرفه

ذکر آیات مسطوره‌ای در زبور داود

در بشارت ظهور حضرت بقیّة الله در کتاب زبور است؛ کما قال الله تعالی فی سورة الانبیاء:

﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾[۱]

یعنی: هر آینه به تحقیق در زبور نوشتیم، بعد از آن که نوشته بودیم در کتاب های آسمانی پیش از زبور، این که بندگان صالحین من، زمین را مالک شوند.

علی بن ابراهیم در تفسیر[۲] ذکر گوید: **«الکتب کلّها ذکر»** یعنی، کتاب های آسمانی همگی ذکر می‌باشند و در تفسیر «عبادی الصالحون» گوید: **«قال: القائم و اصحابه و الزبور فیه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء»** یعنی معصوم گفته: مراد از عباد صالحین که مالک زمین شوند، حضرت قائم و اصحاب آن حضرت می‌باشند و کتاب زبور مشتمل بر بیان جنگ‌ها و ثنا و ستایش خداوند و دعاست.

«فی روایة اخری و أنزل الله علیه ـ یعنی داود ـ الزبور فیه توحید و تمجید و دعاء و اخبار رسول الله و امیر المؤمنین عليه السلام و الائمّه من ذریّتهما و اخبار الرّجعة و ذکر القائم» یعنی خداوند زبور را بر داود نازل فرمود، در حالی که یگانگی و ثنا و ستایش خدای تعالی در آن بود. همچنین مشتمل بود بر دعا و اخبار حضرت رسول صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین عليه السلام و ذریّهٔ آن دو بزرگوار و خبرهای رجعت و ذکر حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ.[۳]

در مجمع از حضرت باقر عليه السلام روایت نموده که در قول خدای تعالی **﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾** فرمود: **«هُم اصحاب المهدی آخر الزّمان»**[۴].

---

۱. سورهٔ انبیا، آیه ۱۰۵.
۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۷.
۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۶.
۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۹.

این ناچیز گوید: آیهٔ مبارکه بر دو چیز صراحت دارد:

اوّل: این که بشارت ظهور مهدی ـ ارواحنا فداه ـ در کتب سماویّهٔ نازلهٔ پیش از زبور، مسطور است و علاوه بر حدیث نبوی مذکور، این دلیل ظاهری، برای اثبات علم اجمالی به آن بشارت عُظمیٰ در کتاب های آسمانی است.

دوّم: آن که بشارت آن ظهور، در خصوص کتاب زبور، مزبور است و اگر کتاب زبور در دست نبود، کلام ملک علّام ما، راکافی بود، مع ذلک در همین زبور که الحال از کتب مقدّسه به شمار می‌آید، بشارت ظهور، مسطور است...، الخ.

[کتاب زبور، مرموز ۳۷ ـ ۴۵ ـ ۹۶]

۴ رفرفه

بدان که **در مرموز سی و هفتم زبور**[۱]، آیات زیر، چنین آمده است:

زیرا که شریران منقطع خواهند شد و امّا منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود. ۱۰ ـ هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمّل خواهی کرد و نخواهد بود.

۱۱ ـ و امّا حلیمان، وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذّذ خواهند گردید.

۲۹ ـ صالحان، وارث زمین خواهند بود و تا ابد در آن سکونت خواهند نمود.

در سیف الامّة آمده است؛

در مرموز چهل و پنجم زبور[۲] حضرت داود است که می‌فرماید: «**حکو و حر نجال یا رخ کی بود هودخا و هدارخا**»

یعنی، ای از همه کس شجاع‌تر! شمشیر خود را بر روی ران خود بند.

بعد از چند کلمه می‌فرماید: «**حسینخا بشنو نیم عمیم تعتحنحا ایپلو بلوا و**

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۰۳۰.

۲. همان، ص ۱۰۳۸.

یوهملخ» یعنی، جمعی زیر دست تو، خواهند افتاد و تیرهای تو در دل هـای دشـمنان پادشاه، تند و تیز است.

بعد از چند فقرهٔ دیگر می‌گوید: «**نبوت ملاخیم بیقر وتخانیسوا شکل لمنتخا بکتم اوفیر**» یعنی، دختر پادشاه در دست راست تو بنشیند و استقلال او از آن جهت است که دختر پادشاه است.

بعد از چند فقرهٔ دیگر می‌گوید: «**تحت ابویحار یهیو بانحا تشتیموا لساریم بکل ها ارص**» یعنی: به عوض پدر و مادر، فرزندان خواهی داشت و ایشان را در همهٔ روی زمین سرپرست خواهی کرد.

تا این که بعد می‌فرماید: همگی امّت‌ها به تو اقرار خواهند نمود.

انطباق این فقرات بر وصیّ سیّد کائنات، از اوضح واضحات است. چه او شجاع‌ترین مردم بود و شمشیر خود را بست و جمع بسیاری زیر دست او افتادند و تیرهای او بـر دل‌های دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزّمان باشد، تند و تیز بود و دختران پادشاه، بر پهلوی او نشست و فرزندانی داشت که همه بر تمامی زمـین، ولی و صـاحب اختیار بودند و به واسطهٔ وجود فرزندان او و نشر محامد و مفاخر او، همهٔ امّت‌ها در ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السلام به او اقرار نمودند و نمایند.

و در مرموز نود و ششم آیهٔ ۱۱ آمده است: اقوام را به راستی حکم خواهد نمود. آسمان‌ها، شادمان و زمین، مسرور شود. دریا و پری بخروشند. صحرا و هر چه در آن است، به وجد آیند. آن گاه درختان جنگل، در حضور خداوند به ترنّم خواهند آمـد. زیرا که می‌آید، یعنی جهت حکومت زمین، جهاراً به صدق می‌آید و اقوام را به وفای خود حکم خواهد نمود.

مرموز نود و هفتم آیهٔ (۶):

آسمان‌ها، عدالت او را اعلام و تمامی اقوام، جلالش را می‌بینند و همهٔ پرستندگان بت‌ها خجل می‌شوند[۱].

---

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۰۸۵ ـ ۱۰۸۴.

[روایت الزام الناصب از زبور]

۵ رفرفه

در الزام النّاصب از حسام الشّیعه نقل کرده که از جمله چیزهایی که خداوند با داود مناجات نمود، بشارتی است که در آیهٔ «هفتاد و یکم» از زبور وارد شده، که ترجمهٔ آن چنین است:

بار خدایا! قیامت خود را برای سلطان و حجّت خود را برای ذریّهٔ او عطا فرما!

تا آن که می‌فرماید: زود است که در دولت او، حجّت ظاهر می‌شود و عدل و قسط را زیاد می‌نماید تا وقتی که ماه زایل شود و در بحر حکومت می‌نماید و از وادی به سوی آن چه روی بسیط ارض است، عالم از برای او منعطف می‌شود، لشکر پای او را می‌بوسد، دشمنان، زمین را نزد او به دندان می‌گیرند، از سلاطین جزایر به سوی او هدیه آورده می‌شود، و از سلاطین عرب و عجم برای او پیش کشی آورده می‌شود، او را سجده می‌نمایند و جمیع پادشاهان روی زمین او را ثنا می‌خوانند و ملوک عجم نزد او هستند.

پس از آن گفته است که نصارا، این بشارت را بر مسیح منطبق می‌نمایند و حال آن که فساد آن ظاهر است. زیرا مسیح هیچ وقت سلطنت ننموده و اگر مسلّم بداریم که مراد از آن، سلطنت واقعیّهٔ معنویّه است، پس برای مسیح عقب و ذریّه‌ای که او برای آن، سلطنت و اقتدار باشد، نبوده است.

و بدیهی است که مراد از «زوال ماه»، انقراض دنیاست. پس لازمهٔ آن این است که، از زمان مسیح تا قیام ساعت، عدل و داد در عالم مبسوط باشد و خلاف آن، ظاهر است.

هم چنین اخبارات دیگر، بر خلاف ظاهر آن است؛ مثل تقبیل جیش، ذلّ اعدا، اهدای سلاطین و ملوک جزایر، اهدای ملوک عرب و عجم، سجود جمیع سلاطین برای او و حاضر شدن جمیع سلاطین نزد او.

و احدی از مورّخین و نصارا، وقوع این امور را نسبت به حضرت مسیح ذکر

ننموده‌اند و چون که سلطنت عامّهٔ قاهره، ثابت از برای پیغمبر ما «محمّد» ﷺ می‌باشد، به اتّفاق مورّخین، در این نشأ و موهبت عظیمه و سلطنت رفیعه و شهادت کبری از برای عصات در روز قیامت و مقدّم بودن حضرت بر تمامی انبیا در آن روز و به بودن مفاتیح ابواب جنان ثمانیه دست او، پس مراد از سلطان، همان بزرگوار می‌باشد و آن جناب است که در ذریّهٔ او و عترتش سلطنت است.

حضور علیه برای آن حضرت

چون اخبار متواتره در انطباق جمیع این اخبارات معلومه، بر حضرت قائم ؑ از طرق شیعه وارد است، پس مراد آن حضرت است. لیس الّا، چرا که او است که ملقّب به حجّت است. او است که حجّت خود را برای عالمیان بعد از ظهورش اظهار می‌فرماید و زمین را از عدل و قسط پر می‌نماید چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

عدل او تا روز قیامت باقی می‌ماند و حکم او بر تمام عالمیان نافذ می‌گردد، هنگام ظهور آن جناب، سلاطین ذلیل می‌شوند و گردن های طغات و جبّارین برای او خاضع می‌شود.

[کتاب صفینای نبی]

۶ رفرفه

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب صفینای نبی [۱]، است چنان‌که در سیف الامّة است که صفینا پیغمبری از آل داود است که در آخر بیت المقدّس اوّل مبعوث شده.

در سیمان اوّل آن کتاب، فقراتی مذکور است که ابتدای آن ها این است:

«قاروب یوم ادونای هکادول قاروا و مهر ماءوذ» یعنی: روز خدا نزدیک شد؛ آن روز، تلخ خواهد بود. دلیر، مضطرب خواهد شد. در آن روز، دلتنگی، پریشانی احوال، گردباد و صدای عظیم خواهد بود. در شهرهای معموره و کنگره‌های بلند، مردم چون نابینایان، جهت عصیان خدا راه خواهند رفت. خون ایشان در زمین ریخته

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۶۳۰ ـ ۱۶۲۹.

می‌شود. بدن‌های ایشان مثل سرگین، پایمال خواهد شد و نقره و طلای آن‌ها، ایشان را خلاص نخواهد کرد.

در سیمان سوّم آن کتاب، فقره‌ای مذکور است که خلاصهٔ ترجمهٔ آن این است که به جهت جمع کردن همهٔ قوم‌ها بر شریعت خود، همهٔ پادشاهان را به ریختن غضب خود بر ایشان برطرف کنم و گرمی خشم من همه را بسوزاند.

بعد از آن فقره می‌فرماید:

«کی اراهفخ ال عمیم سافا برو والفرء کولام بشم ادنای لعاید و شحم حاد» یعنی: آن وقت به قوم‌ها، برای خواندن جملهٔ ایشان به نام خدا و عبادت کردن ایشان به یك روش، لب پاکیزه بر می‌گردانم.

واضح است که در دولت نبوّت پیغمبر آخر الزّمان بود که شهرهای معموره به جهت عصیان خدا خراب شد، خون‌ها ریخته شد و همهٔ پادشاهان برطرف شدند. چون پادشاهان عرب، عمّان، عجم، روم، شام، مصر و هند و این برای آن بود که همهٔ قوم‌ها بر شریعت خدا جمع شوند و بعد از آن، به همهٔ قوم‌های ایشان، به واسطهٔ اسلام لب‌های پاکیزه گردانده شد تا جملگی خدا را بخوانند و عبادت همه، به یک روش است.

این ناچیز گوید: مضامین این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیة الله و بر خود آن بزرگوار اشدّ انطباق می‌باشد از آن چه مرحوم نراقی فرموده، کما لا یخفی.

[روایت دیگری از کتاب صفینا]

۷ رفرفه

و در الزام الناصب[۱] از حسام‌الشّیعه نقل نموده که در فصل اوّل از کتاب صفینای نبی آمده است:

زمان صاحب نزدیک شده است و روز ظهور، روزی تلخ می‌باشد که شجاع از آن

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۹ ـ ۱۹۷.

می‌گریزد؛ روز ضیق است و در بلاد معموره و اماکن و غرفه‌های عالیه، اضطراب حال، ظلمت، عجّه، بادهای تند و صوت عظیم است.

مردم مضطرب می‌شوند و مثل راه رفتن کوران راه می‌روند به جهت عصیان نمودن مر صاحب را. خون‌های ایشان ریخته شده و بدن‌های آنان خُرد می‌شود. طلا و نقره‌های ایشان، آن ها را در روزی که صاحب، بر آن ها غضب نماید، نجات نمی‌دهد، زیرا در وقت غضب صاحب، تمام آن چه روی زمین است، سوخته می‌شود.

پس از آن فرموده: نصارا این علامات را به مسیح ـ عیسی بن مریم علیهما السلام ـ منطبق ساخته‌اند با آن که آن چه از تورایخ ایشان معلوم می‌شود آن است که چیزی از این علایم، مناسب و ملایم با عیسی و تا زمان آن نیست.

چه آن که از آن جمله است، نزدیک شده زمان صاحب، تا آن که می‌فرماید: آن چه را که از آن سختی‌ها مبتلا می‌شوند به واسطهٔ غضب نمودن صاحب، بر آن‌ها است و صاحب از القاب خاصّهٔ حضرت بقیّة الله است، کمالا یخفی.

خوف و هول مردم هنگام ظهور

و قول آن که فرموده: طلا و نقرهٔ ایشان، در روز غضب صاحب، آن‌ها را نجات نمی‌دهد؛ این خود دلیل واضحی است که مراد از صاحب، مسیح نیست؛ زیرا نصارا اتّفاق دارند بر این که مسیح غضوب نبوده و هیچ وقت غضب نفرموده.

پس از این عبارات، صحّت انطباق این علامات بر قائم علیه السلام ظاهر می‌شود نه غیر آن. چه آن که مراد از صاحب، کسی است که غیر از گویندهٔ این علایم است و این گوینده همانا از وجود و آمدن آن خبر می‌دهد و نصارا به الوهیّت مسیح قایل‌اند. به اعتقاد ایشان، مسیح قایل به این علایم و مبشّر به ظهور و مُخبِر از ظهور صاحب است. پس باید صاحب، غیر از مسیح باشد و آن شخص به دلالت لفظ صاحب، ظهور آن بزرگوار، اقتدارش بر مخالفین و استعلایش بر جبابرهٔ طاغین و سخت گرفتن جنابش بر امرا و سلاطین، غیر از حضرت بقیّة الله نیست.

بنابراین روز ظهور آن نور موفور السرور بر کفّار و معاندین، یوماً عبوساً قمطریراً و عذاباً صبّاً و یا آن که مراد از آن علایم آن چیزهایی باشد که وقت ظهور آن حضرت،

۱۱۴

بر قلوب واقع خواهد شد از خوف و هول و اضطراب، از ندایی که جبرییل در میان زمین و آسمان می‌نماید و آن حضرت را اسم می‌برد که از آن ندا مردم به فزع در می‌آیند. خوابیده، برپا می‌ایستد و ایستاده، می‌نشیند و نشسته برپا می‌ایستد.

ممکن است مراد از ظلمت و عجّه و بادهای وزندهٔ تند، به کسوف شمس و خسوف قمر در آن روز اشاره باشد و وزیدن باد سیاه، به باد سیاهی که در وقت ورود آن بزرگوار در مدینه می‌وزد و امتحان ایشان در جبت و طاغوت اشاره باشد. پس تمام آن‌ها را هلاک می‌نماید.

و مراد از صیحهٔ عظیمه، آن صیحه‌ای است که هنگام ظهور آن جناب در نزد قرص آفتاب بلند می‌شود. آن گاه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، آن صیحه را می‌شنوند که: اَلا یا اهل العالم! هذا مهدی آل محمد!

این مهدی، آل محمد است که ظاهر شده، با او بیعت نمایید تا آن که هدایت یابید.

و قول آن که فرموده: مردم مضطرب می‌شوند تا آن که به جهت عصیان نمودن ایشان به صاحب، مثل کوران راه می‌روند، مراد آن است که اضطراب آنان به واسطهٔ اقتدار صاحب و سلطنت او نسبت به ایشان است و ایشان از آن جناب، خایف و در غیّ خود تائه [1] هستند.

بر این مطلب دلالت دارد آن چه که در فصل اوّل و دوّم آن کتاب است که می‌فرماید: ای امّت ذلیلهٔ خفیفه! پیش از گذشتن فرصت، ایمان بیاورید و اجتماع نمایید او را ـ یعنی صاحب را ـ و پیش از روز تعب و انتقام متابعت نمایید.

مراد از ریختن خون‌ها و پایمال شدن جسدها، آن چیزی است که حضرت سیّد الشهداء علیه السلام در خطبهٔ خود که اخبار به ظهور و کشیدن تیغ انتقام است، در ایّام رجعتش اشاره می‌فرماید و به خونخواهی خود تصریح می‌فرماید. انتهی الخبر و الله المستعان و علیه التکلان.

۱. تائه: گردنکش.

بعد از آن بر نمی‌گردد مگر وقتی که خدای تعالی خواهد و چون قول ایشان از برای تناول این نصّ اقرب است و غرض من با قطع نظر از تعصّب، دفع از امّت محمد است؛ برای تو مطابقت آن چه امامیّه با این نصّ ادّعا می‌کنند، در مذهب ذکر کردم انتهیٰ.[۱]

این ناچیز گوید: آیات مزبوره در اوّل باب یازدهم کتاب اشعیا علیه‌السلام است و بعد از این آیات، آیات دیگری صریح در بشارت ظهور است،

۴) بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد. جهت مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخهٔ لب‌های خویش خواهد کشت.

۵) و کمربند کمرش عدالت و کمربند میانش، امامت خواهد بود.

۶) گرگ با برّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن ها را خواهد راند.

۷) گاو و خرس، با هم خواهند چرید و بچه‌های آن ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد.

در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا[۲]، بعد از آیاتی که در نهی بت‌پرستی بنی‌اسراییل است، این آیات مذکور است: آیهٔ (۲۲) بنو (رو کنید) الی (به من) و هیوا (و رستگار) شعوکل (شوید همه) افص (جمعیّت) ارص (زمین) کی (که) انّی (منم) ال (خدا) و ان (و نیست) عودبی (دیگری، به خود) نشعنی (سوگند می‌خورم) یا صامیپی (بیرون آمد) صداقاه (از دهن من به راستی) دابار (سخنی) و لا یا شوب (و ندارد برگشت) کی لی یَتَجرّع (که برای من زانو دو تا کنند) کل (همه) برخ (آفریدگانم) یتشابع (و قسم خورند به من) کل لا شون (همهٔ زبان‌ها).

خلاصهٔ این آیات، آن که خدای تعالی بعد از تقریع و نکوهش بنی اسراییل بر پرستش اصنام و نهی آنان از آن کردار زشت، می‌فرماید: ای همهٔ اهل اطراف زمین! به

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، صص ۱۷۹ ـ ۱۷۸.

۲. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۲۷۴.

من روی کنید تا رستگار شوید که منم خداوند و نیست دیگری.

به ذات خود سوگند می‌خورم از دهن من به راستی سخنی بیرون آمد و برگشت ندارد که زانوهای همه آفریدگانم برای من دو تا شود و همهٔ زبان‌ها به من سوگند خورند.

این ناچیز گوید: بر هیچ منصف پوشیده نیست که این بشارت الهیّه، اشاره به ظهور حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ است که تمام اهل عالم به خدای متعال روی نیاز آورند و کلّ بنی‌آدم برای قرب به حضرت ذوالجلال نماز گزارند. آیین زشتِ بت‌پرستی و کفر و شرک را از صفحهٔ عالم براندازد و اطراف جهان را از توحید و تفرید و عبودیّت خدای مجید پر سازد.

به اتّفاق تمام ارباب ملل، این وعدهٔ ربّانی و مژدهٔ سبحانی، هنوز به ظهور نرسیده و نخواهد رسید مگر به ظهور ماشیح به اعتقاد یهود و نزول مسیح، به اعتقاد نصارا و خروج حضرت مهدی علیه السلام به اعتقاد قاطبهٔ مسلمین و عقیدهٔ نصارا با عقیدهٔ اهل اسلام مطابق است، چه به اجماع مسلمین نزول مسیح علیه السلام بعد از خروج حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

[کتاب شعیا، سیمان ۲۷ ـ ۲۶]

۹ رفرفه

در سیف الأمّة است که حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، در بیان آمدن مهدی آخر الزّمان می‌فرمایند: ابتدا در سیمان بیست و ششم پاسوق‌های چندی می‌گوید که اوّل آن ها این است: «**بیوم ههو یوشر هشیر هزبیرص یهود اعیرعاذ لانو بشوعاع جوموت و احل**».

و خلاصهٔ معنی این پاسوق‌ها با پاسوق‌های بعد، به حذف بعضی زواید، آن است که:

در آن روز در زمین یهودا، ـ یعنی بیت المقدّس ـ و حوالی آن، تسبیح و ستایش تو

خوانده خواهد شد و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کنندهٔ ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی (شیر حاجی هان!)

درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می‌دارند.

و خطبه‌های کهنه گذشت تا این که می‌فرماید:

بدانید اوست که آنانی که در بلندی‌ها سا کنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همهٔ شهرها بلندتر می‌شمرد نیز سرنگون خواهد ساخت و آن شهر را پاهای فقرا و قدم‌های مسا کین پامال خواهند کرد، زیرا راه‌های مقدّسین راست می‌باشد و جادّهٔ او برای راه رفتن، راست است.

آن گاه می‌گوید: ای شعیا! این نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب‌ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خدا! وقتی که دیوان‌ها را در زمین بِکَنی، سا کنان زمین، عدالت را از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد، چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت به جهت آن که در زمینی که به مقدّسان تعلّق داشت، عمل های قبیح به جا آورد.

ای نور خدا! ان شاء الله دست قوّت تو بلند شود و امّا حاسدان تو نبینند و ندامت برند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده‌ایم، همه کس ما را در تصرّف خود گرفته بود و به این جهت تسلّی ما همی یاد تو بود. پس آنانی که اهل جهنّم‌اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه، آنانی که ما را در تصرّف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد به نحوی که یاد آن ها از روی زمین کم شود.

ای نور خدا! تازه جلالت به هم رسانیده‌ای، بلکه جلالت تو از ابتدا بوده و این‌ها که تابع تو اند، در وقت تنگی تو را جستجو کرده‌اند و در وقت شدّت، حدیث تو، دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو، از قبیل زن

حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و با وجود این اقرار داریم که سبب بیفتادن جبّارانی که در زمین بودند آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تو به واسطهٔ کلام خدا فرموده بودی، به عمل می‌آوردیم؛ مدّتی بود که جبّاران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم، به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل‌های خود را خالص نکرده و زمان ظهور تو را به تأخیر می‌انداختیم.

پس می‌فرماید: «**ینحو متنحاء نؤ لاتی یقومیم هاتئصوا ودننی شوخنعا فارکی تل اورون تلئکا و اراص رفاهیم تبیل**» یعنی، مرده‌های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گیران خاک، تو را ستایش کنند، به شبنم تو [که] شبنم روشنایی و نور است.

کلمات مسطوره‌ای در کتاب شعیا

آن گاه در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می‌گوید: «**لح عمیم بونحدار تخا ایسکورد لا تخا بعد نچاچی تمیعت رئفع عد بعوز زاعم کی هینه آذونای یاص می‌موا فوموا لیفقد عود یوشب ها ارص ات و امیها و لو تحسن عو و عل هروقیها**».

این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی: ای قوم من! داخل محال سکناهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببندید تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خداست که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بِکَند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند.

زمین در آن زمان، خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«**بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شاوهکد و لاورح خدّا قاعل لیویاتان تا حاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتنیم اشربنام بیوم ههو کرم حمرعتولا**».

یعنی: در آن روز، نور خدا به شمشیر قویّ و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد: یکی اِجماع و اتّفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حیله.

به هر حال می‌فرماید: از لیویاتان انتقام خواهد کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می‌گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و کج و پر پیچ بود. پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقهٔ مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می‌فرماید: و خواهد گفت منم که آن را محافظت می‌کنم و عوض می‌دهم برای کسی که بخورد هر چه لیویاتان به دیگری خورانید.

اگر منصف در این فقرات تأمّل نماید، می‌بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حقّ فرزند خود فرموده و مقدّمهٔ لیویاتان به عینه، مصداق آن اتّفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزّمان است و خصوص آن حوزهٔ خشناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین عليه السلام در خطبهٔ شقشقیّه فرموده که مصداق گره در گره و پر پیچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خورانید، صریح در مطلب می‌شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوّم کتاب خود می‌فرماید به آن‌ها ضمّ شود که اوّل پاسوق‌ها این است: «هن لصئدق ایملخ مئلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق‌ها که خلاصهٔ معانی آن ها چنین است: هان! آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدّم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد ـ گویا اشاره به لیویاتان باشد ـ چون کسی می‌شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد و برق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایهٔ سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم‌ها خیره نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد، گوش‌ها زود خواهد شنید، دل‌ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلّم خواهد کرد و جاهل و نادان، پیشوا گفته نخواهد شد.

تا این که می‌فرماید: در آن زمان برای منافق بدترین رقّت‌ها خواهد بود، زیرا به اتّفاق رفیق خود خیال‌ها کرده است برای آن که مظلومان را به سخن مردم فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدّم بودن شاهزادگان در دیوان ـ چه در آن روز، ائمّهٔ اثنا عشر علیهم السلام رجوع خواهند فرمود ـ و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتّفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم‌فریب گفته، چه مصداق همهٔ آن ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر منطبق است.

و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم آمده که ابتدای آن در اواخر، مذکور می‌شود و آخر آن این است که، بعد از آن که خبر می‌دهد از آخر الزّمان در وصف آن نور خدا می‌گوید: آن نور خدا، به عدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد کشید. ایمان، کمربند او و عدالت، میان‌بند او خواهد بود.

در زمان او گرگ و برّه، در یک جا ساکن خواهند شد، پلنگ و بزغاله، در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود، گوساله و خرس با هم خواهند دوید، شیر و گاو پیش هم کاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد و چون آن چه در سیمان چهل و دوّم و چهل و نهم فرموده به آن‌ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می‌شود.

چه حضرت شعیا، در سیمان چهل و دوّم همین کتاب که ابتدای آن سابق بر این، مذکور شد، در آخر می‌فرماید: من از خبرهای تازه خبر می‌دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندند به شما اعلام می‌کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه‌ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، آن چه خلاصهٔ آن این است که می‌فرماید: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید، تو را کمک و محافظت نمودم و برای امّت میثاق قرار دادم تا زمین را زنده سازی و میراث‌هایی راکه به تاراج رفته بود به تصرّف خود درآوری، محبوسین را از بندها بیرون آوری، و به آن‌هایی که به ظلمتِ غیبت گرفتارند، بگویید که ظهور کنند.

تا این که می‌فرماید: زیرا رحم کنندهٔ ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادّه‌های من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و آن چه در این جا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد با آن چه در فصل چهل و دوّم فرمود انتهای زمین، در دریای جزایر ستایش آورد، با آن چه شیعه می‌گوید که آن حضرت، در انتهای زمین، در دریای مغرب، در جزیرهٔ خضرا است، مطابقت دارد.

و جزایر بسیار بسیار است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده‌اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است و اگر خوف تطویل نبود، حکایت شیعیان و فرنگیان را در این خصوص نقل می‌کردم»[۱].

[واقعه سید الشهدا(ع) در کتاب شعیا]

۱۰ رفرفه

و در آخر این فصل، در واقعهٔ حضرت سیّدالشهداء، اباعبدالله الحسین علیه السلام است که بعد از آن نبوّت هیلدو در چهل و ششم کتاب ارمیا نقل می‌شود و تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است، که خدا می‌فرماید:

۱۲۳

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت‌های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده‌ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

---

۱. ر.ک: الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص ۲۰۲ ـ ۱۹۹.

خواستم به واسطهٔ تو، حجّت‌ها را بر همهٔ مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر فرزندش را فراموش کند ـ من نیز تو را فراموش خواهم کرد، بلکه اگر مادر، فرزند را فراموش کند ـ من، تو را فراموش نمی‌کنم.

این است که به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر[1] علم به وجود می‌آید و آن‌ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می‌خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست ارادهٔ خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تا این که بعد از کلامی می‌فرماید: آن زمینی که به تو تعلّق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت جمعیّتی به تو خواهم داد که برای سکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ با وجود آن که آنانی که در آن روز، تو را از قبیل آب می‌آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان، وقتی که خود را بی‌اولاد پنداشتی، از فرزندانی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همهٔ زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز! آن‌گاه تو در دل خود، خواهی گفت: آن‌ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می‌پنداشتم؛ زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می‌کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها گذاشتند، پس این‌ها که حال می‌بینم، کجا بودند؟

من که خداوند توأم، به تو می‌فرمایم: ای بندهٔ من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن‌ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل‌ها، و دختران تو را در بالای دوش‌های خود به راه برند.

---

۱. اصل: دو، گویا ده صحیح باشد.

پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقت، خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن هایی که امُید خود را در من گذاشته‌اند، شرمنده شوند.

تا این که می‌فرماید: همهٔ آنان که دیوان تو را کرده‌اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همهٔ اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت‌های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرّر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام ملاحظه کن و ببین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من و خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود. «انا مدینه العلم و علیٌّ بابها»، خبر دادن از ارادهٔ قطع نسل ایشان که در کتاب ها و تواریخ ظاهر است و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلّق داشت، چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مکّه، شهر خداست و مدینه، شهر پیغمبر و کوفه، شهر من است، بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او و در میان عجمان که همهٔ ایشان از شیعیان خاصّ او بودند.

و پادشاهان عجم به حدّی در تضرّع و تعظیم به خدمت او می‌کوشند که در بلدهٔ طیّبهٔ قم که دختر [بیست و] [1] شش، هفت ساله‌ای از نسل آن حضرت مدفون است، سلاطین ذوی الاقتدار، چون به آن آستان رسیدند، ابتدا آستان را می‌بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین علیه السلام، سر خضوع بر خاک می‌گذارند.

خدای تعالی در تربت مقدّس آن حضرت، شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده ـ که خاک قدم تو را خواهند لیسید، به ظهور رسد و دشمنان آن حضرت، چنان

---

۱. اصل: شش هفت ساله‌ای.

به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجّاج بن یوسف و شبث بن ربعی ملعون که در کربلا حاضر بود و عبدالله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمّه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق‌ها از ایشان استفسار شد، بعضی در همهٔ آن چه تفسیر شده موافقت نمودند و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی‌کرد.

[فصل هشتم و نهم کتاب شعیا]

۱۱ رقرقه

در براهین السّاباطیّه است که در فصل هشتم، در آیهٔ چهارم از کتاب شعیا و در فصل نهم، در آیهٔ سی و سوّم از رومیّه است چیزی که ترجمهٔ آن به عربی این است:

«ها انا واضع في صحيون حجرة عشرة و صخرة شكّ و كل من يؤمن بها لا يخجل».

یعنی: من در صحیون، حجرهٔ عشره و صخرهٔ شک را وضع می‌کنم و هر کس که ایمان بیاورد به آن، خجالت زده نمی‌شود.

پس از آن فرمود: می‌گویم مقیّد نمودن عدم خجالت را به ایمان به آن‌ها، دلیل بر صحّت نبوّت عیسی علیه السلام است و نصارا به این فقره، بر ربوبیّت مسیح استدلال نموده‌اند و این بر مدّعای آن‌ها دلالت ندارد و صحیون کوهی است در بیت‌المقدّس و گفته شده آن کوهی است که اساس بیت‌المقدّس بر آن نهاده شده و حجره و صخره و عشره و شک از الفاظ مترادفه است.

و سیاق کلامَ در رومیّه این است که، پولوس مردم را به وجود حضرت عیسی علیه السلام موعظه می‌نماید و یهود را بر ایمان نیاوردن به آن حضرت، توبیخ می‌نماید تا آن که می‌گوید:

و امّا اسراییل، به درستی که او شریعت عدل را طلب نمود و به آن ظفر نیافت. زیرا

یهود، آن را به ایمان طالب نشدند، بلکه آن را به اعمال شریعت طالب شدند.

تا آن که می‌گوید: و از برای سکنهٔ بیت‌المقدّس مصیده‌ای است و زود است که به سردر می‌آیند و ساقط می‌شوند و شکسته می‌شوند و مقیّد کرده می‌شوند و اسیر گردیده می‌شوند. آن‌گاه شهادت را بپیچید و صُحُفی را که نزد شاگردهای من است ببندید و من زود است که ربّ آن چنانه‌ای را انتظار می‌کِشم که روی و گردن خود را از اهل بیت بنی‌اسراییل می‌پوشاند و آگاه باشید که من و اولادی که خداوند به من بخشیده، علامت عجیبه‌ای در اسراییل [است] از برای ربّ جنودی که در صحیون ساکن می‌شود.

پس از آن گفته است: این فقره بر عیسی بن مریم دلالت ندارد، چه آن که **صفت اوّلی** را که ذکر نموده، ربّ جنود است و عیسی بن مریم چنین نبود، یعنی لشکری نداشت که ربّ آن‌ها باشد.

صفت دوّم که ذکر نموده، این است که در صحیول، حجره و عشره وضع شده است یعنی شکّی در آن واقع است، پس اگر بگویی که به تحقیق، شک در مسیح نمودند، جوابش این است که مطلق شک، در صدق دلالت این فقره بر مسیح کفایت نمی‌کند، چه آن که، بعد از این وارد است که یعثرون و یسقطون و این بر مسیح صدق نکند.

صفت سوّم آن است که او صورت و گردن خود را از بنی‌اسراییل می‌پوشاند، یعنی غیر ایشان را دعوت می‌نماید و حال آن که دعوت ابن مریم مختصّ به بنی‌اسراییل بوده، چنان که در فصل پانزدهم در آیهٔ چهل و دوّم در انجیل متّی، به این مطلب تصریح شده است. پس این فقره نیز بر مسیح صادق نیاید.

صفت چهارم آن است که او ناسخ شرایع ما قبل خود است، زیرا که فرموده: «**اطوو الشهادة و اختموا الصّحف**» و حال آن که عیسی بن مریم، در فصل دهم، در آیهٔ پنجم از متّی چیزی می‌گوید که ترجمهٔ آن، این است:

این دوازده نفر را که عیسی علیه السلام فرستاده، امر فرموده راه عوام را نروید و در یکی از شهرهای سامرییّن داخل نشوید! بلکه به سوی گوسفند گم شدهٔ بیت اسراییل بروید.

و در فصل نوزدهم در آیهٔ هفدهم از انجیل متی است که: لکن اگر اراده داشته باشی

که حیات در تو دمیده شود، پس بر احکام محافظت نمای....الخ و تمام این مذکورات صریحند در خصوص نبوّت عیسی علیه‌السلام و نسخ ننمودن او، ناموس موسی را.

و وقتی که این‌ها را دانستی، بدان که غایت این فصل، بشارت دادن به بعثت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خبر دادن بعد از مبعوث شدن به ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است.

تا آن که بعد از کلامی طولانی می‌گوید: مراد از «و لرّب الجنود الّذی یسکن في صحیون» به سوی حضرت مهدی علیه‌السلام ،اشاره است. زیرا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را، به ربّ‌الجنودی وصف نمود که روی خود را از بنی‌اسراییل می‌پوشاند و هرگاه چنین باشد، سکونت او در صیحون راست نیاید و او حضرت مهدی علیه‌السلام است که در صحیون می‌نشیند و اکثر علما به سوی این مطلب رفته‌اند و تصریح نموده‌اند که حضرت مهدی علیه‌السلام در بیت‌المقدّس مستقرّ می‌شود و آن را به اموال هند، آباد کند»[۱].

[کتاب زکریا]

۱۲ رفرفه

در بشارت ظهور امام زمان علیه‌السلام ، در کتاب حضرت زکریّا[۲] نشان ۱۴ است: «و هایا یوم احاد....الخ».

یعنی: یک روز باشد که آن پیش خدا ظاهر است، نه روز باشد نه شب، در وقت غروب، روشنایی ظاهر شود.

بدان که آفتاب را سه حالت است، اوّل: مرئی بودن قرص و شعاع آن برای ناظرین، با عدم موانع، در این حالت آن زمان، روز باشد. دوّم: مرئی نبودن قرص و مشهود بودن شعاع، این زمان، نه روز است و نه شب، مانند زمان غروب آفتاب که حالتی متوسّط میان روز و شب است؛ هم چنین برای آفتاب حقیقت حجّت بالغهٔ الهیّه یکی از سه حالت زیر را می‌توان تصوّر نمود.

۱. ر.ک: الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص ۲۰۹ ـ ۲۰۷.

۲. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۱.

اوّل: تابش انوار افاضات بر کلیّهٔ ذرّات ممکنات با مشهود بودن جسم و محسوس بودن هیکل عنصری او برای مؤمن و کافر و برّ و فاجر و این، حالت حضور او است.

دوّم: تابش اشعّهٔ انوار او، بدون نمایش جسم عنصری او برای کلّ یا بعض. از این حالت، به غیبت حجّت تعبیر می‌شود.

سوّم: آن که او را نه تابش انوار فیض و نه نمایش ظاهر جسم باشد. لیکن این صرف احتمال عقلی است، وگرنه خالی بودن عالم از حجّة الله و خلیفة الله بر حسب براهین عقلیّه و نقلیّه که در مقام خود ثابت و مقرّر است، امری محال است که «**الخلیفة ثمّ الخلیفة الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق. قال امیر المؤمنین**علیه السلام: **اللّهمّ بلی لاتخلوا الارض من قائم لله بحجّة ظاهراً مشهوراً او مستتراً مغموراً**»[1]. آن گاه خواهی دانست که در عبارت مزبوره، نخست اشاره به غیبت، سپس بشارت ظهور است و چون ظهور بعد از غیبت تامّه که قابل اشارت و بشارت باشد، برای هیچ یک از حجّت‌های الهیّه، واقع نشده مگر برای مهدی موعودی که جماعت شیعه، مدّت‌ها است او را غایب دانند.

و ما ان شاء اللّه در این کتاب به نصوص متواتره ثابت می‌کنیم که مهدی موعود منتظر که صاحب غیبت تامّه است، هر آینه حجّة بن الحسن ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ است. پس بر هیچ منصف پوشیده نیست که کلام مزبور اشاره به بشارت آن ظهور موفورالسرور است.

[کتاب زکریا، پاسوق ۹]

۱۳ رفرفه

در پاسوق‌هایی که در سیمان نهم کتاب زکریّا[2] است چنین است: «کیکی مؤدبت سیون هاریعی بت یور شلیم هینه ملکخ یا و ولاخ صدیق و توشاع عاهونی و

---

1. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة ج ۱، ص ۲۹۱.
2. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۴۵.

روخب عل حمور و یخیرتی رئخب می‌فرائم وسوس می را و شلیم و میخر ثاقتشت می‌لحا ما و دیبرث الوم لکوئیم او ما شلومی یام ایمی ناهار عدافسی ارض».

یعنی: شاد باش ای ولایت اسلام! و خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدّس! که اینک پادشاه تو می‌آید، از برای تو راستگو و شفاعت کنندهٔ گناهکاران فقیر باشد و بر الاغ سوار شود و اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت‌المقدّس نیست کند و کمان جنگ را بشکند و اسلام را در میان عجمان ظاهر کند و حکم او به دریاها و از دریاها و رودخانه‌ها تا انتهای زمین برسد. معنی این فقرات به نوع مذکور به نحوی است که با معانی الفاظ آن‌ها موافق است.

یکی از علمای نصارا و دیگری از یهود، آن‌ها را تفسیر کرده‌اند به آن چه فی‌الجمله با آن چه ما تفسیر کردیم، مخالفتی دارد و آن دو تفسیر نیز با هم اندک تغایری دارند، ولیکن هیچ یک مضرّ به استدلال ما نیستند.

امّا مفسّر نصرانی، چنین تفسیر کرده: یعنی، خرّم باش ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر بیت‌المقدّس! هان که پادشاه تو بیاید که معصوم و شفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود، الاغ سوار شود و لشکر را از افراهیم ـ یعنی از سبط یهود ـ زینت کند، اسب را برطرف خواهد کرد و کمان جنگ را خواهد شکست، خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همهٔ رودخانه‌ها تا انتهای زمین، خواهد بود.

امّا؛ مفسّر یهودی چنین تفسیر کرده: شاد باش ای طایفه و جماعت بیت‌المقدّس! و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان! که پادشاه تو بیاید، که راستگو و فرج دهنده تا آخر، مگر این که به جای خبر زمان عدالت به عجمان بدهد، گفته: و اسلام را برای همهٔ گروه‌ها بیان کند.

۱۳۰

بنابر سه تفسیر، صراحت آن‌ها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد، چه او تصریح فرموده که خدای تعالی، مرتبهٔ شفاعت گنهکاران

امّت را به او عطا فرموده و آیهٔ ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾[۱]. نیز دالّ بر آن است و آن حضرت فقیر بود و مرتبهٔ فقر او واضح است و بر الاغ سوار می‌شد و الاغ سواری آن حضرت، به یعفور مسمّا بود و ریاست لشکرکشی و جمع لشکر را از میان یهود برطرف ساخت و اسب را از میان یهود برطرف کرد، چه ایشان را از سوار زین شدن منع نمود و در اطراف عالم یهود، نمی‌توانستند بر اسب زین دار سوار شوند.

و بنابر تفسیر دوّم و سوّم که مطلق گفته: اسب را برطرف سازد و به خصوصِ بیت‌المقدّس نگفته‌اند، باز مطلب ظاهر است. چون در مکّه و مدینه و میان اعوان و انصار او، اسب یافت نمی‌شد الّا نادراً و النّادر، کالمعدوم و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید و نیز کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران مخصوص او بود و ظاهر ساختن اسلام، در میان عجمان یا در میان همهٔ گروه‌ها هم واضح است.

و بنابر تفسیر دوّم نیز که به جای این گفته: و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد نیز ظاهر است؛ زیرا زمان عدالت را آورد. چون فرمود: «ولدت فی زمن ملک العادل» که[۲] مراد، انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بود و اختیار و تسلّط او به همهٔ اطراف زمین رسید و همهٔ این صفات در آن سرور متحقّق بود و نمی‌تواند مراد از آن عیسی ﷺ باشد، چون او چنان چه در انجیل مذکور است، می‌گوید: من مبعوث نگشته‌ام مگر بر بنی‌اسراییل. علاوه بر این عیسی ﷺ، هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که بتواند بیاید. سوّم می‌فرماید: پادشاه تو بیاید. عبارت سیف الأمّة تمام شد.

این ناچیز گوید: قویّاً محتمل است مراد از آن که دربارهٔ او فرموده: و شاد باش ای طایفه و جماعت بیت‌المقدّس! و خوشحالی کنید ای جماعت اسلام! که پادشاه تو

۱. سورهٔ ضحی، آیهٔ ۵.
۲. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

بیاید که راستگو و فرج دهنده باشد و اسلام را برای همهٔ گروه‌ها بیان کند، حضرت بقیّة الله باشد، زیرا چنان که در سابق گذشت، آن حضرت در بیت‌المقدّس وارد شود و آن را به مال هند آباد کند و او است که فرج عامّهٔ خلایق، به وجود نازنینش حاصل می‌شود و او است که دین اسلام را برای همهٔ گروه‌ها بیان کند و تمام روی زمین را به دین اسلام بدارد. کما لا یخفی.

[کتاب حورل نبی]

۱۴ وفرقه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله در کتاب حورل نبی است.

در الزام النّاصب [۱] از حسام الشّیعه نقل نموده که در فصل دوّم از کتاب حورل پیغمبر، از بشارات ظهور آن بزرگوار، چیزی است که ترجمهٔ آن این است:

صوت خود را بلند نمایید در کوه مقدّس، زیرا روز صاحب آمده و روز ظلمت نزدیک شده‌است. روزی که تموّج در هوا پیدا شود و عجّه‌ها و باران در آن باشد.

بسیاری از امّت و شجاعانی که مثل آنان در اوّلین نبوده و در آخرین نیز نخواهد آمد، در آن روز منتشر می‌شوند؛ آن امّت و شجاعان در کوه‌ها پراکنده شوند و در بین چشم‌هایشان، آتش سوزنده باشد و از عقب ایشان، آتش برافروختهٔ صاحب شفیر و شهیق باشد.

پیش روی صاحب علیه السلام، زمین مثل باغ‌های سبز و خرّم و پشت سر او زمین، بی آب و علف می‌باشد.

احدی قادر نیست او را منهزم نماید. لشکریان او پا به زمین می‌زنند، مثل پازدن اسب قویّ به سرعت رونده و صداهای ایشان، مثل صدای لشکریان عظیمی که از قلل جبال، صدا را بلند کنند، شنیده می‌شود. ایشان، مثل آتش برای خس و خاشاک سوزنده‌اند، و در پیش روی صاحب، مثل امّت قویّه و شجعان علیّه، مستعدّ برای حرب

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۷ ـ ۱۹۳.

هستند. امّت‌ها به بغض او مبتلا و صورت‌ها، به واسطهٔ او سیاه می‌شوند.

و امّت صاحب، مثل شجعان رُکوض نموده، از دیوارها بالا روند، راه خود را گرفته و نصب عین خود قرار داده‌اند و از آن تجاوز نمی‌نمایند.

روز صاحب، روزی است که برادر از برادر خود فرار می‌نماید و آن را نجات نمی‌دهد. در آن روز زمین‌ها متزلزل می‌شوند، آسمان‌ها متحرّک می‌گردند و آفتاب و ماه، تیره و مظلم می‌شوند.

تا آن که می‌گوید: صاحب در مقابل لشکر خود صیحه می‌زند، زیرا ایشان بسیارند و شجاعان و مطیعان امر او هستند.

پس روز صاحب، روز عظیم هولناکی است و کیست که شداید آن روز را طاقت بیاورد؟

ترجمهٔ آن چه در کتاب حورل نبی است، تمام شد.

سپس گفته است: نصارا این آیات را بر خاتمیّت مسیح، برهان گرفته‌اند؛ با این که از مسیح، ظهور صوتی که در نزد تولّد و یا در وقت بعثت آن ممتاز باشد، هرگز نقل نشده است و نیز به اتّفاق جمیع نصارا، امّت مسیح زیاد نبودند.

هم چنین امّت مسیح شجاع و ممتاز نبودند و علایم مذکورهٔ دیگر را نیز نداشتند و چنان چه نصارا از اسفار انجیلیّه استظهار نموده‌اند، حضرت مسیح همیشه دَر بِدَر و منهزم از یهود و در بیابان‌ها و صحراها از آنان مختفی بوده است.

و چون در این آیات اشاره به لقب صاحب، که مخصوص حضرت حجّت است، ظاهر است به همراه سایر علایمی که مسطورهٔ در کلام و مذکورهٔ در مقامند، پس بر هیچ صاحب عقلی، مخفی نماند که این آیات، بر حضرت بقیّةالله منطبق‌اند نه بر مسیح و او است که منادی، در وقت ظهور او، هنگام طلوع آفتاب در نزد قرص آن ندا می‌کند؛ به صوتی جلیّ که اهل آسمان‌ها و زمین‌ها آن صوت را می‌شنوند. آن گاه نسب شریف خود را اباً عن ابٍ تا جدّ بزرگوارش، حضرت حسین بن علی علیه‌السلام می‌شمارد.

مراد از یوم ظلمت و یوم تموّج هوا و عجاج و مطر و ریح، اشاره به اتیان آن سرور،

بعد از ظهورش به مدینهٔ منوّره و امتحان نمودن او مردم را به جبّت و طاغوت است و نیز بیرون آوردن آن‌ها از قبرهایشان و امر نمودن مردم به بیزاری جستن از آن‌ها و وعدهٔ عذاب دادن به کسانی که از آن‌ها تبرّی نجویند. پس می‌نمایند محبّین و شیعیان آن‌ها، از بیزاری جستن از آن‌ها ابا می‌نمایند. آن‌گاه صاحب علیه‌السلام امر می‌فرماید باد سیاهی را که می‌وزد و تمام آن‌ها را هلاک می‌نماید.

عدد امّت و اصحابش سی صد و سیزده نفر می‌باشند که همگی از اتقیا باشند و رجوع شیعیان خاصّ ـ یعنی به سوی دنیا ـ و خروج سیّد حسنی با گروهی بسیار و نزول عیسی علیه‌السلام و اصحاب کهف و رجوع انبیا و اوصیا به دار دنیا در آن زمان می‌باشد و معاونت جمع کثیری از ملایکه و شجاعان برای آن حضرت می‌باشد و این مطابق با حدیثی است که: در این روز، برای هر شیعه، قوّت چهل مرد شجاع عطا کرده می‌شود و قلب‌های آنان قوی‌تر از آهن است.

همانا اگر بخواهند کوه‌های بلندِ بر زمین فرو رفته را از جای می‌کنند، ترس و بیمی در دل آن‌ها نیست و مایل به سوی قتال اعدایند. دشمنان را می‌کوبند کوبیدنی و آن‌ها را در کوه‌ها پراکنده می‌سازند پراکنده کردنی.

هرگاه صاحب با لشکریان خود عالم را طواف و گردش نمایند، دیّاری از کافران در روی زمین باقی نمی‌ماند و اگر کافری به درخت یا زیر سنگی پناه برد، آن درخت و سنگ صاحب را فریاد می‌زنند که این دشمن خدا این جاست، به من پناه آورده و نزد من پنهان شده، او را بگیرید و بکشید.

و مراد به قول او که فرمود: نار محرقه و نار موقده این است که مخالف و طاغی از طاعت صاحب، به آتش سوزنده از جلوی رو و یا از پشت سر خود مبتلا می‌شود که او را می‌کشد.

و مراد از قولش که فرموده: در پیش روی او بستان‌های سبز است، اشاره است به آن چه در وصف او و زمان ظهورش وارد شده است از این که خداوند عزّوجلّ در آن هنگام، برکات خود را از آسمان نازل می‌فرماید به نحوی که هر درختی در آن وقت،

آن چه خداوند بخواهد، ثمر و برّ می‌دهد و شاخه‌های آن از بسیاری میوه به شکستن می‌رسد و میوهٔ تابستانی در زمستان و زمستانی در تابستان یافت می‌شود.

آسمان رحمت خود را بر عالمین می‌بارد، آن رحمتی که از روز سقیفه و غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از مردم قطع شده است. پس اگر کسی از عراق بیرون آمده و به سوی شام برود، قدم خود را نمی‌گذارد و بر نمی‌دارد مگر بر گیاه و علف، چنان چه در فصل نهم از کتاب اَمِس [1] پیغمبر نیز به این تصریح شده که به درستی که از کوه‌ها، قطره قطره روغن خارج می‌شود و به مثل نهر جاری می‌گردد و از خانهٔ صاحب، چشمهٔ آب شیرین، جاری می‌شود و مراد از خانهٔ آن سرور، مسجد کوفه است و به تحقیق در حدیث وارد شده است که چشمه‌های جاریه از مسجد کوفه چهار تا است؛ چشمهٔ روغن، چشمهٔ شیر، چشمهٔ آب طهور و چشمه‌ای از آب.

و مراد از قول او که فرمود: از عقب آن، زمین بی آب و آبادانی است، اشاره است به انهدام عالم و عمارات آن.

و مراد از آن که خود و لشکریانش، مثل رکض خیل زمین را رکض می‌نمایند، اشاره است به پیچیدن زمین برای او و لشکرش و مسافت بعیده را به اسرع وقت طی نمودن.

و مراد از رکض لشکریانش به مثل شجاعان و بالا رفتن ایشان بر دیوارها نیز طیّ الارض لشکریان او است.

و مراد از ابتلای امم به غضب او، فرو رفتن آن‌ها در زمین است، به واسطهٔ مخالفت نمودنشان صاحب را، مثل سفیانی و لشکریانش که سی صد هزار نفراند و مثل خسف واقع در خراسان و خرابی بیشتری از بلدان، در زمان ظهور او.

هر صاحب راهی، راه خود را گرفته می‌رود و کسی کسی را اذیّت نمی‌نماید. این اشاره است به حدیثی که در وصف زمان او وارد شده که در آن زمان قلوب مردم، از حقد و حسد و عدوان، تصفیه می‌شود. گوسفند با گرگ در یك چراگاه جمع می‌شوند، زن با زینت خود از عراق به جانب شام بیرون می‌آید، در حالی که تنها است، احدی به

۱. کتاب اسس نبی در کتاب مقدّس نیست.

او متعرّض نمی‌شود و درّنده‌ای او را اذیّت نمی‌نماید.

و مراد به حرکت آسمان، حرکت ملایکه در آن است به جهت نصرت آن جناب.

و مراد از ظلمت آفتاب و ماه، ظلمت آن‌ها بر خلاف عادت است، که ماه، در آخر ماه رمضان منخسف و آفتاب، در نیمهٔ آن منکسف می‌شود.

و مراد از صیحهٔ صاحب در مقابل لشکرش، اشاره است به کثرت لشکر آن حضرت و کمال شجاعت ایشان و نهایت اطاعت آنان از آن جناب.

روز ظهور آن بزرگوار نیز روزی عظیم و هولناک است که مخالفین آن سرور، تاب دیدن شداید و مِحَن آن روز را ندارند و این برای کسی که فی الجمله در اخبار وارده در حالات و ایّام ظهور آن جناب تتبّع نموده باشد، ظاهر است.

[کتاب زکیال نبی]

۱۵ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله است، در کتاب زکیال نبی.

ایضاً در الزام النّاصب [۱] از حسام الشّیعه نقل نموده که زکیال پیغمبر در فصل سی و هفتم از کتاب خود گفته:

خداوند فرموده: به درستی که من اهل اسلام را جمع می‌نمایم و تفرّق آن‌ها را جمع می‌کنم و آن‌ها را در زمین می‌آورم. بر تمام ایشان سلطان حاکمی حکم می‌فرماید. پس انقیاد کرده نمی‌شود و بعد از آن، از برای دو سلطان؛

و ذلیل نمی‌شوند و هرگز از بدی اختیار و افعال خود و از عصیان نمودنشان/به واسطهٔ پرستش بتان کراهت نمی‌ورزند، زود است آنان را از رجس و بت پرستی، پاک نمایم.

منم خدایی که پروردگار ایشانم. بندهٔ من داود، نبیِّ ایشان و سلطان آنان است. گوسفند چران بر جمیع ایشان منفرد می‌شود. پس در حجّت‌های من، مَشی می‌نمایند و

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، صص ۱۹۳ ـ ۱۹۲.

احکام مرا حفظ می‌نمایند.

چون به اعتقاد نصارا، زکیال بعد از داود به منزلهٔ داود و پدر از برای سلیمان است، ممکن نیست بگوییم مراد از آن سلطان حاکم، داود است. کمالا یخفی.

و هم چنین این فقرات بر مسیح نیز منطبق نمی‌شوند، اگر چه احیاناً از مسیح، به داود تعبیر می‌نمایند؛ زیرا این، نزد طایفهٔ نصارا و مخصوص به ایشان است. امّا از باری‌تعالی و کتب سماویّه، اطلاق داود به مسیح نشده است.

عدم تطابق آیات بر حضرت مسیح علیه السلام

به اتّفاق نصارا، مسلمینِ بنی‌اسراییل، در زمان مسیح هیچ وقت مجتمع نشدند و وارد ارض و دیار خود نگردیدند؛ بلکه آن‌ها همیشه متفرّق بودند، بلکه تفرّق ایشان در آن زمان‌ها زیادتر و شدیدتر بوده است.

و در تاریخی ذکر نشده که در آن وقت، سلطان حاکمی، داود نام در میان ایشان باشد که بر جمیع بنی‌اسراییل، حکمران باشد و نمی‌شود مراد از سلطان، مسیح باشد، زیرا آن جناب، اقتدار پیدا نکرد و سلطنت نیافت.

هم چنین احدی از مورّخین نقل ننموده که بنی‌اسراییل در آن وقت از عبادت اصنام اجتناب نموده و معابد آن‌ها خراب و بت‌های آن‌ها معدوم شده باشند؛ بلکه نصارا طعن بر بنی‌اسراییل را متوجّه می‌دارند، به جهت ایمان نیاوردن ایشان به مسیح، به واسطهٔ آن‌چه معتقد آن‌ها است از نسبت قتل مسیح به ایشان.

از آن چه ذکر گردید، معلوم شد، این فقرات از کتاب زکیال نبی بر مسیح هم منطبق نمی‌شود. پس متعیّن، انطباق آن بر حضرت قائم منتظر است.

مؤیّد، این انطباق، اخباری است که وارد شده که آن بزرگوار، بعد از ظهورش، در بین رکن و مقام ایستاده و به أعلیٰ صَوته ندا می‌فرماید:

«الا یا ایّتها الجماعة المخصوصة و المدّخرة المحفوظة المنتصرة من الله لي من قِبَلي علی وجه الأرض اسرعوا اليّ».

پس خداوند ندای آن بزرگوار را به گوش‌های اصحاب آن حضرت می‌رساند. آن‌گاه مشرقی ایشان از مشرق و مغربی ایشان از مغرب، در طرفة العینی نزد حضرتش آمده و

اطرافش مجتمع می‌شوند.

این است مراد از آیه و بشارت زکیال که فرمود: ایشان بعد از تفرّق مجتمع می‌شوند و در ارض مکّه و قبلة الاسلام می‌آیند و چون اتّفاق کلمهٔ اصحاب ما بر این است که آن حضرت بر جمیع ملوک ارض، مستولی و مستعلی می‌شود و آثار آن ها را محو می‌نماید و سلطنت، به وجود شریفش منحصر خواهد بود، پس مراد از سلطان و حاکم بر جمیع، آن سرور است.

خلایق در آن وقت، برای احدی منقاد و مطیع نمی‌شوند مگر از برای او، زیرا آن جناب اثر کفر و شرک را از زمین محو می‌فرماید، اختلاف را از ملل و ادیان بر می‌دارد و دین را یکی قرار می‌دهد، چنان که در واقع هم یکی است که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ﴾[۱] و وعدهٔ الهیّه ظاهر می‌شود که فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[۲] و نیز فرموده: ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلهِ﴾[۳].

پس بنا بر آن چه ذکر شد، محتمل است که داود در عبری محرّف از مهدی باشد و اگر محرّف هم نباشد، لا محاله به سوی خبر مروی دربارهٔ آن حضرت اشاره است که در زمان ظهورش در میان مردم به حکم داود حکم می‌فرماید، یعنی بر طبق واقع و باطن حکم می‌فرماید، چنان که داود هم، چنین حکم می‌نمود.

و آن چه را که فرمود: ایشان در حجج من مشی می‌نماید و احکام مرا حفظ می‌نمایند، اشاره به حدیثی است که دربارهٔ آن حضرت وارد شده که آن سرور، اختلاف را از میان مردم برمی‌دارد و عالم را مشمول عدل و امنیّت می‌نماید و مردم، او و جدّش ـ خاتم النبیین ـ و آبای گرامش را اطاعت می‌کنند.

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳.

۳. سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۹.

[کتاب میلیکس پیغمبر]

۱۶ رفرفه

در بشارات ظهور حضرت ـ بقیة الله عجّل الله فرجه الشریف ـ در کتاب میلکیس پیغمبر است.

در حسام الشّیعه است که در کتاب **میلکیس** نبی، که بنی‌اسراییل او را نبی می‌دانند، چنین است که خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید:

زمانی مثل تنور افروخته شده می‌آید و ظلمتی که مثل ذرّه در او است. پس در اهل ظلم می‌وزد، به نحوی که از ایشان رگی باقی نمی‌ماند و ای کسانی که از اسم من ترسناک هستید، زود است از زیر بال او، آفتاب عدالت و شفا بر شما طلوع نماید تا آن که خداوند عزّوجلّ: می‌فرماید: زود است که پیش از آن، ایلیا را بر شما مبعوث نماییم.

و در آن کتاب بعد از نقل این آیه فرموده: محو آثار ظلم در زمان عیسی علیه السلام از نصارا نقل نشده است و چگونه این خبر خداوند، از قطع عرق ظلم و محو آثار آن، به زمان عیسی علیه السلام مختصّ باشد با آن که نصارا بر شیوع ظلم در زمان عیسی علیه السلام به خصوصه اتّفاق دارند و اجتماع اهل آن زمان بر قتل مسیح و به دار کشیدن او و هم چنین در زمان‌های بعد از آن کلمه متّفق و اخبار، متواتر است بر این که محو ظلم و آثار آن، در زمان قائم موعود ـ علیه الصلوة و السلام ـ است.

در زمان او است که عالم پر از عدل و داد می‌شود، بعد از این که پر از ظلم و جور باشد و در زمان پیغمبری از پیغمبران، ظلم و جور محو نشده است.

پس متعیّن است که آن کسی که از او به شمس عدالت و شفا تعبیر شده، قائم موعود می‌باشد و مراد از این که شمس عدالت در زیر بال و تحت جناح او است، آن است که تمام امراض کفر و شرک و نفاق در زمان او مرتفع می‌شود و دین، دین واحد می‌گردد.

و مراد از ایلیا، آن قطب اولیا، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. چه آن که ایلیا بنابر اصطلاح نصارا، الیاس نبی است و در این جا ممکن نیست مراد از آن، الیاس باشد، چه آن که این عبارت در کتاب میلکیس نبی است که او در زمان عیسی علیه السلام بوده و الیاس،

وجودش در عصر داود بوده، یعنی الیاس زمانی دور و دراز، الیاس پیش از میلکیس است، پس ایلیا بر الیاس منطبق نمی‌شود.

هم چنین ممکن نیست مراد از ایلیا، یحیی باشد؛ زیرا در فصل اوّل از انجیل یوحنّا است که یهودیان، علمای خود را نزد حضرت یحیی فرستاده و از او سؤال نمودند: تو ایلیا هستی؟

به ایشان جواب داد: من ایلیای موعود نیستم، به درستی که من یحیی می‌باشم. بنابراین ظاهر شد که یهود تا زمان حضرت یحیی، انتظار ایلیای موعود را داشتند.

علاوه بر این، آن چه از فصول اناجیل استظهار می‌شود این است که مسیح و یحیی معاصر بوده و با هم در یک زمان بودند، پس ظاهر شد از آن چه بیان گردید که بشارت سابقه که فرمود: ما ایلیا را پیش از آن روز هولناک مبعوث می‌نماییم، منطبق نیست مگر بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

و مؤیّد این استظهار آن است که در اخبار متواتره وارد شده که اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تورات، ایلیا است و در باب علایم ظهور حضرت حجّة بن الحسن علیهما السلام است که نزد قرص آفتاب، صورتی ظاهر می‌شود و مراد از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است.

چه آن که آن بزرگوار در اوان ظهور حضرت قائم علیه السلام ظاهر می‌شودو آفتاب در مرکز خود قریب یک ساعت از سیر کردن می‌ایستد.

آن گاه صورت مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بهای آن بزرگوار به نحوی ظاهر می‌شود که مردم می‌شناسند و ندا می‌فرماید: خداوند عالم، باقی را ـ یعنی حضرت صاحب را ـ از برای هلاک نمودن ظلمت مبعوث فرمود.

در حدیث است که خروج دابة الارض بعد از خروج دجّال است و آن از کوه صفا در مکّهٔ معظّمه خارج می‌شود و این که خاتم سلیمان و عصای موسی با او است. پس خاتم را بر پیشانی مؤمن و کافر می‌گذارد و نسبت به مؤمن: «هذا مؤمن حقّاً» و نسبت به کافر: «هذا کافر حقّاً» نقش می‌شود و از رأس الجالوت از دابة الارض سؤال کرده شد،

گفت: به تحقیق نام آن ایلیا است.

پس آن چه در اخبار است که خروج ایلیا، به وقت قلیل و مدّت کمی، قبل از خروج حضرت قائم علیه السلام می‌باشد صادق آمد و کالشّمس في رائعة النهار ظاهر شد که مراد از بشارت کتاب میلکیس، بشارت به ظهور حضرت بقیّة الله ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ است. انتهی ما اردنا نقله[۱].

[کتاب عزیر نبی]

۱۷ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ در کتاب عزیر پیغمبر است.

در حسام الشّیعه است که در فصل دهم از کتاب عزیر پیغمبر آمده:

اهل سامرّا سلطان و رییس خود را مثل کف دریا بر روی آب طرد می‌نمایند.

پس از آن فرموده: طایفهٔ مسیحیّه این آیه را تأویل و آن را بر مسیح منطبق می‌نمایند، حال آن که به هیچ وجه من الوجوه، مناسبتی ما بین حضرت مسیح و سامرّا نیست و عدم مناسبت نیز ظاهر و هویدا است؛ چنان چه، انطباق این آیه بر حضرت قائم، ظاهر و صریح است، چه آن که آن حضرت است که در سرداب خانه‌اش از ابصار ظلمه در دریایی که به اعجاز آن بزرگوار، در آن سرداب ظاهر شد، منهزم و مستتر گردید.

آن سرور از انظار غایب گردید و الحال آن سرداب، برای طایفهٔ شیعهٔ اثنیٰ عشریه، مقام معروف و مزار مشهوری است، با آن که مسیحیّین در تواریخ خود ذکر نکرده و روایت ننموده‌اند که مسیح فرار نموده باشد یا از سامرّا و طریق آن عبور کرده باشد و یا در اراضی قریب به آن، ورود نموده باشد. پس این آیه قطعاً بر مسیح منطبق نشود، به علاوه آن چه در این فصل از کتاب عزیر است که خداوند متعال در مقام غضب

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۰.

فرمودنش به این بلده، چیزی می‌فرماید که ترجمهٔ آن این است:

به درستی که سامرّا مورد هجوم واقع می‌شود، زیرا اهل آن خدای خود را به غضب آوردند. طفل‌های ایشان قطعه قطعه می‌شوند و شکم زنان آبستن آن‌ها پاره می‌گردد.

این مواعید معلومه، کنایه از این است که این بلده، مورد تهاجم واقع می‌شود، چنان چه تمام این مواعید، بعد از غیبت آن بزرگوار در این بلده، واقع گردید»[1].

[کتاب حیقوق نبی]

۱۸ رقرفه

در بشارت ظهور امام زمان علیه السلام، در کتاب حیقوق نبی[2] است.

بدان که حضرت حیقوق از پیغمبران عظیم الشأن بنی‌اسراییل است. از تاریخ یوسف بن کوریون معلوم می‌شود، در زمان تسلّط بختنصر بر بیت‌المقدّس و اسیری بنی‌اسراییل حیات داشته و به اعتقاد یهود، بعد از حضرت حیقوق پیغمبری مبعوث نشده است.

در فصل دوّم کتاب حیقوق، آیاتی مذکور است که خدای تعالی، بعثت حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را به حیقون بشارت داده است.

هم چنین در فصل سوّم، این بشارت، تکرّر یافته، از آن جمله در آیهٔ سوّم می‌فرماید: **الوه** (خالق) **میتمان** (از جنوب) **یابو** (می‌آید) و **قادوش** (و خاص) **مهر پاران** (از کوه فاران) **سلاه** (همیشه) **کیسا** (بپوشد) **شامیم** (آسمان را) **هودوا** (شرافت او) و **تهیلاتو** (و ستایش او) **مالاه** (پرکند) **هاارض** (زمین را).

الوه در لغت عِبری به معنی اله است، معنی آمدن خالق از جنوب، ظهور رحمت الهیّه از جهت جنوب است و مراد از جنوب، مکّهٔ معظّمه است که در جنوب / بیت‌المقدّس - محلّ وحی به حیقوق - واقع است و آن چه بعد فرموده که خاص از کوه

---

۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، صص ۱۸۹ - ۱۸۸.

۲. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۲۵ - ۱۶۲۱.

یاران می‌آید، بیان همان فقرهٔ اولی است که در حقیقت، خدای تعالی رفع توهّم تجسّم فرموده، یعنی مقصود از آمدن خدا از جانب جنوب، ظهور خاص از کوه فاران و پاران است که به اتّفاق جمهور مفسّرین یهود، مکّهٔ معظّمه می‌باشد.

چنان چه در پاراش هیشاره، در بیان ظهورات زمزم و مسکن حضرت اسماعیل می‌فرماید: و یشب (مسکن گرفت) بمیدر (در بیابان) پاران (پاران) و تقه (و بستد) لو (برای) ایمو (مادر او،) ایشاه (زن) بارض (از زمین) مصریم (مصر)، اتّفاق کرده‌اند که مراد مکّه می‌باشد.

مقصود آن که این آیات بالاتّفاق، خبر از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که کلمهٔ مقدّسهٔ: «اشهد انّ محمّداً رسول الله» در تمام صفحهٔ ارض پر شود و وعدهٔ صریحهٔ الهیّه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[1] آشکار گردد و مذاهب مختلفه و ملل متنوّعه برطرف شود. پس این آیهٔ اخیره، اخبار از ظهور حضرت صاحب الأمر ـ ارواحنا فداه ـ است.

[کتاب ملاخی نبی]

۱۹ رفرفه

در بشارات ظهور حضرت بقیة الله در کتاب ملاخی[2] پیغمبر است.

در سیف الأمّه آمده است که در سیمان سوّم کتاب ملاخی است که ابتدا می‌فرماید: «کی هن هیوم تابوعر کنتور و هایوکل ردیم و خل عوثر ایشعا» یعنی: زمانی خواهد آمد که چون تنورِ آتش، گرم باشد و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذرّه خواهند بود.

پس می‌فرماید: و در این روز، ایشان خواهند سوخت به نحوی که نخواهند ماند و بعد از چند کلمه می‌فرماید: «هین انوخی شولح لاخم ات الیا هناوی لیفن بویوم هکادول و هنور» یعنی: در آن روز عظیم، ایلیا را خواهم فرستاد.

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳.

۲. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۷.

تفسیر کلمهٔ ایلیا به علی مرتضیؑ

مخفی نماند که محلّ مطلب از این کلام، فرستادن ایلیا است. چه مراد از او، علی بن ابی طالبؑ است، چنان که در احادیث قبل به آن تصریح شد.

ایلیا به معنی عُلیا است و همین ایلیا است که جمیع امّت‌ها در انتظار او بوده‌انـد. چنان چه در انجیل یوحنّا مذکور است که چون یحیی آمد، یهود، علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیایی؟

گفت: من ایلیا نیستم و نیز در همان انجیل است که عیسیؑ فرمود: «ابن امینس یا ایلیا» خواهند آمد و حال آن که در آن وقت، یحیی آمده بود.

و آن چه بعضی دیگر می‌گویند که مراد، الیاس می‌باشد نیز غلط است؛ چه الیاس، در زمان قریب به زمان داود آمده بود و ملاخی در قریب به زمان حضرت عیسیؑ بوده است، پس قرن‌ها بوده که الیاس آمده بوده است.

بالجمله با ملاحظهٔ این‌ها و آن چه حضرت امیر المؤمنینؑ مکرّر فرموده: منم ایلیا! تشکیکی باقی نمی‌ماند که مـراد، آن حـضرت است و مـی‌توان ایـن فـقرات را از اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامرؑ گرفت. چه در آن روز، پیش از ظـهور حضرت صاحبؑ، حضرت علیؑ به دنیا خواهد آمد، چنان چه احادیث ما، بـر آن متّفق است.

[کتاب عاموس نبی]

۳۰ رقرفه

تفسیر کلمهٔ ایلیا به علی مرتضیؑ

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله در کتاب **عاموس نبی** است چنان که در سیف الأمّه است که در سیمان هشتم کتاب عـاموس نـبی مـی‌فرماید:

۱۴۴

«هیلخو شنی‌ایم یحداب بیلتی‌ایم تو عاد و هیشعق اری ییعرو طرف آن لوهیی کفیر قولومیم عونا تو بیلتی‌ایم لاخاد».

یعنی، در آن وقت هر دو همراه هم می‌آیند، می‌شود آن چه می‌خواهند، نتوانند به جا آورند می‌تواند بود شیر در میدان صدا کند، بی آن که فتح نماید و شیر بچه در خانهٔ

خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد؟

تا این که بعد از چند فقره می‌گوید: شیر، فریاد خواهد نمود و کیست که ترسان نشود؟ ظاهر آن است که مراد از دو که همراه می‌آیند، محمد و علی‌علیهما السلام باشند و شیر، اشاره به علی باشد که اسم او، حارث و حیدر و غضنفر است که هر سه به معنی شیر است.

این ناچیز گوید: قویّاً محتمل است که مراد از هر دو همراه هم می‌آیند، حضرت بقیة الله و حضرت عیسی‌علیه السلام باشند، چنان که صریح اخبار، متظافره از فرود آمدن آن بزرگوار از آسمان و وزیر حضرت مهدی بودن آن حضرت است.

مراد از شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید، اشاره به ندایی باشد که حضرت بقیة الله، وقت ظهورش نزد خانهٔ کعبه می‌نماید که: «**الا یا اهل العالم انا الصّمصام المنتقم**» و هنوز در آن وقت فتحی در بلاد از آن بزرگوار، واقع نشده باشد و مراد از شیر بچه، حضرت مسیح باشد.

مراد از خانهٔ خود صدا کردن و چیزی به دست نیاوردن، اشاره به محاربهٔ او با دجّال بدسگال در حدود اورشلیم باشد که خانهٔ او است.

و مراد از فقرهٔ اخیره که شیر فریاد خواهد کرد، و کیست که نترسد؟ ندای حضرت بقیة الله باشد که تمام اهل عالم، خصوصاً اهل شرک و کفر از ندای جانفزایش خایف و ترسان گردند. و الله الاعلم.

[کتاب حکای پیغمبر]

۲۱ رفرقه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجّت، در کتاب **حکّای پیغمبر** است.

در سیف الأمّه آورده که در سیمان دوّم کتاب حکّای پیغمبر است ـ که ظاهراً او را در لغت فرنگیان، یاژی تعبیر کنند ـ که می‌فرماید: «**کو امر ادنای سبات عداحت معط هی و انی مرعشرات هشمیم و ات هارص و ات هیام و ات هجراء و هیرعشی و**

ات کل هکومیم املتات هبیت هر کبدلی امرادنی و سوات کاوول ییهیه هبیت هزحا حرن مین هراشن امراد ناسبات و هفحت کسیس مملحوت و هشمدت حزت هکومیم فحتی مرکوا و ایراد».

یعنی: سهل مانده است که من آسمان‌ها و زمین، دریاها و اطراف عالم را به حرکت آورم و عجم را تغییر دهم و بیاید آن کسی که جمیع عجم، در انتظار او باشند.

بتخانه را از خوبی‌ها پر سازد، خوبی‌های خانهٔ آخرین بِهْ از خانهٔ اوّلین است.

من در آن زمان، تخت‌های پادشاهان را سرنگون خواهم ساخت و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست.

بر طالب حق ظاهر است که عجم را تغییر نداده، مگر محمد بن عبدالله ﷺ؛ هم چنین جبروت عجم نشکست، مگر به واسطهٔ محمد بن عبدالله ﷺ و تخت‌های پادشاهان سرنگون نشد، مگر در دولت آن حضرت. خانهٔ آخرین نیز اشاره به خانهٔ کعبه است که از بیت‌المقدّس بهتر است.

این ناچیز گوید: قویّاً محتمل است این فقرات اشاره به ظهور حضرت بقیة الله باشد، چه این اوضاع که حکّای نبی گفته، در زمان ظهور او، هویدا می‌شود.

خانهٔ آخرین، اشاره به بنا نمودن مسجدی در کوفه باشد که برای آن هزار در باشد، چنان چه در اخبار کثیره است.

و بدیهی است که این خانه، بهتر از خانهٔ اوّلین در کوفه است، و الله الاعلم.

[کتاب یوئیل نبی]

۲۲ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در کتاب یوئیل [۱] است. ۱۴۶

در سیف الأمّه است که در فصل دوّم کتاب یوئیل پیغمبر ـ که از پیغمبران

---

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۸۵.

بنی‌اسرائیل است ـ مذکور است و اوّل آن، این است: «**و هایعی قهر قدش ارگز و کل اریشوها ارص کیبایوم ادونی ناکیفار و یوم خوشخ اداف لا یوم عاذان لا و عرافل**».

یعنی، در کوه مقدّس صدا بلند کنند و به کلّ زمین برسانند که روز صاحب می‌آید و روز تاریکی و تیرگی نزدیک شد.

خلاصهٔ معنی سایر فقرات آن که در آن روز، امّت بسیار و شجاعانی که امّتی از اوّل، مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود و در کوه‌ها پهن خواهند شد؛ پیش آن، آتش سوزان و در عقب آن، شعلهٔ فروزان خواهد بود و زمین در آن وقت، چون باغ باصفا و امّت‌ها مانند اسبان می‌روند و در برابر آن‌ها عذاب خواهد بود.

تا این که در آخر می‌گوید: آن نور خدا، پیشاپیش لشکر خود آواز خواهد داد. زیرا لشکر او بسیار است، بسیار شجاع و اطاعت کنندهٔ صاحب خود و انطباق بسیاری از این‌ها بر پیغمبر آخر الزّمان و لشکر او و بیرون آمدن از کوهستان مکّه و پهن شدن آن‌ها بر کوه‌ها و اطراف عالم، ظاهر است. و الله اعلم.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیة الله، بسی واضح و لایح است؛ خصوصاً به قرینهٔ لفظ صاحب که از القاب خاصّهٔ آن بزرگوار می‌باشد. انتهی.

[بشارت حضرت خضر]

رفرفُ خضر في بشارة الخِضْر، در بشارت ظهور موفور السرور و حضرت بقیة الله، ـ عجّل الله فرجه الشریف ـ از خضر پیغمبر است.

نقل این بشارت، اگر چه مناسب بود بعد از بشارات تورات مذکور گردد، لکن به ملاحظاتی که بر اهلش مخفی نیست، در آخر بشارات انبیای بعد از موسی علیه السلام آن را مذکور می‌داریم.

کلینی در کافی،[1] صدوق در کمال الدین[2] و عیون[3] و علل،[4] شیخ طوسی[5] و نعمانی در غیبت،[6] مسعودی در اثبات الوصیّه و احمد بن ابی طالب طبرسی در احتجاج[7] از حضرت امام محمد تقی عليه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند: حضرت امیر المؤمنین عليه السلام به مسجد روی آورد در حالی که به دست سلمان تکیه فرموده بود و امام حسن عليه السلام در خدمتش بود. به مسجد در آمد و جلوس فرمود، ناگاه مردی خوش هیأت و نیکو جامه روی آورد، و بر آن حضرت سلام کرده حضرت نیز، جواب گفته، بنشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین! سه مسأله پرسش کنم اگر مرا از آن‌ها اخبار فرمودی، دانم که در حقّ تو مرتکب شده‌اند آن چه بر آن‌ها قضا رفته و این که در دنیا و آخرت برای آنان ایمنی نخواهد بود وگرنه دانم که تو و آنان یکسان و به یک میزان می‌باشید. حضرت امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: آن مسایل را بپرس!

عرض کرد: مرا خبر ده از کسی که به خواب رود، روان او به کجا شود؟ و آن که ذاکر و ناسی است، ذکر و نسیانش از چه ناشی است؟

و هم چنین شباهت فرزند مردی به اعمام و اخوال خود از چیست؟

پس حضرت امیر المؤمنین عليه السلام رو به جناب امام حسن عليه السلام کرده، فرمود: یا ابا محمد جوابش بگوی! جناب حسن عليه السلام جوابش گفت. آن گاه مرد بعد از ادای شهادتین گفت: بر دوام شهادت دهم که تویی وصیّ رسول خدا و قایم به حجّت او.

سپس به سوی امیر المؤمنین عليه السلام و هم به سوی امام حسن عليه السلام اشاره نموده و گفت: شهادت دهم که تویی وصیّ و قائم به حجّت، امیر المؤمنین عليه السلام و شهادت دهم که

۱. الکافی، ج ۱، صص ۵۲۶ ـ ۵۲۵.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۵ ـ ۳۱۳.
۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹ ـ ۶۷.
۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۸ ـ ۹۶.
۵. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۱۵۵ ـ ۱۵۴.
۶. الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۶۰ ـ ۵۸.
۷. الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۹۸ ـ ۳۹۶.

حسین بن علی علیه السلام، وصیّ برادر خود و قائم به حجّت او است، بعد از او شهادت دهم بر علی بن الحسین علیه السلام که او قائم به امر حسین، بعد از او است و شهادت دهم بر محمد بن علی علیهما السلام که او قائم به امر علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او شهادت دهم بر جعفر بن محمد علیهما السلام که او قائم به امر محمد است و شهادت دهم بر موسی علیه السلام که قائم به امر جعفر بن محمد علیهما السلام است و شهادت دهم بر علی که او قائم به امر موسی بن جعفر علیهما السلام است و شهادت دهم بر محمد بن علی که او قائم به امر علی بن موسی است و شهادت دهم بر علی بن محمد که او قائم به امر محمد بن علی است و شهادت دهم بر حسن بن علی که او قائم به امر علی بن محمد است. «و أَشْهَدُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، لَا یُکَنَّی وَ لَا یُسَمَّی حَتَّی یَظْهَرَ أَمْرُهُ فَیَمْلَأَهَا عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ».

و شهادت دهم بر مردی که فرزند حسن است، کنیّه و نامش برده نشود تا زمانی که امر او ظاهر شود. پس زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین!

آن گاه برخاست و برفت. امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را فرمود: یا ابا محمد! از پی او درآی! ببین به کجا می‌رود؟

حضرت امام حسن بیرون شده، «فَقَالَ: مَا کَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَا دَرَیْتُ أن أخذ من ارض اللّه» فرمود: نبود جز آن که پای خود را بیرون مسجد نهاد؛ دیگر ندانستم به کجای زمین خدا رفت. پس خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و واقعه را عرض نمودم، فرمود: یا ابا محمد! آیا او را می‌شناسی؟

عرض کردم: خدا و رسول او و امیر المؤمنین داناترند.

فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود.

این ناچیز گوید: ثقة الاسلام کلینی، بعد از آن که خبر را از عدّه‌ای از اصحاب، از احمد بن محمد برقی روایت نموده، فرمود: و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفّار،

از احمد بن ابی عبدالله، از ابی هاشم مانند همان خبر را بدون تفاوت برای من حدیث کرد و محمد بن یحیی گفت به محمد بن حسن صفّار گفتم: یا ابا جعفر! دوست داشتم این خبر از غیر جهت احمد بن ابی عبدالله آمده بود، گفت: هر آینه، ده سال پیش از وقوع حیرت، مرا از این خبر حدیث کرد.»[۱]

بدان که مراد به حیرت، زمان وفات حضرت عسکری است. ما متن خبر را از کافی روایت کردیم و مرویّ کتب دیگر با مرویّ کافی تفاوتی ندارند، جز این که در آن‌ها، جواب حضرت حسن علیه‌السلام به تفصیل، مذکور است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۶.

عبقریّه هشتم

[بشارت ظهور در اناجیل اربعه]

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ در اناجیل اربعه است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[انجیل متی، باب ۲۴]

۱ رفرفه

در بشارت ظهور آن سرور، در انجیل متی[1] است.

چنان که در باب بیست و چهارم آن، پس از خبردادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان، فرماید:

۲۵ ـ اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶ ـ پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷ ـ زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸ ـ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹ ـ و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰ ـ آن گاه علامت پسر انسان، در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین،

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل متی]، صص ۵۸ ـ ۵۷.

سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید.

۳۱ - و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲ - اینک از درخت انجیر، مَثَلش را فراگیرند که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳ - شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر ظهور حضرت بقیة الله ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ و زمان او بسی واضح و لایح است، کما لا یخفی.

و ایضاً در انجیل متّی، در امر فرمودن حضرت عیسی علیه السلام به انتظار ظهور:

۴۲ - چنین می‌فرماید: بیدار باشید! زیرا نمی‌دانید کدام ساعت، خداوند شما می‌آید.

۴۳ - لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب، دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت به خانه‌اش نَقب کند.

۴۴ - لذا شما نیز آماده باشید! زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، پسر انسان می‌آید.

[انجیل متی، باب ۱۳]

۲. رفرفه

در انیس الأعلام «۱» است که در باب سیزدهم انجیل متّی، از آیهٔ ۳۱ به این نحو رقم شده است: «**مثل خین موتیلی الّه و مری که دمی ملکوت دشمی لدندکت دخر دل دشقیللی ذرعیلی بخقلی و هی بوش ذعورتل من کلّه برزرعی ابن ایمن دکور و سل بوش کورتل من کلّه یرقی که هوی ایلن اخ داتی طیری دشمی شری بیعون**».

ترجمه:

آیهٔ ۳۱: بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان، مثل دانهٔ خردلی

۱. انیس الاعلام فی نصرة الاسلام، ج ۲، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۲.

است که شخصی گرفت و در مزرعهٔ خویش بِکِشت.

۳۲: هر چند از سایر دانه‌ها کوچک‌تر است، ولی چون نموّ کند، بزرگ ترین بُقُول است، درختی می‌شود چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند؛ انتهیٰ.

پس ملکوت آسمان، طریقة النّجاتی است که به سبب ظهور شرع محمد ﷺ، ظاهر شد، زیرا در میان قومی نشو و نما نمود که به جهت بودن غالب ایشان از اهل بوادی، نزد اهل عالم حقیر بودند، به علوم و صناعات غیر واقف و از لذّات جسمانیّات محروم بودند. به خصوص نزد یهود، زیرا از اولاد هاجر بودند.

پس، الله جلّ شأنه، خاتم الأنبیاء ﷺ را از میان ایشان مبعوث فرمود، شریعت آن جناب، در ابتدای امر و به حسب ظاهر به منزلهٔ حبّهٔ خردل و اصغر الشّرایع بود، لیکن نسبت به کلّ اهل عالم عمومیّت داشت؛ در مدّت قلیلی نموّ کرد و اکبر شرایع شد، شرق و غرب را احاطه کرد، حتّی کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند، به ذیل شریعت آن جناب، تشبّث نمودند.

این ناچیز گوید: محتمل است مراد از کشت کنندهٔ خردل، حضرت خاتم النبیّین باشد که در چنان وقتی که صاحب انیس الأعلام شرح داده، شریعت اسلامیّه را کشت.

مراد از نموّ آن خردل و بزرگترین بقول بودنش، زمان ظهور حضرت بقیة الله باشد که این شریعت، در زمان او چنان نموّ کند که تمام مردمان بر شریعت مقدّسهٔ اسلامیّه باشند و شرع و دینی غیر از آن، نباشد.

و مراد از مرغان هوا که آمده بر شاخه‌هایش آشیان گیرند، ملایکه باشند، که در آن زمان با جنّیان و آدمیان هم دوش و همعنان، در خدمت آن سرور بوده و برملا و عَیان گردند؛ و الله العالم.

[انجیل متی، باب ۲۰]

۳. رفرفه

آیات مسطوره‌ای در انجیل متّی

و ایضاً در انیس الأعلام[1] است که در مدح شرع و امّت حضرت خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله، جناب عیسی علیه السلام در باب بیستم انجیل متّی چنین می‌فرماید:

(۱) سبب دکی دمی ملکوت دشمی لنش مردبت دیلطلی بموریش ددبقو فعلی تکرمه.

(۲) و قطعلی ام فعلی من دی نر بیوم و شد رتلی لکرمه.

(۳) و یلطلی بساعت دطلا و خزیلی خینی دکلی بشوق باطیلی.

(۴) و مری الّه زیمون اپ اختون‌لکرم دمندی دیلی واجب بت یبنّوخون.

(۵) و انی زل و یلطلی مدری بساعة داشت و دعتچه و عبدلی و هتخه.

(۶) و اخ بساعة دخد عسر پلطلی و موخچل خینی بکلی باطیلی و مـری الّـه قمودی کلیتون لخه کله یوم باطیلی.

(۷) امری الّه دنش لا دبقلی الن مری الّه زیمون اوپ اختون لکـرم و مـندی دیلی واجب بت شقلتون.

(۸) این کتب دیلی دمش مری سردکرم لناظره قری فعلی و هلون حقی و شری من خارای و هلقمی.

(۹) و تیلون انی داخ ساعة دخد عسر شقلّون دینار دینار.

(۱۰) و کدتیلون قمی خشبلون دزو دبت شقلیوه و شقلون دینار دینار اوپ انی.

(۱۱) و کدشقلون طور طملون علی مروپلت.

(۱۲) و امری انی خارای خد ساعة پلخلون و عبید لوخ برابر عمّن دطعنن یقره دیوم و خمه.

(۱۳) این هو جوبلی و مری لخ منه خوری ناحق لیـون بـعبد بـیوخ لوبـدینار قطعلوخ عمّی.

---

۱. انیس الاعلام فی نصرة الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

(۱۴) شقول دیوخ و سی این بیعایون دلده خارا یا بین اخ دواپ الوخ.

(۱۵) نیلل بدستور الّی دمندی دبسملی عبد بدی بن عینوخ بشتل سبب دانا طابون.

(۱۶) هتخ بت هوی خارای قمی و قمی خارای به سبب در ابنا قری و خچین کبی.

معنی:

(۱) زیرا ملکوت آسمان، صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا به جهت تاکستان خود، عمله اجرت نماید.

(۲) پس برای عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.

(۳) و قریب به ساعت سوّم، بیرون رفته، بعضی دیگر را دید که در بازار، بیکار ایستاده‌اند.

(۴) به ایشان نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید، آن چه حقّ شماست، به شما می‌دهم، پس رفتند.

(۵) باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، چنین کرد.

(۶) و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر را یافت که بیکار ایستاده بودند، به ایشان گفت: بهر چه تمام روز، این جا بیکار ایستاده‌اید؟

(۷) گفتند: هیچ کس ما را اجرت نکرد. به ایشان فرمود: شما نیز به تاکستان بروید، آن جا حقّ خویش را خواهید یافت.

(۸) و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود فرمود: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اوّلین، مزدشان را ادا کن!

(۹) پس اصحاب یازده ساعت آمده، هر نفر، دیناری یافتند.

(۱۰) و اوّلین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت، ولی ایشان نیز هر نفر، دیناری یافتند.

(۱۱) امّا چون گرفتند، به صاحب خانه، شکایت نموده.

(۱۲) گفتند: این آخرین، یک ساعت کار کردند، ایشان را با ما که متحمّل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم، مساوی ساخته‌ای؟

(۱۳) در جواب یکی از ایشان فرمود: ای رفیق! بر تو ظلمی نکرده‌ام، مگر به دیناری با من قرار ندادی؟

(۱۴) حقّ خود را گرفته، برو! می‌خواهم به این آخرین، مثل تو دهم.

(۱۵) آیا مرا جایز نیست از مال خود، آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن روز که من نیکو هستم.

(۱۶) بنابراین اوّلین، آخرین و آخرین، اوّلین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم. انتهیٰ.

و در انیس الأعلام [1] است که **مصنّف این کتاب گوید:** آخرین، امّت محمد ﷺ می‌باشند که ایشان در اجر مقدّم خواهند بود. ایشان آخرینند که در روز قیامت اوّلین خواهند بود.

قال النبی ﷺ: **«نحن الاخرون السّابقون»،** [2] یعنی، ماییم امّت آخر که بر جمیع امم، سبقت خواهیم جست. و قال ایضاً: **«انّ الجنّة حرّمت علی الأنبیاء کلّهم حتّیٰ ادخلها و حرّمت علی الأمم حتّی تدخلها امّتي»** [3] یعنی، به درستی که جنّت بر تمامی پیغمبران حرام است تا من داخل آن نشوم و بر جمیع امم حرام است تا امّت من داخل آن نشوند.

ایضاً در خبر دیگر، در مرض موت پیغمبر، جبرییل از جانب ربّ جلیل نزول اجلال فرمود و عرض کرد: یا احمد! بهشت بر همهٔ پیغمبران و امّت ایشان حرام است تا تو و امّت تو داخل نشوید، موافق آیهٔ ۸: ناظر خود را طلبیده و خواهد فرمود: از

۱۵۶

---

۱. انیس الاعلام فی نصرة الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. نوادر المعجزات، ص ۱۰۳.

۳. ر.ک: خصال، ص ۴۱۳، ۵۷۴؛ الاختصاص، ص ۳۵۶؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۴۳، ص ۲۱۷ و... .

آخرین، مزد ایشان را ادا کن و موافق آیهٔ ۱۶: اوّلین، آخرین و آخرین، اوّلین خواهند شد.

فخر رازی در تفسیر انّا انزلناه نوشت که روز قیامت، شخصی اسراییلی را می‌آورند که چهار صد سال عبادت خدا کرده است و شخصی را از امّت مرحومه می‌آورند که چهل سال عبادت نموده است؛ پس ثواب چهل سالهٔ این، اکثر از ثواب چهارصد سالهٔ آن خواهد بود. شخص اسراییلی عرض می‌کند: خدایا تو عادلی، ثواب آن را از خود زیادتر می‌بینم.

خطاب می‌رسد: شما بنی‌اسراییل از عقوبت دنیا ترسیده، مرا عبادت می‌کردید، امّا امّت محمد صلّی الله علیه و آله از عقوبت دنیویّه ایمن بودند، لقوله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾[۱]. پس خلوص ایشان در عبادت، اکثر بود، لهذا ثواب ایشان، اکثر است.[۲]

و ایضاً مصنّف آن کتاب گوید: خدا را به شهادت می‌طلبم که همین یك بشارت در اثبات نبوّت حضرت خاتم الانبیا، و این که شرع او تا روز قیامت مستمر است و امّت او آخر امم‌اند، برای اهل انصاف، کافی و وافی است و خدا را حمد می‌کنم که مرا به این نحو استدلال، ملهم نمود که احدی از علما را ندیدم و به کتابی برنخوردم که به این آیات، بر حقانیّت این دین و افضلیّت این امّت از جمیع امم استدلال نماید. قال الله عزّوجلّ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[۳] الآیة.

ایضاً به هزار هزار زبان، خدا را شکر می‌نمایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلک آخر امم منسلک گردیده‌ام و ان شاء الله در روز قیامت، به موجب فرمایشات خود عیسی علیه السلام از اوّلین خواهم بود و از درگاه احدیّت مسألت می‌نمایم، که همهٔ قسّیسین و اهل تثلیث را به توحید خالص هدایت بفرماید «اللّهمّ ثبّتنی علی الدّین القویم و الصّراط المستقیم بمحمّد و آله الطّاهرین؛

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۳.
۲. انیس الاعلام فی نصرة الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.
۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۱۰.

برحمتك يا ارحم الراحمين».

این ناچیز گوید: قویّاً محتمل است که مراد از آخرین، منتظرین ظهور موفور السرور حضرت بقية الله باشند، با آن ثواب‌هایی که خداوند متعال برای این نیّت ایشان قرار داده که از جمله، مثل کسی است که در رکاب امام زمان جهاد نماید، خصوصاً به قرینهٔ فرمایش عیسیعليه السلام که فرموده: خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم ـ که مراد از برگزیدگان، سی صد و سیزده نفر از اصحاب خاصّ آن حضرت باشند که در یک شب در مکهٔ معظّمه، نزد آن حضرت، مجتمع آیند. و الله الاعلم.

[انجیل متی، باب ۲۴]

۴ رفرفه

و ایضاً در **انجیل متّی** [1] در باب بیست و چهارم آن پس از خبردادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان فرماید:

۲۵ ـ اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶ ـ پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن‌که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷ ـ زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸ ـ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹ ـ و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰ ـ آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید.

۳۱ ـ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل متی]، صص ۵۸ ـ ۵۷.

اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲ - اینک از درخت انجیر مثلش را فراگیرند، که چون شاخه‌اش نازک شود، برگ‌ها می‌آورد، می‌فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳ - هم چنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

[انجیل مرقس، باب ۱۳]

۵ رفرفه

در بشارت ظهور آن حضرت در **انجیل مرقس**[۱] در باب سیزدهم آمده است:

۲۱ - پس هرگاه کسی به شما بگوید، اینک مسیح این جاست یا اینک در آن جا، باور مکنید.

۲۲ - از آن روز که مسیحان دروغ و انبیای کذبه ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به قسمی که اگر ممکن بود، برگزیدگان را هم گمراه می‌نمودند.

۲۳ - لیکن شما بر حذر باشید. اینک از همهٔ امور، شما را از پیش خبر دادم.

۲۴ - و در آن روزهای بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد.

۲۵ - و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل خواهد گشت.

۲۶ - آن‌گاه پسر انسان را ببینند که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می‌آید.

۲۷ - در آن وقت، ملایکهٔ خود را فرستاده و برگزیدگان خود را از جهات اربعه، از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

۲۸ - الحال از درخت انجیر، مثلش را فراگیرند که چون شاخه‌اش نازک شود، برگ می‌آورد، می‌دانند که تابستان نزدیک است.

۲۹ - هم چنین شما نیز چون این چیزها را واقع ببینید، بدانید که نزدیک، بلکه بر

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل مرقس]، ص ۱۰۵.

در است.

۳۰ - هر آینه به شما می‌گویم: این فرقه نگذارند تا جمیع این حوادث واقع نشود.

۳۱ - آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

۳۲ - ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر، هیچ کس اطّلاع ندارد، نه فرشتگان آسمان، نه پسر.

ایضاً در انجیل مرقس در باب سیزدهم فرماید:

۳۳ - پس بر حذر و بیدار شده، دعا کنید. زیرا نمی‌دانید آن وقت کی می‌شود.

۳۴ - مثل کسی که عازم سفر شده، خانهٔ خود را وا گذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هر یک را به شغلی خاصّ، مقرّر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.

۳۵ - بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید صاحب خانه کی می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.

۳۶ - مبادا ناگهان آمده، شما را خفته یابد.

۳۷ - امّا آن چه به شما می‌گویم. انتهی الآیات.

[انجیل لوقا، باب ۲۱]

۶ رفرفه

در بشارت ظهور آن بزرگوار است، در انجیل لوقا[۱] در باب بیست و یکم.

۵ - چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگ‌های خوف و هدایا آراسته شده است، گفت:

۶ - ایّامی می‌آید که از آن چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود که به زیر افکنده نشود.

۷ - از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد! پس این امور، کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟

---

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل لوقا]، ص ۱۷۵.

۸ - گفت: احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده و خواهند گفت که من هستم و آن وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید!

۹ - چون اخبار جنگ‌ها و فسادها را بشنوید، مضطرب نشوید، زیرا وقوع این امور اوّل ضرور است، لیکن انتهی در ساعت نیست.

۱۰ - پس به ایشان گفت: قومی با قومی و دولتی با دولتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱ - و زلزله‌های عظیم در جای‌ها و قحطی‌ها و وباها پدید آید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

اقول: پس از اِخبار از خرابی اورشلیم و پراکندگی یهود، در آیات چندی فرماید:

۲۵ - و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات پدید خواهد شد و بر زمین تنگی و حیرت برای امّت‌ها به سبب شوریدن دریا و امواجش روی خواهد نمود.

۲۶ - و دل‌های مردم از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، ضعف خواهند کرد، زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده، با قوّت و جلال عظیم می‌آید.

۲۸ - و چون ابتدای این مقدّمات بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید، از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.

۲۹ - و برای ایشان مثلی گفت که درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید.

۳۰ - که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است.

۳۱ - و هم چنین شما چون این امور را مشاهده کنید، بدانید که ملکوت خدا قریب شده است.

۳۲ - هر آینه به شما می‌گویم که این فرقه نخواهد گذشت، تا جمیع این امور واقع نشود.

۳۳ـ آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلام من هرگز زایل نگردد.

۳۴ـ پس خود را حفظ کنید، مبادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵ـ زیرا مثل دامی بر جمیع سکنهٔ روی زمین، خواهد افتاد.

۳۶ ـ پس در هر وقت، دعاکنان بیدار باشید تا شایستهٔ آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست، نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.

وایضاً در انجیل لوقا در باب بیست و یکم آن:

۳۴ ـ پس خود را حفظ کنید، مبادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

[انجیل لوقا، باب ۱۲]

ایضاً انجیل لوقا در باب دوازدهم:

۳۵ ـ کمرهای خود را بسته و چراغ‌های خود را افروخته بدارید!

۳۶ ـ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند، تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ در را برایش باز کنند.

[تذکر بعضی از علما]

۷ رفرفه

بدان که بعضی از دانشمندان بعد از این که این آیات منقوله از اناجیل اربعه را که دلالت بر ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله دارند، ذکر نمودند، در ذیل آن‌ها اشاراتی بیان کرده‌اند که مبیّن این آیات و موضح دلالات آن‌ها است، خوش داشتم آن‌ها را به عین عبارت او در این مقام ـ تحفة للنّاظرین الکرام ـ درج نمایم.

اشارهٔ اوّل: هر کس که در علایم ظهور حضرت مهدی موعود ـ ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء ـ که بر لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمّهٔ هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ گذشته، تدبّر و تفکّر نماید، برای او شک و شبهه نمی‌ماند که آن چه را حضرت روح الله علیه السلام فرموده، از دلایل آن نور و علایم آن ظهور است و لفظ پسر انسان، در لسان مبارک حضرت عیسی علیه السلام، در انسان کامل و حجّت خدا استعمال شده

۱۶۲

دلیلی قائم نیست بر این که مقصود، خود آن حضرت است.

این که نصارا، علایم مذکوره را از علایم نزول حضرت مسیح دانسته‌اند، به هیچ جه منافاتی با عقیدهٔ ما ندارد، چه بر حسب اخبار متواتره به اتّفاق تمامی اهل اسلام، ول حضرت مسیح، پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. پس تمام علایم ول حضرت مسیح، علامت ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد و بالعکس.

اشارهٔ دوّم: آن چه را حضرت مسیح فرموده که در آن وقت، ملائکهٔ خود را ستاده، برگزیدگان خود را از جهات اربعه از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم واهد آورد، بعینها در ظهور حضرت مهدی موعود ـ قائم آل محمد ـ و اجتماع حاب آن حضرت در مکّهٔ معظّمه، در یوم الدّعوه و یوم البیعه، در آخر خبر مروی کفایة الاثر، [1] از عبدالعظیم حسنی رحمه الله از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت شده ه در این خصوص می‌فرمایند:

«یجتمع إلیه من أصحابه، عدد أهل بدر، ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً من اصي الأرض و ذلك قول الله عزّوجلّ: ﴿أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعاً إِنَّ اللهَ لَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾[2].»

شیخ طوسی در غیبت، از ابوبصیر روایت کرده، قال: سمعت ابا عبدالله یقول: کان یر المؤمنین یقول: «لا یزال النّاس ینقصون حتّی لا یقال اللّه فإذا کان ذلك ضرب سوب الدّین بذنبه فیبعث اللّه قوماً من أطرافها و یجیئون قزعاً کقزع الخریف و نه إنّي لأعرفهم و أعرف أسماءهم و قبائلهم و اسم أمیرهم و مناخ رکابهم و هم م یحملهم اللّه کیف شاء من القبیلة الرّجل و الرّجلین حتّی بلغ تسعة فیتوافون من فاق ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر و هو قول الله ﴿أَیْنَ مَا ونُوا...﴾[3]، الخ.»

1. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۸۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۸.
2. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۸.
3. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.

خلاصهٔ خبر آن که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: همواره امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: بر دوام، مردم دیندار کم شوند تا زمانی که دیگر لفظ مبارک الله، از روی حقیقت گفته نشود. پس چون چنین شود، امر دین رواج گیرد، کار آن، قرار یابد و امیر دین پدیدار گردد، پس خدا، گروهی را از اطراف زمین برانگیزاند که مانند پاره‌های ابر پاییز از اطراف جمع شده، به یکدیگر پیوند گیرند.

به خدا سوگند! نام‌های آن‌ها، قبایل آن‌ها را و نام امیر آن‌ها را می‌شناسم و آنان گروهی هستند که خدا به هر کیفیّتی که خواهد، ایشان را به سوی میعاد حمل می‌فرماید. پس به شمارهٔ اصحاب بدر، سی صد و سیزده نفر، از آفاق ورود نمایند و این است قول خدای تعالی: **﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا﴾**...الخ. یعنی هر جای زمین که باشید، خدا شما را بیاورد، به درستی که خدا بر هر چیز تواناست.

و این که فرموده از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، نیز با اصحاب آن حضرت مطابق است، چه در اخبار بسیار روایت شده که جمعی کثیر از ملایکه و نجبای جنّ در یوم البیعه، در مکّه حاضر شده و به تفصیلی که ان شاء اللّه بیان خواهد شد، با حضرت قائم علیه‌السلام بیعت نمایند. و انکار نمودن جنّ و ملک، هر آینه ردّ بر تمام شرایع الهیّه و ناشی از کفر و زندقه و الحاد است.

اشارهٔ سوّم: این که حضرت مسیح فرموده: آن‌گاه پسر انسان را ببینید که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می‌آید، با آن چه در روایات معتبره برای حضرت قائم بیان شده، مطابق است.

مجلسی ـ علیه الرحمه ـ در رساله‌ای که مشتمل بر چهارده حدیث است، می‌فرماید: به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی، حضرت ذوالقرنین را میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب، یعنی با صاعقه و رعد و برق مخیّر کرد. ذوالقرنین، ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه برای قائم آل محمد(عج الله) ذخیره شد. حضرت بر آن ابر، سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین

خواهد گردید.»[1] انتهی.

در حدیث پانزدهم از احادیث معراجیّه است که چون خدا، انوار امامان دوازه گانه را در شب معراج به حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله ارائه داد، فرمود:

«و لاطهرنّ الأرض باخرهم من اعدائی و لامکنه مشارق الأرض و مغاربها و لأسخرنّ له الريّاح و لأذلّلن له السّحاب الصّعاب»....الخ[2].

هر آینه به سبب آخرینِ ایشان زمین را از دشمنانم پاکیزه کنم و هر آینه البتّه او را مالک مشارق و مغارب فرمایم و هر آینه البتّه بادها را برای او مسخر نمایم و ابرهای سرکش را برای او رام گردانم. بلکه اخبار معتبره وارد است که بعضی از اصحاب حضرت قائم، بر ابر سوار شده، در مکّه حاضر شوند.

و فی الغیبة النعمانی عن ابی جعفر علیه السلام قال: **«اصحاب القائم علیه السلام ثلث مائه و ثلثة عشر رجلاً اولاد العجم، بعضهم یحمل في السّحاب نهاراً یعرف باسمه و نسبه و حلیته و بعضهم نائم علی فراشه، فیُریٰ في مکّه علی غیر میعاد»**[3].

حضرت باقر علیه السلام فرمود: اصحاب حضرت قائم ـ عجلّ الله ـ سی صد و سیزده مرد از فرزندان عجم می‌باشند، بعض ایشان که به نام و نسب و شمایل شناخته شوند، در روز بر ابر سوار شده و برخی بر فراش خود خفته. پس بدون سابقهٔ وعده، در مکّه دیده شوند. اخبار معتبرهٔ دیگر نیز به همین مضمون وارد است، که ان شاء الله در محلّ خود ذکر خواهد شد.

اشارهٔ چهارم: آن چه حضرت روح الله، بنابر مسطور در اناجیل فرموده از آمدن پسر انسان، سوار بر اَبر و هم چنین آن چه در خصوص حضرت قائم ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ و اصحاب آن حضرت در اخبار تصریح شده از سوار شدن بر اَبر، محمول بر ظاهر است و به هیچ وجه، امری داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۸۲، جلد ۵۲، ص ۳۲۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۶.

۳. الغیبة محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

قاطعهٔ الهیّه نیست.

ای بدبختی که چون از این قبیل مطالب، از مظاهر کلیّهٔ الهیّه به گوش تو رسد، به واسطهٔ قصور عقل و فتور دانش خویش فوراً بدون تأمّل و تدّبر، یا راه جحد و انکار پیش‌گیری و یا ابواب تأویلات بارده بگشایی؛ اگر یک صد سال قبل می‌شنیدی که انسانی به سرعت سحاب، در فضای هوا سیر می‌کند، بدون اندیشه، گوینده را تکذیب و کلمات او را از خرافات می‌شمردی.

حال ببین چه اندازه از نفوس، با قوای حربیّه به توسط ابرهای مصنوعی یعنی، طیّاره‌ها و آیرپلان‌ها، چگونه چندین هزار فرسخ مسافت را در اندک زمانی طی می‌کنند، چه آن که، ابر جز بخاری منجمد و متکاثف نیست.

پس از این جا باید دانست که کلمات صادرهٔ از نفوس قدسیّهٔ ربّانیه را، به صرف قصور ادراک و تنگی حوصلهٔ عقل ناقص خود و استبعادات عادّیه، نباید انکار کرد و نیز نباید به موهومات خویش تأویل نمود؛ مگر آن که برهانی عقلی بر امتناع ظاهر آن، قائم شود.

چه آن نفوس قدسیّهٔ الهیّه برای دعوت الی الله و هدایت و ارشاد عموم عباد الله مبعوث و مأمور گردیدند نه برای این که به لُغز و معمّا سخن گفته، خلق را دچار حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند.

لذا حضرات ائمّهٔ هدیﷺ، شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند: چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما به ادراک آن نرسد، انکار نکنید و علم آن را به ما واگذارید.

اشارهٔ پنجم: از تتبّع در همین اناجیل اربعه معلوم شود که حضرت عیسی علی نبیّنا و علی اله و علیه السّلام به دو ظهور بشارت داده است.

ظهور اوّل: ظهور پیغمبری صاحب شریعتِ ابدیّه که از وی به فارقلیط تعبیر نموده، هر چند علامتی برای این ظهور بیان نفرموده، لیکن احوال شخص ظاهر و نام او را گونه‌ای بیان فرموده که هیچ منصف را شبهه نماند که مقصود وی، حضرت خاتم انبیا

ـ محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ـ بوده است. در باب چهاردهم **انجیل یوحنّا**[1] به زبان سریانی مسطور است:

۱۵ ـ رحمین اتون لی فقد انای طار.

۱۶ ـ انوابعی من اب دمرنیوفار اقلیط تتل لکون نهو عمکون لعالم.

۱۷ ـ روح دسرور و هود علم مشکاح لم تب بولوت مطول دلو حزای و لو یدع اتون دن یدعین اتون له دلوت کون عامار و یکون هو.

ترجمهٔ این آیات مطابق نسخه فارسیهٔ مطبوعهٔ لندن سنهٔ ۱۸۸۷:

۱۵ ـ اگر مرا دوست دارید، وصایای احکام مرا نگاه دارید.

۱۶ ـ من از پدر سؤال می‌کنم، تسلّی دهنده‌ای به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.

۱۷ ـ یعنی روح حق که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، امّا شما او را می‌شناسید، زیرا با شما می‌ماند و میان شما خواهد بود.

۲۹ ـ و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید.

۳۰ ـ بعد از این، بسیار به شما نخواهم گفت، زیرا رییس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.

باب پانزدهم انجیل یوحنّا[2]:

۲۶ ـ مادن داتی فارقلیطاها و دنّا مشذ درنا لکون من لوت اب نانیق هو نشهد علی.

۲۷ ـ أوف اتون شهدیتون دمن شورای عالم اتون.

ترجمه مطابق نسخهٔ مزبوره:

۲۶ ـ لیکن، چون تسلّی دهنده‌ای که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم، بیاید،

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل یوحنّا]، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۹.

یعنی روح حق که از پدر صادر می‌گردد، بر من شهادت خواهد داد.

۲۷ ـ و شما نیز شاهد هستید. زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.

باب شانزدهم انجیل یوحنا[1]:

۷ ـ اناشرارا امرنالکون دفقه لکون دنّا ازل ان کراتا لا ازلنا فارقلیطا لا اتی لوث کون ان ازل ای شددو.

۸ ـ و مادات هو نکسیو العالم عال حطّیثا عال زدّ یقوثا عال دینا.

۹ ـ عال حطیثاد لا هیمنن بی.

۱۰ ـ عال زدّیقوثادن دلوث اب ازلنا ولا تو حزیتون لی.

۱۱ ـ عال دینادن دارکوناب عالم هانادن.

۱۲ ـ هو توسکی ایت لی لی میمار لکون الّا لا مشکحیتون لی محدها.

۱۳ ـ شامادانی دو خاد شراراهوند برکون بکلّ شرارا لاکز نملل من رعیان نوش الّا کلّ دیشمع رعیتی داثا نسبّرکون.

معنی این آیات مطابق نسخهٔ مزبوره:

۷ ـ من به شما راست می‌گویم، رفتن من برای شما مفید است، اگر نروم تسلّی دهنده‌ای نزد شما نیاید؛ امّا اگر بروم، او را نزد شما می‌فرستم.

۸ـ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹ ـ امّا بر گناه، زیرا به من ایمان نمی‌آورند.

۱۰ ـ و امّا بر عدالت، از آن سبب که نزد پدرم می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید./

۱۱ ـ و برداوری از آن رو که بر رییس جهان حَکَم شده است.

۱۲ ـ چیزهای بسیار دیگری نیز دارم که به شما بگویم. لکن الآن طاقت تحمّل آن‌ها را ندارید.

۱۳ ـ و لیکن چون او، یعنی روح حق آید، شما را به جمیع راستی، راهنمایی خواهد

---

۱. کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، [انجیل یوحنّا]، ص ۲۳۰.

کرد؛ زیرا از خود تکلّم نمی‌کند، به آن چه شنیده، سخن می‌گوید و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۵ـ و مرا تمجید خواهد نمود، زیرا از آن چه آنِ من است، خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۶ـ هر چه از آنِ پدر است، از من است؛ از این جهت گفتم که از آن چه آنِ من است، می‌گیرد و به شما خبر می‌دهد.

این ناچیز گوید: در این آیات چند امر را بیان فرموده:

اوّل: آمدن فارقلیط از جانب خدا بعد از رفتن او.

در تحقیق لفظ فارقلیط

بدان که! فارقلیط لفظی سریانی و به معنی پسندیده است که چون به زبان عرب درآید، محمد و احمد گفته خواهد شد.

در انجیلی که به لغت عبری و اصل اناجیل است، زیرا زبان قوم حضرت عیسی علیه‌السلام است و به مفاد ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾[1]. حضرت عیسی علیه‌السلام بدان تکلّم فرموده ـ به جای لفظ فارقلیط، لفظ منحِم، به معنی هادی و راهنماست، مرقوم است.

در انجیل یونانی تعبیر به پاراکلیت و در لغت لاتین که زبان فرنگان است، از آن، به پاراکلتم تعبیر شده است که به معنی واسطه است و علمای نصارا که به لغت عرب ترجمه کرده‌اند، برای این که دلالت این کلمه بر بعثت پیغمبر دیگر خفا پیدا کند، به جای آن، لفظ معزّی گذارده‌اند و در ترجمهٔ فارسی هم به معنی تسلّی دهنده، ترجمه کرده‌اند، ولیکن نفعی به حال آن‌ها نخواهد داشت، چون ما به نفس این کلمه، استدلال نکنیم، بلکه به آیات واضحة الدلالات استدلال کنیم، چنان چه بیاید.

دوّم: توقّف آمدن فارقلیط، بر رفتن آن حضرت.

این در بودن فارقلیط، از پیغمبران اولوالعزم صاحب شریعت ناسخه که اجتماعش با وی نشاید صریح است، نه در ظهور روح القدس بر حواریّین چنان چه نصاری گویند:

۱ـ سوره ابراهیم، آیه ۴.

زیرا ظهور روح القدس بر نفوس قدسیّه و اتّصال آنان به روحانیّت وی، منافاتی با حضور مربّی مکمّل - که واسطهٔ جمیع فیوضات است - ندارد، بلکه حضور او اربط و ادخل است و نیز با دیگری از انبیای غیر اولوالعزم و اولیا منافات ندارد، چون آمدن هیچ یک موقوف بر رفتن حضرت روح الله نباشد.

سوّم: بودن فارقلیط صاحب شریعت ابدیّه که تا دوام عالم بماند.

این نیز دلیلی بر بطلان توهّم نصارا است، چه تجلّی روح القدس بر حواریین چنان چه گفته‌اند، جز در قلیلی از زمان نبوده، پس مراد از ماندن فارقلیط تا پایان عالم، ماندن احکام و شریعت او است.

چهارم: آگاه نمودن فارقلیط، بر گناه بودنِ ایمان نیاوردن به او و به روایتی که آن حضرت به مفاد ﴿**وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا**﴾[1] به ملاء اعلی صعود نموده و بر داوری.

پنجم: خبر دادن وی به اموری که مردم زمان آن حضرت، طاقت تحمّل آن‌ها را نداشتند و راهنمایی او به جمیع راستی.

ششم: تکلّم نکردن فارقلیط از پیش خویش و از جانب خدا سخن گفتن او است، مطابق مضمون ﴿**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى**﴾.[2]

هفتم: تمجید نمودن فارقلیط مر او را و شهادت دادن فارقلیط بر عبودیّت و رسالت او و روح الله بودن او و تنزّهش از اقوال و عقاید افراطیّه و تفریطیّه یهود و نصارا.

هشتم: بودن فارقلیط است رییس جهان و سیّد انس و جان و خلاصهٔ عالم امکان.

انطباق امور هشتگانه بر حضرت خاتم انبیاﷺ به درجه‌ای ظاهر و هویداست، که نزد ارباب انصاف، از ایضاح و بیان مستغنی است.

۱۷۰

پس معلوم شد فارقلیط را مهدی موعود دانستن و عبارات منقوله‌ای از انجیل

---

۱. آل عمران، آیه ۵۵.

۲. سوره نجم، آیه ۴.

یوحنّا را، بشارت ظهور آن حضرت پنداشتن، چنان چه از ابن ابی جمهور احسایی، در کتاب مجلی واقع شده، وهم و اشتباه است.

ظهور دوّم: همان است که در اناجیل ثلاثه تصریح شده است.

ظهور دوّم بعد از پیدا شدن علایم غریبهٔ عجیبه در آسمان و زمین واقع خواهد شد؛ از تاریک شدن آفتاب و ماه، فرو ریختن ستارگان، تزلزل قوای فلکیه، وقوع زلزله‌های عظیم، قحطی‌ها، وباها، جنگ‌های سخت و خونریزی بسیار، گرفتاری تمام مردم و نوحه گری آنان، پدید شدن وقایع هولناک و اضطراب دریاها که تمام این امور بر حسب اخبار کثیرهٔ معتبره در لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمّهٔ هدی علیهم السلام از علایم ظهور و طلایع طلوع نیّر اعظم فلک، وجود جمال بی‌مثال حضرت قائم آل محمد، مهدی موعود ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ، از سترات غیب به عرصهٔ شهود، شمرده شده‌است.

کسانی که نفوس کلیّهٔ الهیّه را، نفس واحده و مصدّق یکدیگر شناسند، چون در کلمات عیسویّه و اخبار محمدیّه نگران شوند، به خوبی خواهند دانست که علایم مسطوره، آثار تابش یک نور و علایم مزبوره، نمایش یک ظهور است، چون در دورهٔ محمدیّه که به صریح کلام عیسوی، دورهٔ کشف غطا و رفع خفا و ظهور خبایای امور و بروز خفایای دهور است، به نحو اتمّ و اکمل، توضیح و تعیین گردید که ظاهر به این ظهور، حضرت مهدی **و قائم آل محمد است**؛ پس متعیّن است که مراد حضرت عیسوی علیه السلام نیز، ظهور همان نور است.

اشارهٔ ششم: کلام حضرت عیسی علیه السلام در انجیل مرقس:

۳۴ـ مثل کسی که به سفر دوری رفته، خانهٔ خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هر یکی را به شغلی خاص مقرّر نماید... الخ.» تماماً بر احوال حضرت حجّة ابن الحسن ـ ارواحنا لمقدمه الفداء ـ منطبق است، چه آن وجود مقدّس سفر بعد بُعد اغتیاب، اختیار فرموده و برای هر طبقه‌ای از طبقات شیعه، شغلی خاص مقرر فرموده. علمای عاملین و فقهای راشدین را منصب نیابت عامّه عنایت فرموده، آنان را

به بیان احکام الهیّه و نشر معارف ربّانیّه مأمور داشت و به حفظ حدود سبحانیّه و حراست شریعت حقّه برگماشت و عوام از شیعه را به حکم «و امّا الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها إلی رُواة حدیثنا، فانّهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله»[۱]، به متابعت از ایشان دستور گذاشت.

و همگی را به انتظار ظهور امر نمود و ظهور خود را به مشیّت کاملهٔ الهیّه موکول فرمود و به نصّ توقیع منیع «و امّا ظهور الفرج فانّه الی الله تعالی و کذب الوقّاتون»[۲] وقت معیّن کنندگان را تکذیب نمود.

تمام شیعه را به تقوا و پرهیزگاری و فرمانبرداری حضرت باری ـ عزّت اسمائه ـ وصیّت کرد و به ادای حقوق اخوان و تحصیل رضای حضرت ملک منّان ـ جلّت آلائه ـ نصیحت داشت. در حقیقت، برای کلمات عیسویّه مصداقی جز حضرت حجّة بن الحسن ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ نبوده و نیست، ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[۳].

اشارهٔ هفتم: فرمایش حضرت عیسی علیه السلام در انجیل لوقا، بعد از پرسش از نزدیک شدن این وقایع:

۱۸ ـ احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده، خواهند گفت، من هستم و آن وقت نزدیک است، پس از عقب ایشان مروید.

این فرمایش دلالت دارد که نزدیک وقوع حوادث مزبوره، اشخاصی پیدا شده به دروغ دعوی نبوّت و مسیحیّت نمایند. این معنی با کلام معجز نظام حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله مروی در صحیح مسلم «انّ بین یدی السّاعة کذّابین فاحذروهم»[۴] مطابق است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.
۳. سورهٔ رعد، آیه ۴.
۴. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۴، ح ۱.

بنابر آن چه بعضی از معاصرین نوشته‌اند در این عصر چهار نفر دروغگو، دعوی نبوّت و مسیحیّت دارند که از جمله آن‌ها عبّاس بن میرزا حسین علی است و این بشارتی عُظمیٰ برای لب تشنگان وادی هجران، به قرب نبوع ینبوع حیات و نویدی برای روح فرا بستگان زنجیر ظلم و جفا است، به نزدیکی ظهور سلطنت عادلانهٔ کبرا و دولتِ حقّهٔ علیا.

امید که این شب پره‌های کور و خفاش‌های بی نور، یعنی انبیای کذبه و مسیحان دروغگو، بیشتر و بیشتر بازیگر میدان شوند تا کلمات مظاهر الهیّه راست آمده، آن مهر درخشنده و خورشید تابنده، زودتر از ورای سترات غیب، جمال دل آرای بنماید و ابواب فرح و شادی بر چهرهٔ افسردهٔ جهان و جهانیان بگشاید.

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر　　　بار دگر روزگار چون شکر آید

انتهی الخبر.

عبقریّه نهم

[بشارت ظهور پس از حضرت عیسی(ع)]

در بشارات واردهٔ در کتب و وحی‌های بعد از حضرت عیسی علیه السلام است که نصارا به نبوّت صاحبان آن‌ها قایل می‌باشند، و در آن چند رفرفه است.

[مکاشفات یوحنای لاهوتی]

۱ رفرفه

بدان؛ یوحنّا که از اعاظم حواریین عیسی علیه السلام است و نصارا در حقّ او نهایت اعتقاد دارند و او را یوحنّای لا هوتی نامیده و صاحب مکاشفات دانند، در باب دوازدهم در ذکر رؤیای زن و اژدها گوید:

۱ ـ علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی، خورشید را در بر کرد، زیر پایش ماه و بر سرش تاجی از دوازده ستاره.

۲ ـ و حامل بود؛ از درد زِه و عذاب زادن، فریاد برمی‌آورد.

۳ ـ و علامتی دیگر، در آسمان پدید آمد، اینک اژدهای بزرگ سرخ فام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دُمش، ثلث کواکب آسمان را کشیده، آن‌ها را بر زمین ریخت. –

۴ ـ و اژدها پیش این زن که می‌زاید، می‌ایستد تا چون بزاید، فرزندش را ببلعد.

۵ – پس فرزند نرینه‌ای زایید که همهٔ امت‌های زمین را به عصای آهنین، حکمرانی خواهد کرد، فرزندش به سوی خدا و تخت او ربوده شد....الخ.

این ناچیز گوید: بعضی از دانشمندان، این مکاشفه را بر حضرت ولیّ عصر و

ناموس دهر ـ عجّل الله له الفرج ـ و والدهٔ ماجدهٔ آن بزرگوار تطبیق نموده‌اند، چنان که بعد از این، در صبیحهٔ هفتم از عبقریّهٔ اوّل از بساط سوّم در این کتاب مستطاب، تطبیق آن دانشمند، مفصّلاً مذکور خواهد شد.

ولیکن صاحب میزان‌الموازین، آن را بر حضرت حسین(ع) و والدهٔ ماجده‌اش حضرت صدّیقه کبرا تطبیق نموده، چنان که در مفاتیح الکنوز نقل نموده که جناب ادیب فاضل هوشمند، صاحب کتاب میزان‌الموازین تفسیر این کلمات را به این نحو بیان کرده که عبارت خود او، ثبت می‌شود و عبارتش این است:

تفسیر این کلمات انجیل، یعنی مکاشفات یوحنّا را اگر به تفصیل در این جا بیاوریم، ما را از اصل مقصود در این نامه، باز دارد و لازم آید مقدّمات چندی که در تفسیر این گونه کلمات بزرگان به کار آید، تمهید کنیم و این عبد بی‌بضاعت را گذشته از ملاحظات دیگر، فراغت حاصل نیست که از عوارضات دنیویّه سخت پریشانم، مگر آن که به نحو اجمال، اشارتی بر اهل بشارت توانیم گفت.

خورشید و ماه: اشارت بر نبوّت مطلقه و ولایت مطلقه است.

آن زن، مادر سبط پیغمبر آخر الزّمان و قرّةالعین رسالت است و زوج او، حضرت مرتضوی است که نخستین سرور از دوازده سرور مبشّر در تورات می‌باشد. آن، بهترینِ زنان جهان و صاحب ولایت کلیّهٔ کبرا بود و لباس از نبوّت مطلقه داشت، زیرا در مطلع شمس نبوّت و ذوالقرنین، اهل آن جا را آن چنان دید که خدا فرمود: ﴿**لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً**﴾[1] جز آفتاب، آن‌ها را پوشاکی نیست.

نیز، در روزی که نصارای نجران به مباهلت برخاستند، آن زن تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر، نمونه‌ای از باطن گردد. گروه نصارا علایم موعوده را در حضرت پیغمبر و اهل بیت پاک او دیدند و کار خود را به جزیه دادن و اعطای فدا مقرّر داشتند.

آن زن ـ علی ابیها و بعلها و اولادها و علیها، السلام ـ را در زیر پا، ماه ولایت داشت و حرکت و سکون و رفتارش، بر روی ولایت الهیّه بود، نیز حدود ولایت کلیّه که در

۱. سورهٔ کهف، آیه ۹۰.

سرورهای وعده داده شده به ابراهیم، ظاهر شد، از عقب او، از اولادش بعد از او بود، به جهت وضع حمل، درد دیده، فریاد کرد. زیرا آماده بودن اژدهای سرخ برای مضرّت رساندن به آن مولود را می‌دید و مهیّا بودن رئیس خونریزی به ناحق را، بر شهید کردن او و اولاد و اصحابش مشاهده می‌کرد.

﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً﴾[1] خدا، آن انسان حقیقی که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود، وصیّت فرموده بود که در حقّ والدین خود احسان کند و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دل‌های مؤمنان و شفاعت کردن گناهکاران، در راه خدا از مال و جان و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت، گذشته و هرگونه مصیبت و الم را قبول کند.

به جهت این وصیّت که احسان بود، نام آن مولود را حسین نهاد و در حدیث قدسی فرمود: «و منّي الأحسان، شققت اسم حُسَين من اسمي»[2] و چون آن احسان، به امر خدا و رضای خدا و در راه خدا منسوب شد، برای فهمانیدن معنی اتّحاد، فرمودند: و منّي الأحسان و به ﴿وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى﴾[3] مطابق آمد و خون مبارک او، ثارالله شد.

بالای سر آن زن از **دوازده کوکب**، تاجی بود که دوازده سرور موعود با این که یازده نفر از اولاد او بودند و مقام ایشان زماناً متأخّر و در زیر پای می‌بود، ولی شرفاً بالای سر او بوده و مانند تاج‌هایی، شرف و جمال او بودند.

امر غریبی که در آسمان دیده شد، اژدهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سری بود که ده شاخ و هفت تاج داشت، این اژدها رییس شرور و مبدا ظلمات است و چنان که در میزان نخستین دانستی، به تقدیر و حکمت خدا به او قدرت و سلطنت در مقابل مبدأ انوار داده شده که او را هفت سر در مراتب هفت‌گانهٔ انسان، از مقام عقل تا جسم عطا

۱. سورهٔ احقاف، آیهٔ ۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۱۸.

۳. انفال، آیه ۱۷.

کردند، آن رییس ظلمات را رؤوس و وجوه پیدا شد و بر آن سرها، تاج‌هایی که علامت تسلّطات او است، مقرّر گردید.

تفوّق مقام فؤاد از مقام عقل

فقط در مقام فؤاد، که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدا در وجود انسانی است، آن رییس ظلمات راه ندارد و آن مقام، مخصوص عِباد حقیقی خدا است. این است که بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾[1].

ده شاخ آن رییس شرور، شعبه‌های ضلالت او است که در ده قبضه‌ای که طینت انسانی را از آن مخمّر کردند، ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت، آن را به قبضات عشر تعبیر کنند که در طَبَق نُه آسمان و یک زمین است.

اگر بخواهیم در این جا تفصیل بیانات را بیاوریم، میدان سخن، به یاری خدا وسیع است، لکن عذر آن را از برادران روحانی خواستیم. دُم آن رییس ظلمات ـ که تعبیر از مظاهر شرور و ایادی فتنه‌های او است ـ نجوم آسمانی را ـ که تعبیر از انبیا و اولیا است ـ بر زمین فرو ریخت و ایشان را از مقام برتری به پایین آورد، ولی نتوانست همهٔ ایشان را به کلّی مقهور کند، زیرا مقام ایشان بسی بلند است. «**و الحقّ یعلوا و لا یُعلی علیه و العاقبه للمتّقین**».

آن رییس شرور می‌دانست برای حاکم حق که با شمشیر، حکم و شریعت خدا را در زمین خواهد نهاد، مولودی متولّد خواهد شد و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را مانند باطن به دست گیرد و در مسند حکومت آن حاکم مطلق، به اظهار دین حق و تشیید مبانی خداپرستی پردازد، آن رییس شرور، مخذول و منکوب خواهد گردید.

لهذا همهٔ همّت خود را بر این مصروف داشت و مهیّا شد که آن مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد که در ارکان هدایت جهان خلل آورد و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود و معلوم در جهان جاری سازد.

آن مولودِ پاک به وجود آمد و به سوی خدا و تخت او انداخته شد، جبراییل به نزد حضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی، در عرش رحمانی، او را جای داد. خداوند

۱. سوره اسری، آیه ۶۵.

بعد از شهادت نیز او را به سوی عرش برد و ظاهر او را در زمین داشت تا هر که او را زیارت کند، خدا را زیارت کرده باشد. «**مَن زار الحسین کربلا یوم عرفه، فکانّما زار الله تعالی في عرشه**»[۱].

این تفسیر کلمات یوحنّا است که به اجمال آوردیم. اگر انجیلیان بهتر از این می‌توانند تفسیر کنند، بیایند بگویند.

کاش کتب آسمانی را از میان برنمی‌داشتند و در آن‌ها تحریف و تغییر را جایز نمی‌دیدند، بر رییس شرور تبعیّت نمی‌کردند و در دین الهی اختلافی نمی‌انداختند تا آن که بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که مایهٔ سرور و نعیم ارواح بود و دل‌ها را مورث نورانیّت و روشنایی، از هر زبان و به هر لغتی بگویند و بشنوند و انس گیرند، همدیگر را دانش آموزند و معرفت افزایند، تعارف ورزند و تناکر نیاورند؛ **﴿وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾**.[۲]

[کتاب سیکباس نبی]

۳ رفرفه

در بشارات ظهور حضرت بقیة الله در کتاب **سیکباس نبی** است.

در سیف الأمّه است که در فصل سوّم کتاب سیکباس نبی که نصارا، به نبوّت او قایلند و از پیغمبران بزرگ نصارا است، خدای تعالی می‌فرماید: من ملک خود را خواهم فرستاد که راه را مهیّا کند، همین که راه مهیّا شد، فرمانفرمای او، که شما در تفحّص او یید، به بیت اللّه خواهد آمد و آن ملک میثاق که شما خواهشمند او هستید، خواهد آمد.

مراد از ملک اوّل، عیسی علیه‌السلام است و دوّم فارقلیط که محمد باشد و اطلاق ملک بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است. چه کالوهین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و شش

۱. کامل الزیارات، ص ۲۸۴ و ۳۲۰.
۲. سورهٔ حجرات، آیه ۱۳.

لغت دیگر است و در نزد نصارا اعتبار کامل دارد، در لغت «آ» که به معنی الف است، می‌گوید: آنجلوس یعنی ملک و مال به معنی پیغام آورنده از جانب خدا.

این ناچیز گوید: قویاً متحمل است مراد از این که فرموده ملک خود را خواهم فرستاد، حضرت حجّت باشد و ظهور آن سرور در بیت الله، بسی واضح است و آمدن فرمانفرمای او، مراد عیسی علیه السلام باشد که وزیر و حکمران از جانب او است نزد آن سرور، لایح است، والله اعلم.

[کتاب ازدراس نبی]

۳ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور، حضرت بقیة الله در کتاب **ازدراس نبی** است که او نیز در نزد نصارا از پیغمبران معتبر می‌باشد.

مذکور است که خطاب به بنی‌اسراییل بعد از اظهار منّت به آن‌ها می‌فرماید: وقتی که در بیابان تیه بودید، آب رودخانهٔ امورس را که تلخ بود، به جهت شما، شیرین کردم. دیگر چه کنم ای اولاد یعقوب؟

زیرا که، اولاد یهودا هم نخواستند که فرمانبرداری کنند. پس شما را به جماعت و سلسله‌های دیگر تغییر خواهم داد و برای آن که احکام مرا نگاه دارند، اسم اعظم خود را به آن‌ها خواهم بخشید.

آن گاه بعد از خطابی دیگر، مشتمل بر تحدید و تعدید گناهان و ذکر این که روزهای عید اوّل ماه‌ها که در آن روزها به من تقرّب می‌جستند و سنّت‌های شما را طلاق دادم، می‌فرماید:

بدانید ای بنی‌اسراییل! من خانه‌های شما را به امّت آینده تسلیم خواهم نمود. آن امّت، چنان امّتی هستند که با وجود آن که کلام مرا که شما در طور سینا شنیده‌اید، نشنیده‌اند، هر چه به توسّط پیغمبر و کتاب خود به ایشان بگویم، باز ایمان خواهند آورد و با وجود آن که معجزاتی که من به شما نمودم، به ایشان نخواهم نمود، هر چه را

به ایشان بفرمایم، به عمل خواهند آورد.

آن‌ها پیغمبران گذشتهٔ مرا ندیده‌اند، امّا فرمان آن‌ها را به خاطر آورده و به آن‌ها عمل خواهند نمود. کودکان ایشان هم که آن‌ها را مکلّف نکرده‌ام، باز به سرور و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود، هر چند مرا به چشم جسمانی ندیده‌اند امّا به یقینِ قلب، هر چه به ایشان بفرمایم، قبول می‌کنند.

در این اثنا، آن که از جانب خدا این پیغام را به ازدراس نبی می‌داد که به بنی‌اسراییل برساند، به وی گفت: ای برادر نگاه کن و جلال را ببین! و از دور، به آن امّت که از سمت مشرق می‌آیند، نظر کن! حق تعالی می‌فرماید:

من حکومت و پادشاهی پانزده نفر را به امّت خواهم داد و مخفی نماند که آن پانزده نفر، هاشم و عبدالمطلب، پیغمبر و دوازده وصیّ او می‌باشند.

بعضی به جای هاشم و عبدالمطلب، ابراهیم و اسماعیل را گفته‌اند و بعید است، چرا که ازدراس، مقارب عهد عیسی علیه السلام است و جملهٔ خواهم داد بر آینده صدق می‌کند و از این جا فساد قول یهود و نصارا معلوم می‌شود که نتوانستند کتاب را انکار کنند.

گفتند: این پانزده نفر به این ترتیب است: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اوریا، ناس، میکا، جوال، ابدیّه، یونس، ناهوم، حیقوق، سفینا، اجی، زکریّا، ملیکا.

علاوه بر آن که عناد، آن قدر دیدهٔ آن‌ها را پوشیده که از این غافل شده‌اند که تصریح شده این امّت و حکومت، غیر از دین بنی‌اسراییل خواهد بود و از مشرق بلاد ازدراس خواهند بود در حالی که این انبیا، همه از بنی‌اسراییل‌اند.

طرفه‌تر آن که انبیای بنی‌اسراییل، چندین هزار بودند و این پانزده نفر چه خصوصیّتی داشتند. همچنین ایشان عمده‌ترین انبیای بنی‌اسراییل نبودند، زیرا به اتّفاق یهود و نصارا از تورات و کتب نصارا ثابت می‌شود که هارون ذی‌الکفل که او را زکیل نامند، اشموییل، شعیا، ارمیا، داود، دانیال، سلیمان و یحیی عمده‌تر بودند.

از آن چه مذکور گردید، معلوم شد که نمی‌تواند امّت حضرت عیسی علیه السلام باشد؛ چون آن حضرت خود در انجیل متّی می‌فرماید: من فرستاده نشده‌ام مگر بر

بنی‌اسراییل، نیز در فصل پنجم همین انجیل می‌فرماید: نپندارید من آمده‌ام دین موسی را بر هم زنم، بلکه آمده‌ام او را به اتمام رسانم.

۵۸ـ آن چه در فصل دوّم کتاب ازدراس نبی است و آن این است که می‌گوید: به من که ازدراسم، از جانب خدای تعالی، در کوه اوروب حکم رسیده بود که به نزد بنی‌اسراییل روم، چون به نزد ایشان رفتم، قول مرا ردّ کرده و رسالت مرا قبول نکردند، بدین جهت به شما می‌گویم: ای امّت که آن چه من در این کتاب به فرمان الهی نوشته‌ام می‌شنوید و آن را می‌یابید! باید در انتظار چوپان ـ یعنی پیغمبر ـ خود باشید؛ زیرا او به شما استراحت ابدی خواهد بخشید؛ زیرا نزدیک است بیاید آن کسی که در آخر الزّمان خواهد آمد. انتهی الخبر.

این ناچیز گوید: قویاً محتمل است مراد از چوپان، حضرت بقیة الله باشد خصوصاً با قرینهٔ آمدن آن در آخرالزّمان، چنان که مفاد اخبار کثیره است که آن سرور در هنگام ظهور در مکّهٔ معظّمه چند رأس گوسفند لاغر در جلو انداخته و به هیأت شبانان، وارد مکّهٔ معظّمه می‌شود. و الله اعلم.

[وحی کودک]

۴ رقرقه

در بشارات ظهور حضرت صاحب الامر ﷺ در **وحی کودک** است.

بدان که وحی کودک چنان چه در مفتاح النبوّة ذکر نموده در میان بنی‌اسراییل به نبوّت هیلد مشهور است.

اجمال حال کودک آن که، یکی از علمای بنی‌اسراییل به نام پنجاس که صالح و مستجاب الدّعوة بوده، فرزند نداشت. زوجهٔ او به نام راحیل که به عصمت و جمال و تقدّس و کمال اتّصاف داشته، برای طلب فرزند به درگاه حضرت باری تضرّع و زاری می‌داشته، پنجاس را دل به حال آن زن سوخته و با زن در طلب فرزند هم داستان شد. خداوند وهّاب، دعای آن‌ها را مستجاب و پس از شش ماه از زمان حمل، فرزندی ذکور

به آن دو مستمند مهجور، عنایت فرمود. تولّد از مولود، در روز پنج شنبهٔ اوّل تشرین الأوّل سال دهم از خرابی ثانی بیت‌المقدّس بود که سی و چهار سال بر ولایت حضرت خاتم انبیا، مقدّم است.

بشارت نجمان کودک به حروف ابجد

آن طفل که نامش را نجمان نهادند، چون متولّد شد، به سجده افتاد. سَر که برداشت، به گفتار آمده گفت: این پردهٔ آسمان که شما می‌بینید، هفتصد و پنجاه و پنج پردهٔ دیگر و بر بالای این پرده‌ها، چهار حیوان و بر بالای حیوانات، کرسی‌ای بلند پایه و بر بالای آن کرسی، آتش سوزاننده‌ای هست که خدمتکاران کرسی و کرسی، تمام از آتش است.

چون پنجاس این سخنان شنید، برآشفت و با تندی به فرزند گفت: خاموش باش! نجمان دیگر تا دوازده سال سخن نگفت و رازهای پنهانی در دل نهفت. راحیل که فرزند را لال نگریست، دلش مالامال غم شده و همی بگریست. روزی او را نزد پدر آورده، درخواست نمود دعا کند خدای توانا او را گویا فرماید یا او را بگیرد.

پنجاس گفت: تو خواهشمندی فرزندت سخن گوید! اما چون گویا گردد، سخنانی گوید که موجب خوف مردم شود.

راحیل التماس کرد که دعا کن گویا گردد، امّا مخفی و مجمل گوید. پنجاس دهان بر دهان نجمان گذاشته، او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان، به عمل آید.

پس آن کودک گویا شد. پنج حرف، موافق حرف ابجد گفت که تمام آن‌ها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی، جان به جانان بداد. او را در قریهٔ کَفَر بَرْعَمْ از قرای بیت‌المقدّس دفن کردند.

بسیاری از الفاظ آن وحی، غیر مفهوم است و وضع وحی مزبور این است که در وحی اوّل، به الف ابجد شروع و به تاء قرشت به ترتیب حروف ابجد پایان یافته است. در وحی ثانی، به عکس باشد و وحی سوّم و چهارم و پنجم به طریق وحی اوّل است. ما در این کتاب چند فقره از وحی اوّل را که بر مقصود دلالت، بلکه ظهور تامّ دارد، مسطور داریم و از خدای، استعانت جوییم.

۱۸۳

بیان مذکور في بشاره الظهور؛

صاحب کتاب بشارة الظهور، بعد از این که آن چه را که ما از مفتاح النبوّة نقل نمودیم، ذکر کرده، فرموده است: بدان که جمعی از علمای اعلام اسلام ـ انار الله براهینهم ـ کلمات مذکورهٔ وحی کودک را، اخبار از ظهور موفور السرور حضرت خاتم انبیا دانسته‌اند و در مقام اثبات نبوّت خاصّهٔ محمدیّه، از روی اخبار در کتب انبیای سابقه، مذکور داشته‌اند.

لکن بر این ذرّهٔ بی‌مقدار، بعد از تدبّر بسیار، چنان معلوم افتاد که این کلمات مسطوره، همه بشارت و اخبار از ظهور حضرت خاتم اوصیا، امام السّر و العلن، **حجة بن الحسن**(عج) ـ ارواح العالمین فداه ـ است.

نمی‌گویم این کلمات بر آن چه علما گفته‌اند، دلالت ندارد و نمی‌توان بر مقصود ایشان حمل نمود، بلکه می‌گویم دلالت آن کلمات بر اخبار از این ظهور و اظهار این نور، اظهر است و بی‌تکلّف و تجشّم، می‌توان ارادهٔ این مقصد اقصی نمود، چنان چه بیان آن بر ذمّهٔ این بی‌مقدار است. و من الله التوفیق و علیه التّکلان.

فقرهٔ اوّل: «اتنا امتا امتا تزعرع بریاتا عابد اهد مدا تابیدین امتا» گروه و طایفه‌ای بیایند که تمام خلق را از جای بکنند. به دست پسر کنیز، خراب‌ها کرده شود.

پر هویدا است که از جای کندن و حرکت دادن تمام خلق به حقیقت واقع نشده و واقع نشود مگر به ظهور حضرت مهدی ـ عجلّ الله فرجه ـ که «**یبلغ سلطانه المشرق و المغرب**»[۱] و همهٔ مذاهب و ادیان، مذهب و دین واحد خواهد گردید: **﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾**[۲].

و فقرهٔ اخیره که به دست پسر کنیز خرابی‌ها کرده شود، نهایت وضوح را نسبت به آن حضرت دارد، چه مطابق اخبار و آثار معتبره، بر حسب اتّفاق امامیّه، مادر والا گهر امام ثانی عشر، امّ ولد بوده و ائمّهٔ هدی از آن جناب به ابن سیدة الإماء و به ابن

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۰، ح ۱۶.

۲. سورهٔ توبه، آیه ۳۳، سوره فتح، آیه ۲۸، صف، آیه ۹.

خیرة الإماء، یعنی، پسر خاتون و بهترین کنیزان تعبیر می‌فرمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در ضمن خطبه‌ای از خطبه‌های خود فرمود: «بابی ابن خیرة الأماء». یعنی، پدرم فدای پسر بهترین کنیزان! پس ابن ابی الحدید تصریح کرده که مراد آن حضرت، مهدی علیه السلام است.

ابن عیّاش در مقتضب الأثر از طریق عامّه، از جماعتی روایت نموده که گفتند: خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم. چون جناب حسن اقبال فرمود، آن حضرت فرمود: مرحبا! یابن رسول الله! و چون جناب حسین روی نمود، همی فرمود: بأبي انت یا ابا ابن خیرة الإماء! یعنی، پدرم فدای تو باد، ای پدر پسر بهترین کنیزان!

پرسیدند یا امیر المؤمنین! پسر بهترین کنیزان کیست؟

فرمود: «**ذاک الفقید الطّرید الشّرید (م ح م د) بن الحسن بن علی بن محمد....الخ.**» او گم شدهٔ رانده شدهٔ آواره از وطن، محمد، پسر حسن عسکری است.

در کمال الدّین روایت نموده [1] از حضرت مجتبی علیه السلام که در بعض حدیث متعلّق به حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: «**إذا خرج ذاك التّاسع و من ولد الحسین ابن سیّدة الإماء**»: یعنی، هرگاه نهمین از فرزندان برادرم حسین خروج کند که پسر خاتون همهٔ کنیزان است.

در اکمال و کفایة از حضرت موسی بن جعفر در ضمن حدیثی که در بشارت صادقیه خواهد آمد، آن حضرت، به ابوبصیر فرمود: «**یا ابا بصیر! هو الخامسُ من ولد ابنی موسیٰ علیه السلام؛ ذلك ابن سیّدة الأماء**» [2] ای ابوبصیر! قائم آل محمد، پنجمین از فرزندان پسرم موسی است، او پسر خاتون همهٔ کنیزان است.

در فرائد السّمطین و کفایة الأثر حدیثی را از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که در بشارات آن حضرت خواهد آمد. از جمله فقرات آن خبر آن که در تعیین حضرت

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۴۵.

قائم‌ﷺ فرمود: «**انّ الرابع من ولدی ابن سیّدة الأماء یُطهّر الله به الأرض من کل جور و ظلم**»[1]. به درستی که چهارمین از فرزندان من، پسر بهترین کنیزان، خدا به سبب او، زمین را از هر جور و ستم پاک می‌فرماید.

و بالجمله مقصود از این عبارت را حضرت خاتم انبیاﷺ دانستن، به واسطهٔ آن که از فرزندان اسماعیل است و اسماعیل پسر کنیز است که هاجر بوده باشد، هر چند ممکن است، امّا به واسطهٔ بُعد سلسلهٔ نسب و عدم اشتهار آن حضرت به این عنوان خالی از بُعد نیست.

فقرهٔ دوّم: «**بعالماد نشاو حردین کرشا جبّارین حالشا و هلمین قیشا**»[2] آن پسر کنیز، عالم را از جای بکند و خراب کند، دنیا را براند و دور کند، جبّاران را سست کند و بشکند و خوار نماید.

دلالت این عبارات بر مقصود، زیاده از آن است که محتاج به بیان باشد. چه از جای کندن عالم و شکستن شوکت همهٔ جبّاران و خوار نمودن تمام ستمکاران، از خصایص وجود مبارک حضرت صاحب الزّمان ـ ارواحنا فداه ـ است. در دعای ندبه است: «**أین قاصم شوکة المعتدین، أین هادم ابنیة الشرك و النّفاق، أین حاصد فروع الغیّ و الشّقاق**».

فقرهٔ سوّم: «**بشیرت ابباد مستما می‌بالا یهوله ارکاد بصمح ملکا**» بشکسته آن در که بسته شده از آمد و شد، نرسیده به آن دربان، که بروید پادشاه «**محمد کایا اعابا یاد یطمع هو یاویهی کلیلیا**» لفظ کلیلیا در لغت عبری به معنی کل و جمله: «بهتر از همه» و هم به معنی تاج که مرادف اکلیل است آمده و هر یک از این معانی می‌تواند مُراد باشد.

۱۸۶
خلاصهٔ ترجمه محمدﷺ بزرگ صاحب اقتدار چوب ـ چوب در زبان عبری، کنایه از مرد صالح استعمال می‌شود و این جا نیز همین معنی مراد است ـ خواهش کرده

---

۱. کفایة الاثر فی النص الائمة الاثنی عشر، ص ۲۷۱.

۲. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۷.

شده که فرو نشانده بوده را، و او است کل و جمله، یا او است بهتر از همه، یـا او است اکلیل سلطنت الهیّه.

کسانی که این کلمات را اخبار از ظهور حضرت خاتم انبیاﷺ دانسته‌اند، گفته‌اند: مرادبه در شکسته، خرابی خانهٔ کعبه است که قبل از ولادت با سعادت آن حـضرت روی داده و سی و پنج سال پس از ولادت آن حضرت یعنی قریب به زمـان بـعثت او، ساخته شده و گفته‌اند:

مراد از پادشاه، حضرت خاتمﷺ می‌باشد.

طایفهٔ یهودِ عنود، ایراد کرده‌اند که محمد را پادشاه گفته، نه پیغمبر؛ هر چند ایراد یهود، وارد نیست چه خـدای تـعالی در تـورات و سـایر کـتاب‌ها، اطـلاق پـادشاه بـر پیغمبران فرموده، در سفر پنجم از تـورات، در فـصل سـی و سوّم، حـضرت مـوسی را پادشاه یاد نموده، لکن بنابر آن چه به خاطر قاصر این فقیر رسیده، دیگر به هیچ وجه محلّ توهّم این ایراد نیست و اطلاق سلطنت بر ریاست کلیّهٔ الهیّه مهدویّه، در لسـان حضرت خاتم انبیاﷺ و ائمّهٔ هدی بسیار شده.

مقصود از شکسته شدن، دَرِ غیبت است که به مجرد زمان انقضا، آن پادشاه عـالم وجود، ناگهان به عرصهٔ ظهور و شهود خرامد و آن شجرهٔ طیّبه، به حکم «لا یأتیکم ألّا بغتةً»[1] پس از اختفای بسیار، در حال غفلت اهل عالم از ارض غیبت بروید و شاخ و برگ آن، سایهٔ عدل و داد را، بر سر اهل عالم بیفکند و میوهٔ شیرین توحیدِ تمام بنی‌آدم به مفاد **﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾**[2] برآورد.

پس لطافت عبارت کودک که «پادشاه بروید،» مخفی نـیست؛ و فـقرات دیگـر از حرف میم، کمال انطباق را بر حضرت حجة بن الحسنؑ دارد. چه آن جناب، بزرگ صاحب اقتداری است که هیچ یک از حـجج الهیّه را نـبوده و اِنجاز وعـدهٔ الهی بـه

۱. بحارالانوار، ۳۶، ص ۳۴۱، ح ۲۰۵ و ص ۳۹۱، ح ۲.

۲. سورهٔ نور، آیه ۵۵.

حضرت رسالت پناهی، ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ[1]﴾ به خروج آن مظهر فیض غیر متناهی، منوط و بشارت اتمام نور موعود، ﴿وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ﴾[2] به ظهور آن نور منوّر، مربوط است.

او است جمله و کلّ حجج الهیّه. برای این که ظهور، نَتیجهٔ بعث رسل و نصب کل که پرستش خدای تعالی است، لا غیر به مفاد ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ از خصایص ظهور او است و نمایش کریمهٔ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ[3]﴾ به تابش نور او و لذا در یوم خروج، بر خانهٔ کعبه تکیه نماید و کشف این حقیقت فرماید که «من أراد أن ينظر إلى آدم و شيث فها أنا ذا آدم و شيث...الخ».[4]

فقرهٔ چهارم: «نحر اکد مطاول ات قص مطا متعبد قاطظا و هو اخسف طینادامِلطا». روشن کند چون برسد، به نشان قیامت برسد، کنندهٔ جنگ و از سفال گل بیرون آمده باشد.

از سفال گل بیرون آمده، کنایه از عرب بودن است؛

دلالت این عبارت از روشن نمودن، به رسیدن و به نشان قیامت رسیدن تا آخر، بر مقصود به حدّی ظهور دارد که می‌توان گفت مقصود، جز اخبار از آن مطلع انوار نمی‌تواند باشد؛ زیرا آن حضرت، به انوار عدل، ایمان، توحید، ایقان، اخلاق حمیده و اعمال صالحه، اطراف و اکناف عالم را روشن سازد و ظلمت، ظلم، عدوان، کفر، طغیان فسق و عصیان را براندازد.

نور در کریمهٔ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾[5] به نور طلعتش مفسّر و حیات

---

۱. سورهٔ توبه، آیه ۳۳.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۲.

۳. سورهٔ انفال، آیه ۳۹.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹.

۵- زمر آیه ۶۹.

در آیهٔ شریفهٔ ﴿أعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾[1] به حیات معنویهٔ حقیقیّهٔ محققهٔ به ظهور حضرتش مؤوّل است.

امّا به نشان قیامت رسیدن از روی حقیقت، در میان حجج الهیّه به حضرت وی اختصاص دارد؛ چون قیام قیامت به قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم موصول و بر ظهور حضرتش، موکول است و جنگ کردن حضرت مهدیعليه‌السلام و بودنش از عرب، در نهایت وضوح است.

فقرهٔ پنجم: «سکر پوها و تشجا و ازیل کسها نفق نفشه تها».

سخن و تسبیحات را محکم کند و برود و ببرد و بیرون آید جان امیر.

بدیهی است که آن حضرت، سخن را یعنی قرآن مجید را، محکم کند، مقصود این است که احکام و قوانین قرآن را جاری می‌فرماید، حدود دین مبین را محفوظ می‌دارد و تسبیحات را که عبادات است نیز محکم می‌نماید، بلکه حفظ حقوق ربّانیّه و اجرای حدود الهیّه کما هی، به زمان ظهور او اختصاص دارد.

في دعاء الندبه:

«اين المدّخر لتجديد الفرائض و السّنن، أين المتخيّر لاعادة الملّة و الشريعة، أين المؤمل لإحياء الكتاب و حدوده، أين محيى معالم الدّين و اهله» و مقصود از بیرون آمدن جان امیر، کشته شدن سفیانی ملعون به دست آن حضرت است.

فقرهٔ ششم: «عفا عرا و فافل عزیز او باطلا کزی و دی شلطت شعمیا و کری».

سختی را بپوشاند و براندازد و بت را باطل کند، آن که آسمان را مسلّط شود و بگذرد.

پوشاندن سختی و برانداختن آن از صفحهٔ عالم و باطل نمودن شرک و کفر و بت پرستی از تمام تودهٔ خاک، از خصایص حضرت حجة بن الحسن صاحب الزّمان می‌باشد. هر چند امور مزبوره از حضرت خاتم انبیاصلى‌الله‌عليه‌وآله وقوع یافت، لکن مرتبهٔ کامله به حضرت مهدیعليه‌السلام اختصاص دارد، چه اخبار کثیره دلالت دارند بر این که آن حضرت در اقطار سماوات و ارضین سیر خواهد نمود و ملکوت عوالم علویّه و سفلیّه

۱. سورهٔ حدید، آیه ۱۷.

را زیر قدم خواهد گذاشت.

فقرهٔ هفتم: «فخرادی هوا و مگدل بن کدوات قولاقاوهو کلو ابوا».

فخر، مرادف با فخّار است که به معنی کوزهٔ سفالیّه در لغت عرب است، یعنی او از سفال است و پسران بت پرستان را بزرگ کند، نشان قولاقاو او است و او همهٔ شادی است. سفال بودن، کنایه از عرب بودن است، چون این استعمال در لسان بنی‌اسراییل شایع بود و بودن حضرت مهدی از عرب، از بدیهیّات است.

بزرگ کردن فرزندانِ بت پرستان برای این است که در زمان ظهور آن حضرت، تمام بت پرستان دنیا که همه فرزندان بت پرستانند، به شرف اسلام تشرّف یابند و به بزرگی و عزّت ایمانیّه نایل و فایض گردند.

قولاقاو به معنی قدر و اندازه است و به نشان اندازه بودن آن حضرت، عبارت از آن است که ظهورش، نشان اندازهٔ دنیا است، چه آن ظهور موفور السرور از علایم قیامت و نشانهٔ قرب آن است.

همهٔ شادی بودن آن حضرت، محتاج به بیان نیست و در حقیقت مصداق برای این عنوان، جز ذات مقدّس وی نباشد.

فقرهٔ هشتم: «صیهرا شاها و سیاوها شاطا و شامعا و عرق بها».

روشنایی درنگ کند و بگردد و آن میل کند و بشنود و فرار کند.

مضمون این وحی، کمال ظهور را نسبت به حضرت صاحب الامر علیه السلام دارد، چه آن روشنی بخش چشم آفرینش و نور دیدهٔ بینش، چندی در زمان زندگی حضرت عسکری علیه السلام درنگ فرمود و مدّتی گردش و میل نمود، گاهی در مدینه و نواحی مدینه، گاهی در مکّهٔ معظّمه و گاهی در سرّ من رأی و عراق عرب و این در زمان غیبت صغرا بود که بعضی از شیعیان، نعمت تشرّف حضور، نصیبشان شد.

و فرار، عبارت از غیبت کبرا است که باب نیابت خاصّه، مسدود شد و مکان آن مظهرِ حضرت لا مکان، نامعلوم گشت.

در دعای ندبه است: «لیت شعری أین استقرّت بك النّوی بل أیّ أرض تقلّك

أو ثری».

مرحوم مبرور، حاجی ملّا رضای همدانی ـ طاب ثراه ـ در کتاب مفتاح النبوّة، در مقام شرح حرف صاد از وحی کودک که آن را بشارت از ظهور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله دانسته، گفته:

معنی تحت لفظ فقرهٔ اوّل این است که روشنایی درنگ کند. شاید غرض، ردّ شمس باشد و شاید به شقّ قمر اشاره بُوَد. به هر تقدیر، از فقرات مبهمه است و حقیقت مقصود، معلوم نیست و از ترجمهٔ فقرات دیگر حرف صاد، ساکت شده و بعد از کلام مزبور گفته:

و از حروف دیگر تا آخر وحی، چیزی مفهوم نمی‌شود مگر از حرف تا که می‌توان بر ظهور حضرت مهدی ـ صلوات الله علیه ـ حمل نمود، زیرا حاصل معنی آن، این است که بیاید ساعتی که رستگاری قوی و نبوّت بسیار شود و زمین جاری شده و پر گردد.

مؤلف گوید: بحمدالله تعالی معلوم شد که وحی حرف صاد از مبهمات نیست و مقصود، ظاهر است و آن چه را آن مرحوم در معنی فقرهٔ اولی احتمال داده از ردّ شمس و شقّ قمر، مناسبتی ندارد.

فقرهٔ نهم: «تشك تفا را و ترب کبورا و یشتروا اسیرا».

یعنی: شرافت و جبروت بسیار شود و بستگان گشوده شوند «تی تی شعا و تتقف تشوعا و یرب بنواشاطت و یملأ کل ارعا». بیاید ساعتی و رستگاری قوی و نبوّت بسیار شود، همهٔ زمین جاری و پر شود.

دلالت این فقرات بر مرام، در نهایت ظهور است، زیرا گشوده شدن زنجیر ستم و بیداد، پرشدن زمین از احکام نبوّت، قوّت رستگاری و بسیاری شرافت و جبروت به اتّفاق جمع مسلمین از خصایص زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و در عصر دیگر وقوع نیافته و نخواهد یافت.

محقّق نحریر، حاجی ملّا رضای همدانی ـ شکرالله مساعیه الجمیله ـ که بسیاری از حروف وحی کودک را اخبار از ظهور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله دانسته در حرف تا اعتراف

نموده که به ظهور حضرت مهدی﷣ اشاره می‌باشد چنان چه عبارت او مسطور گردید.

فقرهٔ دهم: **«رعصی متیرسا و ناصا و حلسا دیسا».**

به سختی و تنگی بیفتند و کنده و پاره پاره شوند.

وحیِ حرف «را» و بعضی از حروف دیگر، اشاره به واقعهٔ کربلا و شهادت خامس آل عبا﷣ و اهل بیت و اصحاب آن حضرت است که بر حسب اخبار و آثار بسیار، ولیّ دم و طالب ثار، آخرین ولیّ حضرت پروردگار است و آن شهادت عُظمیٰ و نیز خونخواهی آن داهیهٔ دهیا، علّت قیام به سیف و خونریزی و قتال بی اسراف و حیف است که: ﴿**وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً**﴾[1].

و ایضاً: **«قفیصا می تعرفا علی یدساد سافاه کصورفاه تبروفاه نتیا لحوباه».**

به خنجر، از جفا بریده شود بر کنارهٔ رودخانه، در صحرا، مانند امتحان کرده شده و دو دست بریده شود و تغییری مثل تغییر نفخهٔ صور در عالم شود. گرفته می‌شود در اوقاتی که زفاف بعضی از آن‌ها در آن وقت باشد.

و ایضاً: **«شیثا شتا و شتیتا عاقا و معقا عیقا و دبیقا شنیقا».**

یعنی: شش نفر از آرزومندان و جوانان به سختی افتند و به دشواری بعد از دشواری و جمعی دیگر از چسبیدگان به زحمت افتند.

گویا مراد از این شش نفر، جوانان از بطن صدّیقهٔ کبرا ـ سلام الله علیها ـ است که علی اکبر، علی اصغر، قاسم، عبدالله و یک نفر دیگر از اولاد حسن مجتبی﷣ که/احمد یا ابوبکر نام داشته و خامس اصحاب کسا، حضرت سیّدالشهدا﷣ می‌باشد.

و ایضاً: **«صبوعاه میصیعا یتسرفا و ینفرعاه و و میبود عابدیعاه یشوعاه ینشتعشعا»:** خیمه‌های رنگین که جای فرزند زادگان است، سوخته شود و آشکار شوند خویشان معروف که به ناز پرورده باشند. «ینشعشعا» یعنی تشنه کشته شود یا آن که

---

۱. سوره اسری، آیه ۳۳.

این مصیبت شایع شود و اوّل اولی است، چه ثانی از لفظ یشوعا معلوم شود.

تنقیداتٌ لهذه القضیّة ببیاناتٍ غیر مرضیّة

بدان که صاحب انیس الأعلام[1] بعد از این که قضیّهٔ وحی کودک را به نحوی که ما نقل نمودیم ـ با فی الجمله اختلافی که به آن اشاره می‌شود ـ ذکر نموده، گفته است که این خبر به وجوهی کاذب است.

وجه اوّل:

آن که از این خبر معلوم می‌شود پدر و مادر او یهودی بودند، یعنی دین حضرت موسی را داشتند و حال آن که بعد از ظهور عیسی، کسی که در دین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود، بلکه در زمرهٔ کفّار و هالکین خواهد بود، کیف لا و حال آن که صریح خبر است که فرزند خود را در مقبرهٔ یهود دفن کردند.

و جواب از این وجه آن است که:

اوّلاً: از کجای این خبر معلوم است که پدر و مادر آن طفل، یهودی بودند! بلی در آن است که پدرش پنجاس از علمای بنی‌اسراییل بود امّا حضرت موسی و عیسی علیهما السلام هر دو بر بنی‌اسراییل مبعوث بودند؛ چنان که ما مقصور بودن نبوّت عیسی علیه السلام، بر بنی‌اسراییل را در انوار المواهب در جزء سوّم آن که ملقّب به الکوکب الدُرّی است ـ در ضمن بیان ایمان حضرت ابوطالب بما لا مزید علیه ـ بیان نموده‌ایم.

ثانیاً: مجرّد دفن آن طفل در مقبرهٔ یهود، دلیل بر یهودی بودن آن‌ها نمی‌شود، زیرا ممکن است مقبرهٔ یهود، نام آن قبرستان باشد نه محلّ دفن آنان و بر فرض آن‌که محلّ دفن آنان نیز باشد، مجرّد دفن در آن جا، دلیل یهودی بودن آن‌ها نمی‌شود، چه ممکن است در دفن در آن مقبره، به جهت تقیّهٔ از یهود و غیر از آن از اعذار دیگر، معذور بودند.

---

۱. انیس الاعلام فی نصرة الاسلام، ج ۲، صص ۱۴۳ ـ ۱۴۲.

ثالثاً: این نقلِ دفنِ در قبرستان یهود را بزرگانی که این خبر را نقل نموده‌اند، ذکر ننموده‌اند، چنان که بر مراجع، مخفی نخواهد ماند.

وجه دوّم:

آن که در هیچ آیه‌ای از آیات قرآنیّه و هم چنین در هیچ خبری از اخبار محمدیّه ﷺ، ذکری از او نشده است، حال آن که اگر چنین امری، سی و چهار سال و حتی هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولّد حضرت رسول واقع شده بود، لااقل در خبری از اخبار آل محمد او را ولو به نحو اجمال ذکر می‌نمودند.

بنابراین عدم ذکر او در قرآن و احادیث صحیحه دالّ بر عدم نبوّت آن است. پس نبوّت او ثابت نگردید و چنان چه نفی نبوّت نبیّ ثابت النبوّة موجب کفر است، فکذلك اثبات نبوّتِ شخص منفی النبوّة نیز کفر است.

نیز این پنج وحی از نُه کلمهٔ جناب مسیح کمتر نبود که در سورهٔ مریم، ذکر آن‌ها واقع گردیده است که در مهد از آن جناب صادر گردیده، چه طور شد که خداوند، نُه امر از جناب مسیح را به تمامه برای حبیب خود نقل فرمود، ولی یک کلمه از پنج وحی کودک، در قرآن و احادیث نقل نگردید.

پس مشکوک النبوّة، بلکه مشکوک الوجود است، فعلی هذا نقل و استدلال به کلمات او جایز نخواهد بود.

جواب: از این وجه

اوّلاً: آن است که از قضایای معروفه، قضیّهٔ عدم الوجدان لا یدّل علی عدم الوجود است. چه این که ندیدن ذکری از وحی کودک در آیات و اخبار، دلالت بر عدم آن نمی‌کند، زیرا ممکن است در اخبار ذکر آن شده باشد ولی به ما نرسیده باشد، و اگر اثبات نبوّت هر نبی منوط به ذکر خاصّ آن در آیات و اخبار باشد، پس ما باید تقریباً به زیادتر از صد نبی قایل نباشیم، چون در آیات قرآنیّه و اخبار معصومیّه، عدد معدودی از انبیا نام برده شده و حال آن که به صریح اخبار، یک صد و بیست و چهار هزار

پیغمبر و نبی از جانب خداوند تعالی فرستاده شده.

ثانیاً: ذکر شدن نُه کلمهٔ عیسی علیه السلام در قرآن در حالی که در مهد بوده، به واسطهٔ رفع تهمت از مادرش مریم است. چنان چه نام بردن خود مریم در قرآن قریب به سی مورد و اسم نبردن در آن از زنان دیگرِ عالم، نظر به جبران دل شکستگی آن مخدّره است که او را به عمل زشت متّهم نمودند و وقتی خصوصیّتی نباشد که ذکر اسم و یا کلمات شخص نبی را ایجاب کند، اسم نبردن و ذکر نکردن کلمات آن در قرآن و احادیث، لزومی ندارد. کما لا یخفی.

وجه سوّم:

آن که احدی از قدمای علمای شیعه و سنّی از مفسّرین و محدّثین و مورّخین و از کسانی که ردّ بر یهود و نصارا نوشته‌اند، احوال او را ذکر نکرده و از کتاب او استدلال ننموده‌اند، هم چنین مورّخین یهود و مسیحیّه نیز احوال او را ننوشته‌اند، هر کس مدّعی است، فَعَلیهِ البیان.

و جواب: از این وجه علاوه بر آن که در جواب وجه اوّل گفته شد، آن است که حال این وحی، مثل حال انجیل برنابا است که تا قریب به زماننا هذا، احدی نه اسم آن را می‌برد و نه از کتابش نقل می‌کرد و در این تازگی پیدا شد.

صاحب انیس الأعلام در بشارت بیست و پنجم از بشارات واردهٔ بر نبوّت حضرت ختمی مرتبت از کتب سالفه، بشارتی را می‌نویسد که در یکی از اناجیل متروکهٔ خطیّه بوده، چنان که عبارتش این است که در یکی از اناجیل متروکهٔ خطّی که قبل از بعثت خاتم الانبیا با قلم بر پوست، نوشته شده بود، که در کتابخانهٔ بعضی از نصرانی‌های پروتستان، در مدرسهٔ خود پروتستانی‌ها بوده که به نظر این حقیر رسید، در جزو وصایای مسیح به شمعون پطرس به این نحو مرقوم شده بود و بعد از آن عبارات، بشارت را ذکر کرده.

پس چه استبعاد دارد که وحی کودک هم مثل همین انجیل متروک باشد که در یکی

از کتابخانه‌ها مانده تا وقتی که بر او دست یافته‌اند.

وجه چهارم:

آن که کسانی که از کتاب او استدلال کرده‌اند، احوال او را از هیچ تاریخ و از هیچ حدیثی بیان نکرده‌اند، بلکه از کتاب منسوب به خود او نقل نموده‌اند و اصل قصّهٔ او، مشتمل بر اغلاط کثیره می‌باشد، چنان چه بر متتبّع، مخفی نیست.

و جواب از این وجه آن است که بیان حال کسی از کتابی که خود او گفته و نوشته، موجب وثوق و اطمینان به صاحب آن است نه باعث قدح و تنقید آن، کمالا یخفی.

و ای کاش صاحب انیس الأعلام فی الجمله به اغلاط کثیرهٔ این قصّه اشاره‌ای می‌نمود و آن را به وضوحش وا نمی‌گذاشت.

وجه پنجم:

آن است که احدی از یهود و نصارا او را نبی و کتابش را الهامی نمی‌دانند و قول او را به یک پول هم نمی‌خرند. لهذا خواندن و نوشتن کتاب او و استدلال نمودن از آن، تضییع اوقات است. بنابراین، از کتب سالفه اقوال او در این مقصد یعنی در اثبات نبوّت حضرت خاتم النبیّین نقل نخواهد شد.

و جواب از این از جواب‌های وجوه سابقه معلوم است و یا آن که قویّاً محتمل است که یهود و نصارا این کتاب را دیده و چون فقرات آن، علیه آن‌ها بوده، لذا آن را کتمان نموده و اسمی از او نبرده‌اند، و الله العالم.

۱۹۶

تذییلٌ في المقام دخیل:

در سیف الأمّه است که مخفی نماند هم چنان که در کتب انبیای سلف و غیره، به ذکر اسامی پیغمبر آخر الزّمان تلویح و تصریح شده، همچنین به ذکر اوصیا و خلفای آن جناب نیز کلاً او بعضاً اشاره شده است و این نیز از جملهٔ مؤیّدات، بلکه مثبت مطلوب

است که آن، اثبات نبوّت حضرت خاتم النبیّین از کتب سالفه است. چه ولایت و امامت آن‌ها موقوف و بسته بر نبوّت آن جناب است.

و این از قبیل استدلال اِنّی است که از معلول پی به علّت برده می‌شود و چون حقیّت ایشان ثابت شود، حقیّت آن جناب نیز ثابت است و شمّه‌ای از ذکر ایشان گذشت که در تورات و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و انطباق آن را بر ائمّه اثنا عشر و وجه آن انطباق را بیان نمودیم؛ و هم چنین ذکر ذبیح در کنار نهر فرات شده، ذکر ایلیا و حسنین چنان که گذشت.

نیز **از آن جمله**، آن چیزی است که یوحنّا که از جملهٔ حواریّین حضرت عیسی ﷷ است و او را یوحنّای الهی گویند، در فصل بیست و یکم کتاب اپکلیسی می‌فرماید: بهشت، دوازده در دارد که هر کدام از یک گوهری است و در هر کدام از آن درها، اسم هر یک از آن دوازده نفر نوشته شده است که تعیین شدگان از جانب کسی هستند که آن دوازده نفر در فرمانبرداری او به جمیع مخلوقات تقدّم دارند و بعضی از آن‌ها به سبب ذبح شدن در راه خدا به گوسفند تشبیه شده‌اند.

و از آن جمله حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، بیان آمدن مهدی آخر الزّمان را می‌فرمایند. ابتدا در سیمان بیست و ششم در ضمن پاسوق‌های چند می‌گوید: **به یوم ههویوشر هشیر هزببرص یهودا عیر عاذلا نوبشوعاع حوموت و احل.**

و خلاصهٔ معنی این پاسوق‌ها با پاسوق‌های بعد به حذف بعضی زواید، آن که: در آن روز، در زمین یهودا ـ یعنی بیت‌المقدّس و حوالی آن ـ تسبیح و ستایش تو خوانده خواهد شد و خواهد گفت: این کسی است که شفاعت کنندهٔ ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی «**شیر حاجی هان**» درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می‌دارند و خطبه‌های کهنه گذشت، تا این که می‌فرماید: بدانید او است که آنانی که در بلندی‌ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همهٔ شهرها بلندتر می‌شمرد نیز، سرنگون خواهد ساخت و آن

شهر را، پاهای فقرا و قدم‌های مساکین، پامال خواهند کرد. زیرا راه‌های مقدّسین راست می‌باشد و جادّه او برای راه رفتن راست است.

آن گاه می‌گوید: شعیا! ای نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب‌ها آروزمند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خدا! وقتی که دیوان‌ها را در زمین بِکَنی، ساکنان زمین، عدالت [را] از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد. چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت. به جهت آن که در زمینی که به مقدّسان تعلّق داشت، عمل‌های قبیح بجا آورد.

ای نور خدا! ان شاء الله دست قوّت تو بلند شود و امّا نبینند حاسدان تو و ندامت ببرند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده‌ایم، همه کس ما را در تصرّف خود گرفته بود و به این جهت یاد تو تسلّی ما بود. پس آنانی که اهل جهنّم‌اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! از این راه آنانی که ما را در تصرف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد. به نحوی که یاد آن‌ها از روی زمین کم شود.

ای نور خدا! تازه جلالت به هم نرسانیده‌ای، بلکه جلالت تو را از ابتدا بوده و این‌ها که تابع تواند، در وقت تنگی، تو را جستجو کرده‌اند و در وقت شدّت، حدیث تو دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو از قبیل زن حامله بودیم که زاییدن او نزدیک شده و دردمند باشد و با وجود این، اقرار داریم که سبب نیفتادن جبّارانی که در زمین بودند، آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تو به واسطهٔ کلام خدا فرموده بودی، به عمل می‌آوردیم؛ مدّتی بود که جبّاران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشیدیم به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل‌های خود را خالص نکرده و

زمان ظهور تو را به تأخیر می‌انداختیم.

آن‌گاه می‌فرماید: **یخومتئخا نوءلاتی یقومیم ها تئصوا و دننی شوختعا فارکی تل اورون تلئکا و اراص رفاهیم یتبل.**

یعنی: مرده‌های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن‌گران خاک ستایش تو کنند که شبنم تو، شبنم روشنایی و نور است.

پس در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می‌گوید: «**لخ عمیم بونحدا ارنخا ایسکورد لاتخا بعد نچاچی کیمعت رئقع عد بعور زاعم کی هینه آزونای یاص میمو قوموا لیفقد عود یوشب ها ارص عالات و قیلناها ارص ات و امی‌ها و لو تحسن عو و عل هروقیها**».

این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی؛ ای قوم من! داخل محال سکناهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببندید، تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خدا است که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بِکَند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند. زمین در آن زمان خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«**بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شا و هکدو لا ورح خدا قاعل لیویاتان تاحاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتنیم اشر ببام بیوم ههوکرم حمرعتولا**».

یعنی، در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصَرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد: یکی اجماع و اتّفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حیله.

به هرحال می‌فرماید: از لیویاتان انتقام کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می‌گردانیدند و این لیویاتان گره در گره و

کج و پر پیچ بود.

پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقهٔ مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می‌فرماید: و خواهد گفت: منم که آن را محافظت می‌کنم و عوض می‌دهم برای کسی که بخورد هر آن چه لیویاتان به دیگری خورانید.

اگر منصف، تأمّل نماید، در این فقرات می‌بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حقّ فرزند خود فرموده.

و مقدّمهٔ لیویاتان به عینه مصداق آن اتّفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزّمان است و خصوص آن حوزهٔ خشناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین ﷺ در خطبهٔ شقشقیه فرموده که مصداق گره در گره و پرپیچ و تاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خورانید، صریح در مطلب می‌شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوّم کتاب خود می‌فرماید به آن ضمّ شود که اوّل پاسوق‌ها این است:

«هن لصدق ایملخ مثلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق‌ها که خلاصهٔ معانی آن‌ها چنین است:

هان! این است که آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدّم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد - و گویا اشاره به لیویاتان باشد - چون کسی می‌شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد و برق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایهٔ سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم‌ها خیره نخواهد شد، گوش‌ها زود خواهد شنید، دل‌ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلّم خواهد کرد، جاهل و نادان، پیشوا گفته نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد.

تا این که می‌فرماید: در آن زمان برای منافق، بدترین وقت‌ها خواهد بود، زیرا به اتّفاق رفیق خود خیال‌ها کرده است، برای آن که مظلومان را به سخن مردم

فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدّم بودن شاهزادگان در دیوان، چه در آن روز ائمّهٔ اثناعشر، رجوع خواهند فرمود و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتّفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب، گفته، چه مصداق همهٔ آن‌ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر منطبق است.

اخبار کردن خدا از آخرالزمان در کتاب شعیا

و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم است، که ابتدای آن در اواخر مذکور می‌شود و آخر آن این است که بعد از آن که از آخر الزّمان خبر می‌دهد، در وصف آن نور خدا می‌گوید: آن نور خدا، دیوان مساکین را عدالت خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد گرفت، ایمان، کمربند او و عدالت، میان بند او خواهد بود.

در زمان او، گرگ و برّه در یک جا ساکن خواهند شد و پلنگ و بزغاله در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود و گوساله و خرس با هم خواهند رفت، شیر و گاو پیش هم کاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد.

و چون آن چه در سیمان چهل و دوّم و چهل و نهم فرمود به آن‌ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می‌شود. چه حضرت شعیا در سیمان چهل و دوّم همین کتاب می‌فرماید که ابتداهای آن سابق بر این، مذکور شد و در آخر می‌گوید: من از خبرهای تازه خبر می‌دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندد، به شما اعلام می‌کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه‌ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

۲۰۱

و در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، می‌فرماید: آن چه خلاصهٔ آن این است که: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید؛ تو را کمک و محافظت نمودم و برای امّت میثاق قرار دادم تا زنده سازی زمین را و میراث‌هایی را که به تاراج رفته بود، به تصرّف خود درآوری و محبوسین را از بندها

بیرون آوری و به آن‌هایی که به ظلمتِ غیبت گرفتارند، بگویید ظهور کنند.

تا این که می‌فرماید: زیرا رحم کنندهٔ ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادّهای من، عزیز خواهند بود و این است آن‌ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و این که در فصل چهل و دوّم فرمود: «ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر است» با آن چه شیعه می‌گوید که آن حضرت، در انتهای زمین در دریای مغرب، در جزیرهٔ خضراست، مطابق است و آن جزایر، بسیار زیاد است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده‌اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است.

و از آن جمله در آخر این فصل، در واقعهٔ حضرت سیّد الشهدا، ابا عبدالله الحسین ﷺ که سابق بر این از نبوّت هیلد و چهل و ششم کتاب ارمیا نقل شد، تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است که خدا می‌فرماید:

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت‌های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده‌ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

خواستم به واسطهٔ تو، حجّت‌ها را بر همهٔ مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر، فرزندش را فراموش کند، من تو را فراموش نمی‌کنم.

این است که من به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر علم به وجود می‌آید و آن‌ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می‌خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست ارادهٔ خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تا این که بعد از کلامی می‌فرماید: آن زمینی که به تو تعلّق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت از وفور جمعیّتی که به تو خواهم داد برای سکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ با وجود آن که آنانی را که در آن روز، تو را از قبیل آب می‌آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان وقتی که خود را بی‌اولاد پنداشتی، از فرزندانی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همهٔ زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز!

آن گاه تو در دل خود خواهی گفت: آن‌ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی‌اولاد می‌پنداشتم، زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می‌کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها واگذاشتند، پس این‌ها که حال می‌بینم، کجا بودند؟

من که خداوند توام، به تو می‌فرمایم: ای بندهٔ من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن‌ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل‌ها و دختران تو را بالای دوش‌های خود به راه برند.

پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی‌های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقت خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن‌هایی که امید خود را در من گذاشته‌اند، شرمنده شوند تا این که می‌فرماید: همهٔ آنان که دیوان تو را کرده‌اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همهٔ اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت‌های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرّر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سیّدالشهدا علیه السلام ملاحظه کن و ببین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من، خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح نمود «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ

وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»[۱]، خبر دادن از ارادهٔ قطع نسل ایشان که در کتاب‌ها و تواریخ ظاهر است، و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلّق داشت؛ چه حضرت امیر المؤمنین(ع) فرمود: مکّه شهر خدا است و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است، و بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او در میان عجمان که همهٔ ایشان از شیعیان خاصّ او بودند و پادشاهان عجم به حدّی در تضرّع و تعظیم به خدمت او می‌کوشند که در بلدهٔ طیّبهٔ قم که دختر شش هفت ساله از نسل آن حضرت مدفون است سلاطین ذوی‌الاقتدار چون به آن آستان رسند، ابتدا آستان را می‌بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین سر خضوع بر خاک می‌گذارند، و در تربت مقدّس آن حضرت، خدای تعالی شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده که خاک قدم تو را خواهند لیسید به ظهور رسد، و دشمنان آن حضرت چنان به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجّاج بن یوسف و شبث بن ربعی ملعون که در کربلا حاضر بود و عبدالله بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمّه صحبت داشته **و از تفسیر** این پاسوق‌ها از ایشان استفسار شد، بعضی موافقت نمودند در همهٔ آن چه تفسیر شده و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی‌کرد.

و از آن جمله نیز در واقعهٔ سیّدالشهدا(ع) در فصل چهارم کتاب ارمیا می‌گوید آن چه خلاصهٔ آن این است: چه شد و چه حادثه‌ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، سنگ‌های بنای عرش الهی پراکنده گردید و فرزندان بیت المعمور که به اوّلین طلا زینت داده شده و از جمیع مخلوقات نجیب‌تر بودند، چون سفال کوزه گران پنداشته شدند. وقتی که حیوانات پستان‌های خود را برهنه کرده، بچّه‌های خود را شیر می‌دادند، عزیز من در میان امّت بی رحم دل سخت، چون چوب خشک شده در بیابان، گرفتار مانده و زبان طفل شیرخواره از تشنگی به کامش چسبیده است.

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۴.

در چاشتگاهی که همهٔ کودکان نان می‌طلبند، چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند، کسی نبود که به ایشان نان دهد. آنانی که در سفرهٔ عزّت، تنعّم می‌کردند، در سر راه‌ها هلاک شدند. آن‌هایی که در بهترین بسترها پرورش یافته بودند، فضولات اسبان را در بغل گرفته، می‌غلطیدند. پس وای بر غریبی ایشان! عزیزان من برطرف شدند به نحوی که برطرف شدن ایشان از برطرف شدنِ قوم سدوم، عظیم‌تر شد، زیرا آن‌ها هرچند برطرف شدند. امّا کسی به ایشان دست نگذاشت، امّا این‌ها با وجود آن که از راه پاکی و عصمت مقدّس، از برف سفیدتر، از شیر بی غش‌تر و از یاقوت رخشان‌تر بودند، روهایشان از شدّت مصیبت‌های دوران، متغیّر گشته بود به گونه‌ای که در کوچه‌ها شناخته نشدند، زیرا پوست ایشان به استخوان‌ها چسبیده بود.

و بعضی از علمای یهود عنود این تعزیه‌داری ارمیا را بر اهل شهر بیت المقدّس بیت در خرابی آن حمل می‌کردند، غافل از این که هر دو خرابی بیت‌المقدّس و قتل ایشان به سبب کثرت معصیت و بت‌پرستی و سایر این امور بود؛ به حدّی که خداوند عالم بر ایشان خشم گرفت و لعنت‌ها کرد. چنان چه شمّه‌ای از آن از کتب ایشان در جایی که متواتر نبودن تورات را نقل می‌کنیم، ذکر خواهد شد و این با اوصافی که در این مقام مذکور شد و شنیدی، منافات دارد و نمی‌تواند بر ایشان حمل شود.

این ناچیز گوید: کیفیّت هر دو خرابی بیت‌المقدّس به تفصیل در کتب تواریخ مسطور است.

عبقریّه دهم

[بشارت ظهور در کتب متفرقهٔ دیگر]

در بشارات ظهور موفور السرور آن جان جهان و امام عالمیان، در کتب و صحف اشخاصی است که در نبوّت آنان اختلاف است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[بشارت مهادیو]

۱ رفرفه

در بشارات مهادیو به ظهور حضرت قائم علیه السلام است.

محدّث بارع میرزا محمد اخباری در کتاب تحفة‌الأمین گوید: جمیع اهل شهود، اقطاب حقیقیّهٔ امّت محمدیه را در دوازده منحصر دانسته‌اند، هرچند در تشخیص موضوع آن اختلاف نموده‌اند. ابن حجر عسقلانی با وجود تعصّب تصریح نموده که قطب نمی‌باشد مگر از اهل بیت.

حال، بر سر تعیین موضوع آن آمدیم که طریق اثبات آن بر وجه کلّی سه نوع است:

نوع اوّل: طریق عامّه و آن، نقل متّصل از اصحاب وحی است و در آن چند شهادت است:

اوّل، شهادت جنّیان، چنان چه خاکسار، در کتاب **«مهادیو»** که در لسان شرع، ابوالجانّ است، دیده است که در **«جکدوربیا»** که دور دوّم از ادوار اربعه است، هنگامی که مهادیو از ذرّیّه به خاطر تقریب کثرت گناه و امتناع از قبول امر به معروف و نهی از منکر برنجید، در کوه سمیر اعتزال نموده و به زوجهٔ خود کورابابتی که امّ الجان است، از خلقت حضرت آدم علیه السلام از طین در نزدیک **«کال جک»** که دور رابع

است، خبر داد.

در آن جا به خلقت خاتم النبیّین و دوازده بزرگوار از عترت طاهرین او ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ کرده و نصّ بر افضلیّت ایشان برجمیع مخلوقات نموده، آن کتاب در مذهب برهمنان از قبیل کتب سماویّه است و نزد آدمیان، در روی زمین، کتابی اقدم ازآن نیست و ایشان، مهادیو را «منه» یعنی نبی می‌دانند.

[کتاب پاتنگل]

۲ رفرفه

در بشارت پاتنگل به ظهور ولیّ عصر(عج) است.

در کتاب زبدة المعارف[1] و ذخیرة الالباب و تذکره ذکر شده، صاحب کتاب پاتنگل که از کتب اعظم کفرهٔ هند است، می‌گوید: چون مدّت دور تمام شود، دنیای کهنه، نو شود و زنده گردد و صاحب مُلکِ تازه‌ای از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان پیدا شود که یکی، ناموس آخرالزّمان ـ یعنی حضرت رسول اکرم ﷺ باشد و دیگری صدّیق اکبر، یعنی وصیّ بزرگتر که «پشن» نام دارد ـ پشن نام حضرت امیر المؤمنین ﷺ است و نام آن صاحب ملک به زبان هندوان، راهنماست ـ به حق، پادشاه شود و خلیفهٔ رام باشد ـ رام به معنای خداست ـ و آن پادشاه، به جای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر باشد، حکم براند و برای او معجزهٔ بسیار باشد.

هر که به او پناه برد و دین پدران او را اختیار کند، نزد رام، سرخ روی باشد. دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان ناموس اکبر زیاده‌تر باشد و آخر دنیا به او تمام شود.

از ساحل دریای محیط، جزایر سراندیب، قبر بابا آدم، جبال القمر و شمال هیکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخّر گرداند، بتخانهٔ سومنان را خراب کند و جگرنات به فرمان او به سخن درآید و به خاک افتد، پس آن را بشکند و به دریای اعظم

---

۱. زبدة المعارف فی اصول العقائد، ص ۶۴۴.

اندازد و نیز هر بتی در هر کجا که باشد، بشکنند.

بدان که «جگرنات» در لغت «**سانسکریت**» که لغت هندوان است، به معنی موجد الکلّ می‌باشد در مقابل «**لاکهرنات**» که به معنی مُعدَم الکلّ است و مراد از «**جگرنات**» بتی است که او را مظهر موجد الکلّ دانسته و عبادت کنند. انتهی التفسیر.

[بشارت شاکمونی]

۳ رفرفه

در بشارت شاکمونی به ظهور ولیّ عصر(عج) است.

در کتب مزبوره مسطور است که شاکمونی که یکی از کفرهٔ هند است، گوید: پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سیّد خلایق دو جهان، کشن بزرگوار تمام شود. ـ کشن در لغت ایشان، نام حضرت رسالت است ـ آن کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود، فرشتگان، کارکنان او و پری زادان و آدمیان، در خدمت او باشند.

و از سودان که زیر خطّ استواست تا عرض تسعین که زیر قطب شمالی است، ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم تا باغ شدّاد را صاحب شود. دین خدا یک دین شود و زنده گردد، نام او ایستاده و خداشناس باشد.

در ذخیره و تذکره مذکور است که شاکمونی به اعتقاد کفرهٔ هند، پیغمبر صاحب کتاب بوده و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولود او، شهر کیلوس است.

[کتاب دیْد]

۴ رفرفه

در بشارت ظهور آن سرور در کتاب «دید» است؛ بنابر آن چه در تذکره نوشته، در آن کتاب که کفرهٔ هند، آن را آسمانی می‌دانند، گوید: بعد از خرابی دنیا، پادشاهی، در آخرالزّمان پیدا شود که امام خلایق و نام او منصور باشد. تمام عالم را بگیرد و به دین

خود آورد، و همه را از مؤمن و کافر بشناسد و هرچه از خدا خواهد، برآید.

[بشارت جوک]

۵ رفرفه

در بشارت **جوک**؛ در همان کتاب مسطور است که جوک، در کتاب وشن گفته: آخر دنیا، به کسی گردد که خدا را دوست دارد، از بندگان خاصّ او و نامش خجسته و فرخنده باشد. همهٔ خلق را که در دین‌ها اختراع کرده و حقّ خدا و پیغمبر را پامال کرده‌اند، را زنده گرداند و بسوزاند، عالم را نو گرداند و هر بدی را سزا دهد، دولت او یک کرور که عبارت از چهار هزار سال است می‌باشد و خود و اقوامش پادشاهی کنند.

[کتاب ماسک]

۶ رفرفه

در بشارت ظهور امام زمان ـ علیه صلوات الله الملک المنّان ـ در کتاب ماسک است. ماسک نام یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هند است. او بر این اعتقاد است که آدمی همچون گیاه می‌روید و خشک می‌شود و از هم می‌ریزد.

گوید: دور دنیا به پادشاه عادلی تمام شود که در آخرالزّمان، پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان باشد. حقّ و راستی با او باشد، آن چه در دریاها و کوه‌ها پنهان باشد، همه را بیرون آورد و از آسمان‌ها و زمین آن چه باشد، خبر دهد.

[کتاب دادیک]

۷ رفرفه

در بشارت ظهور حضرت صاحب الامر ـ عجلّ الله فرجه ـ در کتاب دادیک است.

در آن کتاب گوید: بعد از آن که مسلمانی به هم رسد و در اسلام بیداد، ظلم ظالمان، فسق عالمان، تعدّی حاکمان، ریای زاهدان، بی‌دیانتی امینان و حسد حسودان پیدا شود

و دنیا مملوّ از ظلم و ستم گردد، اسلام برطرف شود و جز نامی از آن نماند. پادشاهان، بی‌رحم و رعیّت، بی‌انصاف شوند و در خرابی یکدیگر بکوشند و عالم را کفر و ضلالت و فساد فرا بگیرد.

پس دست غیرت الهی در آید و جانشین **حمیاطا** ظاهر شود، مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همهٔ جهان را بگردد، بسیاری از خلایق را بکشد و خلق را هدایت کند و آن درحالی باشد که ترکان، امیر مسلمانان باشند و او به‌غیر حق، از کسی چیزی قبول‌نکند.

[بشارت زردشت اوّل]

۸ رفرفه

در بشارت، **زردشت اوّل** به ظهور موفور السّرور ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

از بعض تواریخ معتبره معلوم شود، جمعی نزد طایفهٔ مجوس، زردشت نامیده شوند. اوّل: آذر هوشنگ که زردشت نخستین و مؤسّس آیین زردشتی است. او در زمان سلطنت اجامیان ـ جمشیدیان ـ در بلخ ظهور نموده و طایفهٔ بنی کوش را که در ایران مستولی شده و مهابادیان را منقرض کرده بودند از ایران بیرون کرده است. یعنی معتقدند او، خود پادشاه بوده است.

برخی گفته‌اند: پادشاه عصر، آیین او را پذیرفته و به وسیلهٔ نیروی او، مملکت را از دشمن پرداخته است. او را آذرهون و آذرهوش نیز گویند که به معنی عقل تابنده و خرد تابناک است.

دوّم: فریدون که او را زردشت ثانی گویند. او از دماوند ظهور نمود و «ماردوشان» یعنی نماردهٔ بابل و گلدانیان را که جمشیدیان را منقرض کرده و نهصد سال در ایران سلطنت می‌نمودند، به معاونت کاوهٔ آهنگر اصفهانی، منقرض ساخت و تشکیل سلطنت داد. **فریدون** که مخفّف فرّایدون یعنی فرّا کنون و از سلالهٔ آبادیان است، در کوه دماوند به ریاضت و عبادت پروردگار قیام داشت. چنان چه این معنی، شیوهٔ

سلاطین عجم بوده که قبل از پادشاهی به زهد و عبادت و انقطاع از دنیا می‌گذرانیدند، برخی نیز پس از مقام سلطنت کبری، پادشاهی را ترک کرده و به این وظیفهٔ مقدّس می‌پرداختند.

مسعودی در اثبات‌الوصیّه گوید: قیام فخشد بن سامَ بن نوح عليه السلام در زمان پادشاهی فریدون بوده که او ذوالقرنین است.

خدای تعالی او را به سوی قوم خود مبعوث فرمود، امّا نبوّتش را انکار کرده و را مضروب ساختند.

پس خدا او را صد سال بمیراند، آن‌گاه زنده‌اش فرمود و به سوی قوم، مبعوث‌اش نمود؛ باز بر او تاختند و قرن و سمت چپ سرش را مضروب ساختند.

خدا او را صد سال دیگر نیز بمیراند، آن‌گاه به او حیات بخشید. او دلایل نبوّتش را از دو گوشهٔ سر او ظاهر کرد که از جای آن دو ضربت، نوری می‌درخشید و چون خشمگین می‌شد، از دو سوی سر او وی رعود و صواعق پدید آمد.

پس خدا پادشاهی مشارق و مغارب را به وی ارزانی داشت، به دست او ستمکاران را از پا در آورد و سدّ یأجوج و مأجوج را بست. زمین در زمان او، همی با عدل و وسعت و برکت بود.

بشارت فریدون و جاماسب

سوّم: «**جاماسب**» که در زمان «**وشتاسب**» یعنی بنی‌حام که از آفریقا به ایران هجوم آورده بودند، با داریوش ـ اسفندیار ـ در بلخ ظهور نمود، پادشاه عصر، وی را تأیید کرد و آن‌ها آیین زردشتی را رونقی تازه دادند.

اشخاص دیگری نیز به نام زردشت، نامیده شده‌اند که همه، مروّج آیین زردشتِ نخست و مبیّن معانی و کاشف رموز کتاب او ـ کتاب زند ـ بوده‌اند. چنان‌چه فردوسی از قول خسرو پرویز گوید:

۲۱۲

مـا را ز دیـن کـهن، نـنگ نـیست — به گیتی به از دین هوشنگ نیست
هـمه راه داد است و آیـین مـهر — نـظر کـردن انـدر شـمار سـپهر

چه اگر واضع دین زردشت در زمان گشتاسب بود، خسرو پرویز که از پادشاهان

زردشتی است، دین خود را به هوشنگ نسبت نمی‌داد.

گویند، آتش در زمان هوشنگ پیدا شد، روز پیدایش آتش، آیین جشن را بنا نهاد که آن را جشن سده نامند. در آینهٔ سکندری گوید: و **در کتاب زند** که اسم کتاب زرداشت و پازند، شرح آن کتاب و اوستا، شرح روحانیّات آن و به معنی آموزنده می‌باشد، به منزلهٔ کتاب تلموت از تورات است و غالب معانی آن، شبیه به شاستر هندوان است که فقط مغان به آن عمل می‌کرده‌اند.

و بالجمله در آن کتاب می‌گوید: لشکر اهریمنان، دایم با ایزدیان در روی خاکدان، محاربه و کشمکش دارند و غالباً فتح و پیروزی با اهریمنان باشد، امّا نه به طوری که بتوانند ایزدیان را محو و منقرض سازند؛ چون در هنگام تنگی از جانب ارمزد که خدای آسمان است، به ایزدان که فرزندان اویند، یاری می‌رسد و محاربهٔ ایشان، نُه هزار سال طول می‌کشد.

آن‌گاه پیروزی بزرگ از آن ایزدان می‌شود و آن‌ها اهریمنان را منقرض می‌سازند. تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده و بنی‌آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

در کتاب زند مزبور نیز گوید: و چنان چه آذر هوشنگ خبر داده، بعد از او، سه پیمبر نامدار بزرگوار صاحب کتاب جدید و شریعتِ تازه خواهند آمد.

نخستین ایشان، به **«اوخشیاتز تا اشیدزما»** موسوم است و به زعم ما این همان موسی است.

دوّمین، به **«اوخسیات نماه اشید ربوتی»** موسوم است که مسیح موعود باشد.

و آخر ایشان، دو نام دارد: **«ساسیات سئوشان و ساسپوس»**. زردشت او را بسیار می‌ستاید و می‌گوید: او سلامتی دنیا را مکمّل می‌سازد، شرف سیف و ضرب قطعی را حایز بود، نور قاهر الهی از جبین او و یارانش ظاهر است، آفرینش را از فساد و تباهی خلاص می‌کند و بعد از آن، دنیا را زندهٔ جاوید می‌سازد و ترقّی ابدی می‌بخشد تا هر

چیز، مالک خود بشود.

آن‌گاه ظلمت از پیش نور، زایل می‌گردد، مرگ از میان بر می‌خیزد و خوبی، بدی‌ها را نمی‌گذارد. **«اکامانا»** در پیش و **«هومانا»** بدون تأثیر می‌ماند. راست، دروغ را محو می‌سازد، قرواتاتِ خورداد و امرتاتِ مرداد، گرسنگی و تشنگی شدید را برطرف می‌سازد و اهریمن به پادشاهی ارمزد اعتراف می‌کند.

امّا در این گیر و دار، دیوان دایماً بر مردم هجوم می‌کنند و ایزدان از ایشان مدافعه می‌نمایند.

در بشارت الظهور بعد از نقل این عبارت فرموده:

کلام مؤلّف کتاب در این مقام

مؤلّف گوید: از عبارات مزبور مستفاد شود که در کتاب زند از ظهور چهار نفر بزرگ خبر داده که سه نفر ایشان، صاحب کتاب و شریعت تازه می‌باشند و این که صاحب تاریخ گفته از ظهور سه پیمبر نامدار خبر داده و آخرین را صاحب دو نام دانسته، اشتباه کرده است. آن چه زردشت در ظهور چهارمین گفته و بسیار ستایش نموده، بر هیچ ظهوری انطباق نگیرد، مگر بر ظهور موفور السرور حضرت مهدی موعود ـ ارواحنا فداه ـ چون آن چه صاحب کتاب زند در آخرین ظهور گفته از تکمیل دنیا و حایز بودن شرف سیف و ضرب قطعی، خلاص کردن آفرینش از فساد و تباهی، دنیا را زندگی جاوید دادن و ترقّی ابدی بخشیدن، زوال ظلمت از پیش نور، برطرف شدن دروغ و برخاستن مرگ از میان ـ مطابق آن چه در شریعت اسلام به نحو اتمّ و اوفی بیان شده ـ از خصایص ظهور حضرت مهدی موعود ـ عجلّ الله فرجه ـ می‌باشد که بر حسب اخبار کثیره، آن حضرت را قائم نامند، برای این که قیام به سیف می‌نماید.

به موجب آثار متواتره «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً»[۱] تودهٔ خاک را از ظلمت ظلم و جور، پاک و به نور عدل و داد، روشن و تابناک نماید.

و به مفاد کریمهٔ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾[۲] صفحهٔ عالم را از

۱. الکافي، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. سورهٔ حدید، آیه ۱۷.

آلایش کفر و شرک و نفاق بپردازد و به حیات ابدیّهٔ ایمان و عرفان و توحید و وفاق، زندهٔ جاوید سازد.

در زمان آن ظهور اعظم، اخلاق ردّیه و بزهکاری از میان مردم، زایل و ملکات حسنه، نیکویی و پارسایی، برای عامّهٔ خلق حاصل شود و جنود عقل بر اهریمن جهل، غالب آید. عالم کیهان به سعادت خود، نایل شود و بنی‌آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

بر هر خردمندی ظاهر است که چنین شخصی تا این تاریخ که یک هزار و سی‌صد و پنج سال از هجرت حضرت خاتم انبیاﷺ گذشته، ظهور ننموده؛ پس هرکس دعوی کرده و خود را مهدی موعود نامیده جز از درکذب و افترا نخواهد بود، زیرا یکی از آن آثار تا کنون در عالم، ظاهر نشده است.

پس آن موعود نیست مگر حضرت حجّة بن الحسن ـ ارواحنا فداه ـ که شیعهٔ اثنی عشریّه، همواره ظهورش را از پردهٔ غیب، منتظر و طلوعش را از افق لاریب، مترقّبند.

[کتاب جاماسب]

۹ رفرفه

در بشارت ظهور حضرت بقیة الله در کتاب **جاماسب** است.

محدّث بارع، میرزامحمد اخباری در کتاب تحفه در اثبات مدّعا گفته:

دوّم: شهادت جاماسب در کتاب خود که پیش از حضرت مسیح و خاتمﷺ از طوفان نوح تا طوفان آینده، همه را به ضوابط نجومی بیان نموده و تمامی پیش بینی‌های او، بر طبق اخبار، اتّفاق افتاده و به بودن ذریّهٔ حضرت خاتم المرسلینﷺ از نسل دختر او، شهادت امام‌حسینؑ. ظهور دولت صاحب الامر بعد از غیبت و خروج دجّال تصریح نموده است و ذکر عبارات ایشان در اذهان معاصرین از باب الغاز است، لهذا به نقل صاحب ترجمه اکتفا نمود.

در تذکرة الائمّة بعد از ذکر کتب بسیاری از طایفهٔ مجوس گوید: این کتاب‌ها به

اقوال مختلفه و لغات مشکله، احوال آن حضرت را بیان نموده‌اند که ظهور خواهد کرد.

جاماس حکیم، به این تصریح کرده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم می‌گویند و از کتاب‌های مخفی مجوس است و آن را به منزلهٔ الیا ـ صحف ـ می‌دانند و به اصطلاح گبران، جاماس‌نامه می‌گویند و احکام زیج و حوادث گذشته و آینده در آن ثبت شده است.

این کتاب را وزیر جلیل‌القدر کرمان، برای حقیر فرستاده بود. نُه جزء بود که پیوسته نوشته بودند، اکثر خطوط آن به خطّ یونانی و خطّ معقلی و قلم داودی و بعضی به خطّ فارسی شبیه بود و بعضی از منتسخ آن، مندرس بود و تا حال نشنیده‌ام کسی از عرب و عجم این را دیده، بلکه نامی از آن شنیده باشد.

به هرحال، جاماسب در آن کتاب در فصل کاهنبار که کاهنباران نیز گویند ـ هر دو به کاف فارسی ـ از زبان زردشت نقل می‌کند.

به اصطلاح ایشان، کاهنباران شش روز باشد که خداوند، عالم را در آن آفرید و هر روز را کاه می‌گویند.

کاه کاهنبار اوّل، **«میدریوردم»** نام دارد. آن روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است، گویند، یزدان از این روز تا چهل روز، آفرینش آسمان‌ها را به اتمام رسانید.

کاه کاهنبار دوّم: **«میدیوشم»** نام دارد و آن، یازدهم تیرماه قدیم است، گویند یزدان از این روز تا شصت روز، آفرینش آب را تمام کرد.

کاه کاهنبار سوّم: **«سی‌سهیم»** نام دارد. این هشتاد روز است که بیست و سوّم شهریور ماه قدیم باشد، گویند یزدان از آن روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید.

کاه کاهنبار چهارم، **«ایاسرم»** نام دارد. آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز، آفرینش نباتات و ریشه‌ها را تمام کرد.

کاه کاهنبار پنجم: **«سیدی‌نادیم»** نام دارد. آن اوّل مهروز است که شانزدهم بهمن

۲۱۶

ماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز تا هشتاد روز، حیوانات را که دویست و هشتاد و دو نوعند، بیافرید، صد و هشتاد درّنده و چرنده و صد و دو نوع پرنده.

و کاه کاهنبار ششم: «**هـیمندیم**» نـام دارد. آن اهـنود روز است کـه اوّل خـمسهٔ مسترّقهٔ قدیم باشد، گویند از این روز تا هفتاد و پنج روز، خلقت و پدیداری حضرت آدم کهِ به زعم ایشان کیومرث است، به اتمام رسید.

در آخر، احوالات ملوک و انبیا را می‌گوید که چند نفرند، در چه زمـانی بـه هـم می‌رسند، دین ایشان چیست، در کجا باشند و با امّت به چه قسم سر می‌کنند. تا آن که به پیغمبر ما ﷺ می‌رسد و می‌گوید: این پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه‌های مکّه پیدا شود. بر شتر سوار شود و قوم او نیز، شترسواران خـواهـند بـود. بـا بندگان خود، چیز خورد و به روش آن‌ها نشیند. برای او سایه نباشد و از پشت سر، مثل پیش رو ببیند.

دین او، اشرف دین‌ها باشد و کتاب او، هر کتاب آسمانی را بـاطل گـردانـد، دولت تازیک ـ یعنی عجم ـ را بر باد دهـد، دیـن مـجوس و پـهلوی را بـرطرف و آتشکـده را خراب کند و روزگار پیشدادیان، کیان، ساسانیان و اشکانیان تمام شود.

از فرزندان دختر آن پیغمبر که «**خورشید جهان**» و «**شاه زنان**» نام دارد، کسی در دنیا به حکم یزدان پادشاه شود که جانشین آخر آن پیغمبر در میان دنیا ـ یعنی مکّه ـ باشد.

دولت او به قیامت متّصل و بعد از پادشاهی او، دنیا تمام شود. آسمان، جفت گردد و زمین، در آب فرو رود. کوه‌ها، برطرف شود و اهرمن کلان را کـه ضـدّ یـزدان و بـندهٔ عاصی او باشد، بگیرد، حبس کندِ و بکشد و رییسان اهرمن یعنی، «**مسمندع**»، «**فرخ**» «**جبابل**»، «**قنقد**» را بگیرد.

«**میشِناسَند**»، یعنی ملایکه بر او فرود آیند و خلایق را به یزدان خواند. نام مذهب او برهان قاطع و حق بـاشد و «**بشر**» ـ یـعنی مـیکاییل ـ «**سـروش**» ـ یـعنی جـبرییل ـ «**آسمان**» ـ یعنی عزراییل «**بهرام**»، فرشتهٔ موکّل زمین و «**ازردحمز**»، موکّل گاوان و

گوسفندان در خدمت او حاضر شوند و «**امروز**» فرشتهٔ روز اوّل هر ماه و «**آزوگشت**»، فرشتهٔ موکّل بر آتش و «**روان‌بخش**» که روح القدس باشد، همگی بر او نازل شوند.

زنده شدن اشخاص در زمان آن حضرت

و از خوبان و پیغمبران، گروه بسیاری را زنده کند، مانند «**ملکان**» پدر خضر و «**مهراس**» پدر الیاس، و «**فسقوماس**» پدر ارسطاطالیس، آصف بن برخیا وزیر «**جمشاسیب**» ـ یعنی سلیمان ـ «**ارسطو**» و «**ماقذونی**» و «**سام‌بن‌نوح**» و «**شمسون**»، «**سولان**»، «**شاوول**» ، «**شموئیل**» ، «**میخا**» ، «**یخرقل**» ، «**سیسا**» ، «**شعیا حیّ**» ، «**لؤلؤ**» ، «**حفوق**» ، «**لول**» ، «**حقوق**» و «**رخوبا**» که پیغمبران بنی‌اسراییل هستند و غابر بن شالخ زنده شود و سیمرغ از کوه قاف، نزد او حاضر گردد. سیمرغ، عنقای مغرب است که به دعای «**حنظل بن صفوان**» غایب شد.

و از بَدان گیتی و کافران، «**شل‌سورنورس**» ـ نمرود ـ را زنده کند، او را با «**پرع**» و «**فرخ**» که «**قارون**» و «**هامان**» باشند، بسوزاند. هامان، وزیر فرعون را زنده گرداند و او را زنده دار زند.

ضحّاک علوانی را از چاه دماوند در آورد و او را دیوان مظالم بکند و بختنّصر را بسوزاند که «**وژمخت**» ـ یعنی بیت‌المقدّس، را خراب کرد.

«**شمامورا**» زنده کند که دین پهلوی را بر هم بزند و آتش را شریک خالق می‌گرداند و می‌گوید آن برزخ میان خالق و خلق است.

«**سدوم**»، قاضی شهر لوط و «**اسقف**»، قاضی ترسایان را زنده کند و «**دوباغ**» اهرمن را زنده گرداند که عمل وطِی غلام را در میان قوم نوح احداث کرد. «**نمردان**» را که از اکابر فرس است زنده گرداند او اعتقاد دارد یزدان، اشخاص بسیار از روحانییّن دارد که احداث نمود. ازحش مؤبد را زنده گرداند که عناصر اربعه را خالق می‌داند و «**نامی**» را زنده گرداند که ستاره‌پرستی را وضع کرد.

«**میلان**» را زنده کند که اصل وجود را سه می‌داند؛ نور و ظلمت و معدن جامع که سبب امتزاج و اختلال است و «**کیوان**» ـ به کاف فارسی ـ را زنده کند که اصل وجود را

سه عنصر می‌داند؛ آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم می‌داند.

همهٔ ایشان را می‌سوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خود، جمعی را که در دین خدا فتنه‌ها کرده و خوبان بندگان خدا را کشته‌اند، زنده گرداند و بکشد.

در آن کتاب، بعد از این عبارت می‌گوید:

مؤلف گوید: مراد از این پادشاهان که جاماسب گفته، بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و سلاطین جور مسلمانانند که باعث فتنه در دین و قتل نیکان یعنی، امامان و شیعیان ایشان شده‌اند.

و دیگر «**رستم زال**» را زنده کند و در خدمت او باشد و «**کیخسرو**» را زنده کند که دیوان، همه از او اطاعت کنند، همه را بکشد و بسوزاند و به باد امر کند، خاکستر ایشان را به دریای محیط ریزد و همهٔ تابعان اهرمن و تبهکاران را بکشد.

نام آن پادشاه، «**بهرام**» و از خورشید جهان ـ که دختر «**سین**» که نام مبارک محمد ﷺ، به لغت پهلوی است ـ باشد. ظهور او در آخر دنیا باشد، عمر هفت کرکس کند، و عمر او، چون خروج کند، سی قرن شده باشد و زمانی خروج کند که تازیان بر فارسیان غالب شوند و شهرهای ایشان به دست سلطان تازیک خراب شود.

پس او خروج و جنگ کند و «**دود**» یعنی دجّال را که کوری خر سوار و مدّعی خدایی است، بکشد و از گوشهٔ دنیا که «**گنگ**» و زواچین باشد تا «**وژمخت**» که بیت‌المقدّس است، همه را بگیرد.

«**گشتاسب**» و «**لهراسب**» را زنده کند و دار زند و صاحب صبایی یعنی، عیسی علیه‌السلام با او خواهد بود.

اسکندریّه و شهرهای عمّان کهَ بحرین، هرنور، نعمان و مسقط است، جزایر پرتکال و بسیاسه و غیره را بگیرد. اسکندر بن دارا با او باشد، او را به فرنگ و رستم را به مصر بفرستد. سیّد بزرگی که پدر آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیّه را بگیرد و عَلَم‌های ایمان و مسلمانی را در آن‌جا برپا کند. عصای سرخ شبانان «**باهودار**» یعنی، موسی و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد. سلیمان، پیغمبری از اسراییلیان است.

جنّ و انس و دیوان، مرغان و درندگان به فرمان او خواهند بود و او ایزدگشب ـ یعنی خداپرست ـ است و شیر اتابک بزرگ است، یعنی صاحب جبروت و بزرگی، مثل جمشاسب.

او موسوم به «**کیاوند**» است، یعنی پادشاه بزرگ کیان، یعنی بزرگ جبّار.

و «**شیرویه**»، یعنی شکوهمند که دیوِ دین که شیطان است از او بگریزد، «**کیهان خدیو**» است، یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است، یعنی برتر از همهٔ پادشاهان و او فرزند دختر «**سین**» است.

مدّت پانصد قرن، خود و یارانش پادشاهی کنند و تا مقدونیّه برود که دارالملک فیلقوس است، در ساحل بحر اقصابوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است، همهٔ جهان را یک دین کند و کیش گبری و زردشتی نماند.

پیغمبران خدا، مشاسندان، مؤبذان، حکیمان، پری‌زادان و دیوان، مرغان و همهٔ اصناف جانوران، ابرها و بادها و مردان سفیدرویان در خدمت او باشند. از مغرب برگردد، داخل ظلمات شود و جزیرهٔ «**نسناس**» را بگیرد و اسرافیل صاحب بوق، نزد او آید.

آن چه از کتاب جاماسب‌نامه در این خصوص به دست آمد، تمام شد و تتمّهٔ کتاب نبود. در اوراق دیگر هم احوالات ملوک اسلامیان از ترکان و عجمان و عبّاسیان، وقایع هر سال از تغییرات و تبدّل پادشاهان و انقراض زمان ایشان بود که اظهار آن، خارج از مقام و انسب به کتمان است.

انتباه فی رفع اشتباه

بدان در تعیین صاحب تذکرة الائمّه اختلاف کرده‌اند؛ محدّث بحرانی در لؤلؤه، آن را از مؤلفات علّامه مجلسی ـ علیه الرحمه ـ شمرده، میرزا عبدالله افندی، تلمیذ مجلسی رحمه‌الله آن را در کتب مجهوله، اندراج داده و صاحب روضات بعد از نفی آن از علامه مجلسی رحمه‌الله گفته: چنین گفته می‌شود که از مؤلّفات ملاّ محمد باقر بن محمد تقی

لاهیجی، معاصر و همنام مشارک مجلسی در نام خود و پدر است.

اقول: هر کس به زبان مجلسی آشنا باشد، می‌داند که این کتاب از مؤلّفات آن جناب نیست.[1] مصراع:

کوسلیمانی که داند لحن طیر

انتهَى لمؤلّفه الخاطي كتبه بيده الفانيّة و السّلام.

۱. در حاشیهٔ کتاب شریف نجم الثاقب از مرحوم محدّث، در این زمینه چنین آمده است: از اغلاط فاحشهٔ جمله‌ای از معاصرین، نسبت کتاب تذکرة الائمة است به علامهٔ مجلسی؛ چنان‌چه در رسالهٔ فیض قدسی توضیح نموده‌ام که پاره‌ای از تلامذهٔ آن مرحوم، خصوصاً جناب عالم کامل میر محمد حسین امام جمعه، سبط آن مرحوم و وصی در اتمام بعضی از تصانیف او، ضبط تمام مؤلفات عربی و فارسی و عدد ابیات کتاب آن جناب را کردند در رسالهٔ علیحده‌ای، حتی انشاءات و رسایل مختصرهٔ آن مرحوم را؛ با این حال ذکر نکردند این کتاب را.

و چگونه می‌شود با آن همه اهتمام و مصاحبت سالها تا وقت وفات، از نظر ایشان ساقط شود و شاهد احسن از این، آن که فاضل خبیر میرزا عبدالله اصفهانی، تلمیذ ارشد آن مرحوم، در ریاض العلماء کتاب مذکور را از کتب مجهوله که مؤلفش معلوم نیست، شمرده و این موضع از ریاض را در حیات استاد خود نوشته و با آن طول باع در اطلاع بر ارباب مصنّفات، نشود تصنیف استادش بر او مخفی بماند و فاضل عالم معاصر خوانساری ایده الله تعالی در روضات الجنات نسبت داده آن را به ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی لاهیجی، معاصر علامهٔ مجلسی‌؛ نجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۰۲.

عبقریّه یازدهم

[بشارات متفرقه]

در بشارات متفرّقهٔ قبل از طلوع نور اسلام است به ظهور آن سرور است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[بشارت سطیح کاهن]

۱ رفرفه

در بشارت سطیح کاهن به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است:

حافظ برسی در مشارق‌الانوار و حمیدی از اعاظم علمای عامّه از کعب بن حارث روایت کرده‌اند که **«ذاجدن پادشاه»** برای امری که در آن شکّ کرده بود، سطیح کاهن را احضار کرد. چون به در خانهٔ او رسید، برای امتحان پایهٔ علم او، دیناری را در زیر پای خود پنهان نمود و پس از دخول سطیح، از او پرسید چه چیز برای تو پنهان کرده‌ام؟

گفت: **«حلفت بالبيت و الحرم و الحجر الأصمّ و اللّيل إذا أظلم و الصّبح إذا تبسّم و بكل فصيح و أبكم، لقد خبأت لي ديناراً بين النّعل و القدم»**[1].

یعنی سوگند به خانهٔ خدا و حرم محترم او و حجرالاسود و شب ظلمانی و صبح نورانی و به هر گویا و لال که میان نعل و قدم، دیناری پنهان کرده‌ای!

ملک گفت: علم تو از کجاست؟

گفت: از یک نفر جنّی که با من برادر شده، هرجا روم با من همراه است.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۲.

ملک گفت: مرا از بعض اموری که بعد از این واقع خواهد شد، خبر ده!

سطیح گفت: چون اخیار، نایاب شوند و اشرار، بسیار گردند و تقدیراتِ خدای را انکار نمودند، اموال را با بار نقل کردند، مردم برای گناهکاران و صاحبان اموال، خاشع شدند، ارحام را قطع نمودند و مردمانی که حلال شمارندهٔ حرام‌های دین اسلامند، آشکار گردیدند و اختلاف کلمه پدیدار شد و عهد و پیمان را شکستند و احترام صاحبان حرمت کم گردید و ستارهٔ دنباله‌دار که عرب را درمانده کند، طلوع نمود، باران منقطع و نهرها خشک گردید و نرخ‌ها در اطراف بالا گرفت. آن‌گاه مردم بربر با علَم‌های زرد به پشت اسب‌ها رو آورده، وارد مصر شدند و مردی از اولاد صخر خروج کرد و رایات سیاه را به سرخ بدل نمود، محرّمات را حلال کرد، زنان را از پستان‌ها درآویخت و کوفه را غارت نمود. چه بسیار زنان سفیدسان که سواران در آن زمان، آن‌ها را احاطه نمایند در حالی که شوهرشان کشته گشته، عجز و درماندگی آن‌ها بسیار شده و فرج‌های آنان حلال گردیده بود.

فعند ذلک یظهر ابن‌النبی المهدی، پس در آن زمان پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار کرد و آن زمانی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عمّ او در حرم مکّه کشته شود و امر پنهان ظاهر شود که با علاماتش موافق آید.

در آن وقت مرد نامبارک با گروه ستمکار خویش، روی آرد. پس بر روم به کشتن بزرگان آن مرز و بوم غالب شود و در آن حال، آفتاب منکسف گردد.

وقتی لشکرها فراهم آیند و صف‌ها آراسته شود، آن‌گاه پادشاهی از صنعای یمن بیرون آید که رنگ رخسارش چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن باشد. پس به سبب خروج او، عمر فتنه‌ها برطرف گردد.

۲۲۴ **فهناك یظهَرُ مبارکاً زکیاً و هادیاً مهدیّاً و سیّداً علویّاً. فیفرج النّاس اذا اتاهم بمنّ الله الذّی هدیهُم فیکشف بنوره الظّلماء و یظهر به الحقّ بعد الخفاء.**

پس در آن حال، پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السلام آشکار گردد. در حالی که مبارک و هادی و مهدی و سیّد علوی است. پس از فضل خدا، مردم را فرج بخشد، به نور او

تاریکی‌ها برطرف گردد و حق، بعد از پنهانی آشکار شود، اموال را بالسویّه قسمت نماید، شمشیرها در غلاف رود و خون ریزی موقوف گردد.

زندگی مردم خوش و گوارا شود و دیدهٔ روزگار را به آبِ عدل و داد از خاشاک ظلم و بیداد پاک فرماید و حق را به صاحبان حق، اگرچه روستاییان باشند، ردّ نماید. مردم دور او بسیار ضیافت نمایند، در عصر او، گمراهی و کوری مانند غباری برطرف شود. پس زمین را از عدل و داد و زمان را از دوستی و وداد پر کند و بدون شکّ و ارتیاب، آن نشانهٔ قیامت است.

[بشارت قس بن ساعده]

۲ رفرفه

در بشارت قسّ بن ساعده به ظهور آن سرور است:

روی الکراجکی [۱] حدیث الجارود بن منذر العبدی المنصوص فیه علی الأئمّة الأثنی عشر؛ قال(ره): «و کان عالماً نصرانیاً؛ فأسلم عام الحدیبیّة و طال ما وقع بینه و بین رسول الله ﷺ من المقال إلی أن قال: فأقبلت علی رسول الله و هو یتلألأ و یشرق وجهه نوراً و سروراً».

فقلت: یا رسول الله إنّ قسّاً ـ و هو من جملة أحبارهم المشاهیر ـ کان ینتظر زمانك و یتوکّف أیامك و یهتف باسمك و اسم أبیك و أمّك و بأسماء لست أحسّها معك و لا أراها فیمن اتبّعك.

قال سلمان: فأخبرنا! فأنشات أُحدّثهم و رسول الله یسمع و القوم سامعون واعون. قلت: یا رسول الله ﷺ! لقد شهدت قسّاً و قد خرج من نادٍ من أندیة أیاد إلی صحصح ذی قتاد و سمر و عتاد و هو مشتمل بنجاد فوقف فی أضحیان لیل کالشّمس رافعاً إلی السّماء وجهه و أصبعه فدنوت منه فسمعته.

یقول: اللّهمّ ربّ هذه السّبعة الأرقعة و الأرضین الممرّعة! بمحمّد و الثلاثة

۱. کنز الفوائد، ص ۵۲۸ ـ ۵۲۷.

المحامده معه و العليّين الأربعة و سبطيه النّيعة الأرفعه و السرى الألمعة و سمّي الكليم الضّرعة، اولئك النقباء الشّفعة و الطرائق المهيعة، درسة الأنجيل و حفظة التنزيل على عدد النّقباء من بنيإسرائيل، محاة الأضاليل، نفاة الأباطيل، الصّادقوا القيل، عليهم تقوم الساعة و بهم تنال الشفاعة و لهم من الله فرض الطّاعة.

ثمّ قال: اللّهمّ! مدركهم ولو بعدلاي من عمري و محياي و أنشأ أبياتاً في التحسّر عليهم ثمّ أب يكفكف وجه رنين كرنين البكرة قد برأت ببرائة.

و هو يقول: اقسم قسّ قسماً ليس به منكتماً لو عاش ألقى عمر لم يلق منها سأماً حتى يلاقي أحمداً و النقباء الحكماء، هم أوصياء أحمد، أكرم من تحت السّماء يعمي العباد عنهم! و هم جلاء للعمى لست بناسٍ ذكرهم! حتّى أحلّ الرحماً.

ثمّ قلت: يا رسول الله أنبئني أبنأك الله بخير من هذه الأسماء الّتي لم نشهدها و أشهدنا قسّ ذكرها.

فقال رسول الله: يا جارود! ليلة اسري بي إلى السّماء، أوحى الله عزّوجلّ إليّ أن سل من أرسلنا قبلك من رسلنا على ما بعثوا!

فقلت: على ما بعثتم؟ فقالوا: على نبوّتك و ولاية عليّ بن ابى طالب و الأئمّة منكما. ثمّ أُوحي إليّ أن التفت إلى يمين العرش! فالتّفت فإذا عليّ و الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمّد بن عليّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمّد بن عليّ و عليّ بن محمّد و الحسن بن عليّ و المهديّ في ضحضاح من نور يصلّون.

فقال الربّ تعالى: هؤلاء الحجّة لأوليائي و هذا المنتقم من أعدايي.

فقال لي سلمان: يا جارود! هؤلاء المذكورون في التّوراة و الأنجيل و الزبور، فانصرفت بقومي و أنا أقول أبيات:

أتيتك يابن أمنة رسولا	لكي بك اهتدى النهج السبيلاً
فقلت و كان قولك قول حق	و صدق ما بدى لك أن تقولاً
و بصّرت العمى من عبد شمس	و كلّ كان من عَمَةٍ ضليلاً

و أنـبئناك عـن قسّ الأيـادي مـقالاً فـيه ظـلّت بـه جـديلاً
و أســماء عــمت عــنّا فألت إلى عــلم وكــنّ بـه جـهولاً

بدان: قسّ بن ساعده از اعاظم حکمای عرب و افاخم علمای نصارا و از مبشّرین حضرت خاتم انبیا و اوصیای آن حضرت است. ابوالفتح کراجکی حدیث جارود بن منذر عُبدی را روایت کرده که در آن نصّ بر امامان دوازده گانه است. گفته که جارود بن منذر از علمای نصارا بود و در سال حدیبیّه، اسلام آورد. گفتار میان او و رسول خدا به درازا کشید.

تا این که گوید: به سوی حضرت رسول خداﷺ رو نمودم در حالی که نور و سرور از چهرهٔ مبارکش درخشان و متجلّی بود.

آن گاه عرض کردم: یا رسول الله! به درستی که قسّ انتظار زمان تو را می‌کشید و از نام تو و پدر و مادرت و نام‌هایی که در پیروان تو آن‌ها را نگران شوم، خبر می‌داد.

سلمان گفت: از آن نام‌ها به ما خبر بده! پس من آن‌ها را حدیث کردم و رسول خداﷺ و اصحاب می‌شنیدند.

عرض کردم: یا رسول الله! قسّ را مشاهده کردم که در شبی مهتابی از مجلسی از مجالس طایفهٔ ایاد بیرون آمده، به صحرا رفت و روی و انگشت خویش به جانب آسمان برداشت.

نزدیکش شده، شنیدم که می‌گفت:

ای خدای آفرینندهٔ هفت آسمان و زمین! [تو را] به محمدﷺ [سوگند می‌دهم] و سه محمد دیگر و چهار علی و دو سبط بلند رتبهٔ او و نهر درخشنده و هم نام کلیم، برگزیدگان شفاعت کننده و راه‌های آشکار، درس دهندگان انجیل و حفظ کنندگان تنزیل که بر شمار نقبای بنی‌اسراییل و برطرف کنندهٔ اباطیل و اضالیل‌اند، کسانی که در گفتار خود صادق‌اند و بر آن‌ها قیامت و به سبب ایشان شفاعت ادراک شود و برای آن‌ها از جانب خدا وجوب طاعت است.

آن‌گاه عرض کرد: ای خدای! کاش من آن‌ها را ادراک می‌نمودم، هرچند بعد از

سختی از زندگانیم باشد.

آن‌گاه چند بیت در اظهار حسرت از محرومیت خود از خدمت ایشان انشا نموده، برگشت در حالی که همی بگریست و چون شتر جوان از درد زادن بنالید و این اشعار بگفت که مضمون آن‌ها این است:

قسّ سوگند می‌خورد، سوگندی بزرگ که کتمان آن نکند که اگر دو هزار سال زندگی نماید، ملالت نیابد؛ به امید این که دیدار کند احمد و نقبای حکمایی را که اوصیای او و گرامی‌ترین همهٔ آفریدگان هستند و دیده‌ها از دیدار آن مظاهر نور، کور است، در حالی که آن‌ها برطرف کنندهٔ کوری باشند. من فراموش کنندهٔ یاد ایشان نیستم، مگر آن که دو مرتبه به رحم برگردم.

آن‌گاه عرض کردم: ای رسول خدای! مرا از نام‌هایی آگاه کن که اشخاصِ آن‌ها را نمی‌نگرم و قسّ بن ساعده، آن‌ها را ذکر می‌نمود.

پس رسول خدای صلی الله علیه و آله به جارود فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، خداوند وحی فرمود: از رسول‌های پیش از خود بپرس بر چه مبعوث شدند؟ پرسیدم؛ گفتند: بر نبّوت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب و امامانی که از شما دو نفر باشند.

آن گاه مرا وحی فرمود به جانب راست عرش التفات کن! چون التفات کردم، ناگاه علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی **و مهدی** علیهم السلام را در آبنمایی از نور دیدم که نماز می‌نمودند.

پس خدای تعالی فرمود: این‌ها برای اولیای من حجّتند و این دوازدهمی انتقام گیرندهٔ از دشمنان من است.

آن گاه سلمان گفت: ای جارود! این‌ها کسانی هستند که در تورات و انجیل و زبور مذکورند. پس برگشتم و در ایمان خویش به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابیاتی گفتم.

[بشارت متن مستور]

۳ رفرفه

در بشارت مسطوره‌ای در کتابی مستور به ظهور آن سرور است:

احمد بن محمد بن عیّاش در کتاب مقتضب الأثر[1] از محمد بن احمد بن عبیدالله هاشمی روایت نموده که گفت مرا در سال سی‌صد و بیست و نه خبر داد به سند متّصل از عبدالله ربیعهٔ مکّی که از پدرم نقل کرد که گفت: برای تو از حدیثی سخن گویم، آن را به خاطر سپار و تا من زنده‌ام آن را پنهان بدار! مگر این که مشیّت خدا دگرگون شود و بتوان آن را اظهار نمود.

با کسانی بودم که برای عبدالله زبیر در بنای خانهٔ کعبه کار می‌کردند. ابن زبیر، به کارگران فرمان داد زمین را به نهایت حفر کنند. پس چنان کردیم تا به سنگ‌های بزرگی رسیدیم که مانند شتر بودند. بر آن سنگ‌ها کتابی یافتم، به نهانی آن را برداشتم و امر او را مکتوم داشتم.

چون به منزل آمدم، در آن تأمّل کردم؛ دیدم کتابی است که ندانم از چیست و برای چه کتابت یافته، جز این که مانند کتاب‌های دیگر پیچیده شده بود.

پس قرائت کردم، چنین مرقوم بود:

به نام آن کس که اوّل همهٔ اشیاست و هیچ چیز پیش از وی نبوده؛

حکمت را از اهل آن دریغ ندارید که در حقّ آن‌ها ستم نمایید و حکمت را به غیر مستحق ندهید که بر آن ستم کنید. به درستی که خدا، نور خود را به هر که خواهد برساند و هر که را خواهد، راهنمایی فرماید، خداوند فعّال ما یرید باشد.

به نام اوّلی که برای او انجام نیست و به کردار هرکس داناست. عرش او بر آب بود، آن‌گاه آفریدگانش را به توانایی خود آفرید و آن‌ها را به حکمت خویش تصویر فرمود. آنان را به مشیّت خود، هرگونه که خواست، جدا کرد و برای ایشان شعبه‌ها و قبیله‌ها و

---

۱. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۴ ـ ۱۱؛ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۶؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹ ـ ۳۱۷.

خانواده‌ها قرار داد.

آن‌گاه از آن قبایل، قبیله‌ای را گرامی داشت و آن را قریش نامید. سپس از آن قبیله، خانواده‌ای را به بزرگی و رفعت مخصوص فرمود؛ ایشان فرزندان عبدالمطلّب باشند که نگاهبان این خانه و عمارت کنندگان و والیان و ساکنان آن هستند.

آن‌گاه از آن خانواده پیغمبری را برگزید که در زمین، محمد و در آسمان، احمد نامیده شد.

خداوند در آخرالزّمان او را به پیغمبری برانگیزاند تا رسالت او را تبلیغ و بندگانش را به سوی دین او دعوت فرماید. پیغمبری که اوصافش در کتاب‌های آسمان مسطور و مژدهٔ ظهورش بر زبان تمامی پیغمبران مذکور باشد و بهترین اوصیای خدا او را ارث برد.

در زمان ظهور شرک و انقطاع وحی و آشکار شدن فتنه‌ها در حالی که چهل سال از زندگانیش گذشته باشد، او را مبعوث فرماید تا دین اسلام را به سبب او ظاهر کند، شیطان را براند و نیز حضرت رحمان به سبب او عبادت شود.

گفتار او، فصل و حکم او، عدل است. خداوند، پیغمبری را در مکّه و سلطنت را در طیّبه که جایگاه هجرت و موضع قبر او است، به او عطا فرماید. شمشیر از نیام برکشد و با هرکه نافرمانیش کند، قتال دهد و حدود الهیّه را در پیروان خود برپا دارد، او بر امّت، گواه است و در روز قیامت آن‌ها را شفاعت فرماید.

به نصرت خویش او را یاری دهد و به برادر و پسر عمّ و داماد و وصیّ او در امّتش و حجّت خدا بر آفریدگانش اعانت کند که در نزدیکی وفاتش او را به امامت امّت، نصب نماید و او باب الله است؛ هرکس از غیر باب خدا، بخواهد به خدا نزدیک شود، گمراه خواهد گردید.

خدا، روان پاک آن پیغمبر را در حالی قبض کند که به جای خود ستونی را نشانده باشد که دین به او قایم است، آن چه را او گفته و بگوید آن‌ها را بیاگاهاند. او قائم بعد از وی است، او امام و خلیفهٔ امّت او بعد از او است؛ پس به واسطهٔ عداوت‌ها که در دل‌ها

و کینه‌ها که در سینه‌ها است و به علّت بلندی رتبه و بزرگی منزلت و علم و حلم او، همواره مبغوض و محسود و مخذول و ممنوع از حقّ خود خواهد بود.

او وارث و مفسّر علم است، مسؤولی غیر سایل و عالمی غیر جاهل است، کریمی غیر لئیم و کرّاری غیر فرّار است، در راه خدا ملامت ملامتگر، او را فرا نگیرد.

خدای عزّوجلّ روح مقدّسش را قبض فرماید. در حالی که به شهادت فایز شود و کشتهٔ به شمشیر باشد. ذات اقدس حضرت ربوبیّت، روان پاکش را قبض بدون واسطه قبض فرماید و در موضعی که به غرّی معروف باشد دفن شود و خدا میان او و نبی جمع کند.

آن‌گاه پسرش حسن علیه السلام، سیّد شباب اهل بهشت و زینت جوانان، قائم بعد از وی است؛

به زهر کشته شود و در طیّبه در موضع معروف به بقیع دفن گردد.

پس امام بعد از او، حسین علیه السلام باشد که امامی عادل و ضارب به سیف و پذیرندهٔ ضیف است. او در کنار فرات در ایّام زاکیات به شمشیر کشته شود. پسران حایضات زانیات او را بکشند. در زمین کربلا دفن شود و قبر او برای مردم، نور و ضیا بوده باشد.

آن‌گاه امام بعد از او پسرش علی علیه السلام می‌باشد که سیّد عابدین و سراج مؤمنین است؛ بمیرد مردنی و در بقیع از زمین طیّبه دفن شود.

سپس امام قائم بعد از او شخص پسندیده کردار، محمد علیه السلام می‌باشد که باقر علم، معدن، ناشر و مفسّر علم است؛ بمیرد مردنی، در بقیع از زمین طیّبه دفن شود.

آن‌گاه امام بعد از او جعفر می‌باشد که او صادق، به حکمت ناطق، مظهر هر معجزه و سراج امّت است؛ بمیرد مردنی، در زمین طیّبه و موضع قبر او بقیع باشد.

پس امام بعد از او، کسی که در دفنش خلاف کنند، هم نام مناجات کننده با پروردگار خود، موسی بن جعفر، در محبس خویش به زهر کشته شود و در زمین شناخته شده به زوراء دفن گردد.

آن‌گاه قائم بعد از او پسرش علیّ رضا علیه السلام است که برای دین خدا ارتضا شده و او امام

بر حق است و در زمین عجم به زهر کشته شود.

پس قائم بعد از او پسرش محمد﷣ است؛ بمیرد مردنی و در زمین زوراء دفن شود.

آن‌گاه قائم بعد از او پسرش علی﷣ است که یاری دهندهٔ خدا است؛ بمیرد مردنی و در شهری که تازه بنا شود، دفن گردد.

پس قائم بعد از او پسرش حسن﷣ است که وارث علم نبوّت و معدن حکمت است، هر ظلمت به نور او برطرف گردد، بمیرد مردنی و در مدینهٔ محدّثه دفن شود.

ثمّ المنتظر بعده «اسمه اسم النّبي، يأمر بالعدل و يفعله و ينهى عن المنكر و يجتنبه. يكشف اللّه به الظّلم و يجلو به الشّك و العمىٰ. يرعى الذّئب في أيّامه مع الغنم و يَرضىٰ عنه ساكن السّماء و الطّير في الجوّ و الحيتان في البحار. يا له من عبد ما أكرمه على اللّه! طوبىٰ لمن أطاعه و ويلٌ لمن عصاه! طوبى لمن قاتل بين يديه فقتل أو قتل. أُولٰئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و أُولٰئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ».

تمهٔ بشارت مذکوره‌ای به ظهور آن جناب

آن‌گاه امام بعد از او انتظار کشیده شده‌ای است که نامش نام پیغمبر است. به عدل امر می‌کند و خود به جا آرد، از منکر باز دارد و خود، دوری گزیند. خداوند به سبب او، تاریکی‌ها را برطرف کند و به سبب او، غبار شکّ و کوری دل‌ها را زایل گرداند.

در روزگار او گرگ با گوسفند چرا کند و ساکنان سما و مرغان هوا و ماهیان دریا از او خشنود گردند.

ای بسا کرامت‌ها که به درگاه حضرت کبریا برای آن بنده است! خوشا به حال کسی که فرمانش برد و بدا به حال آن کس که نافرمانیش نماید! خوشا به حال کسی که پیش روی او قتال کند، پس بکشد یا کشته شود. آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگارشان بر آن‌ها است و آنانند راه‌یافتگان، رستگاران و فایزان.

[لوح مسجد ایا صوفی]

۴ رفرفه

در بشارت ظهور آن حضرت در **لوح مسجد ایا صوفی** است.

در تذکرة الائمّة گوید: مؤمنی از طایفهٔ ارناود که عسکر سلاطین رومند و به تشیّع در آن بلاد معروفند، حکایت کند که در زمان ایلدرم بایزید از ملوک عثمانیّه در مسجد ایاصوفی، لوحی یافتند که در آن چند سطر به خطّ یونانی نقش بود که هزار و دویست سال پیش از بعثت در زمان ارماطیس، پادشاه یونان نوشته بودند که در زمان او گِلِ مختوم به هم رسید.

در آن لوح، اسامی چهارده معصوم علیهم السلام ثبت بود و در یک سطر آن لوح، تبرّی و ملامت و مذمّت از بعض متمرّدین صحابه بود.

در آن لوح نوشته بود که مهدی آخرالزمان از امّت مرحومه و از فرزندان دختر احمد است که مسیح و حواریّین به او اقتدا می‌کنند. وقتی او ظاهر شود، دنیا پر از ظلم باشد و او آن را پر از عدل کند.

چون آن لوح را ترجمه کردند و بایزید خواند از رسوایی تبرّی از بعضی صحابه که در آن‌جا مسطور بود، لوح را در اسکودار به دریا انداخت. و الله العالم.

عبقریّهٔ دوازدهم

[بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]

در بشارات متفرّقهٔ بعد از طلوع نور اسلام به ظهور آن جناب است و در آن چند رفرفه می‌باشد:

[بشارت یزدگرد سوم به آن جناب]

۱ رفرفه

در بشارت یزدگرد شاهنشاه عجم، به ظهور آن بزرگوار است.

ابن عیّاش از قدمای محدّثین امامیّه، در کتاب مقتضب‌الأثر [۱] از نوشجان بن بود مردان روایت نموده که چون خبر واقعهٔ قادسیّه از غلبهٔ عرب و کشتن رستم و پنجاه هزار کس از فرس و منهزم شدن قشون عجم به یزدجرد بن شهریار رسید، اهل بیت خود را برداشته و ارادهٔ فرار نمود.

پس به باب ایوان ایستاد و گفت: ای ایوان! اینک با تو وداع می‌کنم و از پیش تو می‌روم؛ خود من یا مردی از اولاد من که هنوز به دنیا نیامده و زمان ظهورش نرسیده است به سوی تو خواهد برگشت.

سلیمان دیلمی که راوی از نوشجان است، گوید: بر امام به حقّ ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام داخل شدم و از حضرت سؤال کردم، معنی کلام یزدجرد یعنی، یا مردی از اولاد من، چیست؟

۱. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۴۱ ـ ۴۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۴ـ۱۶۳.

فقال علیه السلام: «**ذلک صاحبکم القائم بأمر اللّه عزّ و جلّ السادس من ولدي قد ولّده یزدجرد فهو ولده**[1]»، فرمود: آن مرد از اولاد یزدجرد، قائم آل محمد است که ششمین از فرزندان من است و هم از یزدجرد تولّد یافته خواهد بود.

[بشارت دانشمندان مجوس]

۲ رفرفه

در بشارت یکی از **دانشمندان مجوس** به ظهور آن سرور است.

در زبدة المعارف گوید: در کتاب یکی از طایفهٔ مجوس دیدم که نوشته بود دولت پادشاهان عجم به یزدجرد تمام شد و دختر او که شاه زنان نام داشت، به بندگی عرب و سوسمارخواران افتاد. امّا شرف دو جهان، نصیب او شد در حالی که بلیلا او را به پسر خود داد و دولت ملوک فارسیان عجم به او تازه شد.

از فرزندان او، بهرام خواهد بود که ظهور کند و دولت عجم باز گردد هم چنان که در اوّل دنیا با ایشان بود و فارسیان و تازیکان، یاوران بهرام باشند. بهرام، امام و مؤیّد خلایق باشد و فرشتگان آسمان، به فرمان یزدان با او باشند و سروش و بشر که عبارت از جبرییل و میکاییل باشد، در نزد او باشند و به فرمان او، همه جا گردند. امّا نارِ سَدَهٔ مجوس، رونق نپذیرد و آیین زردشتی و دین کسریٰ تازه نشود.

[بشارت حبر یهود]

۳ رفرفه

در بشارت **حِبری** از یهود به ظهور آن سرور است.

مجلسی ـ علیه الرّحمه ـ از کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبرییل از عبدالله بن آبی‌اوفی روایت نمود که چون خیبر گشوده شد، به عرض مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندند در خیبر، حبری از یهود است که یک صد سال از زندگانیش گذشته و

1. بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

علم تورات در نزد او است. فرمان احضار رفت؛ چون شرفیاب شد، فرمود: به راستی صورت ذکر مرا در تورات بگو، وگرنه گردن تو را بزنم.

پس چشم آن عالم یهود پر از اشک شده، عرض کرد: اگر به تو راست گویم، قوم من مرا بکشند و اگر دروغ بگویم، تو مرا خواهی کشت.

فرمُود: بگو، تو در امان خدا و من باشی.

حِبر گفت: در خلوت به عرض تو رسانم.

فرمود: باید آشکار بگویی.

گفت: به درستی که در سِفری از اسفار تورات نام و صفت تو و پیروان تو را دیده‌ام که از کوه فاران خروج کنی و به اسم تو بر سر منبر، ندا کرده شود.

در نشانهٔ تو دیده‌ام در میان دو شانهٔ تو، خاتمی است که علامت ختم نبوّت است؛ یعنی دیگر بعد از تو پیغمبری نخواهد بود و فرزندان تو یازده سبط باشند که از پسر عمّت که نامش علی است، ولادت یابند و سلطنت تو را به مشرق و مغرب برسانند، او خیبر را بگشاید، دَرِ آن را برکند و جیش را عبور دهد؛ حال اگر این صفات در تو موجود است، به تو ایمان آورم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّا مُهر نبوّت، نشانهٔ من و در شانهٔ من است و امّا فتح خیبر و برکندن در، علامت یاری کنندهٔ من، علیّ بن ابی طالب است.

آن گاه حبر به سوی علی علیه السلام روی آورده گفت: تویی کشندهٔ مرحب اعظم؟!

علی علیه السلام فرمود: بلکه کشندهٔ مرحبِ احقر باشم، من او را به قوّت و قدرت خدای تعالی به خاک هلاک افکنم، و من عبوردهندهٔ جیش باشم.

حبر عرض کرد: دست خود را دراز کن که من به وحدانیّت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی دهم و نیز گواهی دهم که تو، خود معجزهٔ آن حضرت باشی و این که از صلب تو، یازده نقیب بیرون آید.

پس برای قوم من عهد نامداری، مرقوم دار که نقبای این امّت، مانند نقبای

بنی‌اسراییلِ پسران داود باشند. پس عهدنامه‌ای برای او مرقوم فرمود.»[1]

[بشارت کعب الاحبار]

۴ رفرفه

در بشارت **کعب الاحبار** به ظهور موفور السرور آن جناب است.

نعمانی در کتاب غیبت،[2] به سند متّصل از کعب‌الاحبار روایت کرده که گفت: چون روز قیامت شود، مردم بر چهار صنف محشور شوند؛ یک صنف سوارند، صنف دیگر بر قدم‌های خود راه روند، صنف سوّم به روی در آمده باشند و صنف چهارم بر روی در افتاده‌اند، در حالی که کر و گنگ و کورند.

پرسیدند: طایفهٔ چهارم کیستند که به این حالت محشور شوند؟

گفت: کسانی هستند که بر گمراهی و ارتداد و نقض بیعت باشند. پس زمانی که خدا را ملاقات کنند، کردارهای آن‌ها بد است. در حالی که به خلیفه و وصیّ پیغمبرِ خود و عالم و فاضل خویش و حامل لوا و ولیّ حوض، ظلم کرده باشند.

سوگند به پروردگار کعبه، آن کس علیﷺ است که علمش بیش و اسلامش از همه پیش است. کعب عجب دارد از کسی که بر علی، غیر او را مقدّم دارد و از کسی که در **قائم مهدی**ﷺ شک نماید، آن چنان کسی که زمین را به غیر آن زمین تبدیل کند و عیسی بن مریم به وسیلهٔ او بر نصارای روم و چین احتجاج کند.

به درستی که قائم مهدیﷺ از نسل علیﷺ است و در صورت و سیرت و نیکویی هیأت و هیبت، شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم است. خداوند آن چه را به تمام پیغمبران عطا فرموده به او نیز عطا می‌فرماید، او را زیاد می‌کند و برتری می‌دهد.

به درستی که برای قائم فرزندان علی غیبتی چون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم است. آن‌گاه بعد از پنهانی ظاهر می‌شود با طلوع ستارهٔ سرخ

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۳ ـ ۲۱۲.

۲. الغیبة، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۶.

رنگ و خرابی زوراء که ری باشد و فرو رفتن مزوره که بغداد است و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عبّاس با جوان‌های ارمنیّه و آذربایجان و آن جنگی است که در آن هزارها، هزار کشته می‌شود...، تا آخر.

صدوق در عیون[1] از کعب الاحبار روایت کرده آن چه را که خلاصه‌اش این است: جانشینان رسول خدا دوازده نفرند؛ چون نوبتِ طبقهٔ صالحه فرارسد، خداوند عمرشان را دراز گرداند و این امّت را چنین وعده داده، آن‌گاه این آیه را بخواند: **﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾**[2].

گفت: خدا به بنی‌اسراییل چنین کرد؛ «و لیس بعزیز أن یجمع هذه الأمة یوماً أو نصف یوم؟» و برای خدای تعالی گران نیست که این امّت را یک روز یا نصف روز جمع کند. «و انّ یوماً عند ربّك كألف سنة ممّا تعدّون»؛ و به درستی که یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است که شما می‌شمارید.

[بشارت صعصعه]

۵ رفرفه

در بشارت جناب **صَعْصَعَة بن صوحان** به ظهور آن حضرت است.

قطب راوندی در خرایج[3] از نزال بن سبره روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه‌السلام برای ما خطبه خواند و سه مرتبه فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» پس صعصعة بن صوحان برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجّال چه وقت خروج می‌کند؟

---

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۶ ـ ۵۵.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵.

۳. الخرائج وا الجرایح، ص ۱۱۳۷ ـ ۱۱۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۲۸ ـ ۵۲۵؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۲.

فرمود: سؤال کرده شده، از سؤال کننده داناتر نیست، ولیکن برای آن علامت و هیأت‌هایی است که بعضی در پی بعضی آشکار خواهد شد.

اقول: حضرت بعد از ذکر علامات بسیاری برای خروج دجّال و ذکر خلقت نحس او، می‌فرماید: «**ينادي بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الإنس و الجنّ و الشّياطين يقول: إليّ أوليائي، أنا الّذي خلق فسوّى و قدّر فهدى، أنا ربّكم الأعلى**»؛ به بلندترین آواز خود، فریاد می‌زند، منم آن کس که مخلوقات را آفریده. پس تسویه کرده و اندازه گرفته و راهنمایی کرده، منم ربّ اعلای شما.

دشمن خدا، دروغ می‌گوید به درستی که او اعور ـ یک چشم ـ است، طعام می‌خورد و در بازار راه می‌رود.

به درستی که پروردگار شما از نقایص و احتیاج منزّه است. نه اعور است، نه غذا می‌خورد، نه در بازار راه می‌رود، نه در ساحت قدس و عزّ احدیّتش فنا و زوال راه دارد.

آگاه باشید به‌درستی که اولیای دجّال، در آن زمان که خروج کند، زنازادگان و صاحبان طیلسان‌های سبز باشند. سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست کسی که عیسی بن مریم در نماز به او اقتدا کند، خدای تعالی در شام بر عقبهٔ افیق او را بکشد. إلى آخر کلماته الشّریفه.

نزال، راوی خبر گوید: از صعصعه پرسیدم مقصود امیر المؤمنین علیه السلام از آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، کیست؟

«**قال: هو الثّاني عشر من العترة التّاسع من ولد الحسين عليه السلام و هو الشّمس الطّالعة من مغربها، يظهر عند الركن و المقام فيطهّر الأرض و يضع ميزان العدل فلا يظلم أحدٌ أحداً**».

گفت: آن کس دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است، او است آفتابی که از مغرب خود طلوع کند و نزد رکن و مقام آشکار شود، پس زمین را از هر ناپاک پاک کند، هیچ کس بر هیچ کس ظلم نکند و هر کس حدّ خویش را بداند.

[بشارت راهب]

۶ رفرفه

در بشارت دادن راهبی به ظهور آن جناب است.

نعمانی[1] به سند متّصل از ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس هلالی و سیّد هاشم بحرانی در غایة المرام از کتاب سلیم روایت نموده که؛ گفت: در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صفّین برمی‌گشتیم، لشکریان، نزدیک دیر راهب نصرانی فرود آمدند، ناگاه پیر نیکو رو و خوش هیأتی که کتابی در دست داشت، از دیر بیرون آمد تا این که حضور مبارک امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و بر حضرتش به خلافت سلام کرد.

حضرت فرمود: مرحبا به برادری که شمعون بن حمّون است.

عرض کرد: من از نسل مردی هستم که حواری عیسی بن مریم و برتر آنان و محبوب‌ترین آن‌ها به سوی او و نیکی‌کننده‌ترین ایشان به وی بوده و عیسی علیه السلام وی را وصیّ خود فرموده و کتب و علم و حکمت خویش را به او سپرده، پس خانوادهٔ او همواره بر دین عیسی علیه السلام پاینده بوده‌اند، به حبل شریعت او تمسّک جسته‌اند، کفر نورزیده‌اند، مرتد نشده‌اند و آن کتب را تغییر نداده‌اند.

آن کتاب‌ها که به املای عیسی علیه السلام و دست خطّ پدر ماست، نزد من است و در او است آن چه بعد از وی واقع شود، در آن‌ها ظهور پادشاهان، مدّت پادشاهی آن‌ها و حوادث زمان پادشاهی ایشان بیان شده است.

و نیز مرقوم است:

آن‌گاه خداوند، مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن از زمین تهامّه از قریه‌ای که مکّه‌اش گویند، برانگیزاند؛ آن مرد را احمد نامند و برای او، دوازده نام است. در آن کتاب‌ها از مبعث، مولد، محلّ هجرت او و جنگ کنندهٔ با او

---

۱. الغيبة، صص ۷۵ ـ ۷۴؛ مدينة المعاجز، ج ۱، ص ۵۰۱ ـ ۴۹۹؛ کتاب سليم بن قيس، ص ۲۵۴ـ۲۵۲.

خبر داده، هم‌چنین از زندگانیش و آن چه امّتش بعد از وی تا زمان نزول عیسی بن مریم از آسمان دیدار نمایند، آگهی داده است.

آن‌گاه در آن کتاب ترقیم یافته، سیزده نفر از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن هستند که برگزیدگان آفریده‌های خدا و محبوب‌ترین مخلوق به سوی او می‌باشند.

خداوند با هر کس که ایشان را دوست دارد دوست است و با هر کس که آنان را دشمن دارد دشمن است. هرکس اطاعتشان کند، راه یابد و هر که عصیانشان ورزد، گمراه گردد. فرمان برداری آنان، فرمان برداری خدا و نافرمانی ایشان، نافرمانی او است.

نام‌های آن‌ها، انساب و اوصافشان و مدّت زندگانی هر یک از ایشان نوشته شده و این که چند نفر ایشان، حدیث خود را مستور و از قوم خویش مکتوم می‌دارند و کیست آن کس از ایشان که ظهور کند و مردم منقاد او شوند؛ **حتّی ینزل عیسی بن مریم علی آخرهم، فَيُصَلّی عیسی بن مریم خلفَه و یقول: انّکم الأئمّة، لا ینبغي لأحد أن یتقدّمکم. فیتقدّم، فیصلّی بالنّاس و هو خلفه في الصّف الأوّل.**

تا زمانی که عیسی بن مریم بر آخر آن‌ها فرود آید، پس در نماز به او اقتدا کند و بگوید: به درستی که شما، امامان کل خلایق هستید. سزاوار نباشد مر احدی بر شما تقدّم گیرد. پس آخرین آن‌ها پیش رود و با مردم نماز گزارد و عیسی علیه السلام پشت سر او، در صف اوّل بوده باشد.

اوّل آن سیزده تن، بهتر و افضل ایشان و برای او مانند اجرهای ایشان و اجرهای اطاعت کنندگان ایشان و راه‌یافتگان به ایشان است. او احمد صلی الله علیه و آله است و نامش محمد بن عبد الله، یاسین، فتّاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبیّ الله، صفیّ الله و حبیب الله می‌باشد، و به درستی که چون خدا ذکر گردد، او نیز ذکر شود، او گرامی‌ترین آفریدگانِ خدا و محبوب‌ترین آن‌ها به سوی او است. ملک مکرّم و پیغمبر مرسلی را از آدم و هرکه جز او است، بهتر نزد خدا و محبوب تر به سوی او از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله

نیافریده است.

در روز قیامت خداوند او را بر عرش خود بنشاند و شفاعت او را قبول فرماید. به نام او قلم در لوح محفوظ به نام او جاری گردید که «محمد رسول الله ﷺ» و به نام صاحب لوا در روز حشر اکبر، برادر، وصیّ، وزیر و جانشین او در امّت، محبوب‌ترین مخلوق خدا به سوی خدا بعد از او، علی که پسر عمّ او و ولیّ هر مؤمن بعد از او است.

آن‌گاه از فرزندان محمد و علی یازده مرد باشند که دو نفر، هم‌نام دو پسر هارون (شبر و شبیر) باشند و نُه نفر از فرزندان کوچک هر یک بعد از دیگری «**آخرُهُم الّذي يُصَلّي عيسى** عليه السلام **خلفَهُ**»؛ آخر آن‌ها کسی است که عیسی عليه السلام، پشت سر او نماز گزارد.

این ناچیز گوید: نعمانی روایت خود را تا این‌جا خاتمه داده، آن‌گاه گفته و ذکر باقی الحدیث بطوله. لکن محدّث بحرانی رحمه الله، خبر را تا آخر روایت کرده است.

در پایان حدیث آن که؛ پس آن راهب دست داد و با حضرت امیر المؤمنین عليه السلام بیعت نمود. حضرت به او فرمود: کتابت را به من بنمایان! آن را به دست مبارکش داد.

آن گاه به یکی از اصحاب فرمود: برخیز! با راهب، ترجمانی به دست کن که کلام راهب را بفهمد و این کتاب را به زبان عرب، نسخه بردارد.

چون چنان کرد و نسخه را بیاورد، به فرزندش حسین فرمود: کتابی که به تو سپرده‌ام بیاور. چون آورد، به آن مرد فرمود: با نسخۀ خود مقابله کن که من آن را به خطّ خود و املای حضرت رسول خدا ﷺ، نگاشته‌ام.

چون مقابله نمود، دو نسخه چنان با هم مطابقت کرد که گویی یک نفر املا کرده و نگارش نموده، پس امیر المؤمنین عليه السلام ثنا و ستایش خدا را به جای آورد.

[بشارت وهب]

۷ رفرفه

بشارت **وهب بن منبّه است**، بشارت خدای تعالی را به موسی در باب ظهور آن حضرت.

ابن بطریق در مستدرک از فضایل سمعانی از ابوهارون عبدی از ابوسعید خدری روایت کرده، قریب به مضمون خبری که از گنجی و دار قطنی در حدیث نبوی است که در بشارات مطلقهٔ حضرت رسول خدا ﷺ از طرق عامّه، روایت خواهد شد. إن شاء الله.

پس از اتمام خبر، سمعانی گوید؛ ابوهارون عبدی گفت: وهب بن منبّه را در موسم حج، ملاقات کردم. پس این حدیث را که از ابوسعید شنیده بودم بر او عرضه داشتم، گفت: ای ابوهارون! به درستی که چون قوم موسی بن عمران مفتون شدند و گوساله پرستش نمودند، کردار نکوهیدهٔ بنی‌اسراییل بر موسی بسیار خیلی گران آمد.

پس عرض کرد: ای پروردگار من! چون از میان قومم غایب گردیدم، آن‌ها را مفتون فرمودی.

خدای عزّوجلّ فرمود: ای موسی! قوم پیغمبرانی که پیش از تو آمدند؛ امتحان شدند، هم چنین قوم پیغمبرانی که بعد تو خواهند آمد، زمانی که پیغمبرشان از میانشان برود، در معرض امتحان و افتتان قرار خواهند گرفت.

موسی عرض کرد: آیا امّت احمد نیز مفتون خواهند شد با آن همه فضیلت و خیری که به آن‌ها عطا فرموده‌ای و به هیچ یک از کسانی که پیش بوده‌اند، عطا نفرموده‌ای؟

پس خداوند، به سوی موسی وحی فرستاد که زود باشد برای امّت محمد فتنهٔ بزرگی در رسد تا این که بعضی از آن‌ها، بعضی را پرستش کنند و بعضی دیگر، از بعضشان بی‌زاری و برائت جویند تا آن زمان که نکال و عقوبت، آن‌ها را فرا رسد و تا این که امر پیغمبر خود را انکار کنند. آن‌گاه خداوند امرشان را به وسیلهٔ مردی از ذرّیّهٔ احمد اصلاح فرماید.

موسی عرض کرد: یا ربّ اجعله من ذرّیتی!

فقال: یا موسی! انّه من ذرّیة أحمد و عترتهٔ أصلح به أمر النّاس و هو المهدی علیه السلام.

ای پروردگار من! او را از ذرّیّهٔ من قرار بده!

پس خدا فرمود: ای موسی! به درستی که او از ذرّیهٔ احمد و عترت او است که به وسیلهٔ او، امر مردم را اصلاح می‌کنم و او، مهدی‌عليه‌السلام است.»[1]

[بشارت زید بن علی بن الحسین(ع)]

۸ رفرفه

در بشارت **زید بن علیّ بن الحسین**عليه‌السلام به ظهور آن جناب است.

در کفایة الاثر[2] از یحیی بن زید روایت کرده که گفت: از پدرم شمارهٔ امامان را پرسیدم.

فقال: الأئمّة الاثنی‌عشر؛ أربعة من الماضین و ثمانیة من الباقین؛ فرمود: امامان دوازده نفرند که چهار نفر آن‌ها گذشته و هشت نفر دیگر، باقی است.

گفتم: نام آن‌ها را برای من بگو!

گفت: اما گذشتگان: علی بن ابی طالب، حسن، حسین علیّ بن الحسین و از باقی‌ماندگان: برادرم باقر، بعد از او جعفر صادق، بعد از او، پسرش موسی، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، پسرش محمد، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، حسن پسر او و بعد از او، مهدی است.

گفتم: ای پدر! آیا تو از جملهٔ امامان نیستی؟

گفت: نه! و لکن من از عترت باشم.

گفتم: پس از کجا نام‌های آن‌ها را دانستی؟

گفت: **عهدٌ معهودٌ عَهِدَه رسول الله**صلى‌الله‌عليه‌وآله؛ حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، عدد امامان و نام‌های آنان را خبر داده است.

نیز در کفایه[3] از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۰۴.

۳. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۱۰.

داخل شدم، پس به او گفتم: قومی پندارند صاحب این امر تویی!

گفت: نه! من از عترت باشم، ولی دارای رتبهٔ امامت نباشم.

گفتم: بعد از آن که شما امام نیستید، پس که امام و متولّی امر امامت خواهد بود؟

گفت: هفت نفر از اوصیا و مهدی از جملهٔ ایشان است.

محمد بن مسلم گفت: آن‌گاه حضور مبارک حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شده، گفتار زید را به عرض مبارکش رسانیدم.

حضرت فرمود: برادرم، زید راست گفت؛ زود باشد که بعد از من هفت تن از اوصیا متولّی امر امامت شود که و مهدی، از جملهٔ ایشان است.

آن‌گاه گریست و فرمود: گویا زید را می‌بینم که در کنّاسهٔ کوفه، مصلوب شده.

ای پسر مسلم! پدرم مرا از پدرش حضرت حسین علیه السلام حدیث کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بر شانهٔ من گذاشته، فرمود:

یا حسین! یخرُجُ من صُلبك رَجل یقال له زید؛ یقتل مظلوماً؛ إذا کان یوم القیامة یحشر و أصحابه إلی الجنة؛

ای حسین! از صلب تو مردی بیرون آید که زید نامیده شود، در حالت ستم کشته شود و چون روز قیامت شود، با اصحابش به سوی بهشت محشور گردد.

در کفایة الاثر [۱] نیز از محمد بن بکیر روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین داخل شدم. صالح بن بشر نزد او بود و ارادهٔ رفتن به عراق داشت. پس به او سلام نموده، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا به چیزی که از پدرت شنیده‌ای، خبر بده!

گفت: آری! پدرم از پدرش از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرد که فرمود:

من أنعم الله علیه بنعمة، فلیحمد الله و من استبطأ الرّزق، فلیستغفر ولیقل: لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العليّ العظیم؛ هرکس خدای نعمتی بر او انعام فرماید، پس باید خدا را ستایش کند و هرکس روزی او کندی نماید، پس باید استغفار کند و بگوید:

۲۴۶

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۰۱ ـ ۲۹۹؛ بحارالانوار، ج ۴۶، صص ۲۰۲ـ۲۰۱.

لاحول و لا قوّة الاّ بالله.

عرض کردم: یا ابن رسول الله، مرا زیاد کن!

گفت: آری! پدرم مرا از پدرش از جدّش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ؛ چهار کس‌اند که من در روز قیامت آن‌ها را شفاعت کننده‌ام: اوّل، کسی که ذرّیهٔ مرا گرامی دارد، دوّم، کسی که حاجتشان را برآورد، سوّم، کسی که زمان درماندگی آن‌ها در انجام امورشان سعی کند، چهارم، کسی که به دل و زبان دوستشان دارد.

گفتم: زدني يا ابن رسول اللّه! من فضل ما أنعم اللّه عليكم.

گفت: آری، پدرم مرا از پدرش از جدّش حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من أحبّنا أهل البيت في اللّه، حشر معنا و أدخلناه معنا الجنّة؛ هر کس ما را، در راه رضای خدا دوست بدارد، با ما حشر یابد و ما او را با خویش در بهشت داخل کنیم.

ای پسر بکیر! هر کس چنگ زند، در بلندترین درجات خواهد بود.

ای پسر بکیر! به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و برگزیدهٔ ذرّیّهٔ او را اختیار فرموده، پس اگر ما نبودیم، خداوند دنیا و آخرت را نمی‌آفرید.

ای پسر بکیر! خدا به ما شناخته و عبادت کرده شد و ما راه به سوی خدا هستیم، و منّا المصطفى و منّا المرتضى و منّا يكون المهديّ قائم هذه الأمّة[1]؛ حضرت محمد مصطفی و علیّ مرتضی از ما است و مهدی موعود که قائم این امّت است، از ما می‌باشد.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا پیغمبر شما خبر داده که قائم شما در چه زمان قیام می‌فرماید؟

۲۴۷ گفت: ای پسر بکیر! تو او را ادراک نکنی، به درستی که این امر بعد از شش نفر از اوصیای بعد از این خواهد بود؛ آن‌گاه خدا خروج قائم ما را قرار می‌دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان چه از ظلم و جو پر شده باشد.

---

۱. كفاية‌الأثر، ص ۲۹۸.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا تو صاحب این امر نیستی؟

فرمود: نه من از جملهٔ عترت باشم. دو مرتبه پرسیدم، همان جواب گفت.

پس گفتم: آن چه را در خصوص حضرت مهدی ـ عج الله فرجه ـ می‌گویی، از پیش خود گویی یا از رسول خدا؟

گفت: ﴿وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾[1]؛ اگر غیب را می‌دانستم، هر آینه خیر بسیار در می‌یافتم. این مهدی است که رسول خدای ﷺ ما را بدان آگاه فرمود، آن‌گاه این ابیات را انشا کرده، گفت:

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا
نحن الأنوار التي من قبل كون الخلق كنّا
نحن منّا المصطفى المختار و المهدي منّا
فبنا قد عرف اللّه و بالحق أقمنا
سوف يصليه سعيراً من تولّى اليوم منّا[2]

اکمال فیه تجلیل و اجمال بعد تفصیل.

بدان که بر لسان مبارک کلّ رسل و تمامی انبیا و اوصیای، مذکور، در جمیع کتب و صحف آسمانی، مزبور در دفاتر کَهَنه و منجّمین و براهمه و سایر فرق، مستور آمده طلوع نیّری اعظم و ظهور کنزی مطلسم در پایان روزگار که به تجلّی طلعت آن ظهور، سرای سراپا غرور و شرور، به سرایِ سر تا به پای راستی و بهجت و سرور تبدّل گیرد و جهان پر از محنت و زحمت و نفاق از پای تا سر به محبّت و رحمت و وفاق، تغیّر پذیرد.

به طلوع طلیعهٔ آن نور، زنگ ظلمات ظلم و جور و اخلاق نکوهیده و بزهکاری از مرآت هستی عالم، سترده و بساط عدل و داد و وداد، خوش‌کرداری و خوی پسندیده بر بسیط زمین گسترده آید، جهان کهنه، نو شود و عالم پیر، دگر باره جوان گردد.

۲۴۸

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۲.

جمیع بنی‌آدم در ظلّ رایت فضل و احسانش به کمال سعادت بشریّه نایل شده و در مهد سلامت و فراغت زندگی کنند. کلّیهٔ حیوانات زیردست، در کنف حمایت عدل و انعامش از تعدّی و تطاول زبردستان استراحت یافته، در مرغزار آسایش و امنیّت زیستن نمایند. لذا ملل سایر دنیا بر این ظهور اعظم، اتّفاق نموده و با یکدیگر راه وفاق پیموده‌اند، دیدهٔ انتظارشان همواره برای دیدار آن نور، باز و طایر اشتیاقشان همیشه به جهت ادراک آن ظهور، در پرواز است.

لکن در تعیین آن شخص ظاهر و تشخیص آن نور باهر، بسی اختلاف کرده‌اند:

طایفهٔ مجوس و زردشتیان گویند: از عجم و نامش، بهرام است.

فرقهٔ یهود گویند: از بنی‌اسراییل و نامش، ماشیح است.

و عقیدهٔ گروه نصارا آن که حضرت عیسی علیه السلام است که از آسمان فرود آید.

و بدان که طایفهٔ مجوس، موعود منتظر را از خود شمارند و این دعوی بر وجهی صحیح است؛ چون سلسلهٔ نسب حضرت قائم ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ به حضرت سیّد الساجدین علیه السلام به مادرش، شاه زنان که شهربانویه می‌باشد، به یزدجرد، پیوند گیرد و از همین جهت آن حضرت را ذوالخیرتین گفتند، شاعر گوید:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم! لأفضل مَن یَنطب علیه التّمائم

هم چنین یهود که گویند از بنی‌اسراییل است فی‌الجمله در مقال خود صادقند، چون مادر بلا واسطهٔ آن حضرت، ملیکه، نرجس خاتون، دختر پسر قیصر روم، مادرش از فرزندان شمعون، وصیّ حضرت عیسی علیه السلام است.

پس عروق نسب اعلای حضرت حجة بن الحسن ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ـ به سه ملّت بزرگ و قوم نجیب دنیا که عرب و عجم و بنی‌اسراییل می‌باشند، اتّصال و ارتباط دارد.

بشارت شیخ سلیمان بلخی حنفی

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب هفتاد و سوّم از کتاب ینابیع المودّة بر بشارت انبیای سلف، به ظهور حضرت مهدی ـ ارواحنا لتراب مقدمه الفدا ـ تصریح کرده، چنان‌چه گوید:

به درستی که برای خدای تعالی به سوی حضرت مهدی در کتاب خود در آیات بسیار، اشاره است؛ چنان چه از پیش گذشت. پس از همین جهت، حضرت پیغمبر ﷺ، امّت خود را به این بشارت عظمیٰ بشارت دادند؛ چنان‌چه پیغمبران گذشته، ظهور پیغمبر ما و احوال مهدی علیه السلام را بشارتَ دادند و من بشارت آنان را در کتاب مشرق الأکوان ذکر کرده‌ام.

محدّث نحریر میرزا محمد اخباری در رسالۀ تحفۀ امینیّه می‌گوید: بعد از تتّبع در عقاید و اقوال اُمم، بعد از اتّفاق در وجود صانع، ندیدم امم مختلفه بر امری اتّفاق کنند، چون اتّفاق بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

در کتاب تذکرة الائمّة مسطور است؛ بدان که جمیع طوایف امم از بنی‌آدم، خاصّه اهل کتاب که عبارتند از یهود، مجوس، نصارا و کافران حربی، مرتاضان هندوان، براهمه، جوکیان، ساسانیان، اهل خطا و صرصر و خان‌بالغ و چین، حکمای یونان و فلاسفه و سوفسطائیّه، اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد و سه فرقه مذهب مسلمانان، به وجود شریف امام زمان قایل‌اند الّا قلیلی از نصارا و نیز فرقه‌ای از فرنگیان که در خصوصیّات آن اختلاف کرده‌اند و در مقام آن، بیان می‌شود.

تا این‌که گوید: و نام مبارک آن حضرت در بسیاری از جاهای قرآن مذکور است که حق تعالی به سرّ، خطاب فرموده؛ مثل نجم و عصر و فجر که در اوّل سور قرآنی به لفظ قَسَم، واقع شده و در سورۀ بقره مراد به غیب، آن حضرت است.

در صحف ابراهیم، حاشر است و در زبور ودزبور، در تورات به لغت ترکوم، اوقیدمو، در تورات عبرانی، ماشع، در انجیل، مهمیداخر، در انجیل فرنگیان، مسیح الزمان است.

در کتاب زمزم زردشت، سروش ایزد، در کتاب ایستاع که تفسیر آن زند و پازند است، بهرام و به روایت دیگر بندۀ یزدان، در کتاب ارماطس، شماطیل، در کتاب هزارنامۀ هندوان، لندیطارا، در کتاب جاوادن خرد مجوس، خسرو، در کتاب اژی پیغمبر، میزان الحق، در کتاب برزین آذر فارسیان، پرویز، در لغت فرنگ الأمان که

ماجار می‌گویند، فیروز، در کتاب قبروس رومیان، فردوس الأکبر است.

در صحیفهٔ آسمانی، کلمة الحقّ و لسان الصّدق، در کتاب کندرال، صمصام الأکبر، در کتاب گبران عجم، کیقباد دوّم، یعنی عادل بر حقّ.

شیخ بهایی در کشکول می‌گوید: فارسیان او را ایزدشناس و ایزدنشان گویند، در کتاب پاتنگل، راهنما، در کتاب مابارقین، زندفریس، در کتاب شاکمون، ایستاده و خداشناس، در کتاب نحاور، کوکما، و در کتاب دیدِ براهمه، منصور، در کتاب پرلیوموا، قائم، در کتاب شعیای پیغمبر، فرخنده، در کتاب ذوهر، بقیة الله، در کتاب انکلیون، برهان الله، در کتاب قنطره، قاطع است.

توضیح مقصود بزرگان در این مقام

اقول: مقصود صاحب تذکره این است که بزرگان گذشتگان از انبیا علیهم‌السلام و غیر ایشان، به نور نبوّت و یا به صیقل ریاضت و یا به علم نجوم و کهانت و یا چیزهای دیگر، ادراک و استنباط کردند که شخصی با اوصاف معیّن و اخلاق مشخّصه‌ای که جز بر حضرت قائم ـ عجّل الله فرجه ـ انطباق نگیرد، در دنیا ظاهر شده و چنین و چنان خواهد کرد؛ مطابق آن چه در شریعت مقدّسهٔ اسلام در خصوص حضرت مهدی و قائم آل محمد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ وارد شده است، پس معلوم می‌شود مقصود همهٔ آنان، همان وجود مبارک است.

ایماضٌ فی دفع اعتراض:

در بشارة الظهور است که اگر گفته شود در بسیاری از بشارات مذکورهٔ در مقصد اوّل صراحت، بلکه دلالتی نیست بر این‌که شخصی که به ظهور او بشارت داده شده، همین مهدی موعودی است که ظهوَر او محلّ اتّفاق اهل اسلام، بلکه ضروری این دین است. چه ممکن است مقصود بشارت‌دهندگان، شخص دیگری باشد، پس شما از چه جهت، اشارات آن‌ها را بشارات آن حضرت می‌شمارید؟

جواب: مقصود اصلی ما از تأسیس مقصد اوّل، بشارات انبیا علیهم‌السلام و کتب رابحهٔ سماویّه و آن‌چه جز این است، بر سبیل استتباع و استطراد است و تنزیل بشارات آنان

بر حضرت مهدیؑ بر دو مقدّمه موقوف است:

اوّل: آن‌که از تتبّع در کتب مقدّسه و کلمات انبیاؑ معلوم می‌شود، آن ظهور عظمیٰ را که با آن کیفیّت و آثار مخصوص بشارت داده‌اند، یک ظهور است نه ظهورات متعدّده.

دوّم: ذوات مقدّسهٔ انبیا و رسل و کلّ حجج بالغهٔ الهیّه به منزلهٔ شخص واحدند؛ چه همه، مبعوث از واحد و بر امر واحدند؛ **لا نفرّق بین أحدٍ من رسله.**

جان گرگان و سگان از هم جداست　　　متّحد، جان‌های شیرین خداست

سوّم: اگر از شخص واحد، عامّ و خاصّ، مطلق و مقیّد، مجمل و مفصّل، مبیّن و مبهم صادر شود، طبق قانون محاورهٔ دایر میان عقلا، حمل عامّ بر خاصّ، مطلق بر مقیّد و مبهم بر مبیّن خواهد شد.

مثلاً آقا به نوکر خود بگوید: آب بیار! بعد از آن بگوید: آب سرد بیار! نزد اهل لسان بدیهی است که مقصود او، دو قسم از آب نیست، بلکه غرض او از آب مطلق که اوّل خواسته، همان آب سرد است.

یا اگر بگوید: فردا شخصی وارد این شهر می‌شود، ظلم را برمی‌دارد، میزان عدل می‌گذارد، ستمکاران را سیاست می‌کند، بعد از آن بگوید: فردا مثلاً محمد حسین نام وارد این شهر می‌شود، چنین و چنان می‌کند و البتّه هر عاقلی می‌داند، غرض او از آن شخص که اوّل به طور ابهام گفته، همین محمّدحسین است که بعد، تعیین و تبیین نموده و ابداً احتمال نمی‌دهد مراد او شخص دیگری باشد، مگر آن‌که گوینده، قرینه‌ای بر تعدّد در کلام خود نصب کرده باشد.

چون این مبانی تشیید یافت، گوییم: هر یک از سلسلهٔ انبیاؑ بشارت دادند که شخصی در دنیا ظاهر شود که تمام افراد بشر را به پرستش خدای یگانه سوق نماید، همهٔ قبایل روی زمین، لب‌ها را به ذکر خدای لا غیر پاکیزه کنند و زانوها برای عبادت او، دوتا نمایند و هکذا.

هر یک آثار و علامتی، اوصاف و نعوتی، خواص و کیفیّاتی برای شخص ظاهِر و

دورهٔ ظهور و عصر بروز او بیان کردند تا نوبت نبوّت و دورهٔ رسالت به اشراق انوار ختمیّهٔ محمدیّه ـ علیه و آله من الصلوة ازکیٰها و من التّسلیمات انمیٰها ـ رسید.

آن عقل کلّ و خاتم رسل، پرده‌های اجمال و ابهام بردرید، جزئیّات و کلیّات احوال و اطوار و اخلاق و شمایل آن شخص طاهر را بیان نمود و از وی به مهدی و قائم آل محمد عجّل الله تعالی فرجه الشریف تعبیر فرمود.

در اخباری فرمود: «آن شخص ـ که چنین و چنان کند ـ از امّت من است» تا به این وسیله غیر امّت مرحومه، خارج شود. در احادیثی فرمود: «از عترت من است» تا غیرِ عترت بیرون رود. در فرمایشاتی فرمود: «از فرزندان فاطمه است» تا غیر فاطمی خود را بی‌نصیب داند و هنگامی فرمود: «از فرزندان حسین است» تا جز ایشان، خود را محروم شمارند.

پس هر عاقل منصف می‌فهمد که موعود کلّ رسل و مبشّر تمامی امم و منتظَر همهٔ طوایف، همانا همین کسی است که در شریعت مقدّسهٔ اسلام، تشریح حال و تبیین احوال او کما هی گردیده و در لسان مبارک حضرت ختمیّه و اهل بیت معصومینش که السنهٔ صادقهٔ الهیّه‌اند، از او به مهدی و قائم تعبیر شده، نه غیر او. لذا بشارات کلٍّ رسل ناظِر به حضرت وی و اشارات تمامی پیشینیان وائِل به جناب او خواهد بود.

عبقريّهٔ سیزدهم

[بشارت ظهور در کلام رسول اکرم(ص)]

بدان‌که این ناچیز، خوش داشتم پیش از بیان اخبار وارده از حضرت رسول مختار در بشارت ظهور حضرت ولی کردگار ـ الحجّة بن الحسن العسکری علیهم سلام الله الملک الغفّار، تلذیذاً للطّائفة الشّیعة الأثنی عشریّة و تأییداً لحقیّة مذهبهم الحقّة المرضیّة ـ نصوص و روایاتی را نقل نمایم که از آن رسولِ با عزّ و تمکین در خلافت و عدد و سایر اوصاف شریفهٔ آن ائمّهٔ دین، وارد گردیده و چون اقسام آن اخبار، بسیار و در ضمنِ هر قسمی، احادیثی از طرق عامّه - فضلاً عن طرق الخاصّه - بی‌شمار است، لذا در نقل چند قسم از آن اقسامِ با ذکر چند خبر هدایت انجام، در ذیل هر قسمی از آن اقسام میمنت فرجام، در ضمن چند رفرفه در این مضمار ومقام، هدیّةً لإخواننا الکرام، آن‌ها را با بنان کثیرة الآثام در حیّز تحریر و تسطیر و ارقام درآورده، پس می‌گویم:

[نصوص وارده در امامت ائمه(ع)]

۱ رفرفه

بدان‌که **قسم اوّل**، نصوص وارده از رسول خداﷺ است بر این‌که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او از ائمّهٔ دین علیهم‌السلام، امامان بر خلق، پیشوایان راه هدیٰ و حجّت خدا بر بندگان اویند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل:

صدر الائمّة موفّق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی ـ رضوان الله علیه ـ روایت

کرده که زمانی، خدمت رسول خدا مشرّف شدم. دیدم که حسین علیه السلام را بر ران خود نشانده، بر چشم و دهان او بوسه می‌زد و می‌فرمود:

تو سرور، پسر سرور، برادر سرور و پدر سرورانی، تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامانی؛ تو حجّت خدا و پدر حجّت‌های خدایی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان، قائم ایشان است.»[۱]

حدیث دوّم:

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که نعثل نامی از علما و احبار یهود، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرّف شد و مسایلی چند از توحید از آن حضرت سؤال نمود، جواب کافی شنیده به شرف اسلام مشرّف شد و بعد عرض کرد:

فدایت شوم، مرا از وصیّ خود خبر ده! زیرا پیغمبری از جانب خدا بر خلق مبعوث نشد مگر این که از برای او وصی بود. پیغمبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصیّ خود گردانید. وصیّ تو که خواهد بود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی! وصیّ من، علی بن ابی طالب است و بعد از او، دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند.

نعثل عرض کرد: اساه [illegible] شان را برای من بیان فرما!

حضرت فرمود: چون حسین از دنیا گذرد، پسرش علی، امام است و بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش جعفر، بعد از جعفر، پسرش موسی، بعد از موسی، پسرش علی، بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش علی، بعد از علی، پسرش حسن، امام است و بعد از حسن، حجّة بن الحسن، امام عصر است. این دوازده نفر

۱. ر.ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶؛ الخصال، ص ۴۷۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۲؛ کفایة الاثر، ص ۴۶.

امامان، به عدد نقبای بنی اسراییل می‌باشند.

نعثل عرض کرد: تمام آن‌چه فرمودی، را در کتب پیشینیان دیده‌ام و در وصیّت نامهٔ موسی بن عمران علیه السلام خوانده‌ام.

بعد از آن برخاست و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله این اشعار را انشا نمود و گفت:

صلّی الاله ذو العلی — علیك یا خیر البشر
أنت النّبی المصطفی — الهاشمي المفتخر
و معشر سمّیتهم — أئمّة اثنی عشر
حباهم ربّ العلی — ثمّ اصطفاهم من کدر
قد فاز من والاهم — و خاب من عاد الزّهر
اخرهم یشفی الظّمأ — و هو الإمام المنتظر
عترتك الأخیار لي — و التّابعون ما أمر
من کان عنهم معرضاً — فسوف یصلاّهم سقر»[1]

حدیث سوّم:

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سیّد الشهدا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و نزد او ابیّ بن کعب نشسته بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: مرحبا به تو ای ابوعبدالله! ای زینت دهندهٔ آسمان‌ها و زمین‌ها!

ابیّ بن کعب عرض کرد: چگونه حسین زینت آسمان‌ها و زمین‌ها است؟

فرمود: قسم به خدایی که مرا به رسالت، به سوی خلق فرستاده، قدر و منزلت حسین در آسمان، زیادتر از زمین است، در جنب راست عرش نوشته است، حسین مصباح هدایت، سفینهٔ نجات، امام و پیشوای مردم است.

حق، سبحانه و تعالی، در صلب حسین، نطفهٔ مبارک طیّب و طاهری جای داده که

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۶ ـ ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۳.

پیش از آن‌که شب و روزی به وجود آید، آفریده شده است و به زبان او کلماتی نهاد که هیچ آفریده‌ای خدا را به آن کلمات نخواند، مگر آن‌که خدا او را با سیّد الشهدا، حسین علیه السلام محشور گرداند و آن حضرت در روز قیامت او را شفاعت کند.

حق تعالی، همّ و غمّ او را برطرف گرداند، قرضش را ادا کند، مشکلات امور را سهل گرداند، راه هر کاری را به او واضح و روشن سازد، او را بر دشمنان ظفر دهد، پردهٔ او را پاره نکند.

ابیّ بن کعب عرض کرد که آن کلمات کدام است؟

فرمود: چون از نماز فارغ شوی، پیش از آن‌که از جای خود برخیزی بگو:

«اللّهمّ إنّي أسئلك بكلماتك و معاقد عرشك و سكان سماواتك و أرضك و أنبيائك و رسلك أن تستجيب لي فقد رهقني من أمري عُسر فأسئلك أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن تجعل لي من عُسري يُسراً».

چون این دعا را بخوانی، خدای تعالی کار مشکل تو را آسان و سینهٔ تو را از علم و حکمت مملوّ گرداند و در وقت مردن، کلمهٔ «لا اله الاّ الله» را بر زبانت جاری گرداند!

و بعد از آن، رسول خدا، اسامی هر یک از امامان از ذرّیّهٔ حسین را واحداً بعد واحد ذکر نمود و دعای مخصوص هر یک از ایشان را نقل نمود.

بعد، ابیّ بن کعب عرض کرد: یا رسول الله! حال این امامان، چگونه از جانب خدای تعالی به تو رسید؟

فرمود: خدای تعالی، دوازده خاتم به سوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی در خاتم او نقش و صفات هر امامی در صحیفهٔ او مرقوم بود.»[۱]

حدیث چهارم:

و ایضاً ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: از

---

۱. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۶۵ ـ ۲۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۳ ـ ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۰۵ ـ ۲۰۴.

رسول خدا قضیّهٔ درداییل را شنیدم که ملک مقرّبی بود، شنیدم و به سبب خطوری که در قلب خود نمود، پر و بال او ریخته و معذّب شد تا شب تولّد آن حضرت که حضرت سیّد الشهدا علیه السلام، عالم را به نور قدوم خود مزیّن و منوّر ساخت.

حق تعالی امر فرمود، آتش جهنّم را فرو نشانند، بهشت و حوریان را زینت کنند و صفوف ملایکه آراسته شود به جهت کرامت مولودی که برای رسول خدا متولّد می‌شود و به جبرییل امر فرمود، با هزار قبیل از ملایکه با زینت تمام به زمین فرو آیند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهنیت و بعد از تهنیت، تعزیّت گویند به این‌که امّت تو، مولود تو را شهید خواهند نمود و قاتلان او در آتش جهنّم، مخلّد خواهند شد.

چون جبرییل با آن گروه از ملایکه نازل شد، به درداییل برخوردند. درداییل از سبب نزول، سؤال نمود، جبرییل، کیفیّت حال را برای او بیان نمود، درداییل، جبرییل را شفیع خود گردانید و گفت: سلام مرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و عرض کن، تو را به حقّ این مولود قسم می‌دهم که از خدا سؤال نما، شاید از تقصیر من بگذرد. پس جبرییل با آن گروه از ملایکه خدمت آن سرور، مشرّف شدند و به آن چه از جانب پروردگار مأمور بودند، امتثال نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قاتلان حسین علیه السلام بیزاری نمود، و نزد فاطمه علیها السلام رفته و او را تهنیّت و تعزیّت فرمود. فاطمه علیها السلام به گریه درآمد.

آن گاه حضرت فرمودند: حسین کشته نشود تا آن زمان که امامی از او به وجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین، همه از او به وجود آیند و ائمّهٔ دین، بعد از من، هادی، مهدی، عدل، ناصر، سفّاح، نفّاح، امین، مؤتمن، امام، فعّال و علمند که آن علی است و حسن، حسین، علیّ بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علیّ بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی و آن‌که عیسی بن مریم عقب او نماز گزارد، پسر حسن بن علی است که لقب او قائم می‌باشد. پس فاطمه علیها السلام از گریه ساکت شد.

بعد جبرییل قصّهٔ درداییل را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. ابن عبّاس گفت:

دیدم، رسول خدا(ص) قنداقهٔ حسین را که به خرقهٔ پشمینه‌ای او را پیچیده بودند، روی دست گرفته، به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود:

الهی به حقّ این مولود بر تو، نه، بلکه به حقّ تو بر این مولود و بر جدّش محمد، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، اگر برای این حسین، فرزند فاطمه(ع) نزد تو قدر و منزلتی هست از تقصیر درداییل درگذر، از او راضی شو و بال‌هایش را به او عطا کن!

دعای آن حضرت به برکت حسین مستجاب شد، دردابیل با ملایکه عروج نموده، به آسمان بالا رفت و در مقام اوّل خود قرار گرفت. از آن روز به بعد ملایکهٔ اهل آسمان، دردابیل را آزادکردهٔ حسین می‌نامند»[1].

روایت ابی هریره از رسول خدا(ص)

حدیث پنجم:

قاضی ابوالفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن‌ها از ابی‌هریره روایت کرده‌اند که گفت: من و جماعتی از اصحاب خدمت حضرت رسول خدا(ص) حاضر بودیم؛ از آن جمله ابوبکر، عمر، فضل بن عبّاس، زید بن حارثه و ابن مسعود که حسین(ع) داخل شد؛ رسول خدا(ص) او را در کنار گرفت، بوسید و فرمود: یا حسین! أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمّة تسعة من ولدك أئمّة أبرار.

عبدالله بن مسعود عرض کرد: آن امامانی که ذکر فرمودی از صلب حسین‌اند، چه کسانی هستند؟

حضرت، سر مبارک را قدری به زیر انداخته، بعد از آن، سر بلند نموده، فرمود: یابن‌مسعود! از امر عظیمی سؤال کردی، ولیکن من تو را خبر می‌دهم که از صلب این فرزند من حسین، ولد مبارکی بیرون می‌آید که هم‌نام با جدّ خود علی(ع) است، لقب او عابد و نور زاهدین است و از صلب او ولدی بیرون می‌آید که اسم او، اسم من است و شبیه‌ترین خلق به من است، او علم را می‌شکافد شکافتنی و ناطق به حق و امر کنندهٔ به صواب است و خدای تعالی از صلب او کلمهٔ حقّ و لسان صدق را بیرون می‌آورد. ابن مسعود از اسم او، سؤال کرد، فرمود: اسم او، جعفر صادق است.

---

۱. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۱.

بعد از آن حسّان بن ثابت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و انشای مدح آن حضرت نمود. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته، داخل خانهٔ عایشه شد. ما یعنی من و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عبّاس نیز با آن حضرت داخل خانه شدیم. دأب رسول الله چنین بود که اگر کسی از او سؤال می‌نمود، جواب می‌فرمود و اگر از او سؤال نمی‌کردند، خود ابتدا به سخن می‌نمود.

پس من عرض کردم: **بأبی أنت و أمّي يا رسول الله!** آیا ما را به باقی خلفا از صلب حسین خبر نمی‌دهی؟

فرمود: نعم یا ابا هریره! خدای تعالی از صلب جعفر، مولود نقی طاهر بیرون می‌آورد که همنام موسی بن‌عمران است، از صلب موسی فرزندی بیرون می‌آید که رضا خوانده می‌شود و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود: **بأبي المقتول في أرض الغربة** و از صلب رضا فرزند او محمد را بیرون می‌آورد که محمود و اطهر در خَلق و احسن در خُلق است، از او ولدش علی خارج می‌شود که طاهر الحسب و صادق المهجة است، از او حسن نقی طاهری بیرون می‌آورد که ناطق از جانب خدا و پدر حجّة الله است.

و از صلب او، قائم ما اهل بیت را بیرون می‌آورد که «**يملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً**» و برای او هیبت موسی، حکم داود و بهای عیسی علیهم السلام است و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**﴾.

[روایات نبوی دربارهٔ ائمهٔ دوازده گانه]

۲ رفرفه

بدان که **قسم دوّم** نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او، اوصیا و خلفای رسول خدا واحداً بعد واحد هستند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل:

حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که رسول‌خدا ﷺ فرمود: خلفا و اوصیا و حجّت‌های خدا بر خلق بعد از من، دوازده نفرند:

اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است. عرَض کردند: یا رسول الله! برادر تو کیست؟

فرمود: علیّ بن ابی طالب.

عرض کردند: فرزند تو کیست؟

فرمود: مهدی، که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن‌که از ظلم و جور پر شده باشد.»[1]

حدیث دوّم:

حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: من سیّد پیغمبرانم و علی، سیّد اوصیاست و اوصیای من بعد از من، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، مهدی است.»[2]

حدیث سوّم:

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی‌الطفیل روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عمر، جوانی یهودی از اولاد هارون نزد او آمد و مسایلی چند از او سؤال نمود. عمر پس از عجز از جواب، امر او را به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محوّل نمود، چون جوان هارونی به خدمت حضرت مشرّف شد، مسایل خود را سؤال نموده و جواب کافی و شافی شنید.

عرض کرد: خبر ده که امامان عادل بعد از محمد ﷺ چند نفرند؟

۱. ر.ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ص ۳۱۲.

۲. ر.ک: کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۴.

فرمود: ای هارونی! خلفای محمّد، دوازده نفر امام عادلند که به آن‌ها، زیان نرساند، هرکه آن‌ها را ذلیل کند و به سبب مخالفت کسی که با ایشان طریق خلاف پوید، مضطرب نگردند، ایشان در راه دین خدا از کوه‌های بلند حکم ترند.

جوان هارونی عرض کرد: آن چه خبر دادی، راست گفتی؛ قسم به ذات خدا که همهٔ آن‌ها را در کتب پدرم که موسی به او گفته بود و او به دست خود نوشته، بدین منوال دیدم»[1].

حدیث چهارم:

و نیز حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: خدمت فاطمهٔ زهرا علیها السلام مشرّف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و لَمَعان[2] آن، چشم را خیره می‌کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم.

عرض کردم: این نام‌ها، چه کسانی هستند؟

فرمود: این‌ها نام‌های اوصیای پیغمبر است که اوّل ایشان پسر عمّم علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان، قائم است»[3].

حدیث پنجم:

دوریستی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، مالک امر می‌شوند و بعد از آن امور کریهه[4] و شداید عظیمه به ظهور رسد و چون مهدی از اولاد من خروج کند، خدای تعالی در یک شب امر او اصلاح نماید که زمین را از عدل پر کند.»[5]

۱. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۴.
۲. نور.
۳. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الاستنصار فی النص علی الائمة الاطهار، ص ۱۸.
۴. زشت، ناپسند.
۵. مناقب آل ابی‌طالب ج ۱، ص ۲۵۲.

حدیث ششم:

ابراهیم بن محمد حموینی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالک امر می‌شوند»[1].

حدیث هفتم:

و نیز حموینی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت من که اهل بیتم هستند. این‌ها دو خلیفهٔ من، پس از من‌اند، از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض من وارد شوند.»[2]

حدیث هشتم:

ابن ابی‌الحدید به سند خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو ثقل را خلیفه کردم، کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند و این‌ها دو خلیفهٔ من، پس از من‌اند. این‌ها دو طناب کشیده شده از آسمان به زمین‌اند و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند.»[3]

حدیث نهم:

و ایضاً ابن ابی‌الحدید به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو ثقل را به جای خود می‌گذارم و در جای خود خلیفه می‌کنم و فرمودند: خداوندا! حقّ را با علی بگردان هرکجا که علی می‌گردد.

---

۱. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۴۱ ـ ۲۴۰.

حدیث دهم:

قاضی ابوالفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما دوازده خلیفه است که خداوند ایشان را یاری می‌کند بر کسی که قصد دشمنی ایشان را نماید.

قسم دادن حضرت امیر علیه السلام اصحاب را در مسجد

حدیث یازدهم:

ابراهیم بن محمد حموینی به اسناد خود نقل نموده؛ در مجمعی که بیش از دویست نفر از مهاجرین و انصار حاضر بودند، علی علیه السلام مناقب و فضایل خود را ذکر می‌فرمود و از حضّار استشهاد می‌نمود که شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا به یاد دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر خطبه‌ای که بعد از آن دیگر خطبه‌ای نفرمود، چنین فرمود:

من در میان شما دو چیز نفیس می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، اگر به این دو متمسّک شوید، هرگز در ضلالت نمی‌افتید و گمراه نمی‌شوید و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت بر حوض من وارد شوند.

عمر بن خطّاب خشمناک شده، از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! همهٔ اهل بیت تو چنین‌اند؟

فرمود: نه، بلکه عترت من که اوصیای من‌اند؛ اوّل آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام، برادر و خلیفهٔ من در امّت من است، آقای هر مؤمن و مؤمنه است و او، اوّل اوصیای من است. پس فرزندم حسن، بعد، فرزندم حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین، هر یک بعد از دیگری تا وقتی که بر حوض من وارد شوند.

ایشان حجّت‌های خدا بر خلق و خزاین علم و معدن حکمت الهی هستند؛ هر که از ایشان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس ایشان را معصیّت نماید، خدا را معصیّت نموده است. همه گفتند: ما شهادت می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود.[۱]

---

۱. التحصین لاسرار مازاد من اخبار کتاب الیقین، ص ۳۶۳.

حدیث دوازدهم:

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که در زمان خلافت عثمان، روزی علی علیه السلام را دیدم در مسجد نشسته بود و با مردم دربارهٔ علم فقه گفتگو می‌کرد. بعد حضّار را قسم داد که هرکس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌چه در حقّ من شنیده، خبر دهد که فرمود: علی برادر، وزیر، وصی و خلیفهٔ من در امّت من است و بعد از من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری.

پس زید بن ارقم و براء بن عازب و جماعت بسیاری از مهاجرین برخاسته و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ایّها الناس! حق تعالی امر فرمود، بعد از خودم، وصیّ و خلیفهٔ خود را برای شما نصب کنم و اطاعت او را بر مؤمنان واجب فرمود و شما را به قبول ولایت او امر فرمود. من شما را گواه می‌گیرم، آن ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده، مخصوص این مرد است ـ و دست مبارک خود را بر دوش علیّ بن ابی طالب گذاشت ـ و بعد از او برای دو فرزند او و برای اوصیای من، بعد از ایشان است که از اولاد ایشان‌اند.

و فرمود: ای گروه مردم! برای شما بیان کردم آن کسی را که پناه شما و امام و دلیل و هادی شما پس از من باشد؛ برادرم علیّ بن ابی طالب، و هم چنین اوصیای بعد از او باشند، با ایشان باشید که ایشان با حقّ‌اند و حق با ایشان است. پس این را گفتند و نشستند.

[وجوب اقتدا به ائمّه]

۳ رفرفه

بدان که **قسم سوّم** در نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرق و روایات علمای عامّه، بر وجوب اقتدا به امیرالمؤمنین و ائمّهٔ طاهرین از اولاد او ـ صلوات الله علیهم

اجمعین ـ و چنگ زدن به ولایت ایشان که حبل الله المتین و عروة الوثقای دین و امامان اهل زمین‌اند و اطاعت ایشان، اطاعت خداوند و معصیّت ایشان، معصیّت خداوند است و در آن چند خبر می‌باشد.

الف. ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و ابراهیم بن محمد حموینی به اسناد خود از ابن‌عبّاس روایت کرده‌اند که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

کسی که خوشنود باشد به زنده شدن من، زنده شود و مثل مردن من بمیرد و در بهشتی جای گیرد که خداوند عالم درختان آن را به ید قدرت خود غرس نموده، باید علی را دوست بدارد و به ائمّهٔ دین بعد از من، اقتدا و پیروی نماید؛ زیرا ایشان، عترت من‌اند و از طینت من آفریده شده‌اند و حق تعالی به ایشان علم و فهم، کرامت فرموده است. پس وای بر آن کسانی که از امّت فضل ایشان را تکذیب کنند.»[۱]

ب. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که ایشان فرمودند:

فاطمه‌علیهاالسلام سُرور سینهٔ من است، دو فرزندش میوهٔ دل من‌اند و شوهرش، نور دیدهٔ من است. ائمّه از اولاد او، اُمنای پروردگار من‌اند و ریسمان کشیده شده میان خدا و بندگان اویند. هر که به آن‌ها بپیوندد، نجات یابد و هر کس از ایشان بازپس بماند، هلاک شود.»[۲]

ج. صدر الائمّه موفّق بن احمد به سند خود از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که ایشان فرمودند:

هر که می‌خواهد به زندگی من زنده باشد و به مردن من بمیرد و داخل بهشتی شود که پروردگار من به من وعده فرموده، باید به علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام و ذرّیّهٔ طاهرهٔ او

۱. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۶۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۷۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۹.
۲. مائة منقبة من مناقب امیرالمؤمنین، صص ۷۷ ـ ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ۱۱۰.

تولاّ جوید، ایشان ائمّهٔ هدی و چراغان راه هدایت‌اند؛ شما را از شاهراه هدایت بیرون نمی‌برند و در وادی[۱] ضلالت نمی‌افکنند.[۲]

د. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که چون مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام بیعت کردند، آن حضرت خطبه‌ای خواند و فرمود:

ایّها النّاس! آگاه باشید که نیکان از عترت من و پاکان از قبیلهٔ من حلیم‌ترین مردم در کوچکی، و داناترین مردم در بزرگی‌اند.

آگاه باشید، ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خدا و حکم ما، به حکم خداست؛ اگر از ما پیروی کنید به بصایر ما هدایت یابید و اگر نکنید، خدا شما را هلاک گرداند. رایت حق با ماست؛ هر که از آن پیروی کند به ما ملحق شود و هر کس از آن پس بماند، هلاک گردد.

هـ. ابوالمظفّر سمعانی در کتاب مناقب الصحابه به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در عرفات به علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود:

یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم؛ من ریشهٔ آن درخت‌ام و تو فرع آن، حسن و حسین هم شاخه‌های آن؛ هر کس به شاخه‌های آن چنگ زند، خداوند او را داخل بهشت گرداند. این حدیث را ابراهیم بن محمد حموینی نیز به دو سند صحیح از جابر روایت کرده است.

و. احمد بن حنبل در مُسند خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که ایشان فرمودند:

ستارگان، برای اهل آسمان امانند. اگر برطرف شوند، اهل آسمان نیز برطرف خواهند شد و اهل بیت من برای اهل زمین امانند، اگر آن‌ها نباشند، اهل زمین نیز

---

۱. دشت، بیابان.

۲. بصائر الدرجات، ص ۷۱؛ الامامة والتبصرة من الحیرة ابن بابویه قمی، ص ۴۴؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ص ۴۲۶.

نخواهند بود.»[1]

ز. ابراهیم بن محمد حموینی به چهار سند روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بيتي، أمان لأمّتي.**[2]

ح. موفّق بن احمد به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! چون روز قیامت شود، من به خدای تعالی متمسّک باشم، تو دامن من گیری، اولاد تو دامن تو گیرند و شیعیان ایشان، دست به دامن ایشان زنند.

ط. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از مقداد بن اسود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

معرفت آل محمد علیهم السلام، برات نجات از آتش جهنّم و محبّت محمد و آل محمد علیهم السلام، گذشتن از صراط و ولایت آل محمد علیهم السلام، امان از عذاب است.[3]

ی. صاحب مناقب‌الفاخره از ابی‌بکر بن ابی‌قحافه روایت کرده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! من و تو از جنب خدا آفریده شده‌ایم.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول‌الله! جنب خدا کدام است؟

فرمود: سرّی مکنون و علمی است مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده. پس هر که ما را دوست دارد، به عهد ما وفا کرده است و هر کس ما را دشمن دارد، در آخرین نفس که از دنیا بیرون رود، خواهد گفت: **«یا حسرتی علی ما فرّطت في جنب الله»** و از آن‌چه در جنب خدا یعنی رسول او و ائمهٔ دین تقصیر کرده، نادم و پشیمان خواهد شد.

یا. قاضی ابوالفرج بغدادی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که می‌گفت: به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسّک جویید! زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

۱. العمده، ابن البطریق، ص ۳۰۸؛ الطرائف، ص ۱۳۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰؛

۳. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۷۸ و ج ۲، ص ۲۵۴ و ج ۳، ص ۱۴۱.

«مَن تمسّك بعترتي، كان مِن الفائزين.»[۱]

یب. ابن عقده از سفیان ثوری از ابی‌سعید روایت کرده که رسول خداﷺ نماز جماعت به جای آورد، بعد رو به اصحاب کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! مَثَل اهل بیت من، مثل کشتی نوح و باب حطّهٔ بنی‌اسراییل است، پس بعد از من به اهل‌بیت من تمسّک جویید که ایشان ائمّهٔ راشدین از ذرّیّهٔ من‌اند و هرگز شما را گمراه نخواهند نمود.

بعضی گفتند: عدد اهل بیت بعد از تو چند نفراند؟

فرمود: **«اثنی عشر من اهل بیتی.»**[۲]

یج. قاضی ابوالفرج بغدادی به سند خود از واثله روایت کرده که رسول خداﷺ فرمود:

دوستی من و اهل بیتم، در هفت موضع امّت مرا نفع می‌بخشد که هول و وحشت آن مواضع، عظیم است؛ نزد حضور اجل، در قبر، در نشر و نزد حساب و کتاب و میزان و صراط. کسی که من و اهل بیتم را دوست داشته باشد و بعد از من به ایشان متمسّک شود، ما نیز در روز قیامت شفعای او خواهیم بود.

آن‌گاه از او سؤال کردند: تمسّک به ایشان به چه نحو خواهد بود؟ فرمود: ائمّهٔ بعد از من، دوازده امام اند؛ هر که ایشان را دوست داشته باشد و به ایشان اقتدا نماید، فایز گردد و نجات یابد و هر کس از ایشان تخلّف ورزد، گمراه و هلاک شود.

ید. کلبی از ابن اوس روایت کرده که از بصره به جانب مدینه رفتم و خدمت امّ‌المؤمنین، امّ سلمه مشرّف شدم. او به من خبر داد که رسول خداﷺ فرمود: امّت من مختلف و متفرّق خواهند شد، پس اهل بیت مرا مراقبت نمایید که حق با ایشان است هر جا که باشند.

گفتم: اهل بیت رسول خداﷺ کیانند که حضرت رسول، امّت را امر فرموده به

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۲؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۷.
۲. ر.ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۱۱.

ایشان تمسّک جوییم؟

ام سَلمه گفت: ایشان ائمّهٔ بعد از رسول خدایند، نه نفر از صلب حسین که از اهل بیت رسول خدا هستند و همهٔ ایشان، مطهر و ائمّه معصوم‌اند علیهم السلام.»[۱]

[بودن ائمّه(ع) از طینت رسول خدا(ص)]

۴ رفرفه

بدان که **قسم چهارم** در نصوصات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که ائمّهٔ از ولد او که عترت اویند، از طینت او و از نور خدا خلق شده‌اند.

از جمله خبری در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ...﴾[۲]، الی آخر است که جمعی از مفسّرین عامّه چون ابن‌مغازلی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخره، روایت کرده‌اند که مراد از «مشکات» حضرت فاطمه علیها السلام، «مصباح» حسن و حسین[۳] و ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾[۴] ائمّهٔ هدیٰ از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که خدای تعالی هر کس را بخواهد، به نور ایشان هدایت می‌فرماید.

از جمله خطبهٔ معروفه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام که مسمّیٰ به خطبهٔ لؤلؤه است که ائمّهٔ ضلال را مذمّت می‌نماید و بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم ـ عجل الله فرجه ـ را بیان می‌فرماید.

تا آن‌که یکی از حاضرین عرض کرد: یا امیرالمؤمنین از خلفای باطل و علامات ایشان بیان فرمودی، حال از ائمّهٔ حقّ بعد از خودت ما را خبر ده!

فرمود: مالک این امر خلافت، ائمّهٔ اثنا عشراند؛ نُه نفر ایشان از صلب حسین است

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۱۸۲ ـ ۱۸۱؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۳۴۶ ـ ۳۴۵.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.

۳. ر.ک: تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۲.

۴. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که در لیلة المعراج به ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور دیدم، عرض کردم: یا ربّ! این انوار چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: یا محمد صلی الله علیه و آله! این انوار، ائمّهٔ از ذریّهٔ تواند.

عرض کردم: یا رسول الله اسامی ایشان را برای من بیان فرما!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، تو اوّل ایشانی که امام و خلیفهٔ بعد از من خواهی بود؛ بعد از تو دو فرزندت حسن و حسین؛ بعد از حسین، پسر او علی زین العابدین؛ بعد از او، فرزندش محمد که به باقر ملقّب است؛ بعد از او، پسرش جعفر که مسمّی بـه صـادق است؛ بعد از او موسی که به کاظم، مدعوّ است؛ بعد از او، ولد او علی که به رضا خوانده شده است؛ بعد از او، فرزندش محمد که به زکیّ مدعوّ است؛ بعد از او، ولدش علی که به نقی مدعوّ است؛ بعد از او، پسرش حسن که به امین ملقّب است و بعد از حسن، پسر او که هم نام و شبیه من است که به وسیلهٔ آن، «**یملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً**».»[1]

از جمله ابن عقده، از کثیری از علما و مشایخ خود از ابی‌ایّوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در لیلة المعراج به ساق عرش نظر کردم، دیدم، نوشته بود: «**لا إله إلّا اللّه مـحمّد رسول اللّه أیدته بعلي و نصرته بعلي**» و بعد از علی یازده نور دیگر دیدم که ایشان حسن، حسین، علی، علی، علی، محمد، محمد، محمد، جعفر، موسی، حسن و حجّت بودند.

عرض کردم: الهی و سیّدی این انوار کیانند که به اسم خود مقرون فرمودی؟

ندا رسید: یا محمد! ایشان ائمّه‌انـد و اوصیای بـعد از تـو خـواهـند بـود؛ **فـطوبی لمحبّیهم و الویل لمبغضیهم**.»[2]

از جمله در روایت مکحول از واثله آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

---

۱. ر.ک: **کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر**، صص ۲۱۸ ـ ۲۱۷.

۲. **کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر**، ص ۳۳ و ۱۱۸؛ **مـدینة المـعاجز**، ج ۲، ص ۳۹۱؛ **بحارالانوار**، ج ۳۶، صص ۳۲۶ ـ ۳۲۵.

در لیلة المعراج به من وحی شد: یا محمد! من رسولی بعث ننمودم مگر آن‌که برای او وصی قرار دادم که بعد از انقضای اجلش به امر او قائم شود، پس علی بن ابی طالب را وصیّ خود قرار ده که من تو و علی را از نور واحد و ائمّهٔ راشدین را از نور شما خلق کردم؛ آیا دوست داری ایشان را مشاهد نمایی؟ عرض کردم: بلی!

خطاب آمد سر خود را بلند نما! چون سر، بلند کردم، انوار ائمّهٔ بعد از خود را دیدم که دوازده نور بودند.

عرض کردم: یا رب! این انوار، چه کسانی هستند؟

وحی شد: این انوار، ائمّهٔ بعد از تو اند، دیدم که همهٔ ایشان اُمَنا و معصوم‌اند.»[1]

و در روایت دیگر: **الأئمة من بعدك و الأخيار من ذريتك.**»[2]

از جمله صاحب کتاب مقتضب الأثر[3] از مؤلّف کتاب ثوابة الموصلی روایت کرده و او به سند خود از عبدالله بن عمر بن الخطّاب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: در لیلة المعراج، حق تعالی به سوی من وحی فرمود:

«يا محمّد! إنّي خلقت عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من نور واحد، ثمّ عرضت ولايتهم على الملائكة. يا محمّد! لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع ثمّ لقاني جاحداً لولايتهم، أدخلته النّار.

ثمّ قال: يا محمّد! أتُحِبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: تقدّم أمامك فتقدّمت أمامي فإذا عليّ بن ابيطالب عليه السلام و الحسن و الحسين و عليّ بن الحسين و محمّد بن على و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمّد بن على و عليّ بن محمّد و الحسن بن على و الحجّة القائم كأنّه

۱. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، صص ۱۱۱ ـ ۱۱۰.

۲. الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۴۲؛ كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، ص ۱۰۶؛ مناقب آل ابى طالب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. مقتضب الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، صص ۲۴ ـ ۲۳.

الكوكب الدرّي في وسطهم.

فقلت: يا ربّ! من هؤلاء؟

قال تعالى: هؤلاء الأئمّة و هذا القائم، محلّل حلالي و محرّم حرامي و ينتقم من أعدائي، أحببه فإنّي أحبّه و أُحبّ من يحبّه.»

اخطب خوارزمی و فخرالقضاة بغدادی به سند خود از ابی سلمان، راعی رسول‌اللهﷺ چنین روایت کرده که رسول خدا فرمود: در لیلة المعراج به من وحی شد:

«يا محمّد! إنّي خلقتك و عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين من أشباح نور من نوري و عرضت ولايتكم على أهل السّموات و الأرضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين و من جحدها كان من الكافرين.

يا محمّد! لو أنّ عبداً من عبادي عبدني حتّى ينقطع و يصير مثل الشن البالي، ثمّ أتاني جاحداً بولايتكم ما غفرت له حتّى يقرّ بولايتكم.

يا محمّد! أتحبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: التفت عن يمين العرش، فالتفتّ، فإذاً أنا بعليّ و فاطمة و الحسن و الحسين و عليّ و محمد و جعفر و موسى و عليّ و محمد و عليّ و الحسن و المهديّ في ضحضاح من نور قيام، يصلّون و المهديّ في وسطهم كأنّه كوكب درّي.

فقال: يا محمّد! هؤلاء الحجج و هذا الثائر من عترتك. يا محمّد! و عزّتي و جلالي إنّه الحجّة الواجبة لأوليائي و المنتقم من أعدائي.»[1]

۱. ر.ک: مائه منقبة من مناقب امیرالمؤمنین، ص ۳۹؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۸؛ الاربعون حوثیاً، ص ۴؛ الطرائف، ص ۱۷۳.

[اهل بیت، سفینهٔ نجات]

۵ رفرفه

بدان که **قسم پنجم** نصوص وارده از رسول خداﷺ است که اهل بیت و عترت طاهرهٔ او سفینهٔ نجات‌اند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است؛ هر که در آن نشست، نجات یافت و هر که از آن بازماند، هلاک گردید.

از اخبار و روایات عامّه که به طرق کثیره روایت کرده‌اند، **از جمله** ابن مغازلی شافعی به پنج سند و روایت از ابن‌عبّاس و ابوذر و ابن اکوع و سعید بن جبیر روایت کرده که رسول خداﷺ فرمود:

مَثَل اهل بیت من، مَثَل کشتی نوح است؛ هر که بر آن نشست، نجات یافت و هر که از آن تخلّف ورزید، غرق شد.

در این که سفینهٔ نجات اهل بیت پیغمبراند

و ابراهیم بن محمد حموینی به چهار سند و روایت از ابن‌عبّاس و ابی‌سعید خدری و غیر ایشان روایت کرده است که رسول خداﷺ فرمود: «**مثل أهل بيتي فيكم، كَمَثل سفينة نوح؛ مَن دخلها نجىٰ و مَن تخلّف عنها هلك.**»[1] حاکم ابوالقاسم حسکانی به سند خود، همین حدیث را به عین الفاظ و بدون تغییر نقل کرده است.

و واحدی بعد از نقل این حدیث که «**قال رسول الله: مثلُ أهلبيتي فيكم، كمثل سفينة نوح؛ من دخلها نجى و من تخلّف عنها هلك**» این عبارت را گفته است: «**انظر كيف دعي الخلق إلى النّسب إلى ولائهم و السّير تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفينة نوح**ؑ**، جعل ما في الآخرة من مخاوف الأخطار و أهوال النّار كالبحر الذي لجّ براكبه فيورده مشارع المنيّة و يفيض عليه سجال البليّة و جعل أهل بيته**ؑ**: سبب الخلاص من مخاوفه و النجاة من متالفه و كما لايعبر البحر الهيّاج عند تلاطم الأمواج إلاّ بالسّفينة كذلك لا يأمن لضجّ الجحيم و لايفوز بدار النّعيم إلاّ من تولّى أهل بيت الرّسول صلوات الله عليهم و نحل لهم ودّه و نصحته و أكدّ في موالاتهم**

---

۱. ر.ک: قرب الاسناد، ص ۸؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰.

عقیدته؛ فإنّ الّذین تخلّفوا عن تلك السّفینة خرج من الدّنیا إلی أنكال و جحیم ذات أغلال. و كما ضرب مَثَلهم، مثل سفینة نوح، قرنهم بكتاب الله تعالی فجعلهم ثانیة.[۱] انتهی كلامه.»

این کلام اخیر او به حدیث متواتر «إنّی تارك فیكم الثقلین كتاب الله و عترتي» اشاره است، چنان‌که ذکر خواهد شد. إن شاء الله.

ابوالمظفّر سمعانی به سند خود از سلمه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل أهل بیتي، مثل سفینة نوح؛ مَن ركبها نجیٰ و من تخلّف عنها غرق.»

محمد بن نجّار که از اکابر محدّثین چهار مذهب و از موثّقین و معتمدین ایشان است، همین حدیث را به عینه به اسناد عدیده نقل کرده است.

[وجوب به تمسّک به ثقلین]

۶ رفرفه

بدان که **قسم ششم** نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وجوب تمسّک به ثقلین است.

این حدیث شریف را از طرق و روایات عامّه در بیش از چهل حدیث که در کتب اخبار و مؤلّفات معتبرهٔ خودشان از صحاح ستّه و غیر آن، نقل نموده‌اند، چون بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و اندلسی در جمع بین صحاح ستّه و ثعلبی، ابن مغاذلی شافعی، صدر الأئمّة موفّق بن احمد، احمد بن حنبل در مسند خود، سمعانی در کتاب فضایل الصّحابه، مؤلّف کتاب سیر الصّحابه، ابن ابی الحدید، عبدالله بن احمد بن حنبل، صاحب مشکات، زهری، ابن حجر در کتاب صواعق محرقه[۲]، حمیدی، مسعودی و قاضی روزبهان بلکه در بسیاری از اخبار وارده در واقعهٔ غدیر خم، از طرق و روایات خودشان عین همین حدیث شریف را نقل نموده‌اند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنّی

۱. ر.ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۷.
۲. الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ص ۲۲۸.

اوشك أن تدعىٰ فأجيب و إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله، حبل ممدود من السّماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي و إنّ اللّطيف الخبير، أخبرني أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض»[1].

بلکه حدیث وجوب تمسّک به ثقلین به طرق و روایات ایشان بیش از هفتاد حدیث است که متقارب المضمون روایت کرده‌اند که مضامین و وجه استدلال به آن ذکر شد. فلا نطیل الکلام بإعادته.

[احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحفای انبیای گذشته]

۷ رفرفه

بدان که **قسم هفتم** نصوص من الله تعالی است از الواح و کتب و صحف انبیای سلف و احادیث قدسیّه که بر خلافت و امامت مولانا امیر المؤمنین ﷺ و ائمهٔ طاهرین از ذرّیّهٔ او به طرق و روایات منقوله از علما و روات عامّه صریح‌اند.

و آن نیز بسیار است که در مؤلّفات و کتب معتبرهٔ خودشان ذکر کرده‌اند؛ چون محمد بن مؤمن شیرازی، ابراهیم بن محمد حموینی، ابن مغازلی شافعی، سمعانی، ابوبکر جبلی، ثعلبی، مؤلّف کتاب سیر الصحابه، عبدالقادر شهرزوری، ابی‌سفیان دمشقی، ضیاء الدّین شافعی در کتاب دلایل، صاحب رسالهٔ قوامیّه، ابونعیم حافظ در کتاب حلیة الأولیا، صاحب تاریخ بغداد، صدر الائمّة موفق بن احمد، حافظ عبدی صاحب تاریخ جرجان، نطنزی در خصایص، مؤلّف کتاب بصری، طبری، ابومخنف، ابن شیرویه دیلمی، محمد بن جریر طبری، حبیب بن جهم، ابوبکر هزلی، زمخشری در کتاب ربیع الأبرار، غزّالی، صاحب مناقب الفاخرة، یوسف بن یعقوب بن سفیان، ابوعبید القاسم در تفسیر خود، مؤلّف کتاب ثوابة الموصلی، حافظ بن عقده و کثیری از هؤلاء اخبار در باب الواح و احادیث قدسیّه را به اسانید عدیده روایت کرده‌اند که

---

۱. ر.ک: مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۵؛ معانی الاخبار، ص ۹۰.

بیش از چهل روایت است که بعضی از آن‌ها مخصوص امیر المؤمنین علیه‌السلام است و بعضی از آن‌ها در دلالت بر مقصود بالنّسبه به آن حضرت و ائمّهٔ طاهرین، از ذرّیّهٔ او که ایشان حجج الله و خلفائه فی ارضه مشترک‌اند که تفصیل این اخبار در بشارات الواصیّه و صحیفهٔ معراجیّه، سمت تحریر یافت.

[نصوص در عدد ظفا]

۸ رفرفه

ذکر اسامی راویان اخبار از عامّه

بدان که **قسم هشتم** نصوص وارده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که عدد خلفای بعد از من دوازده نفر و به عدد نقبای بنی اسراییل است که همهٔ آن‌ها بر سبیل اجمال و اختصار، از قریش‌اند.

این طایفه از اخبار را علما و روات خاصّه و عامّه قریب به دویست روایت که متقارب المضمون و متناسب الدّلاله‌اند نقل نموده‌اند و بر سبیل اجمال، به همان طرق و روایات علمای عامّه اشاره می‌نماییم.

محمد بن عثمان ذهبی که از معاریف روات و از جملهٔ اخبار مخالفین است، به سند خود از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خلفای من، بعد از من به عدد نقبای بنی‌اسراییل، دوازده نفر، همه از قریش خواهند بود.»[۱]

عثمان بن ابی‌شیبه و ابوسعید و ابوکریب و ابراهیم بن سعید و ابن غیلان از روات عامه هر یک به سند خود از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی‌اسراییل دوازده نفرند و کلّهم من قریش.

حمّاد بن زید به سند خود از شعبی و او از مسروق روایت کرده است که ما نزد ابن مسعود به قرائت قرآن مشغول بودیم.

شخصی به او گفت: هیچ از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کردی که بعد از تو چند نفر خلیفه،

---

۱. ر.ک: العدد القویة، ص ۸۰؛ الخصال، ص ۴۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

صاحب امر این امّت می‌شوند؟

عبدالله بن مسعود گفت: از روزی که به عراق آمدم، احدی از من این سؤال را نکرده. بلی، از رسول خدا ﷺ سؤال کردیم، فرمود: دوازده نفر، به عدد نقبای بنی‌اسرائیل هستند.»[۱]

عبدالله ابی‌امیّه به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: **لن یزال هذا الدّین قائماً إلی اثنی‌عشر خلیفة من قریش فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها.**

یعنی همیشه دین اسلام به وجود دوازده نفر خلیفه قایم است که از قریش باشند. چون زمان خلافت ایشان منقضی شود، زمین به اهل خود موج می‌زند که نظام عالم برطرف خواهد شد و اوضاع قیامت برپا می‌شود.

ابوبکر بن خثیمه به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که از رسول خدا ﷺ شنیدم، فرمود: بعد از من دوازده نفر از قریش خلیفه خواهند بود.

عرض کردم: بعد از آن، چه خواهد بود؟

فرمود: هرج و مرج.»[۲]

دوریستی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: از پدرم عبّاس شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: یا عمّ! دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر می‌شوند و بعد از آن، امور کریهه به ظهور می‌رسد. پس مهدی از اولاد من خروج کند و خدای تعالی در یک شب امر او را اصلاح آورد؛ زمین را از عدل پر کند، چنان که از جور پر شده باشد.

و احمد بن حنبل همین حدیث را در کتاب مسند خود از ابن عبّاس روایت کرده

در این که دین اسلام قائم به وجود ائمه است

۱. ر.ک: روضة الواعظین، ص ۲۶۱؛ کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۵ ـ ۲۴؛ الخصال، ص ۴۶۷.

۲. ر.ک: الاستنصار، صص ۲۵ ـ ۲۴؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۴، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

است که در حین وفات رسول خدا ﷺ از او سؤال کردم: چون تو از دنیا بروی، به چه کسی رجوع کنیم؟

حضرت به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این مرد؛ **«فإنّه مع الحقّ و الحقّ معه، ثمّ یکون من بعده أحد عشر إماماً مفترضة طاعتهم، کطاعتی.»**

نیز دوریستی به سند خود از ابن مثنّی و او از پدرش روایت کرده که از عایشه پرسیدم خلفای بعد از رسول خدا چند نفرند؟

عایشه گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: عدد خلفای بعد از من، دوازده است.

گفتم: چه کسانی هستند؟

گفت: نام‌های آن‌ها نزد من به املای رسول خدا ﷺ مکتوب است. گفتم: به من نشان ده! امتناع نمود و نشان نداد.»[1]

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن‌عبّاس روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از من، خلفا و اوصیای من و حجّت‌های خدا بر خلق، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است.

عرض کردند: یا رسول‌الله! برادرت کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام.

عرض کردند: فرزندت کیست؟

فرمود: مهدی که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن‌که از ظلم و جور پر شده باشد.»[2]

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن‌عبّاس روایت کرده که رسول خدا فرمود: من سیّد پیغمبرانم و علی، سیّد اوصیاست و اوصیای بعد از من، دوازده

---

۱. ر.ک: الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰؛ اعلام الوری بأعلام الهدیٰ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. ر.ک: کشف الغمة فی معرفة الائمة، ص ۳۱۲.

نفرند که اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان قائم است.»[1]

مالکی در فصول المهمّه به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امامان دوازده نفر اند؛ همه از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

بخاری در صحیح[2] خود از ابن عیینه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته امر مردم می‌گذرد، مادامی که دوازده نفر، ولی و صاحب اختیارند و کلمهٔ دیگری فرمود که آن را نشنیدم. سؤال کردم آن کلمه چه بود؟

گفتند؛ فرمود: کلّهم من قریش.

نیز بخاری در صحیح[3] به سند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: پیوسته امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم نیز در صحیح[4] خود از عبدالله بن عمر همین حدیث را روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همیشه امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم در صحیح[5] خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امر اسلام، منقضی و برطرف نخواهد شد تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بگذرد. پس به کلامی تکلّم نمود که من نشنیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: کلّهم من قریش.

ایضاً مسلم در صحیح[6] خود از عبدالملک بن عمیر و او از جابر به این لفظ روایت

---

۱. ر.ک: کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۳۱۴.
۲. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۷.
۳. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۵.
۴. صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳ـ۲.
۵. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.
۶. همان.

کرده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **«لا یزال الأمر ماضیاً ما ولّاهم اثنی‌عشر رجلاً کلّهم من قریش»**؛ یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همیشه امر اسلام، ماضی و برقرار است، مادامی که والیِ ایشان دوازده نفر باشند که همه ایشان از قریش اند.

مضمون این روایت را مسلم به چند سند و روایت نَقل کرده است.

هم چنین مسلم در صحیح [1] خود به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی اثنی‌عشر خلیفة کلّهم من قریش»**؛ یعنی، این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلال است تا دوازده نفر خلیفه که همهٔ ایشان از قریش اند.

مضمون این حدیث را به همین لفظ، مسلم به همین سند، حمیدی به چند سند و روایت و ابوالحسن زرّین عبدی در جمع بین صحاح ستّه به چند سند و روایت نقل کرده‌اند.

همچنین مسلم در صحیح [2] خود، حمیدی و ابوداود سجستانی در کتاب سنن [3] و بخاری در صحیح، هر یک به اسانید عدیده و روایات کثیره روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **«لا یزال الدّین قائماً حتّی تقوم السّاعة و تکون علیهم اثنی‌عشر خلیفة کلّهم من قریش»**؛ یعنی، دین اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می‌باشد که همهٔ آن‌ها از قریش‌اند.

نیز سمرقندی، محدّث خراسان، کاتب ابوالقاسم، مسلم در صحیح، حمیدی، ابوالحسن زرّین عبدی و ابوداود سجستانی هر یک به چند سند و روایت به این لفظ از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **«لا یزال الدّین قائماً حتّی یکون اثنی‌عشر خلیفة کلّهم من قریش.»**

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ ر.ک: الخصال، ص ۴۷۰؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.

۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹.

ابن بطریق در کتاب مستدرک، به این لفظ، بیست حدیث به اسانید صحیح و معتبر روایت کرده که قال رسول الله ﷺ: «**لا یزال الإسلام عزیزاً إلی اثنی‌عشر خلیفة و ما ولاّهم اثنی‌عشر خلیفة کلّهم من قریش.**»[1]

ابن مردویه در کتاب فردوس، به این لفظ روایت کرده که قال رسول الله ﷺ: «**لا یزال هذا الأمر قائماً، حتّی یمضی اثنی‌عشر أمیراً کلّهم من قریش.**»[2]

ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء به دو سند روایت کرده که رسول خدا ﷺ در خطبهٔ خود فرمود: «**یکون بعدي اثنی‌عشر خلیفة کلّهم من قریش.**»[3]

و از ابن عبّاس و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده‌اند که جابر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟

فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند که از تمام اسلام سؤال نمودی! عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی‌اسراییل است که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿**وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً**﴾.

پس، ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب ﷺ و آخر ایشان، قائم ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است.

ثعلبی نیز در تفسیر خود، مضامین این اخبار را روایت کرده، صاحب جامع الاصول نیز این اخبار را به چند سند و روایت نقل کرده، سدی هم در تفسیر خود، روایت کرده، نسایی و ترمذی نیز در دو صحیح خود، اکثر این اخبار را روایت کرده‌اند.[4]

و بالجمله این قسم از اخبار، از اخبار متواترهٔ مسلّمهٔ بین طرفین است که در سند

---

۱. ر.ک: الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۲۴؛ العمدة، ابن بطریق، ص ۴۱۷ و ۴۲۲؛ الطرائف، ص ۱۷۰.

۲. ر.ک: المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۸۹؛ کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۲۳۱.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.

۴. ر.ک: التحصین لاسرار مازاد من اخبار، صص ۵۷۱ ـ ۵۷۰.

این روایات برای احدی مناقشه نیست و قاضی روزبهان، با آن کمال تعصّب خود گفته که حدیث «اثنی عشر خلیفة بعدي» از صحاح اخبار است.

و چون اصل سند این اخبار بر تو واضح شد، حال در دلالت این اخبار بر مدّعا نقل کلام می‌نماییم و می‌گوییم همین قسم از اخبار منقولهٔ از رسول خدا صلی الله علیه و آله - فضلاً از آن هفت قسم دیگر برای علمای شیعه در استدلال بر امامت و خلافت ائمّهٔ طاهرین و باطل نمودن ماسوای مذهب شیعه، کافی خواهد بود.

این روایات پس از ملاحظهٔ قرینهٔ داخله و خارجه به منزلهٔ نصّ صریح‌اند بر حقّیت مذهب شیعه و آن‌که خلفای رسول خدا علیه السلام، ائمّهٔ دین از ذرّیّهٔ او هستند، واحداً بعد واحد که همه از قریش‌اند.

کلام مؤلف کتاب در این مقام

این ناچیز گوید: در کفایة الموحّدین بعد از نقل این اقسام از اخبار و لاسیّما قسم اخیر آن‌ها و گفتن این‌که این روایات پس از ملاحظهٔ قرینهٔ داخله و خارجه، به منزلهٔ نصّ صریح بر حقّیّت مذهب شیعه‌اند، در مقام تعداد آن قراین فرموده است:

قرینهٔ اولی: آن‌که انحصار عدد خلفای رسول خدا به این عددِ مخصوص که همهٔ این اخبار، ناطق به آن است، مخصوص مذهب امامیّه است و احدی از سایر طوایف مسلمین به انحصار خلافت در عدد مذکور قایل نشده‌اند.

پس این اخبار به معونهٔ این قرینهٔ خارجه، صریح بر حقّیت مذهب امامیّه است که بر امامت و خلافت ائمّهٔ اثناعشر از اهل بیت رسول خدا قایل‌اند.

مؤیّد مطلب است آن‌چه از اخبار عامّه و خاصّه رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: امّت من هفتاد و سه فرقه‌اند؛ یک فرقهٔ آن بر حق و اهل بهشت‌اند و آن فرقه، شیعهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام است. چنان‌که ابن مردویه و موفق بن احمد، همین مضمون را روایت کرده‌اند.

قرینهٔ ثانیه: آن‌که لفظ لا یزال که اکثر این اخبار ناطق به آن است، صریح در استمرار و عدم انقطاع خلافت ائمّهٔ اثنا عشر از خلفای رسول خدا علیه السلام تا آخر دنیا است.

هم چنین در اکثر این اخبار مذکور است: «**حتّی تقوم السّاعة**» که صریح است در آن‌که خلافت این ائمّهٔ اثنا عشر تا روز قیامت باقی و برقرار است و خلافت، مخصوص ایشان است و خلافت غیر ایشان باطل و عاطل است؛ این عین مذهب امامیّه است که به امامت اثنا عشر از ائمّهٔ طاهرین از اهل بیت رسالت قایل‌اند که دوازدهمی ایشان غایب و خلافت ایشان تا قیام ساعت باقی است.

قرینهٔ ثالثه: آن‌که رسول خدا ﷺ در این اخبار کثیره تصریح فرموده که «**لا یزال الدّین عزیزاً منیعاً إلی اثنی‌عشر خلیفة و ما ولأهم اثنی‌عشر خلیفه من قریش**»؛[1] یعنی، دین اسلام تا قیام ساعت، همیشه با عزّت و رفعت و جلالت برقرار و به ولایت و خلافت خلفای اثنا عشر خلیفه که از قریش‌اند، بر همهٔ ادیان غالب است.

و از ابده بدیهیّات، بلکه بالحسّ و العیان آن‌که، مراد غلبهٔ شوکت و سلطنت نخواهد بود. زیرا شوکت سلطنت، امری مشترک بین مسلمین و کفّار است و دخلی به شوکت و جلالت و رفعت در دین و شریعت ندارد. بلکه در اغلب اوقات، شوکت و سلطنت کفّار به اشدّ، بر شوکت و سلطنت سلاطین اهل اسلام، غلبه دارد. بلکه بسیاری از اوقات، سلاطین اهل اسلام، مقهور و مغلوب سلاطین کفّارند که بالمرّة مطیع و منقاد سلاطین کفّارند؛ اگر چه در بعضی از اوقات هر چند قلیل سلاطین اهل اسلام بر سلاطین اهل کفر، غلبه نموده‌اند.

مقتضی این اخبار آن‌که، همیشه باید کفر، مغلوب و اسلام، غالب باشد. پس اگر مراد به غلبهٔ دین اسلام، همان غلبهٔ شوکت سلطنت باشد، کذب این اخبار لازم خواهد آمد و این جدّاً باطل است.

پس ناچار باید به دلالت اقتضا، مراد از غلبهٔ دین اسلام بر کفر، غلبهٔ در حجّت و برهان، معجزات و آیات و بیّنات باشد که بعد از وفات رسول خدا ﷺ پیوسته، علما و احبار یهود به مدینه می‌آمدند و بر اهل اسلام در زمان خلفا احتجاج می‌نمودند و

---

۱. ر.ک: الخصال، ص ۴۷۰؛ الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۱۲۴؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۵.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حجّت ایشان را نقض می‌نمود، بسیاری از اوقات اظهار معجزه می‌کرد و بر سایر ادیان و ملل غیر ملّت اسلام، غلبه می‌نمود.

و در چندین موضع، بعد از آن‌که خلفا از احتجاجات علما و احبار مغلوب می‌شدند، به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ملتجی می‌شدند و در کثیری از موارد، عمر بن خطّاب چون به آن حضرت ملتجی می‌شد و آن بزرگوار کشف هموم او می‌فرمود، عمر می‌گفت: «**لولا علي لهلك عمر**».[1]

و در زمان هر یک از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام همیشه امر بدین منوال بود که به الزامات شافیه و براهین و معجزات باهره، دحض احتجاجات اهل کفر می‌نمودند.

و حال هم امر چنین است که اگر بر فرض، اهل اسلام به احتجاجات و الزامات اهل کفر، مغلوب شوند؛ ناچار از جانب ولیّ زمان به اظهار معجزات و حلّ مشکلات تأیید خواهد شد که اهل کفر در آن‌چه متعلّق به امر دین و مذهب و آیین است، نتوانند بر اهل اسلام، غلبه نمایند چنان‌که مکرّر واقع شد که در کتب علمای امامیّه ـ رضوان الله علیهم ـ مضبوط است.

بالجمله از واضحات است که مراد از غلبهٔ دین اسلام و مناعت و عزّت آن بر سایر ادیان، همان رفعت و عزّت و غلبهٔ دینیّه و ملّیه است که آثار حقیّت آن و برهان طریقهٔ او، واضح و لایح است و به وجود خلفای طاهرین رسول خدا صلی الله علیه و آله دین اسلام همیشه قائم است الی قیام الساعة و برای احدی از اهل کفر ممکن نخواهد بود به برهان و حجّت باطلهٔ خود، بر دین اسلام غلبه نماید و این امری واضح است که حاکم به صحّت آن، عقل قطعی است.

قرینهٔ رابعه: آن‌که کثیری از این اخبار را به این لفظ نقل کرده‌اند «که لا یزال الدّین قائماً حتّی یکون اثنی عشر خلیفة من قریش»[2]، در بعضی دیگر به این لفظ نقل شده

۱. ر.ک: الحدائق الناظرة، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴.

۲. ر.ک: الخصال، ص ۴۷۳؛ الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، صص ۱۲۱ ـ ۱۲۰ و ۱۲۵. مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

«لا یزال هذا الدّین قائماً إلی اثنی عشر خلیفة فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها»[۱] و در بعضی از این اخبار آن‌که «یکون بعدي اثنی عشر خلیفة من قریش ثمّ یکون هرجاً و مرجاً».[۲] مستفاد از این اخبار آن‌که قوام دین اسلام و حفظ نظام ملّت سیّد الأنام، منوط به وجود آن خلفا، الی یوم القیامة است.

و از واضحات آن‌که؛ حفظ نظام شرع، منوط و موقوف به اموری است که خلفا باید واجد و دارای آن امور باشند از صفات نفس و شرایف احوال، چون: عصمت و اعلمیّت، زهد و تقوا و ترک دنیا، رأفت و رحمت و شجاعت، کرم و عبادت و نیز آن‌که صاحب قوّهٔ قدسیّه و صاحب آیات و معجزات باشند تا آن‌که به وجود مقدّس او، نظام شریعت، قائم و برپا شود و از برای دین اسلام و مسلمین عماد و استوانه باشند و به وسیلهٔ او، حجّت الهی بر بندگان اقامه شود.

چنین خلفایی که از این اخبار مستفاد است، در میان امّت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نخواهد بود مگر افاضل عترت طیّبین و طاهرین او که موصوف به این صفات شریفه بوده‌اند و مؤیّد این مطلب است آن‌چه خاصّه و عامّه، از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده‌اند: «لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّة؛ امّا ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً، لئلّا تبطل حجج الله و بیّناته اولئك خلفاء الله في أرضه.»[۳]

ابن حجر باکمال تعصّب خود در صواعق محرّقه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در هر زمانی و هر قومی از امّت من، عدولی چندکه از اهل بیت من باشند و تحریف ضالّین و تأویل جاهلین را از دین من نیست و نابود گردانند. بدانید امامان و

۱. ر.ک: الاستنصار، صص ۲۵ ـ ۲۴؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۴، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

۲. ر.ک: مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.

۳. نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ج ۴، ص ۳۷؛ تحف العقول عن آل الرسول، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

پیشوایان دین شما ایشان اند.

قرینهٔ خامسه: آن که کثیری از این اخبار را از ابن مسعود روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسراییل، دوازده نفر و همه از قریش خواهند بود.

چه آن‌که از این تشبیه واضح است که خلفای رسول‌خدا ﷺ باید مثل نقبای بنی اسراییل باشند که همهٔ ایشان از صفوة الله و اولاد انبیا بودند و خداوند در قرآن مجید اکثر ایشان را مدح فرموده به آن‌که ایشان مصطفی و برگزیده‌اند؛ مانند داود، سلیمان، زکریّا، یحیی و امثال ایشان. پس حال مشبّه که خلفای رسول خدا ﷺ باشد، باید مثل حال مشبّه‌به که نقبای بنی اسراییل‌اند، باشد.

و از واضحات بین عامّه و خاصّه آن‌که در میان امّت پیغمبر آخرالزمان، احدی مانند نقبای بنی اسراییل نبود مگر افاضل از عترت طاهرهٔ او. «**فتعيّن أنّ المراد بالخلفاء في هذه الأخبار، هم العترة الطاهرة من ذرّيّته صلوات الله عليهم أجمعين لا غير، فهو المطلوب**».

قرینهٔ سادسه: آن‌که در همین اخبار مذکوره که رسول خدا ﷺ به صراحت دوازده نفر از خلیفهٔ خود را تعیین فرمود که همهٔ ایشان از قریش‌اند، فرمود: «**هم علي بن أبي‌طالب و أحد عشر من أولاده المعصومين**»، مثل روایت دوریستی و احمد بن حنبل از ابن‌عبّاس از قول رسول خدا ﷺ که دوازده نفر خلیفه از آل من، مالک این امر می‌شوند. پس، مهدی ، خروج کند.

و مثل روایت ابراهیم بن محمد حموینی از رسول خدا ﷺ که فرمود: خلفای من دوازده نفرند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، فرزند من، مهدی است.

۲۸۸

و هم چنین روایت دیگر از دوریستی از قول رسول خدا ﷺ که فرمود: به علی بن ابی‌طالب علیه السلام رجوع نمایید. **ثمّ يكون من بعده أحدعشر إماماً طاعتهم كطاعتي.**[۱]

و چون حدیث منقول از جابربن عبدالله انصاری در سؤال از عدد خلفای

---

۱. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمایش آن حضرت که عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی‌اسراییل است، من قوله تعالی ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً﴾.[1] پس ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آن‌ها، قائم صلوات الله علیهم اجمعین.»[2]

و چون حدیث ابن حجر که قبلاً ذکر شد و چون حدیث مالکی در فصول المهمّه[3] که امامان همه از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند و آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

و در تفسیر سُدّی که امام مفسّرین اهل خلاف است، چنین روایت کرده که چون ساره از هاجر کدورت به هم رسانید، به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی شد، اسماعیل و مادر او را بِبَر و در خانهٔ تهامی فرود آور. من دعای تو را در حقّ اسماعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم، به او برکت دادم و از نسل او پیغمبر عظیم الشأنی خلق خواهم کرد، او را بر همه ظاهر و غالب خواهم ساخت و از ذرّیّهٔ او، دوازده نفر بزرگوار برخواهم گزید.»[4]

بالجمله، به نصوص جمله‌ای از این اخبار، متعیّن خواهد بود که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرمایش او که خلفای من، دوازده نفرند و همه از قریش، همان ائمّهٔ طاهرین از اولاد او خواهند بود، لا غیر، فهو المطلوب.

قرینهٔ سابعه: آن‌که این طایفه از اخبار که بیش از حدّ تواتر است که از خاصّه و عامّه نقل شد، از جمله اخبار مسلّمهٔ بین فریقین می‌باشد و لابد است از تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و اذعان به مضامین اخبار منقوله از او.

پس اگر مراد، ائمّهٔ طاهره از ذرّیّهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، چنان که علمای امامیّه

---

۱. سورهٔ مائده، آیه ۱۲.

۲. ر.ک: التحصین، صص ۵۷۱ ـ ۵۷۰.

۳. الفصول المهمه فی معرفة الائمه علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۴.

قایل‌اند، فهو المطلوب و اگر مراد، ائمهٔ دین نباشد، بلکه خلفای غیر ایشان، از سلاطین امویّه و عبّاسیّه باشد، پس:

اوّلاً: عدد ایشان از چهل متجاوز است و با حصر مستفاد از صریح این اخبار منافی است که ایشان، دوازده نفر از قریش اند.

ثانیاً: خلافت ایشان، بعد از گذشت سنین و دهور زایل و منقطع شد و صریح این اخبار آن‌که، باید خلافت ایشان الی یوم القیامه باقی و مستمر باشد.

و **ثالثاً**: اگر حمل شود که مراد از خلفای صلحای بعد از رسول خدا ﷺ، صلحای بنی‌امیّه و بنی عبّاسیّه‌اند، پس آن باطل است؛ زیرا حال اصل خلفای ایشان بر تو معلوم شد، فلانطیل الکلام باعادته.

و **امّا** غیر ایشان از امویّه و عبّاسیّه، خلیفهٔ صالحی میان ایشان یافت نشد؛ چه آن‌که اوّل ایشان، معاویه است که به اتّفاق عامّه و خاصّه خلافت او باطل است؛ زیرا او از خوارج است که بر علی بن ابی طالب ؑ که به اتّفاق طرفین، خلیفهٔ بر حقّ است، خروج کرد و سبب ریختن خون آلاف مسلمین شد.

و بعد از او، یزید فاسق فاجر شرابخوار ملعون بود که قاتل سیّد جوانان اهل بهشت، ـ حضرت سیّدالشهدا ؑ ـ بود و خانهٔ کعبه را خراب کرد. کثیری از علمای عامّه، چون نسفی و تفتازانی و غیر ایشان به کفر او حکم نموده‌اند و او را لعن کرده‌اند.

و بعد از او، مروان لعین بود که به اتّفاق خاصّه و عامّه، رسول خدا ﷺ او را لعن کرده بود؛ چنان که حاکم ابوالقاسم از عایشه روایت کرده که رسول خدا ﷺ مروان و پدر او را لعن فرمود.

تیر زدن ولید عنید به قرآن مجید

و بعد از او ولیدِ عنید بود که قرآن را نشانهٔ تیر کرده بود؛ چنان‌که از حال آن ملعون نقل کرده‌اند، وقتی به قرآن تفأل زد، این آیه آمد **﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾**.[1] چون این آیه را مشاهده کرد، قرآن را انداخت و حکم کرد قرآن را تیر باران کردند.

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیه ۱۵.

در آن حال، این ابیات خبیثه را انشا نموده و گفت:

عربيةٌ تـهدّدني بـجبّار عـنيد و هـا أنـا ذاك جـبّار عـنيد

إذا مـاجئت ربّك يوم حشـر فقل يـا ربّ مـزّقني الوليـد[۱]

وَ امّا خلفای بنی عبّاسیّه که حال ایشان در فسق و فجور و سفک دماء مسلمانان؛ خصوصاً عداوت ایشان به آل رسول ﷺ، پس چگونه **هؤلاء الفسقة الفجرة يصلح أن يكون خليفة لرسول الله و إماما على الخلق؟!**

بعضی از متعصّبین عامّه گفته‌اند، مراد از صلحای بنی‌امیّه و بنی‌عبّاسیّه، مانند عمربن عبدالعزیز و امثال این‌ها می‌باشند و این وجه باطل است؛ چون لازم این توجیه، طفره است به این مضمون که این دوازده نفر، خلفای صلحا، بعد از رسول خدا ﷺ خلافت خواهند نمود، اگرچه چند نفر از خلفای جور و ظلم، میان ایشان فاصله شود و این با صریح این اخبار منافی است که خلافت این دوازده نفر واحداً بعد واحد استمرار دارد مِن لفظِ «**لا يزال بعدی اثنی عشر خليفة كلّهم من قريش**».

هم چنین با بقای خلافت ایشان الی یوم القیامه منافات دارد؛ چون خلافت هؤلاء الفسقة، منقطع و تمام گردید و اسامی کثیری از ایشان، از صفحهٔ روزگار محو شد.

كلامٌ إلهاميٌ عن عالم عاميّ

صاحب ینابیع المودّة، بعد از این‌که اخبار وارده از رسول خدا ﷺ بر دوازده نفر بودن خلفای خود که همگی از قریش‌اند، نقل نمود، فرموده است که بعض محققین گفته‌اند: به درستی که احادیثی که بر دوازده نفر بودن خلفای بعد از رسول خدا ﷺ دلالت دارند، به تحقیق از طرق بسیار شهرت یافته.

پس به بیان زمان و معرّفی کون و مکان دانسته شد که مراد رسول خدا ﷺ از گفتار خود، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او باشند. چه حمل این حدیث بر خلفای بعد از آن حضرت که اصحاب بودند، به واسطهٔ کم بودن شمارهٔ آن‌ها

---

۱. ر.ک: الطرائف، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳.

از دوازده ممکن نیست.

نیز امکان ندارد بر پادشاهان امویّه حمل کنیم به سبب زیادی آن‌ها بر دوازده و از جهت ظلم فاحش آنان مگر عمر بن عبدالعزیز و به علّت بودن آن‌ها غیر از بنی هاشم، حال آن‌که در حدیثی که عبدالملک از جابر از رسول خدا ﷺ روایت کرده، ایشان فرمودند: تمام آن دوازده نفر از بنی هاشم‌اند و این که آن حضرت، صوت خود را در گفتن این سخن، پنهان داشتند، این روایت را ترجیح می‌دهد؛ چه اصحاب، خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند.

و ممکن نیست بر ملوک عبّاسیّه حمل شود؛ چه شمارهٔ آن‌ها زاید است و دیگر آن‌که آیهٔ مبارکهٔ ﴿**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**﴾[1] و حدیث کسا را رعایت ننمودند.

پس، از حمل این حدیث بر امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت آن حضرت ناگزیریم؛ زیرا آنان اعلم مردم زمان خود و اجلّ و اورع و اتقی بودند و در حسب و نسب هم بر تمامی مردم برتری داشتند، علوم ایشان از پدرانشان، به جدّشان حضرت رسول خدا ﷺ می‌پیوست و معارفشان از روی وراثت رسول ﷺ و لدنّی بود. اهل علم و ارباب تحقیق و اصحاب کشف و توفیق آن ذوات مقدّسه را چنین شناخته‌اند.

حدیث ثقلین و احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر شده، این معنی را تأیید می‌کند و ترجیح می‌دهد که مراد رسول خدا ﷺ از امامان دوازده گانه، اهل بیت و عترت وی می‌باشد.

قرینهٔ ثامنه: آن‌که از همه اغماض نموده، آن‌چه گذشت از اخبار منقوله از علما و روات عامّه در این طوایف، از اخبار سابقه از نصوص رسول خدا ﷺ برخلافت ائمّهٔ طاهرین از اهل بیت او، من قوله: «**إنّي تارك فيكم الثقلين**» و سایر اخبار، همه شاهد و گواه و قرینه‌اند که مراد از اثنا عشر خلیفه که همهٔ ایشان از قریش‌اند، در این اخبار، همان افاضل از عترت رسول خدا ﷺ واحداً بعد واحد هستند که خلافت و امامت

۱. سورهٔ شوری، آیه ۲۳.

ایشان الی یوم القیامه باقی و برقرار است.

علاوه بر آن‌چه سابق ذکر شد، از سایر ادلّه و براهین عقلیّه و آیات وارده در شأن ایشان که همه دلیل بر امامت ایشان است - صلوات الله علیهم اجمعین - فهو المطلوب. **انتهى ما أردنا نقله في هذا المقام.**

عبقریّه چهاردهم

[روایات عامّه در بشارت ظهور]

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله، به ظهور مهدی علیه السلام و بودن آن حضرت فرزند صلبی امام حسن عسکری علیه السلام به روایت عامّه است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[روایت نعثل]

۱ رفرفه

حموینی در فرائد السّمطین از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: مردی از یهود که او را نعثل می‌گفتند، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و گفت: چیزهایی از تو بپرسم که مدّت‌ها است به خاطر من رسیده؛ اگر جواب نیکو دهی، اسلام آورم.

فرمود: هر آن‌چه خواهی بپرس!

گفت: ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن!

فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر به آن چه خود، ذات خویش را به آن توصیف نموده، چگونه توصیف شود خالقی که عقول و افهام از ادراک کنه ذاتش عاجز و کم اند و اوهام، از رسیدن به کنگرهٔ جلالش کوتاه و دست خطرات، از نیل به ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار، از مشاهدهٔ انوار جمال بی‌مثالش حیران و ناتوان است؟!

شعر:

نه بر اوج ذاتش پَرّد مرغ وهم — نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد — نه دست خرد بر صفاتش رسد

خدای تعالی برتر و بالاتر است از آن چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند؛ در عین نزدیکی از مخلوقات بر حسب علوّ ذات دور است، و در عین دوری به تمام ممکنات بر حسب احاطه نزدیک است.

او است آفرینندهٔ کیف و کیفیّات و مکان و مکانیّات؛ پس به «کیف هو؟» و «أین هو؟» که پرسش از کیفیّت و مکان است، جایز نیست سؤال کرده شود؛ چه ساحت ربوبیّت از آلایش کیفیّت و أینونیّت منزّه و مبرّا است.

پس او است یگانهٔ بی‌نیاز و یکتای بی‌انباز، نزاینده و زاییده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود.

نعثل پس از شنیدن این جواب صواب از حضرت رسالت مآب عرض کرد:

راست گفتی ای محمد! امّا این که گفتی خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته می‌شود: خدا واحد است و نیز گفته می‌شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت واحدیّت، شبیه و شریک دارد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و علا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار، در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بِساطت و بسیط محض است، امّا وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرکّب از روح و بدن است. پس معلوم شد در وحدت حقّهٔ حقیقیّه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد.

عرض کرد: راست گفتی، پس به من خبر ده وصیّ تو کیست! زیرا هیچ پیغمبری نبوده مگر آن‌که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیّت نمود.

حضرت فرمود: وصیّ من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می‌باشند.

۲۹۶

گفت: ایشان را برای من نام ببر!

فرمود: چون حسین درگذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش محمد، چون محمد را رشتهٔ حیات قطع شود، پسرش جعفر، پس از

او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن و چون حسن درگذرد، فرزندش **محمد مهدی** خواهد بود. پس این‌ها دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود.

نعثل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین علیهم السلام مرا آگاهی ده!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقش فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبوح خواهد شد.

پرسید: مکان ایشان کجاست؟

فرمود: در بهشت و در درجهٔ من خواهند بود.

نعثل چون این کلمات از اشرف بریّات شنید، شهادتین گفت و بر وصایت اوصیا گواهی داد و گفت: در کتاب های پیغمبران گذشته و در آن‌چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته‌ام در آخر الزّمان پیغمبری ظاهر شود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همهٔ انبیاست و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود.

اوصیای او، دوازده نفر می‌باشند:

اوّل ایشان، پسر عمّ و داماد او است، دوّم و سوّم دو برادرند از فرزندان وصیّ اوّل؛ امّت آن پیغمبر، وصیّ اوّلش را به وسیلهٔ شمشیر می‌کشند، دوّم را به سمّ می‌کشند و وصیّ سوّم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می‌کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبایی فرماید و صبر نماید؛ برای این‌که درجات او و درجات اهل‌بیت و ذرّیّه‌اش به واسطهٔ دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای این‌که دوستان و متابعانش را به سبب باختن جان در راه جانان از آتش جهنّم نجات بخشد.

هم چنین در کتاب های آسمانی یافته‌ام که نُه نفر دیگر از اوصیای حضرت خاتم انبیا از فرزندان وصیّ سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می‌باشند.

حضرت فرمود: آیا اسباط را می‌شناسی؟

عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند:

اوّل ایشان، لاوی بن برخیا می‌باشد، او از میان بنی‌اسراییل غایب شد و پس از غیبت، ظاهر شد؛ خدای تعالی شریعت خویش را بعدَ از آن‌که مندرس شده بود. به ظهور او ظاهر کرد او با قرسطیا، پادشاه بنی‌اسراییل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود.

حضرت رسول خدا ﷺ فرمود: آن‌چه در بنی‌اسراییل وقوع یافته، در امّت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای مکان تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن‌که دیده نشود و زمانی بر امّت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.

پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر فرماید و شریعت را تجدید نماید. پس خوشا به حال کسی که اوصیای مرا دوست دارد و از ایشان پیروی کند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید.

نعثل پس از استماع این کلمات معجز آیات، درّی بسفت و در ستایش حضرت پیغمبر و ائمهٔ اثنا عشر - علیهم صلوات الله الملك الاکبر - اشعاری بگفت[۱].

[روایت جندل]

۲ - رفرفه

در مناقب از جابر روایت کرده که گفت: جندل بن جنادهٔ یهودی بر رسول خدا ﷺ داخل شد و گفت: مرا از چیزی خبر ده که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا، داناي به آن نیست!

حضرت رسول ﷺ فرمود: آن چیزی که برای خدا نیست، شریک است و آن چیزی که نزد خدا نیست، ظلم است و امّا آن چیزی که خدا آن را نمی‌داند، فرزند

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۶ - ۱۱.

می‌باشد که شما گروه یهود گویید، عزیر پسر خداست. حال آن‌که خدا، عزیر را فرزند خود نمی‌داند؛ بلکه او را مخلوق و بندهٔ خود می‌داند.

پس جندل به وحدانیّت خدا اقرار کرد، کلمهٔ توحید بگفت و به رسالت حضرت گواهی داد و گفت: دوش، موسی بن عمران را در خواب دیدار کردم. به من فرمود: بر دست محمد ﷺ، خاتم پیغمبران اسلام آر و به اوصیای آن حضرت، تمسّک جوی! حمد خدای را که به شرف اسلام مشرّف شدم و به وجود تو هدایت یافتم؛ اینک از اوصیای خویش مرا آگاه فرما تا به ایشان تمسّک جویم!

حضرت فرمود: اوصیای من، دوازده تن می‌باشند.

جندل گفت: در تورات چنین یافته‌ایم؛ نام‌های ایشان را برای من بشمار!

فرمود: اوّل ایشان، سیّد اوصیا، پدر همهٔ امامان، علی علیه‌السلام می‌باشد. آن‌گاه دو فرزندش حسن و حسین علیهما‌السلام، به ایشان تمسّک نما، مبادا جهل جاهلین تو را فریب دهد! چون علی بن الحسین زین‌العابدین، تولّد یابد، زندگانی تو تمام شود و آخر توشهٔ تو از دنیا، شربتی شیر خواهد بود.

جندل گفت: در تورات و کتاب‌های آسمانی دیگر، ایلیا و شبر و شبیر یافته‌ایم و این سه، نام علی و حسن و حسین علیهما‌السلام است؛ نام کسانی که بعد از حسین می‌باشند، چیست؟

آن‌گاه حضرت، اسامی مقدّسه و القاب مبارکهٔ ائمهٔ هدی تا حضرت صاحب الامر را بیان نمود و در شأن آن بزرگوار فرمود: پس غایب شود و بعد از غیبت، خروج نماید، چون خروج کند، زمین را پر از عدل و داد فرماید، بعد از آن‌که پر از ظلم و جور شده باشد.

خوشا به حال کسانی که در غیبت او صبر کنند و بر محبّت آنان پاینده بمانند! خدای تعالی در کتاب خویش به ذکر این آیه ﴿هُدیً لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾[۱] این گروه را توصیف نموده و در حقّ آن‌ها فرموده: ﴿أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ

۱. سورهٔ بقره، آیه ۲.

حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.«[۱]

جندل چون این کلمات بشنید گفت: خدای را حمد می‌کنم که توفیق معرفت ایشان را به من ارزانی نمود.

زندگانی او تا زمان ولادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام طول کشید. به طایف رفت و بیمار شد، شربتی شیر بیاشامید، کلام رسول خدا را به خاطر آورده، گفت: آن حضرت مرا خبر داد آخر توشهٔ من از دنیا شربتی شیر خواهد بود. پس جان بداد و او را در طایف در موضعی که به کوزاره معروف بود، دفن نمودند.»[۲]

[روایت جابربن عبدالله]

۳ رفرقه

ذکر روایت مرویه از جابر بن عبدالله

ایضاً در مناقب از جابربن‌عبدالله روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای جابر! به درستی که اوصیای من و پیشوایان مسلمین بعد از من، اوّل ایشان علی است؛ پس اسامی ائمّه را شمرد تا به امام پنجم، حضرت باقر علیه السلام رسید. فرمود: ای جابر! زود است او را دریابی، چون به ملاقاتش نایل شوی، سلام مرا به وی برسان!

آن‌گاه نام‌های امام‌های دیگر همی بر زبان براند تا امام دوازدهم و فرمود: بعد از حسن بن علی، امام اهل اسلام، قائم است، نام و کنیه‌اش نام و کنیهٔ من و فرزند حسن بن علی می‌باشد.

او کسی است که خدای تعالی بر دست‌های او مشارق و مغارب زمین را بگشاید، او کسی است که از اولیای خود غیبت فرماید و بر قول به امامتش ثابت نماند، مگر کسی که خدای تعالی دلش را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر گفت: عرض کردم آیا در حال غیبت امام دوازدهم، مردم به وجود او انتفاع

۱. سورهٔ مجادله، آیه ۲۲.

۲. ر.ک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۶۱ ـ ۵۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۶_۳۰۴.

خواهند برد؟

فرمود: آری! سوگند به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته، مردم در حال غیبت از نور ولایتش روشنی گیرند و انتفاع برند، مانند نفع بردن ایشان از آفتاب، هر چند چهرهٔ آن زیر نقاب سحاب پنهان شود.

ای جابر! این امر از اسرار مکنونهٔ الهیّه و علوم مخزونهٔ ربّانیّه است، از همه کس مکتوم بدار مگر آن‌که از اهل آن باشد.»[۱]

جابر جعفی گفت: جابر بن عبدالله بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شد که ناگاه محمد بن علی علیه السلام از سرای حرم بیرون شد. جابر خدمتش عرض کرد: ای مولای من! جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از مساعدت این سعادت آگهی داد و امر فرمود سلام حضرتش را به شما برسانم و هم مرا خبر داده که بعد از او شما امامان هدایت کننده از اهل بیت او هستید که در همه حال از تمام خلق، داناتر و بیناتر باشید، امّت را از آموزگاری شما نهی نموده و به آموختن از شما امر فرموده است.

امام عالی مآثر، حضرت باقر علیه السلام چون پیغام جدّ بزرگوار شنید، زبان بلاغت نشان بگشود و فرمود: حکم را در حالت صباوت عطا کرده شده‌ام و این از فضل و رحمت خدای تعالی بر ما اهل بیت است.»[۲]

[روایت حموینی از امام رضا(ع)]

۴ رفرفه

حموینی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوارش روایت کرده، گفت: «قال رسول الله: من أحبّ أن یتمسّك بدینی و یرکب سفینة النّجاة بعدی، فلیقتدِ بعلی بن ابیطالب و لیعادِ عدوّه و لیوالِ ولیّه فإنّه وصیّی و خلیفتی علی امّتی

۱. ر.ک: کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۳، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۴.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۵۵ ـ ۵۴؛ کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، صص ۹۰ ـ ۸۹.

في حياتي و بعد وفاتي و هو إمام كلّ مسلم و أمير كلّ مؤمن من بعدي؛ قوله قولي و أمره أمري و نهيه نهيي و تابعه تابعي و ناصره ناصري و خاذله خاذلي.

ثمّ قال: من فارق عليّاً بعدي، لم يرني و لم أره يوم القيامة و مَن خالف عليّاً حرّم الله عليه الجنّة و جعل مأواه النّار و من خذل عليّاً خذله الله يوم يعرض عليه و من نصر عليّاً نصره الله يوم يلقاه و لقّنه حجّته عند المسألة.

ثمّ قال: و الحسن و الحسين اماما امّتي بعد أبيهما و سيّدا شباب أهل الجنّة، اُمّهما سيّدة نساء العالمين و أبوهما سيّد الوصيّين و من ولد الحسين تسعة ائمّة، تاسعهم، القائم مِن ولدي؛ طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي.

إلى الله أشكو المنكرين لفضلهم و المضيّعين لحرمتهم بعدى و كفى بالله وليّاً و ناصراً لعترتي و أئمّة امّتي و منتقماً من الجاحدين حقّهم ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ[1]﴾.»[2]

خلاصهٔ ترجمه آن‌که حضرت خاتم انبیا ﷺ فرمود: هر کس دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از من، سوار کشتی نجات شود، باید به علی بن ابی طالب ﷷ اقتدا کند، باید دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد؛ چراکه در زندگانی و بعد از مرگ من، او وصیّ و جانشین من بر امّت من است و بعد از من او پیشوای هر مسلمان و فرمان فرمای هر مؤمن است؛ گفتارش، گفتار من، فرمانش، فرمان من و نهی‌اش، نهی من، پیرو او، پیرو من، یاری کنندهٔ او، یاری کنندهٔ من و واگذارندهٔ او، واگذارندهٔ من است.

آن‌گاه فرمود: هر کس از علی دوری جوید، روز قیامت مرا نبینند و من هم او را نبینم و هر کس با علی راه خلاف پوید، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش را جهنّم قرار می‌دهد. هرکس علی را یاری ندهد، خداوند در روز محشر یاری‌اش ندهد و هرکه علی را یاری دهد، خدا روز قیامت یاری‌اش دهد و در موقف پرسش، حجّتش را

۱. التحصین، صص ۵۵۴ ـ ۵۵۳.

۲. سورهٔ شعرا، آیه ۲۲۷.

به او تلقين كند.

آن‌گاه فرمود: حسن و حسين بعد از پدر خود، دو پيشواى امّت من باشند و دو آقاى جوانان اهل بهشتند، مادر آن‌ها خاتون زن‌هاى عالم و پدرشان آقاى همهٔ اوصياست و از فرزندان حسين، نه نفر امام باشند كه نهمين آن‌ها قائم از فرزندان من است. فرمان‌بردارى آنان، فرمان‌بردارى من و نافرمانى آن‌ها، نافرمانى من است.

به خدا شكايت مى‌كنم از كسانى كه بعد از من، فضيلت آن‌ها را انكار كنند و حرمت آن‌ها را ضايع گردانند...؛ تا آخر حديث.

[فضايل اميرالمؤمنين از زبان حضرت]

۵ رفرفه

ايضاً حموينى از سليم بن قيس هلالى، حديث طولانى را روايت كرده كه خلاصه‌اش اين است:

روزى، على عليه السلام با جمع كثيرى از وجوه مهاجر و انصار كه عدّهٔ آن‌ها از دويست متجاوز بود، جلوس داشتند. هر يک از طايفهٔ مهاجر و انصار همى خويش را ستودند و مناقب خود بسى شمردند، عثمان در خانهٔ خود بود و از حال و مقال مهاجر و انصار اطّلاع نداشت، على عليه السلام و اهل بيت آن حضرت هم هيچ سخن نمى‌فرمودند.

آن جماعت عرض كردند: يا ابا الحسن شما را چه شده است كه سكوت كرده و سخن نمى‌گويى؟!

حضرت امير عليه السلام شروع به ذكر فضايل و مناقب خود فرمودند از آن چه خاتم انبيا در حقّ آن حضرت فرموده بود؛ هر منقبت كه بر مى‌شمرد، گروه مهاجر و انصار را به شهادت مى‌طلبيد و همگى بر صدق مقال آن حضرت گواهى مى‌دادند؛ از جمله فرمود:

«و نصبني للنّاس بغدير خم، ثمّ خطب فقال: أيّها النّاس! إنّ الله أرسلني برسالة ضاق بها صدري و ظننت أنّ الناس يكذّبوني، فأوعدني لأبلّغها أو ليعذّبني ثمّ أمر بالصّلاة جامعة ثمّ خطب فقال: أيّها النّاس! أتعلمون أنّ الله عزّوجلّ مولاي و أنا

مولی المؤمنین و أنا أولی بهم من أنفسهم؟

قالوا: بلی یا رسول الله!

قال: قم یا علی! فقمتُ. فقال: مَن کنت مولاه فعليّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه!

فقام سلمان فقال: یا رسول الله! ولایة ماذا؟

فقال: ولاء کولائی؛ من کنت أولی به من نفسه فعليّ أولی به من نفسه، فأنزل الله تعالی ذکره: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾.

فکبّر رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال: الله أکبر، تمام نبوّتي و تمام دین الله ولایة علي بعدي.

فقام أبوبکر و عمر فقالا: یا رسول الله! هؤلاء الآیات، خاصّة في علي؟

قال: بلی، فیه و في أوصیائي إلی یوم القیامة.

قالا: یا رسول الله بیّنهم لنا!

قال: علي أخي و وزیري و وارثی و وصیّي و خلیفتي في امّتي و وليّ کلّ مؤمن بعدي، ثمّ ابني الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ تسعة من ولد ابني الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتّی یردوا عليّ الحوض.

فقالوا کلّهم: اللهمّ نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا کما قلت.»[۱]

خلاصه آن‌که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به گروه مهاجر و انصار فرمود: حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا به امامت نصب فرمود؛ پس از اجتماع مردم، خطبه خواند و این کلمات را گفت: ایّها النّاس! آیا می‌دانید که خدای تعالی عزّوجلّ مولای من و من مولای اهل ایمان باشم و من به اهل ایمان از خود آن‌ها اولی هستم؟

گفتند: بلی یا رسول الله! چنین است که می‌فرمایی.

فرمود: برخیز یا علی! پس برخاستم. آن‌گاه فرمود: هرکه من مولای او هستم، پس

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۷۷ ـ ۲۷۶.

علی مولای او است؛ خدایا دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او را!

پس سلمان برخاست گفت: ای رسول خدا! آن ولایت که برای علی ثابت است، چیست؟

پیغمبر فرمود: ولایتی مانند ولایت من است. هر کس من اولی به تصرّف نسبت به او هستم، علی نیز اولی به تصرّف نسبت به او می‌باشد. پس خدای تعالی آیهٔ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾[1]، تا آخر را نازل فرمود.

پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: تمام نبوّت من و تمام دین خدا، ولایت علی بعد از من است.

پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله! آیا این آیات در خصوص علی نازل شده و کس دیگری شراکت ندارد؟!

فرمود: بلی! خاصّهٔ علی و سایر اوصیای من تا روز قیامت است.

عرض کردند: یا رسول‌الله! اوصیای خود را برای ما بیان فرما!

فرمود: اوصیای من، علی است که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفهٔ من در امّت من است. آن‌گاه حسن، بعد از حسن، حسین و نه نفر از فرزندان پسرم حسین هر یک بعد از دیگری؛ قرآن با آن‌ها و آن‌ها با قرآن هستند. نه آن‌ها از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آن‌ها جدا شود تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند.

پس تمامی حاضرین به آن‌چه علی فرمود، اعتراف کردند و گفتند: ما آن‌چه را گفتی، شنیدیم و گواهی می‌دهیم.

و از جمله فرمود: أيّها الناس! أتعلمون أنّ الله أنزل في كتابه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فجمعني و فاطمة و ابني حسناً و الحسين ثمّ ألقى علينا كساءً و قال: اللهمّ هؤلاء أهل بيتي و لحمي؛ يؤلمني مايؤلمهم و يجرحني ما يجرحهم فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيراً!

فقالت امّ سلمة: و أنا يا رسول الله؟ فقال: أنت إلى خير. إنّما نزل فيّ و في أخي

---

۱. سورهٔ مائده، آیه ۳.

عليّ بن ابيطالب و فى ابني و في تسعة من ولد ابني الحسين خاصّة ليس معنا فيها أحد غيرنا.

فقالوا كلّهم: نشهد أنّ امّ سلمة حدّثتنا بذلك، فسألنا رسول‌الله فحدّثنا كما حدّثتنا.

ای مردم! آیا می‌دانید به درستی که خداوند در کتاب خود آیۀ تطهیر را نازل کرد. پس رسول خدا من و فاطمه و فرزندم حسن و حسین را جمع کرد، آن‌گاه عبایی را بر ما افکند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت و گوشت من می‌باشند؛ مرا به درد می‌آورد آن چه ایشان را به درد می‌آرد و مرا مجروح می‌کند آن‌چه آن‌ها را مجروح می‌کند. پس پلیدی را از ایشان برطرف کن و آن‌ها را پاکیزه کن، پاکیزه کردنی!

حاضرین گفتند: ما گواهی می‌دهیم امّ سلمه، بدان‌چه ما را حدیث کردی، حدیث کرد. پس، از رسول خدا پرسیدیم، آن‌چه را امّ سلمه گفت به ما فرمود.

کلمات حضرت امیر علیه السلام با خطاب سلمان

و از جمله فرمود: «انشدكم الله! أتعلمون أن الله أنزل في سورة الحجّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ...﴾[1]، إلى آخر السورة.

فقام سلمان فقال: يا رسول الله! من هؤلاء الّذين أنت عليهم شهيد و هم شهداء على النّاس الّذين اجتباهم الله و لم يجعل عليهم فى الدين من حرج ملّة إبراهيم؟

قال: عنى بذلك ثلاثة عشر رجلاً خاصّة دون هذه الامة.

قال سلمان: بيّنهم لنا يا رسول الله!

قال: أنا و أخي علي و أحد عشر من ولدي.

قالوا: اللّهمّ نعم!»

یعنی، شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید خداوند در سورۀ حج آیۀ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا...﴾، تا آخر سوره را نازل فرمود.

سلمان برخاست و گفت: چه کسانی هستند آنان که تو بر آن‌ها گواه و آن‌ها بر سایر خلق گواهند؟ آن‌چنان کسانی که خدا آن‌ها را اختیار کرده و در دین مبین ـ که ملّت ابراهیم است ـ بر آن‌ها حرجی قرار نداده است.

---

۱. سورۀ حج، آیه ۷۷.

فرمود: گواهان بر خلق، سیزده نفرند نه غیر ایشان از این امّت.

سلمان عرض کرد: ایشان را برای ما بیان فرما!

فرمود: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من.

حاضرین همه حضرت علی را تصدیق کردند و گفتند: بلی چنین است که گفتی!

قال: «انشدکم بالله! أتعلمون أنّ رسول الله قام خطیباً لم یخطب بعد ذلك فقال: أیّها الناس! إنّی تارك فیکم الثّقلین؛ کتاب الله و عترتي أهل بیتي فتمسّکوا بهما لن تضلّوا فإنّ اللّطیف أخبرني و عهد إليّ أنّهما لن یفترقا حتّی یردا عليّ الحوض.

فقام عمر بن الخطّاب شبه المغضب، فقال: یا رسول الله أکلّ أهل بیتك؟!

فقال: لا ولکن أوصیائي منهم؛ أوّلهم أخي و وزیري و وارثي و خلیفتي في امّتي و وليّ کلّ مؤمن بعدي هو أوّلهم، ثمّ ابني الحسن، ثمّ ابني الحسین، ثمّ تسعة من ولد الحسین، واحد بعد واحد حتّی یردوا عليّ الحوض؛ شهداء الله في أرضه و حججه علی خلقه و خزّان علمه و معادن حکمته؛ من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله.

فقالوا کلّهم: نشهد أنّ رسول الله قال ذلك.»[۱]

گفت: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ در خطبهٔ آخرین ـ که پس از آن، خطبه نخواند ـ فرمود: من از میان شما می‌روم و در میان شما دو چیز گران را می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت که اهل بیت منند؛ پس چنگ زنید به این دو چیز تا هرگز گمراه نگردید؛ زیرا خدای لطیف که دانای هر آشکار و نهان است، به من خبر داده کتاب او و اهل بیت من از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند.

آن‌گاه عمر بن خطّاب مانند شخص خشمناک برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای تمام اهل بیت تو این فضیلت و خاصیّت است!

۱. ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۹ ـ ۲۷۴؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۲۰۲ ـ ۱۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، صص ۶۴۵ ـ ۶۴۴.

فرمود: نه! ولکن اوصیای از اهل بیت من؛ اوّل آن‌ها برادر و وزیر و وارث و خلیفهٔ من، علی بن ابی طالب است، آن‌گاه پسرم حسن، پس پسرم حسین و نه نفر از فرزندان حسین هر یک بعد از دیگری؛ آن‌ها شهدای خدا در زمین او، حجّت خدا بر آفریدگان او و خزینه دار علم و معدن حکمت او هستند. هر که آن‌ها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکه آن‌ها را معصیّت کند، خدا را معصیّت نموده.

پس حاضرین گفتند: ما گواهی می‌دهیم آن‌چه را تو گفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم گفت.

[روایت ابن عباس]

۶ رقم ۶

ابن شاذان در مناقب از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: ای گروه مردم! بدانید برای خدای تبارک و تعالی دری است که هرکس داخل آن شود از فزع اکبر ایمن گردد.

پس ابوسعید خدری به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ما را به سوی آن در رهنمایی کن تا او را بشناسیم!

فرمود: آن در، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ او سیّد وصیّین، امیرالمؤمنین، برادر رسول پروردگار عالمین و خلیفهٔ خدا بر تمام مردم.

ای گروه مردم! هرکس دوست دارد به دستهٔ محکمی که گسیختگی ندارد چنگ زند، باید به ولایت علی بن ابی طالب چنگ زند؛ چه ولایت او، ولایت من و طاعت او، طاعت من است.

ای گروه مردم! هر کس دوست دارد حجّت بعد از مرا بشناسد، باید علی بن ابی طالب را بشناسد! ای گروه مردم! هرکس، خداوند او را به پیروی من مسرور کرده، پس بر او واجب است ولایت علی بن ابی طالب و پیشوایان از ذرّیّهٔ مرا پی در پی دارد؛ چه ایشان نگاهدار علم من می‌باشند.

سپس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدای! شمارهٔ امامان

چند تا است؟

فرمود: ای جابر! از من عدد ائمّه را پرسش کردی که در حقیقت، پرسش از همهٔ اسلام است، خدا تو را رحمت کند! شمارهٔ آن‌ها شمارهٔ ماه‌هاست که نزد خدا در کتاب، در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه معیّن است و شمارهٔ ایشان، شمارهٔ چشمه‌هایی است که برای موسی شکافت چون عصای خود را بر سنگ زد، پس از آن سنگ، دوازده چشمه منفجر شد و نیز شمارهٔ نقبای بنی اسراییل است.

خداوند فرمود: هرآینه به تحقیق پیمان بنی‌اسراییل را گرفتیم و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم. ای جابر! امامان در این امّت، دوازده نفر می‌باشند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، قائم ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌باشد.»[1]

[روایت معراج از ابن عباس]

۷ رفرفه

در غیبت طوسی[2] از ابن عبّاس روایت کرده که او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که مرا به آسمان هفتم و از آن‌جا به سدرة المنتهی و از سدره به حجاب‌های نور بردند، خدای تعالی مرا ندا کرد: ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار تو! پس به من خضوع و تذلّل و عبادت نمای و به من وثوق و توکّل کن!

به درستی که به این‌که بنده و حبیب و رسول و نبیّ من باشی من راضی شدم و به برادرت علی که خلیفه و باب من باشد، راضی گردیدم.

پس او حجّت خدا بر بندگان من و پیشوا بر خلق من است. به وسیلهٔ او، دوستان از دشمنان امتیاز می‌یابند، به سبب او، طایفهٔ شیطان از طایفهٔ من جدا می‌شوند. به وسیلهٔ او، دین برپا می‌گردد و حدود من محفوظ می‌ماند و احکام مرا انفاذ می‌کند. به سبب تو و او و ائمّهٔ از اولاد تو، به بندگان خود رحم می‌کنم.

---

۱. ر.ک: التحصین، صص ۵۷۱ ـ ۵۷۰.

۲. ر.ک: الامالی، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیه، ص ۲۳۵؛ بحارالانوار، ج ۱۸، صص ۳۴۲ ـ ۳۴۱.

با قائم، به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدی که روی زمین می‌شود، زمین خود را معمور می‌گردانم و به سبب او، زمین را از دشمنان پاک می‌گردانم و برای اولیای خود او را میراث می‌کنم. به وسیلهٔ او، سخنان کفّار را باطل و کلمهٔ خود را بلند می‌گردانم.

به سبب او و به علم خود بندگان و شهرهای خود را زنده می‌کنم، به مشیّت خود خزینه‌ها و ذخیره‌ها را برای او ظاهر می‌کنم، به ارادهٔ خود او را از اسرار و ضمایر، مطّلع می‌گردانم و با ملایکه او را امداد می‌نمایم تا ایشان در انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من او را یاری کنند؛ او ولیّ من و مهدی بندگان من است.

[روایت ابی لیلی]

۸ رفرفه

در امالی [۱] طوسی از عبدالرّحمن بن ابی‌لیلی؛ روایت کرده که او گفته که پدرم گفت: پیغمبر، در دعوای خیبر، بیرق را به علی بن ابی طالب داد، پس خدا برای او فتح کرد.

بعد از آن حکایت روز غدیر و بعض فضایل آن حضرت را که در آن روز واقع شده بود نقل نمود تا این‌که گفت: پیغمبر گریه کرد.

گفتند: یا رسول الله چرا گریه می‌کنی؟!

فرمود: جبرییل به من خبر داد به علی ظلم می‌کنند، حقّش را از او می‌گیرند، با وی می‌جنگند، بعد از او، اولادش را می‌کشند و بر ایشان ظلم می‌کنند.

و جبرییل از پروردگار خود به من خبر داد که مصیبت اهل بیت من در وقت قیام قائم، زایل می‌شود و کلمهٔ ایشان بلند می‌گردد؛ امّت بر محبّت ایشان اتّفاق می‌کنند، دشمن ایشان کم می‌شود و ناخوش دارندهٔ ایشان ذلیل و مدّاحشان بسیار می‌گردد.

این در وقتی است که بلاد متغیّر و بندگان ضعیف و از فرج مأیوس گردند، در این

۱. الأمالی، صص ۳۵۲ ـ ۳۵۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۷ ـ ۴۵.

۳۱۰

حال، قائم ظهور می‌کند؛ نام او، نام من است و نام پدرش، مثل نام پسر من است، او از اولاد دختر من است، خدا، به وسیلهٔ ایشان حق را ظاهر می‌سازد و با شمشیرهای ایشان، باطل را خاموش می‌نماید، پاره‌ای از مردم از روی ترس و پاره‌ای دیگر از راه رغبت و میل تابع ایشان می‌شوند.

راوی گوید: گریهٔ پیغمبر ساکن گردید و فرمود: مژده باد به شما! به درستی که وعدهٔ خدای تعالی خلاف نمی‌شود و قضای او رَد نمی‌گردد، به درستی که فتح خدا نزدیک است.

بعد از آن، حضرت دعا کرد، گفت: پروردگارا ایشان اهل بیت منند، رجس و خباثت را از ایشان دور کن، ایشان را پاک و پاکیزه گردان، آن‌ها را حفظ و مراعات کن، یار و یاورشان باش و ذلیل‌شان مگردان و ایشان را خلیفهٔ من قرار ده!

[روایت معراج]

۹ رفرفه

در بحار از کمال الدین [۱] به اسناد خود از وهب بن منبّه، او به ابن عبّاس رفع حدیث کرد و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدای تعالی مرا به آسمان برد، ندای «یا محمّدا» به من رسید، گفتم: «لبّیك ربّ العظمة لبّیك!».

در آن حال وحی رسید: در خصوص کدام امر، اهل آسمان با همدیگر مخاصمه کردند؟

عرض کردم: من به آن علمی ندارم.

فرمود: آیا از آدمیان برای خود، وزیر و برادر و وصی اختیار کرده‌ای؟

عرض کردم: تو برای من وصی اختیار کن!

فرمود: یا محمد! از آدمیان، علی را برای تو اختیار کردم.

عرض‌کردم: پسر عمّم را وصیّ من گردانیدی.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۰ ـ ۶۸.

پس وحی کرد: بعد از تو علی وارث تو و وارث علم تو است، در روز قیامت صاحب لوای حمد و صاحب حوض تو است و از آن، مؤمنین را سیراب می‌کند.

بعد از آن فرمود: یا محمد! من به ذات خود، سوگند حق یاد می‌کنم که دشمنان تو و دشمنان اهل بیت از این حوض نمی‌آشامند هر آینه جمیع امّت تو را داخل بهشت می‌کنم مگر کسی که از داخل شدن به بهشت ابا نماید.

عرض کردم: آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید؟

فرمود: بلی!

عرض کردم: چطور ابا می‌کند؟

فرمود: به درستی که من، تو را اختیار کردم و بعد از تو، برای تو، وصی برگزیده‌ام و او را از تو، به منزلهٔ هارون از موسی کردم، جز این‌که بعد از تو پیغمبری نمی‌شود. محبّت او را به دلت انداختم و او را پدر اولاد تو کردم. حق او بر امّت، مثل حقّ تو بر ایشان است؛ هر که حقّ او را انکار کند، حقّ تو را انکار کرده، هر کس از دوستی او ابا نماید، از دوستی تو ابا کرده و کسی که از دوستی تو ابا نماید، از دخول در بهشت ابا کرده.

آن‌گاه در مقابل نعمت‌های خدا به سجدهٔ شکر افتادم. ناگاه منادی ندا کرد: یا محمد! سر بردار و بخواه از من تا عطا نمایم!

عرض کردم: امّت مرا به ولایت علی جمع کن تا این‌که همگی در روز قیامت به حوض من وارد شوند!

فرمود: در خصوص بندگان خود، پیش از آن‌که ایشان را خلق کنم، قضای من جاری شده، هر که را بخواهم، هدایت می‌کنم و هر کس را بخواهم، هلاک می‌گردانم. به درستی که علم تو را به علی دادم و او را وزیر و خلیفهٔ تو بر اهل و امّت کردم، کسی که او را دشمن بدارد و ولایتش را انکار نماید، داخل بهشت نمی‌گردد، کسی که او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، کسی که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست داشته، به درستی که این فضیلت

۳۱۲

را برای او قرار دادم.

و به تو این را عطا کردم که از صلب علی، یازده نفر مهدی بیرون آورم؛ همهٔ ایشان از بکر بتول‌اند، آخر ایشان، مردی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد کرد. زمین را پر از عدل می‌کند چنان‌چه پر از ظلم و جور گردیده، با او از هلاکت نجات خواهم داد و به وسیلهٔ او، از ضلالت هدایت خواهم کرد. به وسیلهٔ او، چشم کور را باز می‌کنم و مریض را شفا می‌دهم.

عرض کردم: خدایا! چه وقت این‌ها می‌شود؟

فرمود: وقتی که علم برداشته شد و جهل ظاهر گردید و قرّاء بسیار شدند و عمل، قلیل شد و قتل نفس، بسیار گردید و فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعرا بسیار شدند و امّت تو، قبرهای خود را مساجد کردند و به مصحف‌ها زینت دادند و مساجد را با طلا یا غیر آن منقّش نمودند و جور و فساد، بسیار شد و منکر، ظاهر گردید و امّت تو، امر به منکر و نهی از معروف نمودند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، و امرا، کافر و دوستان ایشان، فاجر و یاران و ناصران ایشان، ظالم گردیدند و اصحاب رأی ایشان، فاسق شدند.

و در این وقت سه خسف - یعنی به زمین فرو رفتن - واقع می‌شود؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیرةالعرب و شهر بصره به دست مردی از ذرّیّهٔ تو خراب می‌شود که اتباع زنجیانند، مردی از اولاد حسین بن علی خروج می‌کند، دجّال از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج می‌نماید.

عرض کردم: خدایا! بعد از من چه اخباری خواهد شد؟

پس خدا به من وحی نموده و از کارهای بنی‌امیّه و فتنهٔ پسر عمّم علی علیه السلام و آن‌چه تا روز قیامت خواهد شد.

راوی گوید: پس، آن حضرت فرموده: بعد از آن‌که به زمین نزول کردم، همهٔ این‌ها را به علی علیه السلام خبر دادم و ادای رسالت کردم. خدا را حمد می‌کنم چنان که پیغمبران کردند؛ چنان که همه نیز، پیش از من کرده‌اند.

۳۱۳

کلام مؤلف کتاب در این مقام

این ناچیز گوید: این که خدای تعالی به پیغمبر فرمود اهل آسمان‌ها در خصوص کدام امر با همدیگر مخاصمه می‌کنند، اشاره به این قول خدای تعالی است: **﴿مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾**[1]، مشهور در میان مفسّرین آن است که به آیهٔ **﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**[2] اشاره است و سؤال ملایکه از این پس، گویا خدا از پیغمبران مخاصمهٔ ایشان را پرسید.

بعد از آن خبر داد که زمین از حجّت و خلیفه‌ای خالی نمی‌شود. بعد از آن، پیغمبر از خلیفهٔ خود پرسید که خلیفهٔ من چه کسی خواهد شد؟ و خدا خلفای او را معیّن نمود. دور نیست که ملایکه در این وقت از خلیفهٔ پیغمبر سؤال کردند، و خدا بدین طریق به ایشان خبر داد، و پاره‌ای سخنان در این خصوص، در باب معراج مذکور است.

و آن‌چه خدای تعالی فرمود که بصره خراب می‌شود، اشاره به قصّهٔ صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج در بصره خروج می‌کند و به زنجی‌ها وعده می‌کند، هر که نزد او آید او را اکرام نماید و آزاد کند. پس جمع کثیری نزد او جمع می‌شوند و به این سبب، امر او ترقّی می‌یابد، از این جهت به صاحب زنج ملقّب گردیده و چنان گمان دارد که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است.

ابن ابی‌الحدید گوید: اکثر مردم، خصوصاً طایفهٔ طالبیّین و نسّابین در نسب او قدح کرده‌اند و گفته‌اند او از طایفهٔ عبدالقیس و نامش علی بن محمد بن عبدالرّحیم و مادرش اسدیّه است از اسد بن خزیمه که جدّش محمد بن‌حکیم اسدی کوفی است.[3]

۱. سورهٔ ص، آیه ۶۹.

۲. سورهٔ بقره، آیه ۳۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، صص ۱۲۶ ـ ۱۲۵.

[روایات عامّه در اوصاف حضرت حجّت]

۱۰ رفرفه

بدان که اخبار بسیار و احادیث بی‌شمار، از حضرت رسول مختار، در اوصاف و احوال حضرت غایب از انظار، در صحاح با اعتبار اهل سنّت و تابعین چهار یار، وارد گردیده که نقل تمامی آن‌ها کتابی حجیم و سفری ضخیم خواهد بود.

پس اولیٰ آن است که به نقل اسامی کتب و ذکر عدّه‌ای از آن احادیث اقتصار کنیم که سیّد بن طاووس - رضوان الله علیه - آن ها را در کتاب طرائف [۱] خود بنابر نقل علامه مجلسی ﷺ در جلد سیزدهم بحار نقل فرمود؛ چه آن‌که فرموده است: سیّد در طرائف از کتابِ جمع ما بین صحاح ستّه و کتاب فردوس و کتاب مناقب ابن مغازلی و کتاب مصابیح محمد بن مسعود فرّاء، بسیاری از اخبار سابقه راکه در خصوص مهدی بوده، روایت کرده است.

و بعد از آن گفته: بعضی از علمای شیعه کتابی تصنیف کرده‌اند، من آن را یافته و بر پارهٔ روایاتی که احسن از روایات ماست، مطّلع گردیدم. آن کتاب راکشف المخفی در مناقب مهدی نام نهاده و در آن، یک‌صد و ده حدیث از طریق رجالِ هر چهار مذهب، روایت کرده‌اند، من نقل آن‌ها را با اسانید و الفاظ آن‌ها ـ از خوف تطویل ـ ترک نمودم، لکن اسمای روات آن‌ها را ذکر می‌کنم.

از جملهٔ آن‌ها سه حدیث از صحیحِ بخاری، یازده حدیث از صحیحِ مسلم، دو حدیث ازکتاب جمع بین الصّحیحین حمیدی، یازده حدیث از کتاب جمع بین الصّحاح السّتهٔ یزید بن معاویه عبدری، هفت حدیث از کتاب فضایل الصحابه، پنج حدیث از تفسیر ثعلبی، و شش حدیث از کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری، چهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی، شش حدیث از کتاب مسند سیّدهٔ نساء، تألیف حافظ ابوالحسن علی دارقطنی، سه حدیث از کتاب حافظ مذکور از مسند امیرالمؤمنین، دو حدیث از کتاب مبتداء کسایی که مشتمل بر ذکر مهدی (عج) و خروج

۱. الطرائف، ص ۱۸۱ ـ ۱۷۹.

سفیانی و دجّال می‌باشد، پنج حدیث از کتاب مصابیح ابی‌محمد حسین بن مسعود فرّاء، سی و چهار حدیث از کتاب ملاحم ابی‌الحسن احمد بن جعفر بن عبیدالله مناوی، سه حدیث از کتاب حافظ محمد بن عبدالله حضرمی که به ابن مطیق مشهور است، سه حدیث از کتاب رعایة لآمل الرّوایة ابی فتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی که از جملهٔ آن‌ها خبر سطیح است و دو حدیث از کتاب استیعاب ابی‌عمر و یوسف بن عبد البر نُمَیری می‌باشد.

صاحب کتاب طرائف گفته: بر جزء ثانی از کتاب سنن واقف شدم که همهٔ آن، روایات محمد بن یزید بن ماجه است، دیدم در زمان مؤلّف آن، تاریخ کتابت بعض اجازات را در آن نوشته؛ از جملهٔ آن‌ها این است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

امّا بعد؛ پس من اِخبار این کتاب را به عمرو و محمد بن سلمه و جعفر و حسن پسران محمد بن سلمه ـ حفظهم الله و نفّعنا الله و ایّاکم ـ اجازه دادم. ابراهیم بن دینار با خطّ خود پای این اجازه نوشته: این در شهر شعبان سی صد سال از هجرت گذشته، نوشته شد.

صاحب کتاب مذکور گوید: این جزو مذکور از کتاب سنن، متضمّن اکثر قصص دعواها است؛ از جملهٔ آن‌ها باب خروج مهدی است که در این باب، هفت حدیث با اسانید آن‌ها ذکر کرده، مضمون آن‌ها این است که مهدی خروج می‌کند، او از اولاد فاطمه علیها السلام است، زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم شده باشد. کشف الحاله هم این حدیث را به پیغمبر رافع نموده و در کتاب خود مذکور ساخته است.

صاحب کتاب طرائف نیز گفته به کتاب مقتصّ تلخیص ابی‌الحسین احمد بن جعفر بن محمد مناوی برخوردم، دیدم در زمان مؤلّفش در آخر همان نسخه، نوشته شده فراغت از تألیف کتاب در سال سی‌صد و سی حاصل گردید و در آن بعضی اجازات و تحریرات هم بود که تاریخ بعضی از آن‌ها ذی‌قعدهٔ سال چهارصد و هشتاد بود.

از جمله مطالب این کتاب آن بود که بعد از این، بعضی روایات در خصوص مهدی و

سیرت وی مذکور می‌شود و بعد از آن، هجده حدیث با اسانید آن‌ها تا به پیغمبر روایت کرده که همهٔ آن‌ها متضمّن خروج مهدی و ظهور وی بود و این که او از اولاد فاطمه ﷺ، دختر رسول خدا ﷺ است، زمین را پر از عدل گرداند و نیز محتوی بر ذکر کمال و سیرت آن حضرت و جلالت ولایت او است.

بعد از آن، صاحب کتاب مذکور، به روایاتی که حافظ ابونعیم جمع کرده، اشاره نموده، بنابر نقل صاحب کتاب کشف الغمّه همهٔ آن‌ها، چهل حدیث در وصف مهدی است و بعد از آن گفته همهٔ این احادیث، یک‌صد و پنجاه و شش حدیث است.

هدیّة لَلبریّة و ذیلیّة للعبقریّة:

این ناچیز گوید: چون در آخر کلام صاحب طرائف به نقل حدیثی اشاره شد که آن‌ها را حافظ ابونعیم اصفهانی در حالات و اوصاف حضرت مهدی ﷺ جمع و نقل نموده، لذا خوش داشتم آن‌ها را مطابق ترجمه‌ای که صاحب کتاب اصول العقائد نموده است، نقل نمایم؛ ایضاحاً للمحجّة و إتماماً للحجّة و این چهل حدیث را که صاحب اصول العقائد ـ که مرحوم میر محمد هادی بن میر محمد لوحی سبزواری است ـ در آن کتاب ذکر نمود که قبل از نقل آن‌ها فرموده: بدان احادیثی که سنّیان نقل کرده‌اند که برای این امّت مهدی، می‌باشد، بسیار است!

و از جمله بزرگان علمای سنّی که در این باب احادیث نقل کرده، حافظ ابونعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازهٔ باب الدشت اصفهان واقع بود. مردم این شهر از جهت جهل به احوال او، به زیارت او مشغول می‌شدند و نمی‌دانستند که سنّیان قدیم، قبر او را مزار خود کرده بودند.

وقتی شیعه‌ها در این شهر زیاد شدند، سنّیانی که از ترس، اظهار تشیّع کرده بودند، به رسم عادت، مشغول زیارت آن شقی بودند و چون رفته رفته سنّیان از این شهر برطرف شدند، شیعیان به گمان آن‌که صاحب آن قبر، مرد خوبی است به زیارت او اشتغال می‌نمودند.

در آخر کار، والدِ این بی‌مقدار، هدایت اهل اصفهان نموده، شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن خاندان اهل بیت رسالتﷺ منع نمود و الآن اثری از آن قبر باقی نیست.

در این که حافظ ابونعیم چهل حدیث نقل کرده

غرض آن‌که حافظ ابونعیم اصفهانی چهل حدیثی نوشته و در آن، احادیثی جمع نموده که به طریق اهل سنّت از احادیث صحیحه و تمام آن‌ها در باب حضرت صاحب الامرعليه‌السلام است.

و شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد و شاگرد ابوالوفا که پسر ابوحافظ ابونعیم مذکور است و قبرش در قبرستان چنبلان که فعلاً سنبلستان نامیده می‌شود، در اصفهان است، مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند و به هدایت والد این فقیر ـ رحمة الله ـ زیارت آن شقی را ترک نمودند، شرحی بر آن اربعین نوشته و در ضمن آن شرح، بیش از صد حدیث در این باب نقل کرده است.

به خاطر می‌رسد در این مقام از باب اختصار، به نقل اربعین حافظ ابونعیم اکتفا نموده و برای زیادت اختصار، اسانید آن احادیث نیز حذف شود و چون نقل آن چهل حدیث با ترجمه موجب اطناب است، ندا به ذکر ترجمهٔ آن اکتفا می‌نماید.

و این ناچیز که ترجمهٔ آن احادیث را از کتاب اصول العقائد نقل می‌نمایم به جهت خصوصیّاتی است که در آن ترجمه است و در غیر آن نیست.

حدیث اوّل: حافظ مزبور در اربعین مذکور از ابوسعید خدری روایت کرده که او گفته پیغمبر فرمود:

از امّت من مهدی نامی بیرون آید که هرگاه عمر او کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال می‌شود. امّت من در زمان او متنعّم می‌شوند به طوری که پیش از آن هیچ بدکار و نیکوکاری متنعّم نشده است.»[1]

حدیث دوّم: ایضاً ابوسعید خدری روایت نموده که او گفت، رسول خداﷺ

۱. ر.ک: کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۶۹، ج ۵۱، ص ۷۸.

فرمود: زمین از ظلم و جور پر خواهد شد، بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد، دنیا را پر از عدل و داد و راستی خواهد کرد. او زمین را هفت یا نه سال مالک خواهد شد.»[۱]

حدیث سوّم: به سند مذکور روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمود: «قیامت قیام نخواهد کرد مگر بعد از آن‌که مردی از اهل بیت من به مدّت هفت سال زمین را مالک شود، او زمین را از عدل پر سازد، چنان‌چه قبل از آن از جور و ظلم پر شده باشد.»[۲]

حدیث چهارم: حافظ مذکور از زهری، از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مهدی این امّت از فرزندان تو خواهد بود.»[۳]

حدیث پنجم: روایت نموده از علی بن هلال از پدرش که گفت: به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرّف شدم در حالی که دنیا را وداع می‌فرمود. حضرت فاطمه ـ صلوات الله علیها ـ بر بالینش نشسته و می‌گریست تا آن‌که او از گریه‌اش بلند شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک را به جانب او برداشته و فرمود: ای حبیبهٔ من، فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟

حضرت فاطمه علیها السلام گفت: ای پدر! از ضایع شدن بعد از تو می‌ترسم که خلقِ عالم، تو را فراموش کنند و بر ما جور و ستم نمایند.

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیبهٔ من! مگر ندانسته‌ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد نظر کردنی و اطّلاع یافتنی و اطّلاع یافت و از جمیع اهل زمین، پدر تو را برگزید و اختیار نمود، و او را به رسالت و نبوّت برانگیخت. بعد از آن ملاحظه‌ای

۱. ر.ک: دلائل الامامة، ص ۴۶۷؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸ و ۷۰.
۲. ر.ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷؛ کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج ۳، ص ۲۶۷.
۳. ر.ک: کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۲۴.

دیگر نمود و از همگی اهل عالم، شوهر تو را اختیار فرمود و به من وحی کرد تو را به عقد او کنم.

ای فاطمه! ما از آن اهل بیتیم که خدای تعالی به ما هفت خصلت و کرامت عطا نموده و آن را پیش از ما به هیچ کس نداده و بعد از ما همَ به هیچ کس نخواهد داد؛ یکی آن‌که مرا خاتم نبوّت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیّین، اکرم المرسلین، دوست‌ترین جمیع مخلوقات و پدر تو هستم.

دیگر آن‌که خلیفه و جانشین من، بهترین اوصیا و دوست‌ترین جمیع خلایق نزد حق‌تعالی است و او شوهر تو است.

دیگر آن‌که شهید ما، سیّد شهداست و دوست ترین جمیع خلایق نزد حق تعالی است، او حمزة بن عبدالمطلب عمّ پدر تو و عمّ شوهر تو است.

دیگر آن‌که از ماست کسی که حق تعالی به او دو بال عطا فرموده و در بهشت با ملایکه طیران می‌نماید و به هرجا که می‌خواهد، می‌رود و می‌آید. او پسر عمّ پدر تو و برادر شوهر تو یعنی جعفر طیّار ـ علیه الرحمه ـ است.

و دیگر آن‌که دو سبط این امّت از مایند، آن دو حسن و حسین پسران تو و ایشان سیّد جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان از آن‌ها فاضل تر است.

و بعد از آن، حضرت رسالت پناه ﷺ به فضیلت هفتم اشاره نموده، به حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - خطاب کرد و فرمود: ای فاطمه، ای حبیبهٔ من! قسم به آن خداوندی که مرا به حق و راستی به سوی خلق فرستاده، مهدی این امّت از این دو سبط خواهد بود. در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده و فتنه‌ها ظاهر گشته باشد، راه‌ها بریده شده باشد و بعضی از مردمان بعضی دیگر را غارت کنند، هیچ بزرگی بر کوچک رحم نکند و شفقت ننماید و هیچ کوچکی رعایت و تعظیم بزرگان ننماید.

در آن حال، حق تعالی از این دو سبط، کسی را مبعوث گرداند که قلعه‌های ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دل‌ها بردارد و به هدایت مردم به راه دین در آخر الزّمان برخیزد؛ چنان‌چه من در آخر الزّمان به این کار برخاسته بودم و زمین را از عدل و داد

پر کند، هم چنان که از ظلم و جور پرشده باشد.

ای فاطمه، ای نور دیدهٔ من! اندوهگین مباش که حق تعالی از من و از همه کس به تو رحیم‌تر است؛ به جهت نزدیکی تو با من و به واسطهٔ وقعی که از تو در دل من است.

به تحقیق حق تعالی تو را با شوهرت تزویج فرمود، در حالی که حَسَبَش عظیم‌تر، نسبش عزیزتر، به رعیّت رحیم‌تر، به احکام دین، عالم‌تر و در حکم، عادل‌تر بود. با وجود این‌ها من از خدای تعالی خواسته‌ام نسبش عظیم تر، که تو اوّل کسی از اهل بیت من باشی که به من ملحق خواهند شد.»[1]

حدیث ششم: روایت کرده از حذیفه به اسناد خود که گفت: روزی سیّد کائنات ﷺ برای ما خطبه نمود و از آن چه بعد از این واقع خواهد شد، برای ما بیان فرمود و بعد از آن فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز البته خدای تعالی آن روز را دراز خواهد کرد تا آن‌که مردی را از فرزندان من مبعوث گرداند که اسم او، اسم من باشد.

پس سلمان؛ برخاست و گفت: یا رسول الله آن مرد از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود؟!

حضرت رسالت ﷺ فرمود: از این فرزند من خواهد بود و دست مبارک خود را بر دوش حضرت امام حسین علیه السلام زد.»[2]

حدیث هفتم: در خصوص مکانی است که مهدی علیه السلام از آن‌جا خروج می‌کند، از حذیفه روایت کرده که او از عبدالله پسر عمر خطّاب نقل نموده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

حضرت مهدی علیه السلام از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند.»[3]

۱. ر.ک: المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین، صص ۶۱۴ ـ ۶۱۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۵؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۷۹ ـ ۷۸.

۲. ر.ک: ذخائر العقبی، صص ۱۳۶ـ۱۳۵؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۸۰ ـ ۷۹.

۳. ر.ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ص ۲۵۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۲؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۹۵.

حدیث هشتم: در کیفیّت روی مهدی است؛ به حذف اسناد از حذیفه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: به درستی که مهدی، مردی از اولاد من خواهد بود که روی او همچون ستارهٔ پر نور درخشنده، درخشنده و نورانی باشد.»[1]

مؤلّف گوید: حافظ ابونعیم مذکور که این حدیث را در اربعین خود به حذف اسناد روایت کرده، با آن‌چه در اوّل کتاب خود گفته ـ که این چهل حدیث که جمع نموده‌ام، تمام از صحاح احادیث ماست ـ منافاتی ندارد؛ از آن جهت که می‌تواند این حدیث به طریق صحیح نزد او معلوم شده باشد ولی در کتاب ذکرش نکرده باشد.

حدیث نهم: در بیان کیفیّت رنگ و جسم آن جناب است؛ از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مهدی موعود از اولاد من مردی خواهد بود که رنگ روی مبارکش، مثل عرب و جسم شریفش، مثل جسم اولاد یعقوب پیغمبر باشد. بر طرف راست او، خالی باشد که گویی ستاره‌ای نورانی است.

زمین را از عدل و داد پر خواهد ساخت، بعد از آن که از ظلم پر شده باشد و از خلافت او، اهل زمین و آسمان و مرغان میان آسمان و زمین راضی خواهد بود.»[2]

حدیث دهم: در کیفیّت پیشانی مبارک آن حضرت است؛ از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مهدی این امّت، از اولاد من خواهد بود و از جمله علامات او این است که بینی او کشیده و پیشانی مبارکش، پر نور باشد.»[3]

حدیث یازدهم: در کیفیّت بینی مبارک آن حضرت است؛ باز از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. ر.ک: کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمد الأطهار، ج ۳، ص ۳۷۸؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲. ر.ک: کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ینابیع المودة لذوی القربیٰ، ج ۳، ص ۲۶۳؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۳. ر.ک: العمدة، ابن بطریق، ص ۴۳۳.

مهدی موعود علیه السلام مردی از اهل بیت من خواهد بود که بینی او خوش اندام و کشیده باشد، زمین را از عدل پر کند، بعد از آن‌که از جور و ظلم پر شده باشد.

و امّا **حدیث دوازدهم:** در بیان خالی است که در خدّ ایمن آن حضرت است؛ به حذف سند از ابوامامهٔ باهلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در میان شما و اهل روم، چهار فتنه و صلح روی خواهد نمود و چهارم از آن به دست مردی به فعل خواهد آمد که اهل هرقله باشد و امتداد آن تا هفت سال باشد.

پس یکی از حضّار که از قبیلهٔ عبد قیس بود و او را مستور بن عبد غیلان می‌گفتند، برخاسته و گفت: یا رسول الله در آن وقت، امام و پیشوای خلایق که خواهد بود؟!

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود: در آن وقت، امام مردمان، مهدی علیه السلام خواهد بود که از فرزندان من است و مدّت چهل سال، حکم، حکم او است. روی او مثل ستارهٔ نورانی و در آن، خال سیاهی در جانب راست خواهد بود.

دو عبای قطوانیّه که از دهی در حوالی کوفه است، پوشیده خواهد بود و به فرزندان یعقوب مشابهت خواهد داشت. گنج‌های زمین را بیرون خواهد آورد و شهرهای شرک و کفر را بالتّمام مفتوح خواهد گردانید»[۱].

حدیث سیزدهم: در کیفیّت دندان آن حضرت است؛ ایضاً از ابوامامهٔ باهلی و از عبدالرحمن بن عوف روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی مهدی را از عترت و ذرّیّهٔ من، برمی انگیزاند، از علامات او این است که دندان‌های مبارک پیش او از هم جدا و گشاده پیشانی باشد، زمین را از عدالت پر خواهد ساخت. مال نزد او قدری نخواهد داشت و به هر کس به قدر احتیاج خواهد داد»[۲].

حدیث چهاردهم: در بیان آن‌که مهدی، امام صالح است؛ از ابوامامه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و در آن حال ذکر دجّال نموده، فرمود:

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۰

۲. همان.

مدینهٔ طیّبه کثافت‌های خود را بیرون خواهد انداخت هم‌چنان که کوره، کثافت آهن را بیرون می‌کند و نام آن روز، خلاص خواهد بود.

از آن میان، امّ شریک برخاست و گفت: یا رسول الله! در آن وقت عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چه خواهد بود؟

آن حضرت فرمود: در آن روز اکثر ایشان در بیت المقدّس و در مدینهٔ طیّبه کمتر خواهند بود. در آن وقت امام خلایق، مهدی خواهد بود که مردی صالح از ذرّیّهٔ من است.»[1]

حدیث پانزدهم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

مهدی از امّت من بیرون خواهد آمد؛ حضرت حق تعالی او را برای مردمان برمی‌انگیزاند و ظاهر و پیدا می‌سازد. در آن وقت، امّت من به عیش و کامرانی خواهند گذرانید، برای چهارپایان آب و علف بسیار خواهد بود، زمین هر روییدنی که در شکم خواهد داشت بیرون خواهد داد و حضرت مهدی علیه السلام آن قدر که باید، به مردمان اموال عطا می‌نماید و در زمان او حقیر و محتاج باقی نمی‌ماند.»[2]

حدیث شانزدهم: از عبدالله عمر روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت فرمود:

مهدی بیرون خواهد آمد در حالی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا می‌کند: این مهدی و خلیفهٔ خداست؛ زنهار که تابع او شوید و فرمان برداری او کنید و مخالفتش را جایز ندانید!»[3]

حدیث هفدهم: ایضاً از عبدالله بن عمر بن خطّاب که روایت نموده گفت:

---

۱. ر.ک: کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱

۳. ر.ک: مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۱

حضرت رسالت ﷺ فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد و ملکی ندا خواهد کرد: این مرد، مهدی است؛ زنهار که او را متابعت کنید!«۱»

حدیث هجدهم: از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: که شما را به مهدی بشارت دهم که در امّت من مبعوث خواهد شد، در حالی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار شده باشد.

زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، اهل آسمان و زمین از او راضی خواهند بود و مال‌ها را به سویّت در میان مردمان قسمت خواهد نمود و هر صاحب حقّی را به حقّ خود خواهد رسانید.«۲»

حدیث نوزدهم: از عبدالله بن عمر خطّاب روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه ﷺ شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت قائم نخواهد شد تا این‌که مردی از اهل بیت من روی زمین را مالک شود که نام او، نام من باشد. زمین را از عدل پر سازد، هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.«۳»

حدیث بیستم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت ﷺ فرمود: اگر از دنیا باقی نماند الّا یک روز، البتّه حق تعالی مردی را مبعوث خواهد کرد که اسم او، اسم من و خلق او، به عینه خلق من و کنیه او، ابا عبدالله باشد.«۴»

حدیث بیست و یکم: از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت رسول ﷺ فرمودند: دنیا به آخر نمی‌رسد تا آن‌که حق تعالی مردی را از اهل بیت من برانگیزاند که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد.«۵»

در سنن ابی‌داود تتمّهٔ این حدیث نیست و هم چنین این حدیث در مناقب شافعی

---

۱. مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۱

۲. ر.ک: العمده، ابن بطریق، ص ۴۳۹.

۳. ر.ک: دلائل الامامة، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۴. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶؛ ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲ و ۸۲.

۵. ر.ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۲۶۷؛ الفصول المختارة، ص ۲۹۷؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲.

بدون این تتمّه، مذکور است، جمعی دیگر از سنّیان این حدیث را مثل شافعی و ابوداود نقل کرده‌اند و ابوداود مذکور در موضع دیگر، این حدیث را با این تتمّه ذکر کرده است.

بنابراین مضمون این حدیث، خالی از اشکال نیست.

چون معلوم است اسم پدر حضرت رسالت ﷺ، عبدالله و اسم پدر حضرت قائم صاحب الامر ؑ، امام حسن است. پس چگونه می‌تواند آن حضرت فرموده باشد، اسم پدر او با اسم پدر من موافق است؟

ممکن است که در مقام جواب **بگوییم** این تتمّه را چون جمع کثیری از علمای سنّی در کتاب‌های خود نقل نکرده‌اند، شاید بعضی از متعصّبان سنّی این تتمه را به حدیث الحاق کرده باشند تا در مقام بحث با شیعه بگویند شما که شیعیانید، مهدی این امّت را پسر امام حسن عسکری ؑ می‌دانید و در طریق اهل سنّت در حدیث واقع است که اسم پدر مهدی موافق نام پدر حضرت رسالت است.

احتمال دارد در زمان حضرت امام حسن عسکری ؑ، جمعی از شیعیان آن حضرت در مجلسی که بعضی از مخالفان حاضر بوده‌اند اگر می‌خواستند حدیثی از آن حضرت روایت کنند از آن جهت که مبادا مخالفان را به فکر آن حضرت اندازند، از روی کنایه گفته باشند از عبدالله شنیدم که چنین گفت و مراد ایشان از عبدالله، حضرت امام حسن عسکری ؑ بوده باشد یا زمانی حضرت صاحب ؑ را یاد می‌کردند از روی تقیّه او را به عبدالله منسوب می‌ساختند و می‌گفتند: مهدی بن عبدالله.

هم‌چنان که مشهور است شیعیان حضرت امام موسی کاظم ؑ، آن حضرت را از روی تقیّه عبد صالح نام کرده بودند و در حدیثی که از آن حضرت روایت می‌کردند، مثلاً چنین می‌گفتند: از عبد صالح شنیدم. از این جهت، حضرت رسالت ﷺ فرموده باشد: اسم پدر مهدی با اسم پدر من موافق است.

و جمعی از علمای ما - رضوان الله علیهم اجمعین - در مقام جواب از این حدیث گفته‌اند: ممکن است راوی به تصحیف نقل کرده باشد و عبارت حدیث چنین باشد، «یوافق اسم ابنه اسم أبي» یعنی، اسم پسر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود؛ نه این‌که

«يوافق اسم أبيه اسم أبي» باشد تا معنی چنین شود که اسم پدر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود.

بنابر آن‌چه بعضی از علمای ما گفته‌اند، حضرت رسالت ﷺ در آخر این حدیث به فرزند ارجمند حضرت صاحب الامر علیه السلام که مسمّی به عبدالله است، اشاره کرده است.[1]

حدیث بیست و دوّم: حافظ ابونعیم مذکور از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

باید زمین از ظلم و دشمنی پر شود، بعد از آن مردی از اهل بیت من بیرون آید و زمین را پر از عدل و راستی کند هم‌چنان که از ظلم و دشمنی پر شده باشد».

حدیث مرویّه از ذرّ بن عبدالله

حدیث بیست و سوّم: از ذرّ بن عبدالله روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت ﷺ شنیدم که آن حضرت فرمود: مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که اسم او با اسم من و خلق او با خلق من موافق باشد و زمین را پر از عدل و راستی خواهد کرد.»[2]

حدیث بیست و چهارم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

بعد از این، در زمانه اختلاف و انقطاعی به هم خواهد رسید و فتنه‌ها ظاهر خواهد شد؛ در آخر، مردی که او را مهدی گویند، ظهور خواهد نمود، فتنه‌ها را برطرف و اختلاف را به اتّفاق مبدّل خواهد ساخت و عطاها و بخشش‌های او موافق حق و مطابق عدالت باشد.»[3]

حدیث بیست و پنجم: از ابوسعید مذکور روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۲

۲. ر.ک: دلائل الامامة، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۳. ر.ک: عقد الدرر فی اخبار امام المنتظر، صص ۶۲ ـ ۶۱.

مردی از اهل بیت من بیرون می‌آید و به سنّت من عمل می‌نماید. حق تعالی برکت را از آسمان برای او نازل خواهد ساخت و زمین به جهت او، برکت‌های خود را بیرون خواهد داد. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، هم‌چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد و هفت سال به همین طریق عمل خواهد کرد؛ آن‌گونه سالی که به جهت او مقرّر شده و در بیت المقدّس نزول خواهد کرد.»[1]

حدیث بیست و ششم: از ثوبان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه ببینید علم‌ها و رأیت‌های سیاه از طرف خراسان می‌آید، متوجّه آن جانب شوید که خلیفة الله، حضرت مهدی علیه السلام در آن جا است»[2].

حدیث بیست و هفتم: از عبدالله بن عبّاس روایت نموده که گفت: نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند، چون چشم آن حضرت به ایشان افتاد، رنگ مبارکش متغیّر شد و آب در دیده‌های مبارکش بگردانید.

ایشان گفتند: یارسول الله چرا ما همیشه در چهرهٔ مبارک شما چیزی می‌بینیم که ناخوش داریم؟!

حضرت رسول فرمود: به درستی که ما از آن اهل بیتیم که حق تعالی آخرت را برای ما اختیار کرده است و آن را به جهت ما برگزیده است.

به درستی که بعد از من، بلاها و محنت‌ها به اهل بیت من خواهد رسید و در آزار و الم خواهند بود.

تا آن‌که از طرف مشرق قومی بیاید که با آن‌ها علم‌های سیاه باشد و طالب حق باشند ولی حقّ ایشان را ندهند. سپس ایشان جهاد کنند و کار را برایشان تنگ سازند و چون بخواهند حق را به ایشان تسلیم نمایند، قبول نکنند و حق را به مردی از اهل بیت

---

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۲

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۲

من واگذارند که زمین را از عدل پر گرداند هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد»[۱].

پس هر کدام از شما آن قوم را دریابد، باید به جانب ایشان شتاب کند، اگر چه به جانب ایشان رفتن ممکن نباشد مگر به سینه و زانو و اگرچه راهش بر روی برف باشد.

حدیث بیست و هشتم: از حذیفة بن الیمان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: وای بر این امّت از پادشاهان جبابره که چگونه کسانی را که از ایشان اطاعت نکنند، به قتل خواهند رسانید و خواهند ترسانید!

مؤمن و متّقی در آن حال، به زبان، با ایشان خواهد ساخت و به دل، از ایشان گریزان خواهد بود تا زمانی که حق تعالی بخواهد باز، اسلام را به قدرت کاملهٔ خود عزیز سازد، جبّاران را به یکدیگر گرفتار کند و کار اسلام را بعد از آن‌که فاسد شده باشد، به صلاح آورد.

بعد از آن به من خطاب نموده، فرمود: ای حذیفه! اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البتّه حق تعالی آن روز را دراز می‌گرداند تا آن‌که مردی از اهل بیت من مالک و حاکم دنیا شود که به دست او قتل‌های عظیم جاری شود و کفر و ضلالت برطرف گردد. حق تعالی وعده فرموده و در وعدهٔ او خلافی نیست و او ـ سبحانه و تعالی ـ سریع الحساب است.»[۲]

حدیث بیست و نهم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

امّت من در زمان حضرت مهدی ـ عج الله تعالی فرجه الشریف ـ تنعّمی خواهند کرد که تا آن روز از اولاد آدم کسی مثل آن، تنعّمی نکرده باشد. آسمان پی در پی بر ایشان باران خواهد ریخت و زمین هیچ روییدنی در شکم خود پنهان نخواهد داشت.»[۳]

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۸۳ ـ ۸۲.

۲. ر.ک: کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۳ و ۷۸.

حدیث سی‌ام: از انس بن مالک روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما بنی عبدالمطلب از سادات اهل بهشتیم.

بعد از آن تفصیل این مجمل نموده، فرمود: آن منم و برادرم علی و عمّم حمزه که سیّد الشهداست و پسر عمّم جعفر طیّار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین علیه السلام.»[1]

حدیث سی و یکم: از ابوهریره روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البتّه مردی از اهل بیت من مالک دنیا خواهد شد و انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید.»[2]

ذکر حدیثی از ابوهریره و دیگری از ثوبان

حدیث سی و دوّم: از ثوبان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که آن جناب فرمود:

در آخر الزمان، فتنهٔ بسیار خواهد شد تا آن‌که سه کس از یک پدر بر سر امر خلافت کشته شوند و خلافت به هیچ یک از ایشان نرسد. بعد از آن، رایات و علم‌های سیاه پیدا خواهد شد و با دشمنان، جهادی خواهند کرد که هیچ طایفه‌ای مثل آن جهاد نکرده باشند. در آن وقت، خلیفهٔ خدا مهدی ظاهر خواهد شد. هر گاه بشنوید مهدی خروج کرده، بشتابید و با او بیعت کنید که مهدی علیه السلام خلیفة الله است»[3].

حدیث سی و سوّم: از ثوبان مذکور روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه صاحبان رایات سیاه، از جانب مشرق پیدا شوند، باید بشتابید، با ایشان بیعت کنید و آن‌ها را متابعت نمایید، اگر چه رفتن شما به زانو بر روی برف و یخ باشد، الحدیث»[4].

---

۱. ر.ک: کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۳

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۳

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۳

۴. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴

حدیث سی و چهارم: به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفتم: یا رسول الله! مهدی از ما آل محمد خواهد بود یا از غیر ما؟

آن جناب فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما. حق تعالی هم‌چنان که این دین را به ما فتح کرده است، ختم این دین نیز به ما و از ما خواهد بود، هم‌چنان که مردمان به واسطهٔ ما از شرک و کفر خلاصی یافتند نیز به برکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت. حق‌تعالی به سبب ما میان دل‌ها الفت می‌دهد بعد از آن‌که به جهت فتنه‌ها و فسادها دوری افتاده باشد هم‌چنان که به سبب دین، اوّل الفت و برادری داد، بعد از آن‌که از جهت شرک با هم دشمن بودند.»[1]

حدیث سی و پنجم: از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت فرمود:

اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته حق تعالی آن شب را دراز خواهد کرد تا آن‌که مردی از اهل بیت من مالک دنیا شود که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. زمین را پر از عدل و داد سازد هم‌چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد.

مال‌های خدا را به سویّت میان مردمان قسمت کند، حق تعالی به برکت او دل‌های مردمان را غنی گرداند و بیم فقر و احتیاج را از دل‌های ایشان بیرون برد.

هفت یا نه سال، مالک زمین خواهد بود، در زندگی بعد از او خیری نخواهد بود و در زمان او تعیّش خلق به مرتبه‌ای خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند. بدان که در باب این حدیث آن‌چه در ضمن حدیث بیست و یکم گذشت، می‌توان گفت.»[2]

حدیث سی و ششم: از ابوهریره روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت، قائم نخواهد شد تا آن‌که مردی از اهل بیت من مالک شود که قسطنطنیه و

---

۱. ر.ک: کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۲۹؛

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴

جبل دیلم را فتح نماید و اثری از شرک بر روی زمین باقی نماند.»[1]

حدیث سی و هفتم: از قیس بن جابر روایت کرده که گفت: از پدرش، از جدّش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود: زود باشد که بعد از من خلفا و بعد از ایشان، امرا و بعد از امرا، ملوک جبابره باشند. پس مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را مملو از عدل و داد کند هم‌چنان که پیش از آن از جور و ظلم پر شده باشد.»[2]

حدیث سی و هشتم: از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت فرمود:

از ما خواهد بود آن کسی که عیسی بن مریم علیه السلام در عقب او نماز کند، بعد از آن‌که خروج نماید و عیسی نیز از آسمان نزول کند»[3].

حدیث سی و نهم: از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن سرور فرمود: حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود. پس مهدی که امیر قوم است به او خواهد گفت، بعضی از شما بر بعضی امیر است، این از کرامتی است که حق تعالی به این امّت نموده و در عقب مهدی علیه السلام نماز خواهد کرد، ان شاء الله»[4].

حدیث چهلم: از عبدالله بن عبّاس روایت نموده که گفت: از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: قومی ضایع و امّتی هلاک نخواهند شد که من، در اوّل و عیسی بن مریم، در آخر و مهدی علیه السلام، در وسط ایشان باشد»[5].

---

۱. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

۲. ر.ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴.

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴

۴. همان، ۸۵

۵. همان.

عبقریّه پانزدهم

[روایات خاصه در بشارت ظهور]

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیاﷺ به ظهور مهدی و بودن آن حضرت فرزند صلبی حضرت امام حسن عسکری به روایات خاصّه است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[روایت رسول خدا(ص)]

۱ رفرفه

در کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبریل قمی از عبدالله بن ابی‌اوفی از رسول خداﷺ و در کتاب نجم الثّاقب از کتاب غیبت فضل بن شاذان نیشابوری، از مفضّل از جابر جعفی از سعید بن مسیّب از عبدالرحمن بن سمره از رسول خداﷺ و در کتاب المحجّة، محدّث بحرانی از جابر از حضرت جعفر بن محمد الصادقؑ روایت کرده که فرمودند:

چون خدا ابراهیم خلیل را آفرید، حجاب از دیده‌اش برگرفت.

پس به جانب عرش نگران شد، نوری دید، عرض کرد: الهی و سیّدی این چه نوری باشد؟!

فرمود: ای ابراهیم! این نور محمّد، برگزیدهٔ من است.

عرض کرد: الهی و سیّدی، به جانب او نور دیگری می‌بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این علی، ناصر دین من است.

عرض کرد: در جانب آن دو نور، نورِ دیگر را نگران شوم.

فرمود: ای ابراهیم! این نور فاطمهؑ است بعد از پدر و شوهرش، که دوستان

خویش را از آتش، مقطوع داشته است.

گفت: الهی و سیّدی دو نور را می‌بینم که بعد از آن سه نور واقع شده‌اند!

فرمود: ای ابراهیم! این دو، نور حسن و حسین است که تالی پدر و جدّ و مادر خودند.

گفت: الهی و سیّدی نه نور را گرد آن پنج نور می‌بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این‌ها امامان از فرزندانشان باشند.

گفت: ای خدا و مولای من این‌ها به کدام نام شناخته شوند؟!

قال: قال: یا ابراهیم! اوّلهم علي بن الحسین، محمد ولد علي، جعفر ولد محمد، موسی ولد جعفر، علي ولد موسی، محمد ولد علي، علي ولد محمد، و الحسن ولد علي، محمد ولد الحسن عليه السلام القائم المهدی(عج).

عرض کرد: الهی و سیّدی انواری چند دور ایشان می‌بینم که شمار آن‌ها را کسی جز تو نداند!

فرمود: ای ابراهیم! آنان شیعیان و دوستان ایشانند.

عرض کرد: الهی شیعیان و دوستان ایشان به چه چیز شناخته می‌شوند؟!

فرمود: به نماز پنجاه و یک رکعت، جهر به بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت پیش از رکوع، سجدهٔ شکر و انگشتر نمودن در دست راست.

ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان ایشان قرار ده!

فرمود: قرار دادم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿و إنّ من شیعته لإبراهیم إذ جاء ربّه بقلب سلیم.﴾

اقول: در روایت مفضّل بن شاذان است که مفضّل گفت: برای ما روایت کرده‌اند که وقتی حضرت ابراهیم احساس مرگ نمود، این حدیث شریف را برای اصحابش روایت فرمود و به سجود رفت. پس روح مقدّس آن حضرت در هنگام سجود قبض کرده شد.

و در روایت شاذان بن جبرییل چنین است که مفضّل بن عمر گفت: به درستی که

ابوحنیفه چون احساس مرگ نمود، این خبر را روایت کرد و سجده بجای آورد و در همان سجده جان بداد، والله اعلم.»[۱]

[روایت ابن سمره از رسول خدا(ص)]

۲ رفرفه

صدوق در امالی[۲] از عبد الرّحمن بن سمره روایت نموده که گفت: به رسول خدا گفتم: مرا به سوی نجات رهنمایی کن.

فرمود: ای پسر سمره! هرگاه هواهای نفسانیّهٔ مردم مختلف و رأی‌ها پرا کنده شود، بر تو باد پیروی علی بن ابی طالب! «فإنّه إمام امّتي و خليفتي عليهم من بعدي و هو الفاروق الّذي يميّز بين الحقّ و الباطل؛ من سأله أجابه و مَن استرشَده أرشده و من طلب الحقّ من عنده وجده، من التمس الهدىٰ لديه صادفه و من لجأ إليه آمنه و من استمسك به نجاه و من اقتدىٰ به هدية.»

پس به درستی که علی امام امّت و جانشین من است و او است فرق دهنده‌ای که میان حق و باطل را جدا کند؛ هرکس از او بپرسد، جواب گوید: هرکس راهنمایی جوید، راهنمایی اش فرماید؛ و هر کس حق را نزد وی طلبد، آن را بیابد؛ هرکس هدایت را نزد او درخواست نماید، به آن برخورد؛ هرکس به سوی او پناه برد، امنیّتش دهد؛ هرکس به وی چنگ زند، نجاتش بخشد و هر کس او را پیروی کند، به مقصودش برساند.

«يا ابن سمره! سلم من سلم له و والاه و هلك من ردّ عليه و عاديه.

يا ابن سمره! إنّ عليّاً روحه من روحي و طينته من طينتي و هو أخي و أنا أخوه و هو زوج ابنتي، فاطمة سيّدة نساء العالمين من الأوّلين و الآخرين.

و إنّ منه إمامي اُمّتي و سيّدي شبابٍ أهل الجنّة الحسن و الحسين و تسعة من

۱. ر.ک: مدينة المعاجز، ج ۳، ص ۳۶۵ ـ ۳۶۳؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۴ ـ ۲۱۳.

۲. الأمالي، ص ۷۸.

ولد الحسین، تاسعهم قائم أُمّتي، یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.»

ای پسر سمره! هر کس برای علی تسلیم شود و علی را دوست دارد، سالم خواهد بود و هر کس بر وی ردّ کند و با او دشمنی نماید، هلاک گردیده.

ای پسر سمره! به درستی که علی، روحش از روح من و طینتش از طینت من است، او است برادر من و منم برادر او و او است شوهر دختر من فاطمه که سیّدهٔ زنان عالمیان از اوّلین و آخرین است.

به درستی که از علی است دو امام امّت من و دو آقای جوان‌های اهل بهشت، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی ایشان، قائم امّت من است؛ زمین را از عدل و داد پر کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد.

[روایت صدوق در امالی]

۳ رفرفه

سؤال مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

صدوق در امالی [۱] از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که مردی خدمتش رسیده، عرض کرد: یا ابا الحسن! تو دعوی کنی که امیر المؤمنین باشی، پس چه کسی تو را بر اهل ایمان امیر نموده؟

فرمود: خدای عزّوجلّ مرا بر مؤمنین امارت بخشیده است.

آن مرد نزد پیغمبر آمده، گفت: یا رسول الله! آیا علی در گفتار خویش راست گوید که خدا او را بر خلق خود امارت داده؟

«فغضب النّبي صلی الله علیه و آله ثمّ قال: إنّ علیّاً أمیر المؤمنین بولایة من الله عزّوجلّ عقدها له فوق عرشه و أشهد علی ذلك ملائکة. إنّ علیّاً خلیفة الله و حجّة الله و إنّه لإمام المسلمین؛ طاعته مقرونة بطاعة الله و معصیته مقرونة بمعصیة الله.

فمن جهله فقد جهلني و من عرفه فقد عرفني و من أنکر إمامته فقد أنکر نبوّتي

۳۳۶

---

۱. الأمالی، ص ۱۹۴.

و من جحد امرته فقد جحد رسالتي و من دفع فضله فقد تنقصني و من قاتله فقد قاتلني و من سبّه فقد سبّني؛ لأنّه منّي خلق من طينتي و هو زوج فاطمة بنتي و أبو ولديّ الحسن و الحسين.

ثمّ قال: أنا و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين أعدائنا أعداء الله و أوليائنا، أولياء الله.»

پس پیغمبر خشم کرد، آن‌گاه فرمود: به درستی که علی، امیرالمؤمنین است به ولایت از خدای عزّو جلّ که در بالای عرش خود برای او عقد نموده و ملایکهٔ خویش را به آن گواه گرفت.

به درستی که علی خلیفهٔ خدا و حجّت او است و به درستی که علی، امام مسلمین است؛ طاعت او، مقرون به طاعت خدا است و نافرمانی او، مقرون به نافرمانی خدا است.

هر کس علی را نشناخته باشد، مرا نشناخته و هر کس او را شناخته باشد، مرا شناخته. هر کس امامت او را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده. هر کس امارت او را انکار نماید، رسالت مرا انکار نموده. هر کس فضیلت او را دفع کند، مرا تنقیص داشته. هر کس با او جنگ سازد، با من جنگ ساخته و هر کس وی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته؛ چراکه علی از من است و از طینت من خلق شده و او شوهر فاطمه دختر من و پدر دو فرزند من، حسن و حسین است.

آن‌گاه فرمود: من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجّت‌های خدا بر خلق باشیم، دشمنان ما، دشمنان خدا و دوستان ما، دوستان خدایند.

در بشارت الظّهور بعد از نقل این روایت گفته است:

۳۳۷ **اقول:** ذکر فاطمه در این خبر اشکال است؛ حلّ اشکال به این می‌شود که یا از باب تغلیب باشد یا آن‌که بگوییم مراد از حجّت در این خبر، مرتبه‌ای از مراتب ولایت است که صدّیقهٔ کبری – سلام الله علیها – نیز دارای آن مرتبه هست، نه آن معنی معروف که نبوّت یا امامت باشد.

و کلام آن حضرت «أعدائنا أعداء الله» کأنّه بیان معنی حجیّت است؛ چنان‌چه در حدیث قدسی است: «من بارز لي وليا فقد بارزني بالمحاربة». بنابراین توجیه این خبر از محلّ شاهد ما خارج است.

[روایت طبرسی و صدوق]

۴ رفرفه

طبرسی در احتجاج [۱] مرفوعاً و صدوق در کمال الدّین [۲] به سند متّصل از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود:

یا علی! تو را دوست ندارد مگر آن کس که ولادت او پاکیزه باشد و تو را دشمن ندارد مگر آن که ولادتش خبیث باشد، تو را دوست ندارد مگر مؤمن و با تو عداوت نکند مگر کافر.

پس عبدالله بن مسعود برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! خبیث الولادة و کافر را در حال زندگانی تو به بغض و عداوت علی شناختم. پس علامت آنان بعد از تو چه خواهد بود، هرگاه به زبان اظهار اسلام نمایند و مکنون خاطر خود، پنهان دارند؟!

فقال: يابن مسعود! إنّ عليّ بن ابيطالب إمامكم بعدي و خليفتي عليكم. فإذا مضى فالحسن ثمّ الحسين إبناي إمامكم بعده و خليفتي عليكم ثمّ تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد ائمّتكم و خلفائي عليكم، تاسعهم، قائمهم؛ قائم امّتي، يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

لا يحبّهم إلاّ من طابت ولادته و لايبغضهم إلاّ من خبثت ولادته و لايواليهم إلّا مؤمن و لايعاديهم إلاّ كافر. من أنكر واحداً منهم فقد أنكرني و من أنكرني فقد أنكرالله عزّوجلّ.... الخ.

پس فرمود: ای پسر مسعود! به درستی که بعد از من علی بن ابی طالب امام شماست

۳۳۸

---

۱. الاحتجاج، ج ۱، صص ۸۹ ـ ۸۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۱.

و جانشین من بر شماست. هرگاه او از دنیا برود، پس حسن و بعد از حسن، حسین دو پسر من، امام شما خواهند بود. بعد از آن، نه نفر از فرزندان حسین، هر یک بعد از دیگری امامان شما و خلفای من بر شما هستند که نهم ایشان، قائم آن‌ها و قائم امّت من است؛ زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد.

ایشان را دوست ندارد مگر طیّب الولادة و آنان را مبغوض ندارد مگر خبیث الولادة. ولایت ایشان را نورزد مگر مؤمن و با آن‌ها عداوت نکند مگر کافر. هر کس یکی از آن‌ها را انکار کند، خدا را انکار نموده‌است، تا آخر حدیث.

[روایت اصبغ از امیرالمؤمنین]

۵ رفرفه

صدوق در کمال الدین [۱] به سند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده؛ گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر ما در آمد در حالی که دست آن حضرت در دست فرزندش حسن علیه السلام بود و فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما در آمد در حالی که دست من در دست آن حضرت بود و فرمود:

«خير الخلق بعدي و سيّدهم أخي هذا و هو إمام كلّ مسلم و أمير كلّ مؤمن بعد وفاتي.» بهترین خلق بعد از من و آقای ایشان، این برادر من است. بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر جملهٔ اهل ایمان است.

«ألا و إنّي أقول: خير الخلق بعدي و سيّدهم، ابني هذا و هو إمام كلّ مسلم و أمير كلّ مؤمن بعد وفاتي؛ ألا و إنّه سيُظلم بعدي كما ظلمتُ بعد رسول الله و خير الخلق و سيّدهم بعد الحسن، ابني أخوه الحسين المظلوم بعد أخيه، المقتول في أرض كرب و بلاء.

ألا إنّه و أصحابه من سادات الشّهداء يوم القيامة و من بعد الحسين، تسعة من صلبه خلفاء الله في أرضه و حججه على عباده و اُمنائه على وحيه و ائمّة المسلمين

۱. كمال الدين و تمام النعمة، صص ۲۶۰ ـ ۲۵۹.

و قادة المؤمنين و سادات المتّقين.

تاسعهم، القائم الّذي يملأ الله عزّوجلّ به الأرض نوراً بعد ظلمتها و عدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها و الّذي بعث أخي محمّداً بالنبوّة و خصّني بالإمامة، لقد نزل بذلك الوحي من السّماء لسان روح الأمين جبرئيل.»

یعنی، آگاه باشید به درستی که من می‌گویم: بهترین خلق و آقای ایشان بعد از من، این پسرم حسن است و بعد از وفات من، او امام هر مسلمان و امیر بر هر مؤمن است. آگاه باشید که او بعد از من مظلوم شود؛ چنان‌چه من بعد از رسول خدا مظلوم شدم و بهترین و آقای ایشان بعد از حسن، پسر من و برادر او حسین است که بعد از برادرش مظلوم شود و در زمین کرب و بلاء کشته گردد.

آگاه باشید به درستی که حسین و اصحاب او، از آقایان شهدا در روز قیامت باشند و بعد از حسین نه نفر از صلب او، خلفای خدا در زمین و حجّت‌های خدا بر بندگان او، اُمنای خدا بر وحی او، پیشوایان مسلمین، پیشرو مؤمنین و آقایان متّقین باشند.

نهم ایشان، **قائم** است که خدای عزّوجلّ پر کند به وسیلهٔ او زمین را از نور بعد از تاریکی آن، از عدل بعد از جور آن و از علم بعد از جهل آن پر کند. سوگند به آن کسی که برادرم محمد را به پیغمبری برانگیخته و مرا به امامت مخصوص داشته، هر آینه به تحقیق بدان‌چه گفتم از زبان روح الامین که جبرییل است، از آسمان وحی نازل شده است.

«و لقد سئل رسول الله عن الائمّة بعده، فقال للسّائل: و السماء ذات البروج و ربّ اللّيالي و الأيّام و الشّهور إنّ عددهم كعدّة الشهور.

فقال السّائل: فمن هم يا رسول الله؟

فوضع رسول الله يده على رأسي فقال: أوّلهم هذا و آخرهم المهديّ من والاهم فقد والاني و من عاداهم فقد عاداني و من أحبّهم فقد أحبّني و من أبغضهم فقد أبغضني و من أنكرهم فقد أنكرني و من عرفهم فقد عرفني.

بهم يحفظ الله عزّوجلّ دينه و بهم عمر بلاده و بهم يرزق عباده و بهم ينزّل

القطر من السّماء و بهم يخرج بركات الأرض و هؤلاء أوصيائي و خلفائى و أئـمّة المسلمين و مولى المؤمنين.»

هر آینه به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان بعد از خود پرسیده شد، پس به پرسنده فرمود: سوگند به آفرینندهٔ آسمانی که دارای بروج است، به درستی که شمارهٔ آن‌ها چون شمارهٔ برج‌های آسمان است، سوگند به پروردگار شب‌ها و روزها و ماه‌ها که عدد ایشان مانند عدد ماه‌هاست.

سائل گفت: آنان کیستند؟ آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سر من نهاده، فرمود: اوّل آن‌ها این است و آخر آن‌ها **مهدی** است. هرکس آنان را دوست بدارد، پس مرا دوست داشته و هر کس ایشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته. هر کس محبّت ورزد، به من ورزیده و هر کس مبغوضشان دارد، مرا مبغوض داشته. هر کس انکارشان کند، مرا انکار کرده و هر کس آن‌ها را شناسد، مرا شناخته است.

خداوند به سبب ایشان دین خود را حفظ و بلادش را معمور فرماید و به وسیلهٔ ایشان بندگانش را روزی بخشد، باران از آسمان ببارد و برکات زمین را برآورد؛ آنان اوصیا و خلفای من و امامان و آقایان اهل ایمانند.

[روایت شیخ طوسی در غیبت]

۶ رفرفه

شیخ طوسی در کتاب غیبت[۱] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در حدیثی فرمود: «إنّ الله اختار من النّاس، الأنبياء، و اختار من الأنبياء، الرّسل و اختارني على الرّسل و اختار منّي عليّاً و اختار من علي الحسن و الحسين و اختار من الحسين الأوصياء تاسعهم، قائمهم و هو ظاهرهم باطنهم.»

به درستی که خدا از مردم، پیغمبران را و از پیغمبران، رسولان را اختیار فرمود و مرا بر تمامی رسل، اختیار نمود، علی را از من اختیار نمود و از علی، حسن و حسین و

۱. الغيبة، صص ۱۴۳ ـ ۱۴۲.

اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان، قائم آن‌هاست و او پیدا و پنهان ایشان است.

در بشارة الظّهور بعد از نقل این خبر فرمود:

اقول: کلمهٔ **«و هو ظاهرهم و باطنهم»** در شأن امام غایب از انظار در السنهٔ ناطقهٔ الهیّهٔ ائمهٔ اطهار ـ ما دامت اللیل متعاقبة بالنّهار ـ تکرار یافته و آن‌چه در معنی آن به نظر قاصر این عبد ناتوان رسیده، سه امر است.

اوّل: آن‌که مقصود از «ظهور» غلبه و استیلا و استعلا بر اعادی و جملهٔ کفّار و مشرکین و غرض از «بطون» غیبت و اختفاء و استتار از انظار بوده باشد؛ چون در میان حجج الهیّه و ائمهٔ راشدین، حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت، فقط ذات مقدّس حضرت حجّة بن الحسن ـ ارواحنا له الفداء ـ است.

این معنی به خاطر مبارک علاّمه مجلسی رحمه‌الله رسیده و ظهور و بطون آن را چنین معنی فرموده‌اند. قصیدهٔ تشکّریّه مناسب این مقام مؤلّف است:

عربیة:

تعالت معالیك عن مدحنا — معانیك عن فکرنا الفاتر
تحجّبت کالشّمس تحت الغمام — و اشراقك خاطف الباصر
فمرّنت بالغیب مثل الإله — تکرّمت عن باصر حاسر
بطنت ظهوراً فإنّ العیون — تحسّر من نورك الباهر

در ترجمه، مؤلّف راست:

فارسیة:

معالیت برتر است، ز مدحت مادحین
معانیت اعظم است، ز فکرت اصفیا
گر چه نهانی چو شمس، به زیر ابر خفا
تافته انوار تو، بسر همه ارض و سما
راست نمودی به خود، جامهٔ غیبت چو حق
چه در نیایی به چشم، چه حق عزّ و علا

همچو خدا گشته‌ای، عیان ز فرط ظهور

چه کور آید بصر، قوی چه گردد ضیا

دوّم: آن‌که مراد به «ظهور»، ظهور بر حسب حجّت و برهان و مقصود از «بطون»، احتجاب از دیدهٔ مردمان باشد و اختصاص این امر به حضرت صاحب الزّمان ـ عجّل الله فرجه ـ بر خردمندان ظاهر و پیدا و بر دانشمندان باهر و هویداست.

۱ چون آن قدر از نصوص که در شؤون آن وجود مبارک از مصادر وحی سبحانی و مظاهر الهام ربّانی به منصّهٔ ظهور و مرتبهٔ بروز رسیده، در حق هیچ یک از ائمّهٔ طاهرین – سلام الله علیهم اجمعین – ظاهر و آشکار نگردیده است، چنان‌چه کتب مدوّنه و صحف مبوّبه از عامّه و خاصّه موجود و ما را شاهد مقصود است. پس او بالحقیقه مظهر دو اسم خدای تعالی «الظاهر» و «الباطن» است.

«ظاهر جليّ على العقول بالآثار والبرهان، بل أظهر من كلّ شيء و أبهر من كلّ شيء و فيء و باطن خفيّ عن الحواس و المدارك الضّعيفة و العيون الخفافيشيّة، لم تره العيون بمشاهدة العيان و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان؛ لا يقاس بالنّاس و لا يدرك بالحواسّ معروف بالآثار و البراهين القاطعة و منعوت بالعلامات و الحجج الساطعة بأبي أنت و أمّي.

من قيل في حقّه قبل ولادته و استهلاله: لا يرى جسمه و لا يسمّى باسمه، فهو المظهر الأعظم لظهور الله و بطونه و المجلى الاتمّ لكمالاته و شئونه باطن بلا خفاء و خفيّ بلا غطاء، مغمور مشهور و مشهور مستور، ذومكان ليس له مكان و ذوغيبة حاضر في كلّ زمان.

در سوابق ایّام **مناسب این مقام** گفته‌ام:

در پس پرده نهانی تو و هم شاهد جمع　　امتیازی است تو را کز همه خوبان داری

در قصیدهٔ خود که به زبان الکن در مدح امام السرّ و العلن ـ ارواحنا فداه ـ عرض شده، در همین معنی گفته‌ام:

شعر:

آیت نـــور است رویش یـــا بـــود شـعله ز طـور
ظلمت شام است مـویش یـا کـمندی پـر ز تـاب
ایـــن دهـــان یـــا نـقطهٔ مـوهوم یـا سـرّ نـهان
و ان میان یا موی باشد یا خیال، آن هم به خواب
گر بخوانـم سـرو قـدّش، سـرو از قـدّش خـجل
ور بگـــویم مـــاه رویش، مـه ز وی در احـتجاب
عقل حیران گشـته در ذات تـو ای کـامل صـفات
نیست امکان وهم گردد سـوی وصـفت راهـیاب
هم تو اوّل، هم تو آخر، هم تـو پیدا، هـم نـهان
با مکان و بـی مکـان و بـا حـجاب و بـی حـجاب
گر منت پنهان بخوانم، این همه آثـار چـیست؟!
ور بگـــویم آشکـارت پس چـه بـاشد اغـتیاب؟
گـــر نـبودی بـودِ تـو، کـی بـود عـالم را وجـود
ور نـباشد جـود تـو، شـد عـرصهٔ گـیتی خـراب

سوّم آن‌که «ظهور» و «بطون» کنایه از کل و تمام حقیقت و جوهر ذات بوده باشد؛ هم مناسب این مقام گفته شده:

گـــرچـه انگـیز مـطلسم، تـو نـهانی لیکـن
از تو در علویٰ و سفلیٰ اثری نیست که نیست
غـــــایبی از نـــظر و در بـــر اربـــاب نـــظر
پرتو روی تو بر بام و بری نـیست کـه نـیست
با رقـیبان نـتوان گـفت عـیان سـرّ حـبیب
ور نه از پَیش تو ما را خبری نیست که نیست

چنان‌چه شایع است قلبت الأمر ظهره و بطنه؛ أي كلّه و حقيقته، پس معنی چنين

۳۴۴

خواهد بود که حضرت قائم - عجّل الله فرجه - کلّ ائمّه و تمام حقیقت و صفوت و جوهرهٔ ایشان است و در حقیقت چنین نیز است؛ چون آن حجّت بالغهٔ الهیّه که خاتم الحجج و اغمر اللجج و اظهر المنهج و ابهر الفلج است، جامع جمیع کمالات انبیای مرسلین و حاوی تمام فضایل اوصیای مرضیّین است. او است سلاله‌ای از سلاله و صفوتی از صفوت؛ به آن وجود مبارک، نتیجهٔ بعث رسل و انزال کتب که اعلای کلمهٔ توحید و انجاز وعد **﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾**[۱] می‌باشد، ظاهر و هویدا می‌شود و به ظهور آن نور مقدّس، ثمرهٔ شجرهٔ دعوت تمامی انبیا و کلّ رسل که قلع اساس کفر و قطع موادّ شرک و عدوان است، باهر و هویدا آید، «فهو ارواحنا فداه و انفسنا وقاه کلّ الکلّ و حقیقة الکلّ و تمام الکلّ و جوهر الکلّ و صفوة الکلّ.»

و کلام حضرت ملک علّام در لوح صدّیقهٔ کبری، فاطمهٔ زهرا - سلام الله علیها - اشاره دارد: «علیه کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایّوب و هم مبیّن این‌جا، معیّت عظمیٰ است به فرمایش خود آن حضرت در روز طلوع طلعت غرّا و ظهور چهرهٔ انور عالم آرا. بنا به روایت مفضّل از مبیّن الحقایق، جعفر الصادق عليه السلام قال: «و سیّدنا القائم، مسند ظهره إلی الکعبة و یقول: یا معشر الخلائق! ألا و من أراد أن ینظر إلی آدم و شیث فها أنا ذا آدم و شیث إلی قوله: ألا و من أراد أن ینظر إلی الأئمّة من ولد الأئمّة فها أنا ذا.»[۲]

و مصرّح بدین مظهریّت کبری عبارات توسّلیّهٔ استاد البشر والعقل الحادی عشر محقّق قدّوسی نصیر الدّین طوسی رحمه الله: «اللّهمّ صلّ و سلّم و زِد و بارك علی صاحب الدّعوة النّبویة و الصّولة الحیدریّة و العصمة الفاطمیّة و الحلم الحسنیّة و الشّجاعة الحسینیّة...» الخ.

---

۱. سورهٔ نور، آیه ۵۵.

۲. ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹.

[وصیّت حضرت رسول(ص)]

۷ رفرفه

شیخ طوسی در غیبت[۱] از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود:

یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! پس رسول خدا وصیّت خود را املا نمود تا به این مقام رسید؛ فقال: «یا علي إنّه سیکون بعدي إثني عشر إماماً و من بعده إثني عشر مهدیّاً فأنت یا علي! أوّل الإثنی عشر الإمام، سمّاك الله في السّماء علیّاً المرتضی و أمیر المؤمنین و الصدّیق الأکبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهدي، فلا یصلح هذه الأسماء لأحد غیرك.

یا علی! أنت وصیّي علی أهل بیتي، حیّهم و میّتهم و علی نسائي، فمن ثبّتها لقیتني غداً علی الحوض و من طلّقها فأنا بريء منها؛ لم ترني و لم أرها عرصة القیامة.

و انت خلیفتي علی اُمّتي من بعدي، فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلی الحسن، البرّ الوصول، فإذا حضرته الوفاة، فلیسلّمها إلی ابني الحسین الشّهید الزّکيّ المقتول فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه سیّد العابدین ذي الثّفنات عليّ.

فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه محمّد باقر العلم، فاذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه جعفر الصّادق، فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه موسی الکاظم، فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه محمّد الثقة التقيّ.

فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه عليّ الناصح، فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فلیسلّمها إلی ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد.

فذلك إثنی عشر إماماً، ثمّ یکون من بعده إثنی عشر مهدیّاً، فلیسلّمها إلی ابنه

۱. الغیبة، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۰.

أوّل المقرّبين، له ثلاثة أسامي؛ كاسمي و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثّالث المهدي، هو أوّل المؤمنين.»

خلاصهٔ خبر آن‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: چون وفات حضرت رسول خدا فرا رسید، صحیفه و دوات طلبیده، وصیّت‌های خویش املا فرمود تا بدین جا که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی است، پس یا علی! تو اوّل دوازده امام باشی.

یا علی! تو وصیّ منی بر اهل بیت و زنان من؛ هر یک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت، مرا دیدار نماید و هر کدام را طلاق دهی، من از وی بیزارم؛ او مرا و من او را دیدار نکنم.

و تویی خلیفهٔ من بر امّت من، چون وفات تو فرا رسد، وصایت را به سوی فرزندم حسن تسلیم کن که برّ، یعنی نیکوکار و وصول، یعنی بسیار وصل کنندهٔ رشته محبّت است و چون وفات حسن فرا رسد، باید آن را به سوی پسرم حسین شهید زکی مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سیّد عابدین، صاحب ثفنات علی، تسلیم نماید.

چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش موسی کاظم بسپارد، چون وفاتش فرارسد، باید آن را به پسرش علی الرضا بسپارد، چون وفاتش فرارسد، باید به پسرش محمد ثقهٔ تقی بسپارد.

چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی الناصح بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن فاضل بسپارد و چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش **محمد**، مستحفظِ آل محمد بسپارد.

پس آن دوازده امام است، آن‌گاه دوازده مهدی می‌باشد. پس باید پسر امام حسن که مستحفظِ آل محمد است، به پسرش اوّل مقرّبین بسپارد که برای او سه نام است؛ نام من و پدر من که احمد و عبدالله است، نام سوّم او مهدی است و او اوّل مؤمنین است.

و در بشارت الظّهور بعد از نقل این حدیث، گفته است.

اقول: این خبر و چند خبر دیگر بر این‌که خلفای حضرت صاحب الامر ـ عجل الله فرجه ـ دوازده نفر می‌باشند دلالت دارد که آنان دارای مرتبهٔ امامت نیستند، بلکه هادی خلق و مقوّم شریعت‌اند؛ چون علی الظّاهر، خلوّ زمان از حجّت لازم می‌آید.

بعض علما مانند حسن بن سلیمان بر زمان رجعت ائمّه حمل نموده و برخی این نحو از اخبار را مقطوع ندانسته و به مفاد آن‌ها اعتقاد نکرده‌اند.

[روایت علّامهٔ حلّی در کشف الیقین]

۸ رفرفه

علّامه حلّی در کشف الیقین از سلمان روایت کرده؛ روزی به حضرت رسول خدا ﷺ عرض کردیم: «من الخليفة بعدك حتّى نعلمه»؛ خلیفهٔ بعد از تو کیست تا او را بشناسیم؟

فرمود: ای سلمان! ابوذر و مقداد و ابوایّوب انصاری را بر من داخل کن و در این حال، امّ‌سلمه زن پیغمبر ﷺ، پشت در بود.

«ثمّ قال لنا: اشهدوا و افهموا عنّي! أنّ علي بن ابيطالب وصيّي و وارثي و قاضي ديني و عداتي و هو فاروق بين الحقّ و الباطل وهو يعسوب المسلمين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجّلين و الحامل غداً لواء ربّ العالمين و هو و ولداه من بعده ثمّ من ولد الحسين ابني، ائمّة تسعة، هداة مهديّون إلى يوم القيامة.

أشكوا إلى الله جحود أُمّتي لأخي و تظاهرهم عليه و ظلمهم له و أخذهم حقّه.

قال: فقلنا له يا رسول الله و يكون ذلك؟!

قال: نعم؛ يقتل مظلوماً من بعد أن يملأ غيظاً و يوجد عند ذلك صابراً.

قال: فلمّا سمعت فاطمة أقبلت حتّى دخلت من وراء الحجاب و هي باكية.

فقال لها رسول الله: ما يبكيك يا بنيّة؟!

قال: سمعتك تقول في ابن عمّي و ولدي ما تقول.

قال: و أنت تظلمين و عن حقّك تدفعين و أنت أوّل أهل بيتي لحوقاً بـي بـعد أربعين.

يا فاطمة! أنا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك؛ استودعك الله و جبرئيل و صالح المؤمنين.

قال: قلت: يا رسول الله من صالح المؤمنين؟!

قال: علي بن ابيطالب».

خلاصه آن‌که سلمان گوید: چون بر رسول خدا ﷺ داخل شدیم، به ما فرمود: گواه باشید و از من فراگیرید! به درستی که علی بن ابی طالب وصی و وارث و اداکنندهٔ دین و وعده‌های من است؛ او جداکنندهٔ میان حق و باطل، امیر مسلمین، امام متّقین، پیشرو مؤمنین بردارندهٔ لوای پروردگار عـالمین است او و دو فـرزندش بـعد از او، آن‌گـاه از فرزندان حسین پسرم، امامان نه گانه‌اند که تماماً تا روز قیامت راهنما و راه‌بردارند.

به درگاه خدا شکایت می‌برم از انکار امّتم بر برادرم و از همدستی آن‌ها بر ضرر او و ستم نمودن آنان بر او و از گرفتن حقّ او.

عرض کردیم: ای رسول خدا آیا چنین اموری واقع خواهد شد؟!

فرمود: آری! از روی ستم کشته می‌شود بعد از آن‌که دلش از خشم پر شود و به این مصایب صابر یافت می‌شود.

سلمان گفت: چون فاطمهٔ زهرا ﷺ این کلمات از پدر شـنید، از در درآمـد، پشت پرده نشست و همی گریست.

رسول خدا به او گفت: چه چیز تو را به گریه درآورد ای دخترک من؟!

عرض کرد: از تو شنیدم که دربارهٔ پسر عمّ و فرزندانم چنین و چنان فرمودی.

فرمود: ای فاطمه! تو نیز ستم کرده شوی و از حقّ خود دفع گردی و تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که بعد از چهل روز به من لحوق یابی.

ای فاطمه! من سلمم با آن کس که با تو سلم است و جنگم با آن کس که با تو جنگ نماید؛ من تو را به خدا و جبرییل و صالح مؤمنین ودیعه می‌دهم.

سلمان گوید: من عرض کردم: صالح مؤمنین کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب است.[1]

[روایت نعمانی از امیرالمؤمنین(ع)]

۹ رفرفه

نعمانی[2] از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده، گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم: به درستی که من از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی‌ذر غفّاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که شما با ایشان در آن‌ها مخالفت می‌کنید و زعم شما این است که همهٔ آن‌ها باطل و کذب است.

آیا مردم را می‌بینید که از روی دانستگی وعمد به پیغمبر خدا دروغ بندند و کلام خدا را از پیش خود تفسیر کنند بی آن‌که از کسی شنیده باشند؟

سلیم بن قیس گوید: پس آن حضرت به من روی آورده، فرمود: پرسیدی، جواب آن را بفهم! به درستی که در دست مردم، حق و باطل، دروغ و راست، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، محفوظ و موهوم هست.

به تحقیق بر رسول خدا در عهد آن حضرت دروغ بستند، تا آن‌که برای خطبه خواندن برخاست و فرمود: به تحقیق دروغ زنندهٔ بر من بسیار شده! پس هرکس از روی عمد بر من دروغ بندد، هرآینه نشیمنگاه او در آتش جهنّم قرار یابد و هم مردمی که بر رسول خدا بعد از او دروغ بستند؛ به درستی که از چهار کس به شما حدیث می‌رسد که آن‌ها را پنجمین نیست:

اوّل: مردی که به بلای نفاق مبتلاست، خود را به ظاهر مؤمن می‌نمایاند، اسلام ساختگی به خود می‌بندد ولی در باطن بر کفر خود باقی است، خود را مستوجب گناه نمی‌داند و بر آن اعتقاد است که هر که از روی دانستگی بر رسول خدا دروغ بندد،

---

۱. ر.ک: الیقین، سید ابن طاووس، صص ۴۸۸ ـ ۴۸۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۴.

۲. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۸۱ ـ ۷۵.

حرجی ندارد.

اگر مردم بدانند او منافق و دروغگو است، سخن او را در معرض قبول نمی‌آورند و او را تصدیق نمی‌کنند.

ولیکن می‌گویند: این مرد از اصحاب رسول خداست؛ حضرت را دیده و از وی حدیث استماع نموده، آن‌گاه از او حدیث فرا می‌گیرند و حال نفاق او را نمی‌شناسند و حضرت عزّت خبر داده از ارباب نفاق به آن‌چه خبر داده و ایشان را وصف کرده به آن‌چه وصف کرده.

پس در حقّ آن‌ها فرمود: **﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ﴾**[1] یعنی، چون منافقین را ببینی، جسم‌های ایشان تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن گویند، سخن ایشان را، گوش می‌کنی. پس آن منافقان بعد از رسول خدا ماندند و به ائمّهٔ ضلال نزدیکی جستند. آنان خوانندگانِ مردم به سوی آتش‌اند به سبب دروغ و بهتانی که می‌بندند.

پس ایشان را متولّی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقهٔ اطاعت ایشان نهادند و به سبب ایشان دنیا را خوردند.

به درستی که مردم بالطّبع با پادشاهان واهل دنیا هستند مگر کسی که حضرت عزّت او را در پناه خود نگاه داشته باشد. این یکی از چهار کس است که مذکور شد.

دوّم: مردی که چیزی را از پیغمبر شنیده است، ولی آن چنان که شنیده، حفظ نکرده و در وهم افتاده است؛ اگرچه از روی دانستگی به آن حضرت دروغ نبسته، امّا آن را که اعتقاد دارد از پیغمبر شنیده و در واقع چنان نیست، در دست دارد، به مردم می‌گوید و به مضمون آن عمل می‌نماید، آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین شنیده‌ام.

اگر مسلمانان بدانند او وهم کرده و آن چنان که هست، حفظ نکرده، از وی نپذیرند و اگر خود نیز بداند که وهم کرده است، هر آینه آن را ترک می‌نماید.

---

١. سورهٔ منافقون، آیه ۴.

سوّم: مردی که از رسول خدا چیزی را شنیده است که به آن امر کرده و بعد از آن، نهی فرموده و او نمی‌داند آن حضرت نهی فرموده است یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که از چیزی نهی نموده و بعد از آن، امر فرموده و او امر را نمی‌داند.

پس منسوخ را حفظ کرده بدون این‌که به ناسخ عالم باشد و اگر بداند آن منسوخ شده، هر آینه آن را ترک می‌کند و اگر مسلمانان وقتی که از او می‌شنوند، بدانند که این منسوخ است، هرآینه آن را ترک می‌نمایند.

چهارم: کسی که هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است و دروغ را دشمن می‌دارد به سبب ترسی که از خدا دارد و به سبب تعظیمی که برای رسول خدا رعایت می‌کند.

توهّم نکرده، بلکه آن‌چه را شنیده، همان را حفظ کرده و چنان‌چه شنیده، روایت می‌کند بی‌آن‌که بر آن بیفزاید و یا از آن بکاهد و ناسخ را از منسوخ دانسته است.

پس به ناسخ عمل نموده و منسوخ را ترک کرده؛ چرا که امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه می‌باشد؛ به تحقیق، بود که از رسول خدا کلامی صادر می‌شد و برای آن دو روی بود؛ کلامی صادر می‌شد که عام بود و کلامی صادر می‌شد که خاص بود؛ مثل قرآن.

خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرموده: **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾**؛[1] یعنی، هر آن‌چه رسول خدا شما را امر کند، فراگیرید و فرمان برید و هرچه شما را از آن نهی کند، ترک کنید!

آن کلام را کسی که معرفت نداشت می‌شنید و مقصود خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌دانست و چنین نبود که تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از وی چیزی پرسش می‌نمودند، جواب آن حضرت را می‌فهمیدند؛ بعضی از ایشان بودند که سؤال می‌کردند ولی جواب را نمی‌فهمیدند؛ چنان‌چه دوست داشتند اعرابی ای بیاید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند.

به تحقیق من در هر روز و هر شب یک مرتبه، بر رسول خدا داخل می‌شدم. پس با

---

۱. سورهٔ حشر، آیه ۷.

من خلوت می‌فرمود و من با آن حضرت می‌گشتم هرجا که می‌گردید؛ چنان‌چه اصحاب رسول خدا می‌دانستند آن حضرت با هیچ کس جز من چنین سلوک نمی‌کند؛ چه بسیار که من در خانهٔ خود بودم، رسول خدا ﷺ بدان‌جا تشریف فرما می‌شد.

و هرگاه من در بعضی منازل، نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدم، آن حضرت با من خلوت نموده، زنان خود را بر می‌خیزانید و جز من، هیچ کس نزد آن حضرت نمی‌ماند و هرگاه آن حضرت برای خلوت کردن با من به منزل من تشریف می‌آورد نه فاطمه از پیش من برخواست و نه کسی از فرزندان من.

و هرگاه من ابتدا به سخن می‌نمودم، جوابم می‌فرمود و چون خاموش می‌شدم و مسایلم تمام می‌گشت، خود، ابتدا به کلام می‌فرمود و خدا را می‌خواند که آن چه به من تعلیم داده، محفوظ من دارد و مرا بفهماند. پس از آن زمان، هیچ چیز را فراموش نکرده‌ام.

خدمت آن حضرت عرض کردم: از آن زمان که دعا فرمودی از آن‌چه تعلیم داده‌ای، هیچ چیز را فراموش نکرده‌ام و خدمت آن حضرت عرض کردم: پس از چیست که بر من املا فرموده و به کتابت آن امر می‌فرمایی، آیا بیم آن داری که مرا فراموش شود؟

فرمود: ای برادر! من بر تو از نسیان و جهل بیمناک نباشم؛ چه خداوند به من خبر داده دعای مرا در حقّ تو و شریک‌های تو ـ که بعد از تو می‌باشند ـ مستجاب فرموده و کتابت تو، برای ایشان است.

عرض کردم: شرکای من چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که خداوند آن‌ها را به ذات مقدّس خود و به من قرین داشته؛ فقال: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ﴾**[1].

عرض کردم: صاحبان امر چه کسانی هستند؟

فرمود: اوصیای من‌اند تا آن‌که نزد حوض من بر من وارد شوند؛ تمامی ایشان هادی

---

۱. سوره نساء: آیه ۵۹.

و مهتدی هستند؛ خذلان هیچ‌کس به آن‌ها زیان نرساند، ایشان با قرآن و قرآن با ایشان است. نه آنان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان، به سبب ایشان، امّت من یاری شده، باران باریده شود و به واسطهٔ دعاهای مستجاب ایشان، بلا از آن‌ها دفع شود.

عرض کردم: یا رسول الله نام آن‌ها را برای من بگو! فرمود:

این پسرم و دست مبارک بر سر حسن گذاشت، بعد از او این پسرم، و دست خویش بر سر حسین نهاد و بعد از وی برای او پسری هم‌نام تواست یا علی! بعد، پسر او محمد بن علی است. پس به حسین روی کرده، فرمود: زود است محمد بن علی در حیات تو متولّد شود، پس از من سلام به وی قرائت نما! بعد از علی بن الحسین، تتمّهٔ دوازده امام خواهند بود.

عرض کردم: یا نبی‌الله! نام ایشان برای من بیان فرمای! پس نام یک یک را بیان فرمود.

پس امیر المؤمنین عليه‌السلام فرمود: **منهم ـ والله يا أخا بني هلال ـ مهديّ أُمّة محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله الّذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً**؛ از امامانی که نام برد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله – ای برادر بنی هلال – مهدیِ امّت، محمد است. آن چنان کسی که زمین را از عدل و داد پر کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد.

مجلسی رحمه‌الله [1] بعد از نقل خبر از نعمانی می‌فرماید: در کتاب سلیم مثل آن چه که نعمانی روایت کرده، یافتم و در آخر آن، این زیاده بود: «**الله إنّي لأعرف من يبايعه بين الرّكن و المقام و اعرف انصاره و قبائلهم**».

سلیم گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین عليه‌السلام حسن و حسین عليهما‌السلام را در مدینه ملاقات کردم، پس این را برای آن دو بزرگوار حدیث کردم؛ فرمودند: راست گویی، پدر ما علی این حدیث برای تو حدیث فرمود و ما نشسته بودیم؛ به تحقیق ما آن را از رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حفظ داریم، چنان چه پدر ما برای تو حدیث فرموده، بدون زیاده و نقصان.

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ ـ ۲۷۳.

۳۵۴

نیز سلیم گوید: بعد از آن دو بزرگوار، علی بن الحسین را ملاقات کردم و نزد آن حضرت فرزندش محمد بن علی بود. پس از آن چه از پدر و عمّش و از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بودم، برای او حدیث کردم؛ فرمود: جدّم علی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت سلام به من فرمود در حالی که آن حضرت مریض بود و من کودک بودم.

آن‌گاه محمد بن علی فرمود: جدّم حسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من قرائت سلام فرمود و آن حضرت، بیمار بود.

ابان بن ابی عیّاش که راوی از سلیم است، گوید: تمامی این امور را از سلیم برای حضرت علی بن الحسین علیه السلام حدیث کردم که فرمود: سلیم راست گفته. به تحقیق جابر بن عبدالله انصاری به سوی پسرم آمد در حالی که او کودک بود، او را ببوسید و از جانب رسول خدا بر او سلام گفت.

ابان گوید: چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا گذشت، حجّ بیت الله به جای آوردم. پس حضرت ابوجعفر امام محمد باقر را ملاقات کردم. تمامی حدیث را خدمتش عرض کردم و حرفی از آن را ترک نکردم.

پس اشک در چشم آن حضرت بگردید، آن‌گاه فرمود: سلیم راست گفته، به تحقیق بعد از کشته شدن جدّم حسین، نزد من آمد و من نزد پدرم نشسته بودم، سپس آن‌چه را تو گفتی، برای من حدیث کرد.

پدرم به او فرمود: راست گفتی؛ پدرم و عمّم این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السلام برای تو حدیث کردند، پس در سماع این حدیث از آن حضرت تو را تصدیق فرمودند و گفتند: ما نیز این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سماع کردیم.

۳۵۵

این ناچیز گوید: ما این خبر را تماماً با طولی که دارد، به واسطهٔ کثرت فواید آن ایراد کردیم **و لا یخفی** که تدبّر در این حدیث شریف، موجب زیادت بصیرت در فلسفهٔ تشعّب امم و ظهور تفرّق و تشتّت و اختلاف کلمه در ملت واحده، است. **فعلیك بالتّأمّل فیه و التدبّر في مطاویه، لتنجی إن شاء الله من المهالك لما تعرف من**

الأساس في اختلاف المذاهب و المسالك و تستعيذ بالله، خير مالك من شبهات من أرباب النّفاق و الضّلال، كقطع اللّيل الحالك و تمويهات من أصحاب البدع و الفساد، كالسّيف الحائك.

[خبر نعمانی در غیبت]

۱۰ رفرفه

عبور امیرالمؤمنین علیه السلام بر مردی و گفتار او

نعمانی در غیبت[۱] خود خبر مفصّلی را روایت کرده که مختصرش آن است که؛ روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر مردی عبور فرمود، چون علی را دیدار کرد، گفت: **ما مَثَل محمّد صلی الله علیه و آله إلاّ كمَثَل نخلة أنبتت في كباة**؛ یعنی، نیست مَثَل محمد مگر مَثَل درخت خرمایی که در خاکروبه روییده باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام سخن او را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیده، آن حضرت در خشم شده از خانه بیرون آمد و شرحی مبسوط در فضیلت عشیرت و اهل بیت خود و تقریع سرزنش کنندگان بیان فرمود؛ از جمله فرمود:

«نظر الله إلى أهل الأرض نظرة و اختارني منهم، ثمّ نظر نظرة فاختار عليّاً أخي و وزيري و وارثي و وصيّي و خليفتي في أُمّتي... -إلى قوله صلی الله علیه و آله - ثمّ إنّ الله نظر نظرة ثالثة فاختار من أهل بيتي بعدي و هم خيار امّتي أحد عشر إماماً بعد أخي واحداً بعد واحد، كلّما هلك واحد، قام واحد؛ مثلهم في أهل بيتي كمثل نجوم السّماء، كلّما غاب نجم طلع نجمها.

إنّهم هداة مهديّون و لا يضرّهم كيد من كادهم و لاخذلان من خذلهم، بل يغيّر الله بذلك من كادهم و خذلهم؛ هم حجج الله في أرضه و شهدائه على خلقه؛ من أطاعهم فقد أطاع الله ومن عصاهم عصى الله؛ هم مع القرآن و القرآن معهم، لايفارقهم و لايفارقونه حتّى يردوا على حوضي.

أوّل الأئمّة، عليّ خيرهم، ثمّ ابني حسن، ثمّ ابني حسين، ثمّ تسعة من ولد

---

۱. الغيبة، ص ۸۴ـ۸۲.

الحسین علیه السلام و ذکر الحدیث بطوله.»

و ایضاً نعمانی در غیبت،[1] از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که علی علیه السلام در حدیث مفصّلی به طلحه فرمود:

آن زمان که مهاجر و انصار به مناقب و مفاخر خود مفاخرت می‌نمودند، ای طلحه! آیا تو در آن زمان رسول خدا را مشاهده نکردی که کتف طلبید تا در آن چیزی بنویسد که بعد از آن امّت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ پس صاحب تو گفت: رسول خدا هذیان می‌گوید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خشم شده و اندیشهٔ خود را به واسطهٔ جسارت آن بدپیشه ترک فرمود؟

شنیدن طلحه کلماتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

طلحه گفت: آری! آن‌چه راگفتی، خود مشاهده کردم.

امیر المؤمنین علیه السلام گفت: چون شما از پیش آن حضرت بیرون شدید، به من خبر داد به آن‌چه اراده فرمود بنویسد و بر آن عامّهٔ مسلمین را شاهد گیرد؛ به درستی که جبرییل به آن حضرت خبر داده بود که در علم خدا، گذشته که امّت او به زودی مختلف و متفرّق شوند.

آن‌گاه صحیفه‌ای طلبید. پس بر من املا فرمود آن‌چه را خواست در کتف نگارش دهد و بر آن، سه کس راگواه گرفت که سلمان و ابوذر و مقداد باشند و کسانی را نام برد که امامان هدایتند و اهل ایمان را تا روز قیامت به فرمان برداری آنان فرمان داده. پس مرا اوّل ایشان نام برد، بعد، پسرم حسن، آن‌گاه پسرم حسین، بعد، نه نفر از فرزندان این پسرم حسین.

پس حضرت به ابوذر و مقداد فرمود: آیا چنین نیست؟

گفتند: آری! ما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهیم به آن‌چه تو فرمودی.

طلحه گفت: سوگند به خدا، من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: **ما أقلّت الغبراء و لا أظلّت الخضراء ذا لهجة أصدق و لا أبرّ من أبي‌ذر**؛ زمین برنداشته و آسمان سایه نیفکنده برای صاحب زبانی که راست گفتارتر و نیکوتر از ابوذر باشد و

۱. الغیبة، صص ۸۲ ـ ۸۱

من گواهی دهم که ابوذر و مقداد گواهی ندادند مگر به حق و تو از آن دو راست گفتارتر و نیکو کردارتری.

[روایت عبدالله بن عباس از رسول خدا(ص)]

۱۱ رفرفه

در کفایة الاثر [۱] از عبدالله بن عبّاس روایت شده؛ گفت: بر پیغمبر ﷺ داخل شدم، حسن علیه‌السلام بر دوش و حسین بر زانوی آن حضرت نشسته بودند و رسول خدا ﷺ آن دو را همی می‌بوسید و می‌فرمود: «**اللّهمّ وآل من والاهما و عاد من عاداهما.**»

بعد از آن فرمود: ای پسر عبّاس! گویا با فرزندم حسین هستم در حالی که محاسن او از خونش خضاب شده. مردم را می‌خواند، کسی جوابش نگوید و طلب یاری کند، کسی یاریش نکند.

عرض کردم: ای رسول خدای! کیست که چنان گناه بزرگی مرتکب شود؟

فرمود: شرار امّت من. چیست برای آنان؟ خدا شفاعت مرا به آنان نرساناد!

بعد از آن فرمود: ای پسر عبّاس! «**من زاره عارفاً بحقّه، کتب له ألف حجّة و ألف عمرة. ألا! و من زاره عارفاً بحقّه، فکأنّما قد زارني و من زارني، فکأنّما قد زار الله و حقّ الزّائر علی الله أن لا یعذّبه بالنّار، و إنّ الإجابة تحت قبّته و الشفاء في تربته و الأئمّة من ولده.**»

هرکس حسین را زیارت کند در حالی که حقّ او را بشناسد، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته شود. آگاه باشید! هرکس حسین را زیارت کند، پس چنان است که مرا زیارت کرده و هرکس مرا زیارت کند، چنان است که خدا را زیارت کرده.

و حقّ زائر بر خدا آن است که او را به آتش، عذاب نفرماید. به درستی که اجابت دعا در زیر قبّهٔ حسین علیه‌السلام و شفای از بیماری‌ها، تربت حسین است و امامان از فرزندان حسین می‌باشند.

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۸ ـ ۱۶.

عرض کردم: یا رسول الله! چند نفر امام بعد از تو خواهند بود؟

فرمود: به شمارهٔ حواری عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسراییل.

عرض کردم: آن‌ها چند نفر بودند؟

فرمود: دوازده تن بودند و امام‌های بعد از من نیز، دوازده کس باشند:

«اوّلهم علي بن ابيطالب و بعده سبطاي الحسن و الحسين، فإذا انقضى الحسين، فابنه علي، فإذا مضى علي، فابنه محمّد، فإذا انقضى محمد، فابنه جعفر، فإذا انقضى جعفر، فابنه موسى، فإذا انقضى موسى، فابنه علي، فإذا انقضى علي، فابنه محمّد، فإذا انقضى محمّد، فابنه على، فاذا انقضى علي، فابنه الحسن، فإذا انقضى الحسن، فابنه الحجّة.

قال ابن عبّاس: فقلت يا رسول الله! أسامي ما أسمع بهم قطّ.

قال لي: يا ابن عبّاس! هم الأئمة بعدي و إن قهروا، اُمناء معصومون نجباء أخيار. يا ابن عبّاس! من أتى يوم القيامة عارفاً بحقّهم، أخذت بيده، فاُدخله الجنّة.»

نخستین کس از امامان، علی بن ابی‌طالب و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین است، چون حسین از دنیا بگذرد، پس پسر او علی، امام است، چون علی دار فانی را بدرود کند، پسرش محمد، امام خواهد بود. چون محمد زندگانی‌اش تمام شود، پسرش جعفر است، چون جعفر، عمرش سپری شود، پسرش موسی، امام است، چون موسی دنیا را وداع نماید، پسرش علی است، چون زندگانی علی به سر رسد، امامت پسرش محمد است، چون محمد به دار آخرت سفر کند امام، فرزندش علی است. پس از علی، فرزندش حسن است و چون حسن از دنیا بگذرد، امام، پسرش حجّت علیه السلام است.

ابن عبّاس گوید: پس عرض کردم: ای رسول خدا! این نام‌ها را هرگز نشنیده بودم.

فرمود: ای پسر عبّاس! آنان امامان بعد از من‌اند؛ هرچند مقهور شوند، امین‌های خدا و معصومین از خطا و گناه و نجیب‌های برگزیده‌اند.

ای پسر عبّاس! هر کس روز قیامت بیاید در حالی که به حقّ ایشان شناسا باشد، دست او را بگیرم، پس داخل بهشتش گردانم...، تا آخر خبر.

[روایت ابن عباس قبل از مرگ]

۱۲ رفرفه

کلمات ابن عباس در حال احتضار

در کفایة الاثر [۱] از عطا روایت نموده؛ گفت: در طایف بر عبداللّه بن عبّاس داخل شدیم در مرض موت او؛ ما به اندازهٔ سی نفر از شیوخ طایف بودیم و او در نهایت ناتوانی بود، پس به وی سلام کرده، نشستیم.

به من گفت: این قوم، چه کسانی باشند؟

گفتم: ای سیّد من! این‌ها شیوخ این بلدند؛ از جمله ایشان، عبدالله بن سلمة بن حصرم طایفی و عمارة بن أبی الأعلج و ثابت بن مالک است. سپس یک یک را برای او شمردم.

آن‌گاه آن جماعت پیش رفتند و گفتند: ای پسر عمّ رسول خدا! به درستی که تو رسول خدا را دیده‌ای و از آن حضرت بسی حدیث شنیده‌ای، پس از اختلاف این امّت به ما خبر بده! قومی علی را بر غیر او مقدّم دارند و قومی او را در مرتبهٔ چهارم گذارند.

گفت: ابن عبّاس از شدّت اندوه، آه از دل برکشیده و گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

«عليّ مع الحقّ و الحقّ معه و هو الإمام و الخليفة بعدي؛ فمن تمسّك به فاز و من تخلّف عنه ضلّ و غوى. يلي تكفيني و غسلي و يقضي ديني و أبو سبطيّ الحسن و الحسين، و من صلب الحسين تخرج الأئمّة التسعة و منّا مهديّ هذه الأئمّة.»

علی با حق است و حق با علی است و او بعد از من، امام و جانشین من است؛ پس هرکس به او چنگ زند فایز گردد و هرکس از او تخلّف کند، گمراه شود. او انجام دهندهٔ تکفین و تغسیل من و اداکنندهٔ دین من و پدر دو سبط من حسن و حسین است. امام‌های نه گانه از صلب حسین بیرون می‌آید و مهدی این امّت، از ماست.

پس عبدالله بن سلمه گفت: ای پسر عمّ رسول خدا! چرا از پیش، حق را به ما نشناسانیدی؟

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۲ ـ ۲۰.

گفت: به خدا سوگند أدّيت ماسمعت وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّـاصِحِينَ، آن‌چه را شنیده بودم ادا کردم و به شما پند گفتم، ولکن شما پندگویان را دوست ندارید.

ثمّ قال: اتّقوا الله عبادالله! تقاة من اعتبر تمهيداً و اتّقى في وجل وكمش في مهل و رغب في طلب و رهب في رهب. فاعملوا لآخرتكم قبل حلول آجالكم و تمسّكوا بالعروة الوثقى من عترة نبيّكم؛ فإنّي سمعته يقول: من تمسّك بعترتي من بعدي، كان من الفائزين.

بعد از آن گفت: ای بندگان خدا! خدا را بپرهیزید! چون پرهیز آن کس که برای تهیّهٔ سفر آخرت چشم عبرت بگشاید، در حـالت خـوف و وحشت بـپرهیزد، در حـالت فرصت و مهلت شتاب گیرد، به ثواب خدا در حال طلب آن رغبت نماید و از عذاب او در حال خوف و بیم بترسد؛ یعنی چون در خود خوف مشاهده کرد، ایمن نباشد، بلکه با خوف نیز خایف باشد.

پس برای آخرت خود عمل کنید پیش از آن‌که زمان مرگ شما فرا رسد و به عترت پیغمبر خود چنگ زنید که ایشانند عروهٔ وثقی؛ چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم کـه می‌فرمود: هرکس به عترت من چنگ زند، از فائزین می‌باشد.

آن‌گاه ابن عبّاس سخت بگریست؛ قوم به او گفتند: آیا با آن مکانت که برای تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، گریه کنی؟!

«فقال لي: يا عطا! إنّما أبكي لخصلتين؛ هول المطلع و فراق الأحبّة.»

سپس قوم پراکنده شدند؛ به من گفت: ای عطا! دست مرا گرفته و به صـحن خـانه تحویل کن! من و سعید دست او را گرفته به صحن خانه آوردیم.

آن‌گاه دست خویش به آسمان برداشت و گفت: «اللّهمّ إنّي أتقرّب إليك بمحمّد و آل محمّد، اللّهمّ إنّي أتقرّب إليك بولاية الشيخ علي بن ابيطالب»؛ مکرّر این کلمات را گفت تا این که به زمین افتاد. زمانی صبر کرده، بعد او را برگرفتیم ،«فإذا هو مـيّت، رحمة الله عليه؛» دیدیم دار فانی را بدرود گفته و به جهان جاویدان شتافته است.

[روایت حضرت رسول هنگام رحلت]

۱۲ رفرفه

در کفایة الاثر [۱] از ابی‌ذر غفاری روایت نموده که گفت: بر رسول خدا داخل شدم، در مرض موت آن حضرت که فرمودند: فاطمه را بیاور! آگاهی‌اش داده، خدمت پدر شتافت. چون رسول‌خدا را دید، بر وی افتاده و همی گریست.

رسول خدا نیز گریان شد، او را به خود چسبانید و فرمود: ای فاطمه! پدرت فدایت باد! گریه مکن؛ چون تو اوّل کسی باشی که به من ملحق شوی در حالی که به تو ستم کرده‌اند و حقّ تو را غصب نموده‌اند. زود است که بعد از من، دشمنی منافقین، هویدا شود و جلباب دین، کهنگی گیرد و تو نخستین کس باشی که نزد حوض بر من وارد شوی.

گفت: ای پدر! کجا دیدارت کنم؟

فرمود: نزد حوض، در حالی که پیروان و دوستان تو را سقایت و دشمنانت را طرد نمایم.

گفت: اگر آن‌جا دیدار نکنم؟

فرمود: نزد میزان مرا دیدار کنی.

عرض کرد: اگر آن جا تو را نبینم؟

فرمود: نزد صراط مرا ببینی که گویم: سلّم سلّم شیعة علي.

ابوذر گوید: دل فاطمه آرام گرفت؛ آن‌گاه رسول خدا به من روی آورده، فرمود:

«یا أباذر! إنّها بضعة منّي؛ من آذاها، فقد آذاني. ألا إنّها سیّدة نساء العالمین و بعلها سیّد الوصیّین وابنیها الحسن و الحسین، سیّدا شباب أهل الجنّة و إنّهما إمامان قاما أو قعدا و أبوهما خیر منهما و سوف یخرج من صلب الحسین، تسعة من الائمّة قوّامون بالقسط و منّا مهدي هذه الأمّة.

قال: قلت: یا رسول الله! فکم الأئمّة بعدك؟

قال: عدد نقباء بني إسرائیل.»

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۸ ـ ۳۶.

ای ابوذر !به درستی که فاطمه پارهٔ تن من است؛ هر کس او را آزار کند، مرا آزار کرده. آگاه باشید! به درستی که فاطمه ﷺ، سیّدهٔ زنان عالمیان و شوهرش، سیّد همهٔ اوصیاست و دو پسرش،ق حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. به درستی که آن دو امامند؛ خواه برخیزند یا بنشینند - یعنی خواه قیام به امر کنند، یا حقّ آن‌ها را غصب نموده، در خانه بنشینند - و پدرشان از آن‌ها بهتر است. زود است که از صلب حسین، نه امام بیرون آید که تمامی آن‌ها قائم به قسط باشند و **مهدی** این امّت از ماست.

ابوذر گوید: عرض کردم: یا رسول الله! شمارهٔ امامان بعد از تو چند است؟

فرمود: به شمارهٔ نقیب‌های بنی اسراییل است.

[روایت دیگری در مرض موت رسول خدا]

۱۴ رفرفه

ایضاً در کفایة الاثر [۱] از جابر بن عبدالله انصاری ﷺ روایت نموده که گفت: در مرض موت رسول خدا، فاطمه ﷺ به بالین آن حضرت نشسته بود، پس چنان گریست که صوت آن مخدّره، بلند گشت، آن‌گاه رسول خدا ﷺ به او نگریسته، فرمود: «**حبيبتي فاطمة! الّذي يبكيك؟ قالت: أخشي الضّيعة بعدك.**»

پیامبر فرمود: ای حبیبهٔ من! گریه مکن! ما اهل بیتی هستیم که خداوند، هفت چیز به ما مرحمت فرموده که به هیچ‌کس پیش از ما، مرحمت نفرموده و به هیچ کس بعد از ما هم، مرحمت نمی‌فرماید.

«**منّا خاتم النبيّين و أحبّ المخلوقين إلى الله عزّوجلّ و هو أنا أبوك و وصيّنا خير الأوصياء و أحبّهم و هو بعلك و شهيدنا خيرالشّهداء و أحبّهم إلى الله و هو عمّك و منّا من له جناحان في الجنّة يطير بهما مع الملائكة و هو ابن عمّك و منّا سبطا هذه الأمّة و هما ابناك، الحسن و الحسين. سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعة من**

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۶۵ - ۶۲.

الأئمّة أُمناء معصومون، و منّامهدي هذه الأمّة.

إذا صارت الدّنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطّعت السّبل و أغار بعضهم على بعض، فلاكبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقّر كبيراً.

فيبعث الله عزّوجلّ عند ذلك مهديّنا، التّاسع من صلب الحسين؛ يفتح حصون الضّلالة و قلوباً غفّلاً. يقوم بالدّين في آخر الزمان، كما قمت به في أوّل الزمان و يملأ الأرض عدلاً، كما ملئت جوراً.

يا فاطمة! لا تحزني و لا تبكي؛ فإنّ الله أرحم منّي بك و رؤف عليك منّي و ذلك لمكانك منّي و موضعك من قلبي و زوّجك الله زوجاً هو أشرف أهل بيتك حسباً و أكرمهم منصباً و أرحمهم بالرّعيّة و أعدلهم بالسّويّه و أبصرهم بالقضيّة.

و قد سألت ربّي عزّ و جلّ أن تكوني أوّل من يلحقني من أهل بيتي. ألا إنّك بضعة منّي! فمن آذاك، فقد آذاني.

قال جابر: فلمّا قبض رسول الله دخل إليها رجلان من الصّحابة فقالا لها: كيف أصبحت يا بنت رسول الله؟

قالت: اصدقاني! هل سمعتما من رسول‌الله: «فاطمة بضعة منّي فمن آذاها، فقد آذاني»؟ قالا: نعم! والله لقد سمعنا ذلك منه.

فرفعت يديها إلى السّماء و قالت: اللّهمّ إنّي أُشهدك أنّهما قد آذاني و غصبا حقّي. ثمّ أعرضت عنهما، فلم تكلّمهما بعد ذلك و عاشت بعد أبيها خمسة و سبعين يوماً».

یعنی، خاتم همهٔ پیغمبران و محبوب‌ترین آن‌ها به سوی خدای تعالی از ماست... کسی که برای او دو بال است و در بهشت با ملایکه پرواز می‌کند، او پسر عمّ تو می‌باشد و دو سبط این امّت از ماست که آنان دو پسر تو، حسن و حسین باشند. زود است که خداوند، نه تن امام از صلب حسین بیرون آرد که تمامی آن‌ها امین و معصومند و مهدی این امّت از ماست.

چون دنیا آشفته و درهم برهم شود، فتنه‌های پی در پی ظهور یابد، راه‌ها بریده

گردد، بعضی از مردم بر بعضی دیگر غارت برند، نه کبیر بر صغیر رحم کند و نه صغیر بر کبیر وقری نهد.

پس خدای عزّ وجلّ در آن زمان مهدی ما را برانگیزاند که نهمین از صلب حسین است؛ حصارهای گمراهی و دل‌های غافل را می‌گشاید. در زمان آخرین به امر دین و اعلاء کلمهٔ حق قیام می‌کند، چنان‌چه من در زمان اوّل قیام کردم در زمان اوّل - یعنی به درجهٔ رسوم، هدایت، منطمس و رایات ضلالت، مرتفع شود، حقّ مضمحل و باطل رونق گیرد،/غربت اسلام در انجام چون آغاز شده و مفادّ بدأ الإسلام غریباً و سیعود غریباً به مقام ظهور رسد - و زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌چه از جور پر شده باشد.

ای فاطمه! غمناک مباش و گریه مکن؛ چرا که خدا به واسطهٔ مکاناتی که نزد من و محلّی که در دل من داری، از من بر تو مهربان‌تر است.

خدا تو را به همسری داده برای آن کس که در حسب، اشرف اهل بیت تو، در منصب، گرامی‌ترین آن‌ها، نسبت به رعیّت، مهربان‌ترین آن‌ها و در برابر داشتنِ بندگان خدا، عادل‌ترین آن‌ها و در احکام الهیّه، بیناترین آنها است.

و از خدای خود خواسته‌ام تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که به من لحوق یابی. آگاه باش ای فاطمه! به درستی که تو پارهٔ تن منی؛ پس هرکس تو را آزار کند، مرا آزار کرده است.

جابر گوید: چون رسول خدا از دنیا رفت، دو نفر صحابه، خدمت فاطمه آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا، چگونه شب را به صبح رساندی؟!

فرمود: به من راست گویید! آیا شما از پدرم شنیدید که فرمود: «فاطمه پارهٔ تن من است؛ پس هرکس او را اذیّت نماید، مرا اذیّت نموده».

گفتند: آری! سوگند به خدا، ما خود آن‌چه را گفتی، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدیم.

پس فاطمه، دست خود را به جانب آسمان برداشته، عرض کرد: خدایا! تو را شاهد می‌گیرم که این دو نفر مرا آزار نمودند و حقّم را غصب کردند.

۳۶۵

سپس از آن‌ها اعراض فرمود و دیگر با آن‌ها سخن نگفت. بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زندگانی نمود تا آن‌که خدا او را به پدرش رسانید.

[روایت جابر بن عبدالله از رسول خدا]

۱۵ رفرفه

روایت مرویه‌ای از جابر بن عبدالله

در کفایة الاثر[۱] از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: در خانهٔ امّ‌سلمه خدمت رسول خدا ﷺ بودم که خدا آیهٔ **انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** را نازل فرمود؛ پس پیغمبر ﷺ حسن و حسین و فاطمه ﷺ را خواند و پیش روی خود نشاند و نیز علی ﷺ را خواند و او را پشت سر خود نشاند و قال:

«اللّهمّ هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيراً.»

امّ‌سلمه عرض کرد: ای رسول خدای! من هم با اهل بیت تو در فضیلت طهارت خواهم بود؟

قال: **«انت علی خیر»**؛ فرمود: تو بر خیر و نیکویی باشی.

جابر گوید: من عرض کردم: یا رسول الله! هر آینه خدا این عترت طاهره و ذرّیّهٔ مبارکه را نیک گرامی داشته به بردن پلیدی از ایشان؟

«قال: يا جابر! لأنّهم عترتي من لحمي و دمي، فأخي سيّد الأوصياء وابناي خير الأسباط و ابنتي سيّدة النّسوان و منّا المهدي.

قلتُ: يا رسول الله! و مَنِ المهدى؟

قال: تسعة من صلب الحسين، أئمّة أبرا و التاسع، قائمهم؛ يملأ الأرض قسطاً و عدلاً، يقاتل على التّأويل كما قاتلت على التّنزيل».

یعنی، فرمود: ای جابر! این عنایت الهی دربارهٔ ایشان، برای این است که آنان عترت من و از گوشت و خون من هستند، پس برادرم، سیّد اوصیا و دو پسرم، بهترین اسباط و

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۶۶.

دخترم، سیّدهٔ زنان است و مهدی از ماست.

عرض کردم: مهدی کیست؟

فرمود: نه نفر از صلب حسین، امامان نیکو باشند و نهمین، قائم ایشان است که زمین را پر از عدل و داد کند و بر تأویل قتال فرماید، چنان‌چه من بر تنزیل قتال کردم.

و در بشارة الظّهور بعد از نقل این حدیث گفته:

اقول: معنی این کلمه این است که آن حضرت با کسانی جنگ کند که در ظاهر، دعوی اسلام می‌نمایند و خود را اهل قرآن می‌دانند لکن حقیقت اسلام و قرآن را که وجود مبارک امام است، تصدیق نکنند و با وی جنگ کنند؛ چون ناکثین و قاسطین و مارقین در عصر امیر المؤمنین علیه السلام، چنان‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفّار و مشرکین که منکر نزول قرآن بودند، جنگ فرمود.

[روایت ابوهریره از رسول خدا(ص)]

۱۶ رفرفه

در کفایة الاثر[1] به سند خود از ابوهریره روایت نموده که گفت: من، ابوبکر، عمر، فضل بن عبّاس، زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. ناگاه حسین بن علی علیه السلام در آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در برگرفت و ببوسید، آن‌گاه فرمود:

«**حزّقه حزّقه ترقّ عین بقّة**» و دهان خویش بر دهان حسین گذاشت و گفت:

ای خدا! من حسین را دوست می‌دارم، پس تو او را و هر که او را دوست دارد، دوست بدار!

«**یا حسین! أنت الإمام بن الإمام أبوالأئمّة؛ تسعة من ولدك أئمّة أبرار**». سپس به حسین فرمود: تو امام، پسر امام و پدر امامان هستی؛ نه نفر از فرزندان تو، امامان نیکو باشند.

پس عبدالله مسعود عرض کرد: آن امامان که فرمودی در صلب حسین می‌باشند،

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۸۵ ـ ۸۱

چه کسانی هستند؟

رسول خدا ﷺ سر به زیر افکنده، آن‌گاه سر مبارک برداشته و فرمود: **«یا عبدالله! سألت عظیماً.»** ای عبدالله! از امر بزرگی پرسش نمودی لکن من به تو خبر دهم.

به درستی که خدا از صلب این پسرم ـ و دست مبارک بر شانهٔ حسین نهاد ـ فرزند با برکتی بیرون می‌آورد که هم‌نام جدّش علی است و عابد و نور زهّاد نامیده می‌شود و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آورد که نامش، نام من و شبیه‌ترین مردم به من است، علم را می‌شکافد شکافتنی، به حق گویا شود و به صواب امر کند و از صلب او کلمهٔ حق و لسان صدق را بیرون آرد.

ابن مسعود عرض کرد: اسم او چیست؟

فرمود: جعفر گفته می‌شود، صادق در گفتار و کردار است؛ طعن زنندهٔ بر او، چون طعن زنندهٔ بر من و ردّکنندهٔ بر او، چون ردّکنندهٔ بر من است.

چون کلام رسول خدا ﷺ به این‌جا رسید، حسّان بن ثابت وارد شده، اشعاری را که در مدح حضرت رسالت پناه ﷺ پرداخته بود، خواند و حدیث منقطع شد.

چون فردا صبح شد، رسول خدا ﷺ با ما نماز خوانده، داخل خانهٔ عایشه شد. من و علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله عبّاس نیز با آن حضرت داخل شدیم. از شیوهٔ مرضیّهٔ آن حضرت این بود که چون می‌پرسیدی، جواب می‌فرمود، وگرنه خود، سخن آغاز می‌نمود.

من عرض کردم پدر و مادرم به فدایت! آیا مرا به باقی خلفا از صلب حسین علیه السلام آگهی ندهی؟

فرمود: آری، ای ابوهریره! خدا از صلب جعفر، مولود پاکیزهٔ اسمر اللّون یعنی گندمگون چهار شانه‌ای را بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران است.

ابن عبّاس عرض کرد: بعد از او که خواهد بود؟

فرمود: از صلب موسی، پسرش علی بیرون آید که رضا خوانده شود؛ او موضع علم و معدن حلم است.

«ثمّ قال: بأبي المقتول في أرض الغربة».

آن‌گاه فرمود: پدرم فدای او که در زمین غربت کشته می‌شود!

و از صلب علی، پسرش محمد محمود بیرون آید که پاکیزه‌ترین و نیکوترین مردم در خَلق و خُلق است از صلب محمد، پسرش علی بیرون آید که طاهرالنّسب و صادق اللّهجه است.

«و يخرج من صلب علي، الحسن الميمون التّقي الطّاهر النّاطق عن الله و أبوحجّة الله و يخرج الله من صلب الحسن عليه السلام قائمنا أهل البيت؛ يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. له: هيبة موسى و حكم داود و بهاء عيسى. ثمّ تلا صلى الله عليه و آله ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.»[1]

و از صلب علی، حسن بیرون آید که با میمنت و پاکیزه و گویا از جانب خدا و پدر حجّت خداست، و خدا از صلب حسن، قائم ما اهل بیت را بیرون آرد که زمین را از عدل و داد پر گرداند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد؛ برای او، هیبت موسی حکم داود و بهای عیسی است.

بعد این آیه را ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ...﴾، تلاوت فرمود، یعنی: ذرّیّه‌ای که بعضی از بعض دیگر تولّد یابد و خدا شنوا و دانا است.

ابوهریره گوید: علی بن ابی طالب عليه السلام به عرض رسانید: پدر و مادرم فدایت باد، یا رسول الله! آنانی که نامشان را ذکر فرمودی، چه کسانی هستند؟

«قال: يا علي! اسامي الأوصياء من بعدك و العترة الطّاهرة و الذرّيّة المباركة.»

فرمود: یا علی! این نام‌های اوصیای بعد از تو و عترت طاهره و ذرّیّهٔ با برکت من است.

آن‌گاه فرمود: سوگند به آن کس که جان محمد در دست قدرت او است! اگر مردی دو هزار سال میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند، بعد از آن نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت ایشان باشد؛ خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند،

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیه ۲۴.

هر که می‌خواهد باشد.

ابوعلی محمد بن همام که یکی از راویان این خبر شریف است گفته: از ابوهریره نهایت عجب است که خود این گونه اخبار را روایت کند، آن‌گاه فضایل اهل بیت را انکار ورزد.

[روایت رسول خدا در بعضی از غزوات]

۱۷ زفرفه

روایت مروزه‌ای از جانب عمّار یاسر

در کفایة الاثر [۱] و غیبت فضل بن شاذان به اندک اختلاف و اللّفظ للأوّل از عمّار یاسر، روایت نموده‌اند که گفت: در بعض غزوات در رکاب رسول خدا ﷺ بودم، علی ﷺ در آن جنگ، علمدار آن راکشت، انبوه دشمن را پراکنده فرمود و عمرو بن عبدالله حجمی و شیبة بن نافع را به درک فرستاد.

من خدمت رسول خدا ﷺ آمدم و عرض کردم: امروز علی ﷺ در راه خدا، حقّ جهاد راگذاشت.

حضرت فرمود: برای این است که او از من است و من از او هستم. به درستی که او وارث علم، قاضی دین، منجز وعدهٔ من و خلیفهٔ بعد از من است؛ اگر علی نبود، بعد از من مؤمنین خالص شناخته نمی‌شدند. جنگ با علی، جنگ با من است؛ سلم با علی، سلم با من و سلم با من، سلم خداست.

«ألا إنّه ابوسبطيّ و الأئمّة بعدي من صلبه؛ يخرج الله تعالى الأئمّة الرّاشدين و منهم مهدي هذه الأمّة.

فقلت: بأبي أنت و أُمّي يا رسول الله! ما هذا المهدي؟

قال: يا عمّار! انّ الله تبارك و تعالى عهد أليّ أنّه يخرج من صلب الحسين، أئمّة تسعة و التّاسع من ولده، يغيب عنهم و ذلك قوله عزّ وجلّ: قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غوراً، فمن يأتيكم بماء معين؟ يكون له غيبة طويلة يرجع عنها قوم و يثبت

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۰.

عليها آخرون.

فإذا كان في آخر الزّمان، يخرج فيملأ الدّنيا قسطاً و عدلاً و يقاتل على التّأويل، كما قاتلت على التنزيل و هو سميّي و أشبه النّاس بي.

يا عمّار! سيكون بعدي فتنة، فاذا كان ذلك، فاتبّع عليّاً و حزبه! فإنّه مع الحقّ و الحقّ معه. يا عمّار! إنّك ستقاتل بعدي مع عليّ صنفين النّاكثين و القاسطين تقتلك الفئة الباغية.

قلتُ: يا رسول الله! أليس ذلك على رضى الله و رضاك؟!

قال: نعم! على رضى الله و رضاي و يكون آخر زادك شربة من لبن تشربه. فلمّا كان يوم صفّين...، الخ.»

آگاه باشيد به درستى كه على، پدر دو سبط من و امامان بعد از من است؛ خداى تعالى از صلب او امامانى بيرون آرد كه به راه حق روند و از جملهٔ آن‌ها مهدى اين امّت است.

عرض كردم: پدر و مادرم فدايت اى رسول خدا! اين مهدى كيست؟

فرمود: اى عمّار! به درستى كه خداى تعالى به من خبر داده از صلب حسين، امامان نه گانه را بيرون آرد و نهمين فرزندان او از مردم غيبت اختيار كند، اين معنى قول خداى عزّ وجلّ است كه مى‌فرمايد: اى محمد! به مردم بگو مرا خبر دهيد؛ اگر آب شما به زمين فرو رود، كيست كه براى شما آب روان بياورد؟

مراد خداى تعالى آن‌كه است اگر امام شما كه چون آب، مايهٔ حيات روحانيّهٔ شماست پنهان شود، جز خدا كيست كه او را آشكار گرداند؟! براى مهدى غيبتى دراز مى‌باشد كه به سبب آن، گروهى از قول به امامت او برگردند و گروه ديگر ثابت و پايدار شوند.

چون دورهٔ آخر الزّمان آيد، خروج فرمايد؛ دنيا را پر از عدل و داد نمايد و بر تأويل جنگ كند، چنان‌كه من بر تنزيل جنگ كردم. او هم‌نام من و شبيه‌ترين مردم به من است.

ای عمّار! زود باشد که بعد از من، فتنه‌ای بزرگ پدید آید، چون چنان شد، از علی و حزب او پیروی نما! چرا که علی با حق و حق با علی است. ای عمّار! به درستی که زود باشد که تو در رکاب علی‌ؑ با دو صنف که نا کثین و قاسطین باشند، قتال کنی و گروه جفا کار تو را بکشند.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کشته شدن من به خشنودی خدا و خشنودی تو خواهد بود؟ فرمود: آری! و آخرین توشهٔ تو از دنیا، شربتی شیر می‌باشد که خواهی آشامید... تا آخر حدیث.

اقول: در روایت غیبت فضل بن شاذان به اسامی ائمّهٔ اثناعشرؑ تصریح شده است.

[روایت محمد حنفیّه از امیر مؤمنان(ع)]

۱۸ رفرفه

ایضاً در کفایة الاثر[۱] از محمد حنفیّه روایت کرده که گفت: امیر المؤمنینؑ فرمود: از رسول خداؐ شنیدم که می‌فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: هر آینه البتّه عذاب کنم هر رعیّتی که به طاعت آن امام که از جانب من نباشد، منقاد شود؛ هر چند آن رعیّت، خود نیکو باشد و هر آینه البته رحم کنم به هر رعیّتی که به طاعت امام عادلی که از طرف من منصوب باشد، منقاد گردد؛ هر چند آن رعیّت، خود نیکو نباشد، این در صورتی است که از روی خوف و تقیّه نباشد.

بعد از آن فرمود: یا علی! جنگ با تو، جنگ با من است و آشتی با تو، آشتی با من است. تو پدر دو سبط من و شوهر دختر من هستی و امامان پاکیزه شده از ذریّهٔ تو است.

«فأنا سیّد الأنبیاء و أنت سیّد الأوصیاء و أنا و أنت من شجرة واحد و لولانا لم یخلق الله الجنّة و لا النار و لا الأنبیاء و لا الملائکة.

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۵۹ ـ ۱۵۷.

قال: قلتُ: يا رسول الله! فنحن أفضل أم الملائكة؟

قال: يا على! نحن خير خليقة الله على بسيط الأرض و خير من الملائكة المقرّبين و كيف لا نكون خيراً منهم و قد سبقناهم إلى معرفة اللّه و توحيده؟! فينا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهتدوا السّبيل إلى معرفة الله.

يا على! أنت منّي و أنا منك و أنت أخي و وزيري. فإذا متُّ، ظهرت لك ضغائن في صدور قوم و ستكون بعدي فتنة صمّاء صليم، يسقط فيها كلّ وليجة و بطانة و ذلك عند فقدان شيعتك، الخامس من ولد، السّابع من ولدك؛ تحزن لفقده أهل الأرض و السّماء و كم من مؤمن و مؤمنة متأسّف متلهّف، حيران عند فقده.

ثمّ أطرق مليّاً ثمّ رفع رأسه فقال: بأبى أنت و أُمّي سميّي و شبيهي و شبيه موسى بن عمران! عليه جيوب النّور ـ أو قال: جلابيب النّور ـ يتوقّد من شعاع القدس. كأنّي بهم، آيس، ما كانوا نودى بنداء يسمعه من البعد كما يسمعه من القرب، يكون رحمة على المؤمنين و عذاباً على المنافقين.

قلت: و ما ذلك النّداء؟

قال: ثلاثة أصوات في رجب؛ أوّلها ألا لعنة الله على القوم الظّالمين و الثّانى أزفة الأزقة و الثّالث يرون بدناً بارزاً مع قرن الشّمس ينادي ألا إنّ الله قد بعث فلان بن فلان حتّى ينسبه إلى عليّ، فيه هلاك الظّالمين، فعند ذلك يأتي الفرج و يشفي الله صدورهم و يذهب غيظ قلوبهم. قلت: يا رسول الله! فكم يكون بعدي من الأئمّة. قال: بعد الحسين، تسعة و التّاسع، قائمهم.»

پس منم سيّد انبيا و تويى سيّد اوصياء. من و تو از يک درخت هستيم، اگر ما نبوديم، خداوند بهشت و جهنّم و پيغمبران و ملايكه را نمى‌آفريد.

على فرمود: عرض كردم: پس ما برتريم يا ملايكه؟

فرمود: يا على! ما بهترين آفريدگان خدا بر بسيط زمين باشيم و از ملايكهٔ مقرّبين هم بهتريم. چگونه بهتر از آن‌ها نباشيم و حال آن‌كه در معرفت خدا و يگانگى او از آنان پيشى گرفته‌ايم؟! آن‌ها به سبب ما خدا را شناختند، به سبب ما خدا او را پرستش

نمودند و به سبب ما راه شناسایی خدا را یافتند.

علی! تو از من و من از توام و برادر و وزیر من، تو هستی. چون من بمیرم، کینه‌هایی که در سینه‌های قومی نهان است، هویدا گردد و زود باشد که بعد از من امتحانی بزرگ و داهیه‌ای هولناک پدید شود، خواص مردم در آن فتنه بلغزند و از پای درآیند. ظهور آن فتنه هنگام کم نمودن پنجمی از اولاد هفتمین که از فرزندان تو باشند، برای شیعیان تو است؛ اهل زمین و آسمان، به جهت فقدان او غمناک شوند، و چه بسیار مرد و زن مؤمن که در زمان فقدان او قرین اسف و اندوه شده، همی سرگردان باشند.

بعد از این کلمات معجز آیات، رسول خدا ﷺ، زمانی سر مبارک به زیر انداخته، آن‌گاه سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای هم‌نام و هم‌مانند من و موسی بن عمران باد! جامه‌های نور که از شعاع قدس و انوار عظمت می‌درخشد، برای او است. گویا من با ایشان هستم. در آن حال که از فرج نومید شده‌اند، ندایی بلند شود که از دور می‌شنوند همان طور که از نزدیک می‌شنوند، آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

عرض کردم: آن ندا چیست؟

فرمود: سه صوت است که در ماه رجب پدید آید.

اوّل این است: «**أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى القومِ الظَّالِمِينَ**»؛ یعنی دوری از رحمت خدا بر ستمکاران ثابت و متحتّم است.

دوّم: أزفت الأزفة؛ یعنی امر نزدیک شونده، نزدیک شد که مراد ظهور حضرت مهدی ـ ارواحنا له الفداء ـ می‌باشد.

سوّم: بدنی را دیدار کنند که با قرص آفتاب هویدا گشته و همی ندا در دهد که ای اهل عالم! آگاه باشید! به درستی که خدای تعالی فلان پسر فلان را برانگیخت، نسب حضرت را برشمرد تا به علی رساند. در این ندا هلاکت ستمکاران است، پس در آن هنگام فرج فرا رسد و خدا سینه‌های مؤمنین و ستم دیدگان را که پر از جراحات اندوه است، شفا بخشد و خشم دل‌های آن‌ها را برطرف گرداند.

دیدار مردم بدنی را در قرص آفتاب

عرض کردم: یا رسول الله! بعد از من چند نفر امام باشند؟

فرمود: بعد از حسین، نه نفر و نهمین، قائم ایشان است.

[روایت امام حسن از رسول خدا]

۱۹ رفرفه

در کفایة الاثر[1] از حسن بن علی علیهما السلام روایت نموده؛ گفت: روزی حضرت رسول خدا برای ما خطبه خواند، پس از ثنا و ستایش خدای تعالی فرمود:

ای گروه مردم! گویا در همین اوان، دعوت خدا را اجابت کنم. به درستی که من میان شما دو چیز گران را می‌گذارم که کتاب خدا و عترت و اهل بیت من‌اند؛ مادامی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نگردید! پس از عترت من بیاموزید و آن‌ها را نیاموزید، چراکه آن‌ها از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نخواهد ماند؛ چه اگر خالی بماند، اهل خود را فرو می‌برد یا خود با اهلش فرو رود.[2]

«ثمّ قال: اللّهمّ إنّي أعلم أنّ العلم لا يبيد و لا ينقطع و أنّك لا تخلي أرضك من حجّة لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور، لكيلا يبطل حجّتك و لا يضلّ أوليائك بعد إذ هديتهم. اولئك الأقلّون عدداً، الأعظمون قدراً عندالله.

فلمّا نزل عن منبره، قلت: يا رسول الله! أما أنت الحجّة على الخلق كلّهم؟

قال: يا حسن! إنّ الله يقول: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[3] فأنا المنذر و علي، الهادي.

قلت: يا رسول الله! فقولك إنّ الأرض لا تخلوا من حجّة.؟

قال: نعم! هو الإمام و الحجّة بعدي و أنت الأمام و الحجّة بعده و الحسين هو الإمام و الحجّة بعدك.»

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۳.

۲. بنابر معنی دوم، فرو رفتن زمین، کنایه از عدم او است.

۳. سورة رعد، آیه ۷.

خلاصه آن‌که؛ رسول خداﷺ بعد از آن فرمایشات به درگاه خدای تعالی عرض کرد: ای خدا به درستی که من می‌دانم که علم نابود نشود و رشته‌اش گسیخته نگردد و این که تو زمین را از حجّت خود بر آفریدگانت خالی نگذاری؛ هر چند او ظاهر و غیر مطاع یا بیمناک و پنهان باشد، تا حجّت تو باطل نشود و دوستانت بعد از هدایت یافتن، گمراه نگردند. آنان که در روی زمین حجّت خدایند عددشان از سایر خلق کمتر و قدر و منزلتشان نزد خدای تعالی از تمامی آفریدگان بیشتر است.

چون از منبر فرود آمد، من عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجّت خدا بر تمامی خلق نیستی؟

فرمود: ای حسن! به درستی که خدای می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ این است و جز این نیست که تو ترساننده‌ای و برای هر قومی، راهنمایی است؛ پس منذر منم و هادی، علی است.

عرض کردم: یا رسول الله! فرمایش شما این بود که زمین از حجّت خالی نخواهد بود؟ فرمود: آری! بعد از من، علی امام و حجّت خداست و تویی حجّت و امام بعد از وی و حسین امام و حجّت بعد از تو است. هر آینه به تحقیق، خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صلب حسین فرزندی بیرون آید که نامش علی است و هم‌نام جدّش علی می‌باشد.

چون حسین از دنیا بگذرد، پسرش علی، به امر امامت قیام نماید و او حجّت و امام است و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آرد که هم‌نام من و شبیه‌ترین انام است. علم او، علم من و حکم او، حکم من است. بعد از پدرش، او امام و حجّت است.

و خدا از صلب او مولودی بیرون آرد که نامش جعفر است، راست‌ترین مردم در گفتار و کردار و بعد از پدر خود، او امام و حجّت است و خدا از صلب او فرزندی بیرون آرد که هم‌نام موسی بن عمران و عبادت او، از تمامی مردم شدیدتر است. پس بعد از پدر خویش، او حجّت و امام است.

و خدا از صلب موسی فرزندی بیرون آرد که نامش علی است، معدن علم خدا و

موضع حکم او و بعد از پدرش، او امام و حجّت است و از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش محمد است، پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است و خدا از صلب محمد، مولودی بیرون آرد که نامش، علی است. پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است.

و یخرج الله من صلب علی مولوداً یقال له الحسن. فهو الإمام و الحجّة بعد أبیه و یخرج الله تعالی من صلب الحسن الحجّة القائم؛ إمام زمانه و منقذ أولیائه، یغیب حتّی لا یری. یرجع عن أمره قوم و یثبت علیه آخرون و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین؟

و فلو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد، لطوّل الله عزّ و جلّ ذلك الیوم حتّی یخرج قائمنا؛ فیملأها قسطاً و عدلاً، کما ملئت جوراً و ظلماً.

فلا تخلوا الأرض منکم. أعطاکم الله علمي و فهمي و لقد دعوت الله تبارك و تعالی أن یجعل العلم و الفقه في عقبي و عقب عقبي و من زرعي و زرع زرعي.»

و خدا از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش حسن است. پس بعد از پدرش امام و حجّت است. و خدا از صلب حسن حجّتی بیرون آرد که قائم است؛ امام زمان خود و رهانندهٔ دوستان خویش از هلاک باشد، از مردم پنهان شود تا این که دیده نشود. گروهی از اعتقاد به امامت او برگردند و گروهی پاینده بمانند. آنان که راه انکار سپارند، به دوستان و منتظران آن حضرت می‌گویند: اگر شما راست می‌گویید، این وعده در چه زمانی خواهد بود؟

و اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن روز را آن‌قدر دراز کند تا قائم ما خروج نماید؛ پس دنیا را پر کند از عدل و داد، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

پس ای حسن! زمین هیچ وقت از شما خالی نشود. خدا علم و فهم مرا به شما عطا فرموده و من خدای تبارک و تعالی را خوانده‌ام که علم و فقه را در فرزند و فرزندان فرزندِ من قرار دهد.

[روایت دختر رسول خدا]

۲۰ رفرفه

در کفایة الاثر [۱] از محمود بن لبید روایت کرده؛ گفت: چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عادت فاطمه(س) این بود که در قبور شهدا بر سر قبر حمزه می‌آمد و می‌گریست.

روزی از روزها من بر سر قبر حمزه رفتم، در آن‌جا او را گریان یافتم، مهلتش دادم تا آرام گرفت. آن گاه خدمتش رسیده، بر او سلام کرده، عرض کردم: ای سیّدهٔ زنان! به خدا سوگند از گریهٔ خود بند دلم را گسیختی.

فرمود: ای ابوعمرو! گریستن برای من سزاوار است؛ چراکه من به بهترین پدران که رسول خدا است مصیبت زده شدم؛ «وا شوقاه إلی رسول الله، ثمّ انشأت تقول:

إذا مات یوماً میّت قلّ ذکره! و ذکر أبي مذ مات و الله أکثر

پس از اظهار اشتیاق به رسول خدا، این شعر را گفت که مفادش این است: هر کس بمیرد و از دنیا برود، ذکر او اندک شود. لکن از آن زمان که پدرم از دنیا رفته، به خدا سوگند! یاد او بیشتر و ذکرش فزونتر است.

عرض کردم: ای سیّدهٔ من! مسأله‌ای از تو پرسش کنم که در سینهٔ من همی خلجان کند؟

پس فرمود: بپرس!

عرض کردم: آیا رسول خدا، بر امامت علی تنصیص فرمود؟

قالت: «واعجبا! أنسیتم غدیر خمّ». فرمود: ای عجب! آیا غدیر خم را فراموش نمودید؟

عرض کردم: نه فراموش نکرده‌ام ولکن از آن‌چه رسول خدا به تو گفته مرا خبر ده!

قالت: أُشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: عليّ خیر من أُخلّفه فیکم و هو الإمام و الخلیفة بعدي و سبطاي و تسعة من صلب الحسین، أئمّة أبرار. لئن اتّبعتموهم،

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۰۰ ـ ۱۹۸.

وجدتموهم هادين مهديّين ولئن خالفتموهم، ليكون الإختلاف فيكم إلى يوم القيامة.

قلتُ: يا سيّدتي! فما باله قعد عن حقّه؟

قالت: يا أبا عمرو! لقد قال رسول الله: مَثَل الإمام، مَثَل الكعبة، إذ يؤتى و لا يأتي ـ أو قالت: مَثَل علي ـ ثم قالت: أما والله! لو تركوا الحقّ على أهله و اتّبعوا عترة نبيّه، لما اختلف في الله، اثنان.

و لورثها سلف و خلف بعد خلف حتّى يقوم قائمنا، التّاسع من ولد الحسين، ولكن قدّموا من أخّره الله و أخّروا من قدّمه الله. حتّى إذا ألحدوا المبعوث و أودعوه الجدث و المجدوث، اختاروا بشهوتهم و عملوا بآرائهم تبّاً لهم.

أولم يسمعوا الله يقول: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾،[1] بل سمعوا ولكنّهم كما قال الله سبحانه: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾[2]

هيهات! بسطوا في الدّنيا آمالهم و نسوا آجالهم فتعساً لهم و أضلّ أعمالهم. أعوذ بك يا ربّ من الحور بعد الكور[3]!»

فرمود: خدای تعالی را گواه می‌گیرم که از پدرم شنیدم که می‌فرمود: علی، بهتر کسی است که در میان شما می‌گذارم. او امام و خلیفهٔ بعد از من است. دو سبط من و نه نفر از صلب حسین، امام‌های نیکو باشند. اگر آن‌ها را پیروی کنید، آنان را هدایت کنندهٔ هدایت یافته خواهید یافت و اگر برخلاف آن‌ها شوید، هر آینه تا روز قیامت اختلاف در میان شما باقی خواهد بود.

عرض کردم: ای سیّدهٔ من! پس چه شد که علی از حقّ خود تقاعد ورزید؟

فرمود: ای اباعمرو! هر آینه رسول خدا فرمود: مَثَل امام، مَثَل کعبه است ـ یا

۱. سورهٔ قصص، آیه ۶۸.

۲. سورهٔ حج، آیه ۴۶.

۳. قال الجزري: و في الحديث «نعوذ بالله من الحور بعد الكور» أي من النّقصان بعد الزّيادة و قيل من فساد امور بعد صلاحها و أصله من نقض العمامة بعد لفّها، منه.

فرمود: مَثَل علی، مَثَل کعبه است ـ بعد از آن فرمود: به خدا سوگند! اگر حق را برای اهلش می‌گذاشتند و از عترت پیغمبر پیروی می‌نمودند، هر آینه در دین خدا، دو نفر خلاف نمی‌کردند.

امامت و خلافت را تا زمان قیام قائم ـ که نهمین از فرزندان حسین است ـ هر یک از ائمهٔ هدیٰ از یکدیگر ارث می‌بردند، ولکن کسی را که خداوند تأخیر داشته تقدیم داشتند و مقدّم داشتهٔ خدا را مؤخّر نمودند تا رسول خدا را در لحد گذاشتند و او را به خانهٔ قبر سپردند، از روی شهوات نفسانیهٔ خود، خلیفه اختیار نمودند و به رأی‌های خویش، رفتار کردند. بر آن‌ها هلاک باد!

آیا نشنیده‌اند که خدا می‌فرماید: و پروردگار تو آن‌چه را بخواهد می‌آفریند و هر که را اراده فرماید، اختیار می‌کند. برای ایشان ـ که بندگانند و وظیفهٔ آن‌ها فرمانبرداری است ـ اختیاری نیست. بلکه کلام خدا را شنیده‌اند، ولکن آن‌ها مصداق این آیه می‌باشند که خدا فرماید:

پس به درستی شأن این است که دیدگان ابدان کور نگردد ولیکن دیده‌های دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور شود، یعنی آن کوری که موجب هلاکت ابدیّه است، کوریِ دل است، نه کوریِ بدن.

دور است که آن‌ها، راه حق سپارند؛ چه در دنیا آرزوهای نفسانی خود را گسترده‌اند و یاد مرگ را از لوح خاطر زدوده‌اند، پس بر ایشان هلاک باد و کردارشان قرین خسران بادا! ای پروردگار از فساد بعد از اصلاح و از نقصان بعد از اکمال به ذات مقدّس تو پناه برم!

[شرحی از کتاب کفایة‌الطالب]

هدّیةٌ فریّةٌ[۱]، و ذیلیّةٌ للعبقریّة:

بدان که محمد بن طلحهٔ شافعی در اوّل کتاب کفایة‌الطالب خود گفته که من این

۱. الفری: العجیب و یقال: العظیم ؛ غریب القرآن.

کتاب را جمع نمودم و اخبار آن را از طرق شیعه عاری نمودم. یعنی آن را به طریق عامّه تألیف نمودم تا احتجاج به آن محکم‌تر گردد، پس در خصوص حضرت مهدی بیست و پنج باب منعقد نموده و گفته است:

باب اوّل: در ذکر خروج او در آخر الزّمان است.

با اسناد خود از زرّ بن عبدالله روایت کرده، او گفت: رسول خدا فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا وقتی که مردی از اهل بیت من، به خلافت مالک شود، نام او مطابق نام من است.

ابی داود همین حدیث را در کتاب سنن خود آورده و از علی روایت کرده که گفت: رسول‌خدا فرمود: هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هر آینه خدا مردی از اهل بیت من مبعوث گرداند؛ زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم و جور گردیده.

صاحب کتاب گوید: این حدیث را ابی داود به این نهج در سنن خود آورده و ابراهیم حافظ بن محمد بن ازهر حریفینی در دمشق خبر داده و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدّسی در جامع جبل قاسیون خبر داده که ابوالفتح نصر بن عبدالجامع بن عبدالرّحمن فامی در هرات به ما خبر داد. محمد بن عبدالله بن محمود طایی، عیسی بن شعیب بن اسحاق سنجری، ابوالحسن علی بن بشری السنجری، نیز خبر داده‌اند، حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری هم در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر کرده و در کتاب خود گفته است و در روایت خود، زیادتی هم آورده که هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هر آینه خدا آن را طولانی گرداند تا این که در آن روز مردی را از من و اهل بیت من برانگیزاند که نامش، مطابق نام من و نام پدرش، موافق نام پدرِ من است.

ابوداود گفته: این حدیث در میان اکثر روایات حافظین احادیث و ثقات از نقلهٔ اخبار ذکر کرده شده و آن‌که گفته، نام پدرش، نام پدر من است، زاید است.

باب دوّم: در بیان این که مهدی از عترت من و اولاد فاطمه است.

از سعید بن مسیّب مروی است؛ او گفت: نزد ابی سلمه با یکدیگر در خصوص مهدی مذاکره می‌کردیم، او گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: مهدی از عترت اولاد فاطمه است. ابن ماجه در سنن خود این حدیث را از ابی سلمه آورده، او از فاطمه روایت کرده، که گفت: از رسول خدا شنیدم، می‌فرمود: مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه است.

این را حافظ ابوداود در سنن خود ایراد کرده، از علی روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از ما اهل بیت است؛ خدا در یک شب امر او را اصلاح می‌کند.

باب سوّم: در بیان این که مهدی از سادات بهشت است.

از انس بن مالک روایت شده؛ او گفت: از رسول خدا شنیدم، می‌فرمود: ما اولاد عبدالمطلب، سادات اهل بهشتیم که سادات عبارت از من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین علیهما السلام و مهدی است. ابن ماجه این را در صحیح خود نیز آورده است.

باب چهارم: در امر پیغمبر به بیعت مهدی است.

از ثوبان مروی است که او گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینهٔ شما سه نفر از ابنای خلفا هستند که کشته می‌شوند. بعد از آن، خلافت در کسی قرار نمی‌گیرد تا این‌که علم‌های سیاه از سمت مشرق طلوع کند، آن‌گاه شما را می‌کشند.

سپس راوی چیزی گفت که من آن را حفظ نکردم و بعد از آن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که او را دیدید با او بیعت کنید؛ هر چند با راه رفتن با دست‌ها و پاها روی برف باشد، به درستی که او خلیفهٔ خدا است، حافظ بن ماجه نیز این حدیث را ذکر کرده است.

ذکر یاری کردن اهل مشرق آن حضرت را

۳۸۲

باب پنجم: در ذکر یاری کردن اهل مشرق به مهدی است.

از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی مروی است که رسول خدا فرمود: جماعتی از سمت مشرق، خروج و سلطنت را برای مهدی مهیّا می‌کنند. این حدیث صحیح است که ثقات آن را روایت کرده‌اند.

حافظ ابوعبدالله بن ماجه قزوینی همین حدیث را در سنن خود اخراج نموده.

و از علقمة بن عبدالله روایت کرده؛ او گفت: زمانی ما خدمت رسول خدا ﷺ بودیم، ناگاه پاره‌ای از جوانان بنی هاشم آمدند. وقتی پیغمبر آن‌ها را دید، چشم‌های مبارکش پر از اشک گردید و رنگ مبارکش متغیّر گشت.

عرض کردم: یا رسول الله! چه نازله‌ای است که در روی شما می‌بینم و ما آن را ناخوش می‌داریم؟

آن حضرت فرمود: خدای تعالی برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار کرده، به درستی که بعد از من اهل بیتم به بلاها مبتلا شوند و از اوطان خود دور و رانده گردند تا وقتی که قومی با علم‌های سیاه از سمت مشرق می‌رسند، خلافت را مطالبه می‌کنند ولی به ایشان داده نمی‌شود، پس قتال می‌کنند و نصرت می‌یابند.

سپس آن چیزی که خواسته بودند به ایشان می‌دهند امّا آن‌ها قبول نمی‌کنند تا این‌که امر را به مهدی علیه السلام تسلیم نمایند. آن‌گاه زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از جور گردیده. اگر کسی از شما، ایشان را درک کرد، نزد ایشان برود؛ هر چند با راه رفتن با دست‌ها و پاها روی برف باشد.

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در طالقان خیر باشد.

به درستی که در آن جا برای خدا خزینه‌هایی است که از زر و سیم نیستند لکن در آن‌جا مؤمنین هستند که خدا را شناخته‌اند حقّ شناختنی، ایشان در آخر زمان یاران مهدی هستند.

باب ششم: در قدر زمان خلافتش بعد از ظهور است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: ترسیدم از این‌که بعد از رسول خدا حادثه‌ای در دین روی دهد. پس از حضرت پرسیدم بعد از تو چه خواهد شد؟

فرمود: مهدی در امّت من خروج کند، پنج یا هفت یا نه سال طول می‌کشد و تشکیکِ بیش از این در قدر مدّت ظهورش نیز روایت شده.

راوی گفت: ما گفتیم: زمان خلافتش چقدر می‌شود؟

فرمود: چند سالی بعد از آن. هر مردی نزد او آید و گوید: یا مهدی! به من مال دنیا عطا کن، آن‌قدر عطا می‌کند که ایشان قادر به حمل و نقل آن نباشند.

حافظ ترمذی گفته این حدیث حسن است و از غیر طریق ابی سعید هم از پیغمبر روایت شده است.

از ابی سعید مروی است که پیغمبر فرمود: مهدی از امّت من می‌آید؛ اگر مدّت ملکش کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال است. امّت من در زمان او طوری متنعّم می‌شوند که مثل آن را ندیده‌اند.

آن‌گاه زمین مأکولات خود را بیرون می‌دهد و چیزی نگه نمی‌دارد. اموال در این وقت، مانند دانه‌هایی است که زیر پا افتاده. هر مردی که برخیزد و بگوید: یا مهدی! به من عطا کن. آن حضرت می‌فرماید: بگیر!

از امّ سلمه، زوجهٔ پیغمبر ﷺ روایت کرده؛ آن حضرت فرمود: در وقت موت خلیفه‌ای از خلفا، اختلافی در میان مردم می‌شود، آن‌گاه مردی از اهل مدینه با عزم فرار، به سمت مکّه بیرون می‌رود. در آن‌جا جمعی از اهل مکّه می‌آیند و ما بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، در حالی که او بیعت را مکروه می‌دارد.

آن وقت از شام بر سر او لشکر می‌فرستند، که زمین در میان مکّه و مدینه ایشان را فرو می‌برد؛ وقتی خلایق؛ این کرامت را دیدند، ابدال شام و جماعت اهل عراق می‌آیند و با او بیعت می‌کنند. بعد از آن کسی خروج می‌کند که خالوهای او از قبیلهٔ کلب است.

آن‌گاه مرد مدنی بر سر او لشکر می‌فرستد و ایشان غالب می‌شوند. ناامیدی برای کسی باشد که بر سر مال غنیمت کلب، حاضر نشود، پس اموال ایشان را قسمت می‌نمایند و به سنّت رسول خدا عمل کرده می‌شود، اسلام قرار و آرام می‌یابد و او در میان خلایق، هفت سال درنگ می‌کند، بعد از آن، وفات یابد و مسلمین بر او نماز کنند. ۳۸۴

ابوداود گفته بعضی روات از هشام، نه سال روایت کرده، نیز گفته سوای او، معاذ از روات، نه سال روایت کرده‌است.

باب هفتم: در بیان این که عیسی بن مریم با آن حضرت، نماز می‌گزارد.

ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: در چه حال می‌شوید وقتی که عیسی بن مریم میان شما فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

صاحب کتاب گفته: این حدیث حسن و صحیح و بر صحّت او اتّفاق است و یکی از جملهٔ احادیث محمد بن شهاب زهری است. بخاری و مسلم هم در صحیح خود آن را ایراد کرده‌اند.

از جابر بن عبدالله روایت کرده گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: همیشه طایفه‌ای از امّت من بر سر حق، قتال می‌کنند و غالب می‌آیند. آن وقت عیسی بن مریم فرود آید، سپس بزرگ مردم به او می‌گوید: بیا با تو نماز بگزاریم!

او گوید: آگاه شوید که بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است!

او گفته: این حدیث حسن و صحیح است. و مسلم در صحیح خود، آن را ایراد نموده. هر چند تأویل حدیث اوّل ممکن است، لکن تأویل این حدیث ممکن نیست، زیرا صریح است در این که عیسی، نزد امیرالمسلمین می‌آید و امیر در آن روز، مهدی است.

باب هشتم: در وصف پیغمبر از صورت مبارک حضرت مهدی است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او، کم و بینی‌اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم شده باشد، او هفت سال، سلطنت می‌کند.

صاحب کتاب گفته: این حدیث، صحیح است و او را حافظ ابونعیم در صحیح خود آن را ایراد کرده. غیر او، از حافظین روایات مانند طبرانی و غیره نیز آن را روایت کرده‌اند.

ابن شیرویهٔ دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی، طاوس اهل بهشت است.

نیز با اسناد خود از حذیفة بن یمان روایت کرده؛ گفت: پیغمبر فرمود: مهدی، از اولاد من است؛ روی او، مانند قمر دوّم است؛ رنگش، رنگ عربی و جسمش، جسم اسراییلی (یعنی عظیم الجثّه) است. زمین را پر از عدل گرداند. چنان‌که پر از ظلم

گردیده. همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و مرغان در هوا به خلافتش راضی می‌شوند، او بیست سال، خلافت می‌کند.

باب نهم: در تصریح پیغمبر به این که مهدی از اولاد امام حسین علیه السلام است.

از ابی هارون عبدی روایت کرده؛ گفت: به نزد ابی سعید خدری آمده، به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بودی؟

گفت: بلی!

گفتم: آیا از چیزهایی که از رسول خدا شنیده‌ای، خبر نمی‌دهی؟

گفت: بلی! خبر می‌دهم؛ رسول خدا مریض شد، طوری که ضعیف و نقیه گردید. آن‌گاه فاطمه به عزم عیادت داخل گردید - در حالی که من طرف راست پیغمبر نشسته بودم - زمانی که ضعف پیغمبر را مشاهده کرد، گریه او را گلوگیر نمود، حتّی اشک چشمش بر صفحهٔ روی او ظاهر گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟

گفت: از ضایع شدن می‌ترسم.

فرمود: آیا ندانسته‌ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد، پدرت را از میان اهل آن برگزید، بعد از آن، نظر دیگری نمود، از ایشان، شوهر تو را برگزید و به من وحی فرمود تو را به او تزویج نمایم. پس تو را به او تزویج نمودم و او را وصیّ خود، قرار دادم! آیا نمی‌دانی که خدای تعالی به تو کرامت دارد، به سبب این‌که علم و حلم شوهرت از همهٔ ایشان بیشتر و در اسلام از همه، پیشتر است.

آن‌گاه فاطمه خوشحال گردید و رسول خدا اراده نمود همهٔ فضایلی که خدا به محمد و آل او کرامت فرموده، به فاطمه خبر دهد. پس فرمود: برای علی هشت منقبت است؛ ایمان به خدا و رسول او، حکمت او، دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردنِ به معروف و نهی نمودنِ از منکر.

فرمود: یا فاطمه! هفت خصلت به اهل بیت من داده شده که به احدی از اوّلین داده نشده و احدی از آخرین که غیر از ما است، نخواهد یافت. پیغمبر ما، بهترین پیغمبران

و او پدر تو است، وصیّ او، بهترین اوصیا و او شوهر توست. شهید ما، بهترین شهدا و او حمزه عمّ پدر تو است، دو سبط این امّت از ما است و ایشان پسران تو اند و مهدی این امّت، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد گزارد. بعد از آن دست خود را بر کتف امام حسین علیه السلام زد و فرمود: مهدی امّت از این است.

این حدیث را دارقطنی - صاحب جرح و تعدیل - به این نهج ایراد نموده است.

باب دهم: در ذکر کرم مهدی علیه السلام است.

با اسناد خود از ابی نضره روایت کرده؛ گفت: نزد جابر بن عبدالله بودیم، او گفت: نزدیک است پیش اهل عراق، یک قفیز و یک درهم جمع نشود.

ما گفتیم: سبب آن چیست؟

گفت: اهل عجم، ممانعت می‌کنند. بعد از آن گفت: نزدیک است یک دینار و یک مدّ نزد اهل شام جمع نشود.

گفتیم: این که گفتی از چه راه است؟

گفت: از قِبَل اهل روم است، زمانی ساکت گردید، سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر امّت من، خلیفه‌ای می‌آید که اموال را جمع می‌کند و آن‌ها را می‌شمارد.

راوی گوید: به ابی نضره و ابی‌العلا گفتم: آیا آن خلیفه، عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: نه.

راوی گوید: این حدیث، احسن و صحیح است و مسلم در صحیح به اسناد خود آن را از ابی نضره و او از ابی سعید روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خلفای شما خلیفه‌ای هست که مال را جمع می‌کند و آن‌ها را نمی‌شمارد.

گفته است: این حدیث، ثابت و صحیح است، حافظ مسلم در صحیح خود آن را ایراد کرده و از ابن‌سعید و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده، ایشان گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر زمان کسی خلیفه می‌شود که مال می‌دهد و نمی‌شمارد.

راوی گوید: مسلم در صحیح خود، لفظ حدیث را به این نهج ذکر نموده و از ابی‌سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به شما، به مهدی بشارت

می‌دهم که در میان امّت من، در حال اختلاف و تزلزل ایشان مبعوث می‌شود، زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم و جور گردیده. سکّان آسمان و زمین از وی راضی می‌شوند و اموال را بالسّویّه، میان مردم قسمت می‌کند.

آن وقت خدای تعالی دل‌های امّت محمد را با غنا پر می‌کند و عدالتش، آن ها را فرا می‌گیرد به حدّی که منادی به امر او ندا می‌کند: که را به اموال احتیاج هست؟ آن‌گاه جز یک مرد کسی اظهار حاجت نمی‌کند.

پس منادی می‌گوید: نزد خزینه دار برو و بگو مهدی امر می‌کند که به من اموال بدهی! خزینه دار گوید: بردار! او برمی‌دارد ولکن هنگام بیرون آوردن نادم و پشیمان شده، می‌گوید: من، از حیثیّت نفس، شجاع‌ترین امّت محمد بودم، حال از تحصیل چیزی که ایشان را فراگرفته، عاجز شدم، پس اموال را پس گرفته، می‌دهد و قبول نمی‌کند.

آن حضرت به او می‌گوید: ما اهل بیت چیزی را که داده‌ایم، پس نمی‌گیریم. مدّت سلطنت‌اش هفت یا هشت یا نه سال می‌شود. بعد از آن حضرت، خیری در زندگانی نمی‌باشد.

این حدیث حسن و ثابت است، شیخ اهل حدیث در مسند خود، آن را آورده و به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: در آخر زمان و ظهور فتنه‌ها، مردی آید که او را مهدی می‌نامند و عطای او، گوارا می‌باشد.

گفته: این حدیث، حسن است و ابونعیم حافظ آن را آورده است.

باب یازدهم: در ردّ کسانی است که گمان کرده‌اند مهدی عبارت از مسیح بن مریم است.

۳۸۸ با اسناد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده؛ گفت: خدمت رسول خدا عرض کردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟

آن حضرت فرمود: از ما است؛ خدای تعالی با او دین را تمام می‌کند، چنان‌که با ما فتح نمود. با ما از فتنه نجات می‌یابند، چنان‌که از شرک نجات یافتند و خدای تعالی با

ما، دل‌های ایشان را بعد از عداوتِ فتنه به همدیگر مهربان گرداند و با هم برادر می‌شوند، چنان‌که بعد از عداوت شرک با یکدیگر برادر دینی گردیدند.

این حدیث حسن است و حافظین احادیث در کتب خود، آن را روایت کرده‌اند. طبرانی در معجم اوسط و ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء و عبدالرّحمن بن حمّاد در عوالی خود از جابر روایت کرده، گفت: رسول خدا فرمود: عیسی بن مریم فرود آید. آن‌گاه مهدی، امیر ایشان به او می‌گوید: بیا با ما نماز بگزار!

او گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است؛ این اکرامی است از خدا، برای این امّت.

او گفته: این حدیث حسن است و حارث بن ابی‌اسامه در مسند خود و حافظ ابونعیم در عوالی خود آن را روایت کرده؛ در این حدیث دلالت هست به این‌که مهدی، غیر عیسی بن مریم است.

علی بن محمد بن خالد جندی گفته: شافعی مطلّبی که در حدیث، مساهله و مسامحه داشت، گفته: اخبار در خصوص مهدی علیه السلام از رسول خدا به حدّ تواتر و استفاضه رسیده است که او هفت سال سلطنت می‌کند، زمین را پر از عدل گرداند و با عیسی بن مریم خروج کند و عیسی علیه السلام در قتل دجّال در باب الدّور زمین فلسطین، او را یاری می‌کند؛ او، امام این امّت می‌شود و عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گزارد...، تا آخر قصّهٔ طولانی او.

شافعی این حدیث را در کتاب رساله ایراد نموده و برای ما در باب مطالب مذکور روایتی هست که اگر ذکر سندش موجب تطویل نمی‌شد، آن را روایت می‌کردیم.

راوی گفته: اهل حدیث اتّفاق نموده‌اند به این که اگر راوی معروف به مساهله باشد، خبر او مقبول نمی‌شود.

باب دوازدهم: در قول آن حضرت است که: قومی که من در اوّل ایشان، عیسی علیه السلام در آخرش و مهدی در وسطش است، هرگز هلاک نمی‌شود.

با اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: هرگز هلاک

نمی‌شود قومی که...، تا آخر حدیث.

او گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابونعیم در عوالی و احمد بن حنبل در مسند آن را روایت کرده‌اند.

معنی قول آن حضرت که عیسی بن مریم آخر ایشان است، این نیست که عیسی بن مریم بعد از مهدی می‌ماند، زیرا این حدیث از چند وجه جایز نیست.

وجه اوّل: قول آن حضرت است که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست.
وجه دوّم: این است که مهدی امام آخر زمان است و امامی بعد از او، در هیچ روایتی مذکور نشده، لکن این ممکن نیست، زیرا مردم بی‌امام می‌مانند.

اگر بگویند: عیسی بعد از او امام امّت می‌شود، می‌گوییم: جایز نیست، زیرا در حدیث تصریح گردید به این که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست، چگونه می‌شود عیسی در میان قومی باشد و در ایشان خیر نباشد.

نیز جایز نیست که گفته شود عیسی، نایب مهدی است، زیرا در شأن او، نیابت سزاوار نیست و جایز نیست اصالتاً به امور امّت مشغول شود، زیرا عوام، توهّم نمایند ملّت محمّدیّه به ملّت عیسویّه انتقال یافته و این هم کفر است.

پس لابدّ است که حدیث را به معنی صحیح تأویل نماییم و آن این است که من اوّل داعی به ملّت اسلام هستم، مهدی اوسط داعی و مسیح آخر داعی است.

احتمال هست که معنی حدیث این باشد: مهدی اوسط این امّت است. یعنی، بهترین ایشان و امام ایشان است، بعد از او، عیسی نازل می‌شود، مهدی را تصدیق می‌کند، او را یاری می‌نماید و صحّت چیزی که او ادّعا می‌فرماید، به امّت بیان می‌کند. بنابراین حضرت مسیح، آخر مصدّقین می‌شود.

علی بن عیسی ناقل احادیث مذکوره، گفته که این فقیر گوید: آنچه در تأویل حدیث ذکر شد، موهم این است که مهدی از علی بهتر و خیرتر باشد و کسی به این قول، قایل نشده.

چیزی که به نظر من می‌آید این است که پیغمبر، اوّل داعی اسلام است و مهدی به

سبب این که در ملّت پیغمبر و تابع او است، داعی است و عیسی به جهت این که صاحب مذهبِ دیگر است، آخر داعی است. زیرا در آخر زمان به غیرِ شریعت خود، داعی خواهد شد.

باب سیزدهم: در ذکر کنیّهٔ او است و این‌که او در خُلق به پیغمبر ﷺ شباهت دارد.

با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هر آینه خدا مردی را مبعوث گرداند که نامش نام من و خُلق او خُلق من و کنیّه‌اش ابا عبدالله است.

گفته که این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و معنی قول آن حضرت؛ خُلق او، خُلق من است، کنایه از انتقام کشیدن مهدی از کفّار برای دین خداست، چنان‌که پیغمبر می‌کرد و حال آن‌که خدای تعالی فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.[۱]

بنده‌ی فقیر، علی بن عیسی - عفی الله عنه - گوید: العجب که خُلق او را منحصر به انتقام گرفتن نمود و این بی معنی است، زیرا در جمیع اخلاق، پیغمبر با او شریک بود، مانند: کرم، شرف، علم، حلم و شجاعت و غیر آن از اخلاقی که در صدر کتاب، تعداد نمودیم و از این عجیب تر آن است که آیه را دلیل مدّعای خود نموده‌است.

باب چهاردهم: در ذکر اسم قریه‌ای است که خروج آن حضرت از آن جا خواهد بود.

با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از قریه‌ای خروج می‌کند که او را کرعه می‌گویند.

گفته: این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و ابوالشیخ اصفهانی در عوالی خود آن را ایراد نموده‌است.

باب پانزدهم: در ذکر ابری است که در وقت خروج بر سرش سایه می‌افکند.

---

۱. سورهٔ قلم، آیه ۴.

با اسناد خود از عبدالله روایت کرده؛ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی در حالی خروج می‌کند که ابر بر سرش سایه می‌افکند و منادی از میان ابر ندا می‌کند: این مهدی خلیفهٔ خداست.

این حدیث حسن است و آن را جز به این نهج روایت ننموده‌اند.

باب شانزدهم: در ذکر ملکی است که با مهدی علیه السلام خروج می‌کند.

از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: مهدی در حالی خروج می‌کند که ملکی بالای سرش ندا می‌کند: این مهدی علیه السلام است، تابع او شوید!

این حدیث حسن است و حافظینی مثل ابونعیم و طبرانی و غیر ایشان آن را روایت کرده‌اند.

باب هفدهم: در ذکر صفت مهدی و رنگ و جسم او است.

پیش‌تر در حدیث مرسل مذکور گردید، نیز با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی مردی از اولاد من است، رنگش، عربی، جسمش جسم اسراییلی و در خدّ راست او، خالی مانند کوکب درّی است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم گردیده. اهل آسمان و زمین و مرغان هوا به خلافتش راضی می‌باشند.

گفته: این حدیث حسن است، جمع کثیری از اصحاب ثقفی آن را روایت کرده‌اند، سندش نزد ما معروف است.

باب هجدهم: در ذکر خالی که بر خدّ راست اوست، بیان لباس‌های او و فتح کردن شهرهای شرک توسّط او می‌باشد.

با اسناد خود از ابی امامهٔ باهلی روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: مابین شما و اهل روم، چهار مصالحه می‌شود، چهارمین آن در دست مردی از اولاد هرقل است که ملک روم بوده و مدّت سلطنت او، هفت سال طول می‌کشد.

آن گاه مردی از طایفهٔ عبد قیس که او را مستور بن غیلان گویند، عرض کرد: یا رسول‌الله! در این روز، امام ایشان که خواهد شد؟

فرمود: مهدی از اولاد من که به حدّ مرد چهل ساله است. روی او، مانند کوکب درّی و در خدّ راستش خال سیاهی است، عبای سفیدی که در قطوان ـ جایی در نزدیکی کوفه ـ بافته می‌شود، بر دوش او می‌باشد؛ گویا از مردمان بنی اسراییل است، دفاین زمین را بیرون و مداین شرک را فتح می‌کند.

باب نوزدهم: در ذکر کیفیّت دندان‌های مهدی(عج) است.

به اسناد خود از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده؛ او گفته: رسول خدا فرمود: هرآینه خدا مردی را از عترت من مبعوث می‌کند که بیخ دندان‌های ثنایای او از یک دیگر جدا و موی جبین مبارکش کم است. زمین را پر از عدل می‌کند، چنان که از ظلم پر گردیده و مال بسیار به مردم می‌دهد. ابونعیم این حدیث را به همین نهج در عوالی خود آورده‌است.

باب بیستم: در ذکر فتح قسطنطنیّه به دست مهدی (عج) است.

از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: قیامت قیام نمی‌کند تا آن که مردی از اهل بیت من قسطنطنیّه، جبل و دیلم را مالک شود و فتح نماید. هرگاه از دنیا غیر از یک روز نماند، هر آینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا آن را در آن روز فتح نماید.

صاحب کتاب گفته: این سیاق حافظ ابونعیم در این حدیث است، او گوید: این بدون شکّ و ریب مهدی است.

باب بیست و یکم: در ذکر این که خروج مهدی بعد از ملوک جبابره است.

به اسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به زودی بعد از من، خلفا و بعد از خلفا، امرا و بعد از آن، ملوک جبابره می‌آیند و بعد از ایشان، مهدی از اهل بیت من خروج می‌کند، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که از ظلم پر گردیده. حافظ ابونعیم در فوائد و طبرانی در معجمهٔ اکبر همین طور روایت کرده‌اند.

باب بیست و دوّم: در قول پیغمبر است که مهدی امام صالح می‌باشد.

به اسناد خود از ابی امامه روایت کرده که گفت: رسول خدا برای ما خطبه خواند،

در آن ذکر دجّال نمود و فرمود: در این وقت، مدینه از خباثت پاک می‌گردد؛ چنان که کورۀ آهنگر، آهن را از خبث الحدید پاک می‌کند و منادی ندا نماید: روز، روز خلاص است. آن گاه امّ شریک عرض کرد که در این روز، عرب در کجا می‌باشند؟

فرمود: ایشان در این روز، کم می‌شوند و اکثر ایشان در بیت المقدّس خواهند شد. امام ایشان، مرد صالحی است مهدی نام.

راوی گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابونعیم اصفهانی به همین نهج آن را روایت کرده است.

باب بیست و سوّم: در ذکر تنعّم امّت از مهدی است.

با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّت من در زمان مهدی طوری متنعّم می‌شوند که پیش از این، مثل آن را ندیده‌اند، آسمان بر ایشان می‌بارد و زمین همۀ نباتات خود را بیرون گرداند.

راوی گفته: این متن حدیث است و حافظ ابوالقاسم طبرانی در معجمۀ اکبر آن را روایت کرده است.

باب بیست و چهارم: در خبر دادن رسول خدا به این که مهدی(عج) خلیفۀ خداست.

با اسناد خود از ثوبان روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینۀ شما، سه نفر از اولاد خلفا مقتول گردد و خلافت در کسی از اهل زمان، قرار نمی‌گیرد. بعد از آن عَلَم‌های سیاه می‌رسند و همۀ ایشان را می‌کشند، سپس مهدی، خلیفۀ خدا می‌آید. وقتی ظهور او را شنیدید، نزد او بیایید و با او بیعت کنید، به درستی که او خلیفۀ خداست!.

راوی گفته: متن این حدیث صحیح است. حال آن‌که به سند دیگر از طریق راوی‌ای که بهتر است به ما رسیده، الخبر.

باب بیست و پنجم: در دلالت کردن به این که مهدی زنده است و از زمان غیبتش تا حال، باقی است.

باقی بودن او تا حال، ممتنع نیست، زیرا خضر و الیاس از اولیاء الله و دجّال و ابلیس

از اعداء الله تا حال، باقی هستند. بقای ایشان با کتاب و سنّت ثابت گردیده و مخالفین هم بر بقای ایشان اتّفاق کرده‌اند.

لکن جواز بقای مهدی را از دو وجه انکار نموده‌اند؛ یکی طول زمان است و دیگری این که آن حضرت در سرداب است و کسی هم به او نان و آب نمی‌دهد، باقی بودن او به این نهج، در عادت، محال و ممتنع است.

[دلایل مؤلف بر بقای امام مهدی(ع)]

مؤلف کتاب کفایة الطّالب، محمد بن یوسف بن محمد در جواب منکرین گفته: دلیل بر بقای حضرت مسیح، قول خدای تعالی است ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ و حال آن‌که کسی از وقت نزول آیه تا این حال، به او ایمان نیاورده؛ پس باید در آخر زمان، ایمان بیاورند.

دلیل بر بقای وی از سنّت، روایت مسلم در صحیح خود است که از نواس بن سمعان در حدیث طولانی در قصّه دجّال روایت کرده؛ گفت: عیسی بن مریم نزد مناره‌ای سفید در سمت شرقی دمشق، ما بین دو مهر و ده، در حالی که دو دست خود بر دو بالِ دو ملک گذاشته، نزول می‌کند. هم چنین است حدیث گذشته که رسول خدا فرمود: شما با عیسی بن مریم در چه حال می‌باشید وقتی به سوی شما نزول می‌کند، در حالی که امام شما از شما است؟!

و امّا بقای خضر و الیاس؛ ابن جریر طبری گفته: خضر و الیاس باقی‌اند و روی زمین سیر می‌کنند.

مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا در حدیث طولانی در خصوص دجّال فرمود: بر او حرام است که به کوچه‌های مدینه داخل شود، بلکه به سمت شوره زاری که در نزدیکی مدینه است، می‌روند، در این روز، مردی بر او خروج می‌کند که او بهترین مردم یا بهتر از مردم است و به دجّال می‌گوید: شهادت می‌دهم به این که تو همان دجّالی که رسول خدا خبر داده.

آن‌گاه دجّال گوید: دیدید که من این مرد را کشتم، بعد او را زنده گردانیدم، آیا در امر من شک می‌کنید؟

ایشان گویند: ندیدیم. پس دجّال او را می‌کشد، بعد از آن زنده می‌کند.

آن مرد بعد از زنده شدن می‌گوید: من بر احوال تو از تو بیناترم، یعنی بر ساحری تو. دجّال دوباره ارادهٔ قتل او می‌نماید، ولی بر او تسلّط نمی‌یابد. ابواسحاق ابراهیم بن سعد گفته: این مرد، خضر است.

صاحب کتاب مذکور گوید: لفظ حدیث مذکور، لفظ مسلم در صحیح خود است، امّا دلیل بر بقای دجّال، حدیث تمیم داری و حسان است و آن حدیثی حسن است که مسلم در صحیح خود ذکر نموده و گفته که این حدیث بر بقای دجّال صراحت دارد.

و دلیل بر بقای ابلیس لعین، آیات کتاب عزیز است؛ مانند آیهٔ **﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾**.[۱]

امّا بقای مهدی در کتاب و سنّت، هر دو رسیده؛ آن‌چه در کتاب رسیده، این است که سعید بن جبیر در تفسیر قول خدای تعالی **﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾**[۲] گفت: او مهدی از عترت فاطمه است. قول کسی که گفته او حضرت عیسی است، با این منافات ندارد، زیرا عیسی مساعد و یاور او است.

مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسّرین، در تفسیر قول خدای تعالی **﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ﴾**[۳] گفته‌اند: عبارت است از مهدی که در آخر زمان می‌آید و بعد از خروج او، قیامت قیام می‌کند.

امّا جواب استبعاد طول زمان او از دو راه است: یکی نصّ و دیگر معنی.

آن که نصّ است، اخبار سابقه‌اند که بر وجود سه نفر در آخر الزّمان دلالت می‌کردند و بر این که در میان ایشان، غیر از مهدی متبوع و مطاع نمی‌شود. دلیلش این

---

۱. سورهٔ حجر، آیه ۳۵ و ۳۶.

۲. سورهٔ توبه، آیه ۳۳.

۳. سورهٔ زخرف، آیه ۶۱.

است که او در آخر زمان امام امّت است و عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می‌گزارد، چنان‌که در احادیث صحیحه وارد شده و او را در ادّعایش تصدیق می‌کنند، سوّمین دجّال است که حیات و وجود او هم ثابت شده است.

امّا دلیلی که از جهت معنی است خالی از دو قسم نیست؛ یا بقای ایشان تحت قدرت خداست و یا محال است. قسم دوّم باطل است، زیرا کسی که مخلوقات را از کتم عدم به عرصهٔ وجود می‌آورد، بعد از آن فانی می‌گرداند و باز خلق می‌کند، لابدّ است که بر ابقای آن‌ها هم قادر باشد.

بقای ایشان نیز خالی از دو قسم نیست؛ یا به اختیار خداست یا به اختیار امّت. قسم دوّم باطل است، زیرا اگر به اختیار امّت باشد، هر آینه جایز می‌شود یکی از ما، بقا را برای خود یا پسر خود بخواهیم و این برای ما حاصل و در تحت قدرت ما داخل نمی‌گردد. پس لابدّ است که به اختیار خدا راجع گردد.

و نیز بقای این سه نفر، خالی از دو قسم نیست. بقایشان یا با سبب است یا بلا سبب. اگر بی‌سبب باشد، خالی از حکمت خواهد شد و چیزی که خالی از حکمت گردید، داخل افعال الله نمی‌شود. بنابراین لابدّ است که با سبب باشد و سبب بقای هر یک را علی حدّه ذکر می‌کنیم.

امّا سبب بقای عیسی علیه السلام، قول خدای تعالی است: **﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾**[1] و حال آن‌که از وقت نزول آیه تا حال، به او ایمان آورده نشده، پس باید این در آخر زمان شود.

امّا دجّال لعین، از وقتی که رسول خدا به ما خبر داده در میان شما اعور دجّال خروج می‌کند، نزد او به قدر کوهی طعام گذاشته و به آن سیر می‌شود و غیرِ این از اخبار، تا حال، حادثهٔ دجّال روی نداده است. پس لابدّ است که در آخر زمان باشد.

بناءً علی هذا، این‌ها اسباب بقای دجّال در این مدّت طولانی می‌شود و اسباب بقای سه نفر، برای صحّت امر معلوم در وقت معلوم یکی شد.

---

۱. سورهٔ نسا، آیه ۱۵۹.

حال که اخبار صحیحه در بقای عیسی ﷺ و دجّال گذشت، مانع برای بقای مهدی چیست با این‌که بقایش با اختیار خدا و مقدور او است؟

لذا بقای او از بقای آن دو نفر اولی می‌باشد، زیرا اگر او باقی باشد، امام آخر زمان خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد گردانید. پس بقای او، برای مکلّفین مصلحت لطف و بقای دجّال، مفسده است، زیرا ادّعای الوهیّت خواهد کرد. لکن در بقای او، امتحان خلایق است تا مطیع از عاصی، محسن از مسیىء و مصلح از مفسد تمیز یابد و این، حکمت بقای دجّال است.

امّا سبب بقای عیسی ﷺ ایمان آوردن اهل کتاب به او و تصدیق نمودن سیّد انبیا توسط ایشان می‌باشد. او نزد اهل طغیان ادّعای مهدی را تصدیق خواهد کرد به دلیل این که پشت سرش نماز می‌کند، او را نصرت می‌نماید و مردم را به دین محمدی ﷺ دعوت می‌نماید.

بنابراین بقای مهدی، اصل و بقای آن دو نفر، فرع می‌شود. چگونه می‌شود فرع باقی بماند بدون بقای اصل؟! هرگاه این صحیح باشد، لازم می‌آید مسبّب بدون وجود سبب، موجود باشد و آن محال است.

ما گفتیم بقای مهدی نسبت به بقای آن دو نفر، اصل است. زیرا بیان شد که وجود عیسی ﷺ [در صورتی که اصل باشد] و ناصر ملّت اسلام باشد و امام را هم تصدیق نماید، صحیح نیست؛ زیرا اگر صحیح باشد، لازم می‌آید او به دولت و دعوت علی حدّه منفرد شود و این مستلزم ابطال دولت اسلام گردد.

حال آن‌که رسول خدا فرموده: بعد از من، کسی پیغمبر نمی‌شود و فرموده: حلال، آن است که خدا تا روز قیامت به زبان من حلال کرده و حرام، آن چیزی است که خدا تا روز قیامت به زبان من حرام گردانیده.

پس لابدّ است که حضرت عیسی ﷺ نسبت به او، فرع و عون و ناصر باشد. وقتی ناصر و یاور او نشد، بر وجود او تأثیر نمی‌شود. پس از این مقدّمات ثابت گردید، وجود مهدی بر وجود عیسی اصل است.

و هم چنین وجود دجّال لعین در آخر زمان برای وجود امامی که خلایق به او اعتماد نمایند و در پاره‌ای امور به او رجوع کنند، صحیح نیست؛ زیرا این مستلزم مقهوریّت اسلام و بطلان دعوت بر آن است. پس وجود امام بر وجود او اصل است.

امّا **جواب اوّل** از انکار منکرین بر بقای او در سرداب بدون آن‌که احدی به طعام و شراب و غیر آن به او قیام نماید یا این است که عیسی هم مثل مهدی بشر است. چنان که او در آسمان باقی مانده، مهدی هم در سرداب باقی است. وقتی بقای او در آسمان با آن حال جایز گردید، بقای مهدی هم در سرداب چنین است.

اگر گویی خدای تعالی از خزانهٔ خود به عیسی علیه السلام غذا می‌دهد، گوییم اگر به مهدی هم غذا بدهد، خزانهٔ او تمام نخواهد شد.

اگر گویند که عیسی از طبیعت بشریّت رفته، لهذا محتاج به غذا نیست، گوییم این ادّعا باطل است؛ زیرا خدای تعالی به اشرف انبیا فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾.[1]

اگر گویی این تجرّد را از عالم علوی کسب کرد، گوییم: معلوم نیست؛ دلیل هم نرسیده.

جواب دوّم بقای دجّال در دیر است، طوری که دست های او در گردنش بسته شده و مابین زانوهای او تا کعبین، به آهن مقیّد گردیده و در روایت دیگر مذکور شده در چاهی مقیّد است. پس وقتی بقای دجّال به طریق مذکور ممکن گردید، چه چیز مانع از بقای مهدی می‌شود، حال آن که او نزد خدا مکرّم است؟! بنابراین ثابت گردید که بقای مهدی شرعاً و عادتاً ممتنع نیست.

بعد از ذکر این ادلّه و ابحاث، خبر سطیح را ذکر کرده، که من از آن خبر، محلّ حاجت را بیان می‌کنم و آن این است که سطیح، وقایع، حوادث و پاره‌ای فتن‌ها را نزد ذوجدن ملک ذکر می‌کرد، بعد از این‌ها، خروج مهدی را مذکور ساخت و گفت: زمین را پر از عدل گرداند و دنیا و اهل آن در ایّام دولتش خوب می‌شوند.

---

۱. سورهٔ کهف، آیه ۱۱۰.

از حافظ محمد بن نجّار روایت شده که گفت: این حدیث از جملهٔ احادیث مشاهیر است. حفاظ به همین نهج آن را در کتب خود ذکر نموده‌اند.

در کشف الغمّه آورده که محمد بن طلحه گفت: **از جمله** احادیثی که از رسول خدا در خصوص مهدی وارد شده، حدیثی است که ابوداود و ترمذی هر یک با سند خودشان به ابی‌سعید خدری رفع نموده‌اند، او گفته از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او کمتر و بینی‌اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده و مدّت خلافت او هفت سال است.

و از جملهٔ آن‌ها، حدیث ابوداود است که با سند خود در صحیح‌اش به علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفع نموده که او گفت: رسول خدا فرمود: هرگاه از روزگار غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدا مردی را از ما اهل‌بیت مبعوث گرداند که زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده.

و از جملهٔ آن‌ها نیز حدیث ابی‌داود است که در صحیح خود با سند خود به اُمّ سلمه زوجهٔ پیغمبر رفع نموده، او گفت: شنیدم از رسول خداﷺ می‌فرمود: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

و از جملهٔ آن‌ها، خبری است که قاضی ابومحمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب شرح السّنه ذکر کرده و بخاری و مسلم هم آن را در صحیح خودشان به ابی‌هریره رفع کرده‌اند، او گفت: رسول خداﷺ فرمود: به چه حال می‌شود وقتی که عیسی بن مریم فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

و از جملهٔ آن‌ها، خبر ابوداود و ترمذی است که با سند خود در صحیح خودشان به عبدالله بن مسعود رفع کرده که او گفت: رسول خداﷺ فرمود: هرگاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا این که مردی را از من مبعوث کند که نامش، موافق نام من و نام پدرش، نام پدر من است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان‌که پر از ظلم و جور شده.

در روایت دیگر مذکور است که رسول خدا فرمود: مردی از اهل‌بیت من، والی

می‌شود که نامش، موافق نام من است. این از روایات ابی‌داود و ترمذی است.

و از جمله آن‌ها، خبری است که ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود با سند خود به انس بن مالک رفع کرده، او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ما اولاد عبدالمطلب که عبارت از من، حمزه، جعفر، علی، حسن، حسین و مهدی باشد، سادات اهل بهشتیم. انتهی ما أردنا نقله.

عبقريّهٔ شانزدهم

[بشارت ظهور از ائمهٔ معصومين(ع)]

در نصوص و بشارات ائمّهٔ هدیٰ ـ صلوات الله عليهم اجمعين ـ به وجود مبارک حضرت حجّة بن الحسن ـ صلوات الله عليه ـ است.

چون نصوص و بشارات آن بزرگواران در اين باب در تضاعيف بساط‌های اين کتاب خصوصاً و ساير مؤلّفات علمای اطياب، فوق حدّ احصا و خارج از عدّ و استقصا ذکر شده، لذا در اين مقام و مضمار از يازده نفر از ائمّهٔ هشت و چهار به ذکر چند خبری از اخبار در ضمن يازده رفرفه، اکتفا و اقتصار می‌رود. إن شاء اللّه.

[بشارت اميرالمؤمنين(ع)]

۱ رفرفه

در بشارات اميرالمؤمنين(ع) به وجود و ظهور آن حضرت است:

صدوق در کمال الدّين [۱] از حضرت رضا(ع) از آبای بزرگوارش از امير المؤمنين(ع) روايت کرده: «أنّه قال للحسين: التّاسع من ولدك يا حسين! هو القائم بالحقّ، المظهر للدّين، الباسط للعدل.

قال الحسين(ع): فقلت: يا أميرالمؤمنين و انّ ذلك لكائن؟!

فقال(ع): أي والّذي بعث محمّداً بالنّبوّة و اصطفاه على جميع البريّة ولكن بعد غيبة و حيرة لاتثبت فيها على دينه إلّا المخلصون المباشرون لروح اليقين؛ الّذين أخذالله ميثاقهم بولايتنا و كتب في قلوبهم الايمان و أيّدهم بروح منه.»

به حضرت حسين(ع) فرمود: ای حسين! نهمين فرزند تو، قائم به حق، ظاهر کنندهٔ

---

۱. کمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۰۴.

دین و گسترانندهٔ عدل است.

حضرت حسین علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین، آن‌چه را فرمودی، از روی حتم، واقع خواهد شد؟

فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به پیغمبری برانگیخته و او را بر جمیع آفریدگان برگزیده، آن‌چه را از نهمین فرزندان تو گفتم، به وقوع خواهد پیوست؛ ولکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن پایدار نماند مگر کسانی که خالص کرده شده و دارای روح یقین باشند؛ آن‌چنان کسانی که خداوند در عالم ذَر و روز ازل، عهد ولایت ما را از ایشان گرفته، ایمان را در دل‌هایشان نوشته و آنان را به روح خود تأیید فرموده است.

این ناچیز گوید: هر کس در این حدیث شریف و امثال آن به دیدهٔ بصیرت نظر نماید، دیگر از انکار منکرین و جحد جاحدین و ارتداد مرتدّین، هیچ تعجّب نکند. چه؛

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

و ایضاً شیخ طوسی از ابی‌وائل روایت کرده؛ گفت: حضرت امیرالمؤمنین به سوی فرزندش حسین، نظر کرد و فرمود: **«إنّ ابني هذا سيّد، كما سمّاه الله سيّداً و سيخرج الله من صلبه رجلاً باسم نبيّكم فيشبهه في الخَلق و الخُلق يخرج على حين غفلةٍ من النّاس و امامة من الحقّ و إظهار من الجور. والله! لو لم يخرج لضربت عنقه، يفرح لخروجه أهل السّماء و سكّانها، يملأالأرض عدلاً، كما ملئت جوراً و ظلماً.»**[۱]

یعنی به درستی که این پسرم سیّد است، چنان‌چه خدا او را سیّد نامیده. به زودی خدا از صلب او مردی بیرون می‌آورد که هم‌نام پیغمبر شماست و در صورت و سیرت، مانند او است. زمانی خروج فرماید که مردم در غمرات غفلت فرو رفته و در کار میراندن حق و آشکار داشتن جور باشند.

۴۰۴

به خدا سوگند! زمانی که مأمور به خروج شود اگر در امتثال فرمان، تأخیری صورت گیرد، هرآینه خدا او را عقوبت فرماید و نابودش کند. جمیع سکّان ملأاعلی و

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۰.

قطّان عالم بالا از خروج او فرحناک شوند، زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌چه از ظلم و جور پر شده باشد.

و ایضاً احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب الاثر[1] از زید بن وهب روایت نموده؛ گفت: ابوجحیفه و حارث بن عبدالله همدانی و حارث بن شرب حدیث کردند که در خدمت علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودیم، چون حسن به آن حضرت روی آورد، فرمود: **«مرحباً بابن رسول الله»**! و چون حسین اقبال نمود، فرمود: **«بأبی أنت و اُمّی یا أبا ابن خیرة الإماء؛»** یعنی، پدر و مادرم فدایت ای پدر پسر بهترین کنیزان!

عرض شد: یا امیرالمؤمنین! چرا برای حسن چنان و برای حسین چنین می‌گویی؟ پسر بهترین کنیزان کیست؟

«فقال: ذاك الفقيد الطّريد الشّريد، (م ح م د) بن الحسن بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين عليه‌السلام هذا و وضع يده على رأس الحسين.»

فرمود: آن پسر بهترین کنیزان، (م ح م د)، پسر حسن است و او پسر علی است و علی پسر محمد ، محمد پسر علی، علی پسر موسی، او پسر جعفر، جعفر پسر محمد، محمد پسر علی و علی پسر این حسین است، آن گاه دست مبارک بر سر حسین نهاد.

و ایضاً از حضرت امام حسین علیه‌السلام روایت کرده که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از معنی این قول حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله **«إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي»** پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: عترت، منم و حسن و حسین علیهماالسلام و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان، مهدی ایشان است؛ از کتاب خدای عزّوجلّ جدا نمی‌شود و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی‌شود تا بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حوض او وارد شوند[2].

---

۱. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۳۱.

۲. ر.ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، صص ۲۴۱ ـ ۲۴۰.

[بشارت امام حسن(ع)]

۲۰. رفرفه

در بشارات حضرت امام حسن علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است،

صدوق در کمال الدّین [۱] از ابوسعید عقیصا روایت نموده که گفت: چون حضرت حسن بن علی علیهما السلام با معاویه ـ لعنة اللّه ـ صلح کرد، بعضی از مردم او را ملامت نمودند. آن حضرت فرمود: شما مصالح این صلح را نمی‌دانید. به خدا سوگند! آن‌چه من کردم برای شیعهٔ من بهتر است از آن‌چه آفتاب بر او تابش کند یا از وی، غروب نماید. آیا نمی‌دانید من امام مفترض الطاعة بر شما هستم و یکی از دو سیّد شباب اهل بهشتم؟!

برحسب نصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آری!

فرمود: آیا شما ندانسته‌اید که چون خضر علیه السلام کشتی را شکست، کودک را کشت و دیوار را برپا بداشت، باعث سخط موسی گردید، چون حکمت آن بر موسی پنهان بود. لکن کردار خضر نزد خدای تعالی از روی حکمت و صواب بود.

«أمّا علمتم أنّ ما منّا أحد إلّا و يقع في عنقه، بيعة لطاغية زمانه إلّا القائم الذّي يصلّي روح الله عيسى بن مريم خلفه؛ فإنّ الله يخفي ولادته و يغيّب شخصه لئلّا يكون لأحد في عنقه بيعة و إذا خرج ذاك التّاسع من ولد أخي الحسين، ابن سيّدة الإماء، يطيل الله عمره في غيبته. ثّم يظهره بقدرته في صورة شابّ ابن دون أربعين سنة، ذلك ليعلم أنّ الله على كلّ شيء قدير.»

آیا ندانسته‌اید که هیچ یك از ما نیست مگر آن‌که از طاغیهٔ زمان خود، در گردن او بیعتی است و جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم با او نماز کند؛ چرا که خدا ولادت او را پنهان فرماید و شخص او را غایب نماید تا بیعت کسی در گردن او نباشد.

چون نهمین از فرزندان برادرم حسین، پسر خاتون کنیزان، خروج کند، خدا زندگانی او را در زمان غیبتش دراز کند. آن‌گاه به قدرت خود او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال زندگی کرده باشد، آشکار فرماید این خرق عادت برای آن است که

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۶.

دانسته شود خدا بر هر چيز، تواناست.

و ايضاً در كفاية الأثر[۱] از اصبغ بن نباته روايت كرده؛ قال: «**سمعت الحسن بن علي**عليهما السلام **يقول: الأئمّة بعد رسول الله اثنىعشر؛ تسعة من صلب أخي الحسين و منهم مهدي هذه الأمّة**».

گفت: از حضرت حسن بن على عليهما السلام شنيدم كه مى‌فرمود: امامان بعد از رسول خدا دوازده نفر اند؛ نه تن از صلب برادرم حسين باشند و از جملهٔ آن‌ها، مهدى اين امّت است.

ايضاً از حضرت سيّد الساجدين روايت كرده، «**قال: قال الحسن بن علي: الأئمّة بعد رسول الله عدد نقباء بني اسرائيل و منّا مهدي هذه الأمّة**».[۲]

فرمود كه حضرت حسن بن على عليه السلام فرموده: امامان بعد از رسول خدا به شمارهٔ نقباى بنى‌اسراييل‌اند و از جملهٔ ائمّه، مهدى اين امّت است.

ايضاً در كفاية الاثر از ابان بن ابى‌عيّاش از سليمان قصرى روايت نموده؛ گفت: شمارهٔ امامان را از حسن بن على سؤال كردم.

فقال: عدد شهور الحول.[۳] فرمود: شمارهٔ آن‌ها، شمارهٔ ماه‌هاى سال است.

[بشارت امام حسين(ع)]

۳ رفرفه

در بشارات حضرت امام حسين عليه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

صدوق در عيون[۴] و كمال الدّين[۵] و ابن عيّاش در مقتضب[۶] از عبدالرّحمن بن

---

۱. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، ص ۲۲۳.
۲. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، ص ۲۲۳.
۳. همان، ص ۲۲۴.
۴. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹.
۵. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۱۷.
۶. مقتضب الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، ص ۲۳.

سلیط روایت کرده‌اند؛ قال: **قال الحسين بن علي بن ابيطالب: منّا اثني‌عشر مهديّاً؛ اوّلهم، أميرالمؤمنين‌عليه‌السلام و آخرهم، التّاسع من ولدي و هو القائم بالحقّ، يحيي الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دين الحقّ على الدّين كلّه ولو كره المشركون.**

له غيبة يرتدّ فيها اقوام و يثبّت على الدّين فيها آخرون فيؤذون و يقال لهم: متى هذا الوعد إن كنتم صادقين؟

امّا إنّ الصّابرين في غيبته على الأذیٰ و التكذيب بمنزلة المجاهد بالسّيف بين يدي رسول الله.»

گفت: حسین بن علی‌علیهماالسلام فرمود: از ما دوازده راهبردار است که اوّل آن‌ها، امیرالمؤمنین و آخرین آن‌ها، نهمین از فرزندِ من است. او قائم به حق است که خدا به سبب او زمین را بعد از مردنش زنده کند و به سبب او دین حق را بر هر دینی آشکار فرماید و غالب نماید؛ هرچند شرک ورزندگان به خدا کراهت داشته باشند.

برای او غایب شدنی است که در زمان غیبت، اقوامی راه ارتداد گیرند و اقوام دیگر پاینده و پایدار بمانند. پس اذیّت کرده شوند و به ایشان گفته شود که این وعده ـ یعنی ظهور امام زمان ـ در چه زمان خواهد بود، اگر شما راستگویانید؟

آگاه باشید به درستی که صبرکنندگان بر آزار و تکذیب منکرین و معاندین در زمان غیبت حضرت قائم ـ ارواحنا فداه ـ مانند کسی باشند که پیش روی پیغمبر با شمشیر جهاد کند.

ایضاً در کفایة الاثر [1] از جعدة بن هبیره روایت کرده که گفت: مردی عدد ائمّه را از حسین بن علی‌علیهماالسلام پرسش کرد. «**فقال‌عليه‌السلام: عدد نقباء بني إسرائيل؛ تسعة من ولدي، آخرهم، القائم**».

۴۰۸ فرمود: شمارهٔ امامان چون شمارهٔ نقبای بنی‌اسراییل است؛ نه نفر از فرزندان من است که آخر ایشان، قائم است.

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۳۱.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[1] از حضرت حسین؈ روایت نموده؛ قال: «**قائم هذه الأمّة هو التّاسع من ولدي و هو صاحب الغيبة و هو الّذي يقسّم ميراثه و هو حيّ.**»

فرمود: قائم این امّت، نهمین فرزندِ من و او صاحب غیبت است. او آن چنان کسی است که در حال زندگی میراثش تقسیم شود.

ایضاً طبرسی در احتجاج از حضرت علیّ بن الحسین روایت کرده؛ قال: «**قال الحسين بن علي؈: في التّاسع من ولدي، سنّة من يوسف و سنّة من موسى بن عمران و هو قائمنا أهل البيت يصلح الله تبارك و تعالى أمره في ليلة واحدة.**»[2]

گفت: حضرت حسین بن علی؈ فرمود: در نهمین فرزندِ من سنّتی از یوسف و سنّتی از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل‌بیت است که خدا امر او را در یک شب اصلاح می‌فرماید.

[بشارت امام سجاد(ع)]

۴ رفرفه

در نصوص و بشارات حضرت سیّدالسّاجدین به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایة الاثر[3] از زید بن علیّ بن الحسین؈ روایت کرده که گفت: هنگامی که پدرم با بعضی از اصحاب خود نشسته بود، ناگاه مردی برخاسته، عرض کرد:

«**یابن رسول الله! هل عهد لكم‌نبيّكم كم يكون بعده ائمّة؟**» آیا پیغمبر، شما را از این که بعد از او چند نفر امام باشند، آگاه کرد؟

«**قال: نعم! اثني‌عشر؛ عدد نقباء بني اسرائيل.**» فرمود: آری! دوازده نفرند به شمارهٔ نقبای بنی اسراییل.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۷.

۲. ر.ک: اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰؛ کشف الغمه معرفة الائمة، ج ۳، ص ۳۲۹.

۳. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۳۸.

ایضاً در کفایة الاثر[۱] از حسین بن علی بن الحسین روایت کرده؛ گفت: مردی شمارهٔ ائمّه را از پدرم پرسش کرد. «**فقال: اثنیعشر؛ سبعة من صلب هذا، و وضع یده علی کتف أخي محمّد.**»

فرمود: دوازده نفرند، هفت نفر از صلب این است و دست خود را بر شانهٔ برادرم محمد گذاشت.

و ایضاً در کفایة الاثر[۲] از ابوخالد کابلی روایت کرده که گفت: بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم در حالی که در محراب جلوس داشت، پس نشستم تا آن حضرت برگشت و به من روی نمود درحالی که دست بر محاسن مبارکش میگذاشت، عرض کردم: ای مولای من! مرا آگاه کن که بعد از تو چند نفر امام باشند؟

فرمود: هشت نفر.

عرض کردم: چگونه است؟

«**قال: لأنّ الأئمّة بعد رسول الله اثنیعشر إماماً عدد الأسباط؛ ثلاثة من الماضین، أنا الرّابع و ثمانیة من ولدي أئمّة أبرار؛ من احبنا و عمل بأمرنا کان معنا في السّنام الأعلی و من أبغضنا وردّنا أو ردّ واحداً منّا، فهو کافر بالله و آیاته.**»

فرمود: برای اینکه امامان بعد از رسول خدا دوازده نفر و به شمارهٔ اسباط بنیاسراییلاند؛ سه نفر از گذشتگانند، من چهارمین باشم و هشت نفر از فرزندان من اند که همه امامهای نیکو باشند؛ هرکس ما را دوست بدارد و به فرمودهٔ ما رفتار کند، در بلندترین مقامات با ما است و هرکس به ما بغض ورزد و تمامی ما یا یکی از ما را ردّ کند، کافر خواهد بود.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[۳] از سعید بن جبیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده «**قال: القائم منّا تخفی ولادته علی النّاس حتّی یقولوا لم یولد بعد،**

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۳۹.
۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۳۷ـ۲۳۶.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۳۲۳ـ۳۲۲.

لیخرج حین یخرج و لیس لأحد في عنقه بیعة.»

فرمود: ولادت قائم ما پنهان بر مردم باشد تا این‌که می‌گویند هنوز متولد نشده. پنهان بودن ولادت برای این است که خروج فرماید و آن در حالی است که از هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد.

این ناچیز گوید: اگرچه در این خبر بر مهدویّت و قائمیّت حضرت حجّة بن الحسن - ارواحنا فداه - و بر اثنا عشریّت ائمّه تصریح نمی‌باشد، لکن چون صریح در خفای ولادت حضرت قائم است، این معنی در غیر حضرت حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - ادّعا نشده، پس این خبر از نصوص قائمیّت آن حضرت خواهد بود.

و ایضاً کلینی [1] در کافی از ثمالی روایت کرده؛ «**قال: سمعت علی بن الحسین یقول: إنّ الله خلق محمّداً و علیاً وأحدعشر من ولده من نور عظمته. فأقامهم أشباحاً في ضیاء نوره یعبدونه، قبل خلق الخلق، یسبّحون الله و یقدّسونه و هم الأئمّة من ولد رسول الله.**»

گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، شنیدم که می‌فرمود: به درستی که خدا محمد و علی و یازده نفر از فرزندان علی را از نور عظمت خود آفرید، پس آنان را برپا می‌داشت در حالی که در روشنی و تابش نور خویش اشباح بودند؛ پیش از آفرینش آفریدگان، خدا را عبادت می‌کردند و ذات مقدّس او را تسبیح و تقدیس می‌نمودند. آن یازده نفر از فرزندان علی، امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.

[بشارت امام باقر(ع)]

۵ رفرفه

در بشارات حضرت باقر علیه السلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

مسعودی در اثبات الوصیّه [2] از ابوبصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده؛ قال:

---

۱. الکافی، ج ۱، صص ۵۳۱ - ۵۳۰.

۲. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۸.

«یکون منّا بعد الحسین، تسعة تاسعهم، قائمهم و هو أفضلهم.»

فرمود: بعد از حسین، نه نفر امام از ما می‌باشد که نهمین ایشان، قائم آن‌ها و او برتر از آنان است.

ایضاً مسعودی در اثباتُ الوصیّه [1] و نعمانی در غیبت [2] خود از علیّ بن حمزه روایت نموده که گفت: من بودم و ابوبصیر و یکی از موالی حضرت باقر؈ با ما بود. پس برای ما حدیث کرد که از حضرت باقر شنیده که فرمود: **«منّا اثنی عشر محدّثاً، القائم، السّابع بعدي»**؛ از ما، دوازده نفر محدّث باشند که بعد از من، قائم، هفتمین است.

ابوبصیر برخاسته، گفت: من شهادت می‌دهم که خود، این خبر را چهل سال است از آن حضرت شنیده‌ام.

ایضاً نعمانی در غیبت [3] و کراجکی در کنز الفوائد [4] از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده‌اند؛ گفت: روزی خدمت حضرت باقر؈ مشرّف بودم، چون حاضرین پراکنده شدند، فرمود: ای ابوحمزه! از جمله محتوماتی که نزد خدای تعالی تبدیل‌پذیر نیست، قیام قائم ما است. هرکس در آن‌چه می‌گویم شک کند، خدا را در حالتی ملاقات نماید که کافر به او و جاحد بر او است.

«ثمّ قال: بأبی و أمّي المسمّی باسمي و المکنّی بکنیتي السّابع بعدي! بأبي من یملأ الأرض عدلاً و قسطاً، کما ملئت ظلماً و جوراً.

و قال: یا أبا حمزه! من أدرکه فلم یسلم له، فما سلّم لمحمّد و عليّ و قد حرّم الله علیه الجنّة و مأواه النّار و بئس مثوی الظّالمین....الخ.»

بعد از آن فرمود: پدرم و مادرم فدای همنام و هم‌کنیهٔ من، هفتمین امام بعد از من!

۱. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۹.

۲. الغیبة، صص ۹۷ ـ ۹۶.

۳. الغیبة، ص ۸۶.

۴. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۵.

پدرم فدای آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد! و فرمود: ای ابوحمزه! هرکس او را ادراک کند و از او اطاعت نکند، پس محمد و علی را اطاعت نکرده و به تحقیق خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و بد است آرامگاه ستمکاران.

ایضاً مسعودی در اثبات الوصیّه[1] و نعمانی در غیبت[2] به اندک اختلاف در لفظ از امّ‌هانی ثقفیّه روایت کرده‌اند که گفت: خدمت حضرت باقر عرض کردم: معنی قول خدای تعالی: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾[3] چیست؟

«قال لي: يا امّ هاني! إمام يخنّس نفسه حتّى ينقطع عن الناس علمه سنة ستّين و مأتين ثمّ يبدو كالشّهاب الواقد في ليلة الظّلماء. فإن أدركت ذلك الزمان قرّت عيناك و في رواية المسعودي: كالشّهاب الوقّاد فإن أدركت زمانه....»

خلاصهٔ ترجمهٔ آیهٔ مبارکه بر حسب ظاهر این است: سوگند به ستارگان پنهان و پیدا شونده که سیرکنندگان، پنهان شونده‌اند.

امّ‌هانی گوید: از معنی آیهٔ مبارکه پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود از پنهان‌شوندهٔ مراجعت کننده، امامی است که در سنهٔ دویست و شصت خود را پنهان کند تا علم به او از مردم انقطاع گیرد. بعد از غیبت و پنهانی مانند شهابِ برافروخته در شبِ تاریک، آشکار گردد. پس اگر آن زمان را ادراک کنی، چشمانت خنک شود، یعنی بسیار خوشحال گردی.

اقول: بنابر اکثر واشهر روایات، وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت واقع شد که مبدأ امامت و غیبت حضرت امام غائب قائم - ارواحنا له الفداء - است.

۱. اثبات الوصية للامام علی بن ابی طالب، ص ۳۶۵.
۲. الغيبة، ص ۱۴۹.
۳. سورهٔ تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶.

ایضاً نعمانی در غیبت [۱] از زراره روایت نموده گفت: از حضرت باقر شنیدم که می‌فرمود: «**إنّ للغلام، غيبة قبل أن يقوم و هو المطلوب تراثه.»**

قلت: و لم ذلك؟

قال: يخاف، و أومى بيده إلى بطنه؛ يعني القتل.

به درستی که برای کودک، پنهان شدنی پیش از قیام است و او کسی است که میراثش طلب کرده می‌شود.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: بیم کشته شدن را دارد.

[بشارت امام صادق(ع)]

۶ رفرفه

در نصوص و بشارات حضرت امام جعفر صادق عليه السلام به وجود و ظهور آن سرور است.

صدوق در کمال الدّین [۲] به دو سند متّصل از حضرت صادق روایت کرده؛ «**قال: من أقرّ بجميع الأئمّة و جحد المهدي، كان كمن أقرّ بجميع الأنبياء و جحد محمّداً نبوّته.**

فقيل له: يابن رسول الله! فمن المهدّي من ولدك؟

قال: الخامس من ولد السّابع؛ يغيب عنكم شخصه و لا يحلّ لكم تسميته.»

فرمود: هرکس به تمامی ائمّه اقرار کند و مهدی را انکار کند، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران اقرار نماید ولی پیغمبری محمد را انکار کند.

۴۱۴

عرض شد: یا ابن رسول الله! مهدی از فرزندان کیست؟

فرمود: پنجمی از اولاد هفتمین است؛ جسم او از شما پنهان شود و بردن اسم او برای

---

۱. الغيبة، ص ۱۶۶.

۲. کمال الدين و تمام النعمة، ص ۳۳۳.

شما روا نیست.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[1] از مفضّل روایت کرده؛ «**قال: قال الصّادق**ؑ: **إنّ الله تبارك و تعالى خلق أربعة عشر نوراً قبل الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي أرواحنا.**

فقيل له: يا ابن رسول الله! و من الأربعة عشر؟

فقال: محمّد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين. آخرهم، القائم الّذي يقوم بعد غيبته، يقتل الدجّال و يطهّر الأرض من كلّ جور و ظلم.»

گفت: حضرت صادق فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یا ابن رسول الله! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین آن‌ها، قائم آن چنانی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، دجّال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلم پاک کند.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[2] از ابوبصیر از حضرت صادقؑ روایت کرده؛ «**قال: سمعته يقول: منّا اثنى عشر مهديّاً؛ مضى ستة و بقي ستّة، يصنع الله في السّادس ما أحبّ.**»

گفت: از حضرت صادقؑ شنیدم، می‌فرمود: از ما دوازده هدایت یافته یا هدایت‌کننده است؛ شش نفر گذشته‌اند و شش نفر باقی باشند، خدا در حقّ ششم، آن چه را که دوست دارد، به جا بیاورد.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[3] از ابوبصیر روایت کرده؛ «**قال: سمعت أبا عبدالله يقول: انّ سنن الأنبياء ما وقع عليهم من الغيبات، جارية في القائم منّا أهل البيت**

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۴۵.

حذوا النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة.

قال أبوبصير: فقلت له: يا بن رسول الله و من القائم منكم أهل البيت؟!

فقال: يا أبا بصير! هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيّدة الإماء. يغيب غيبة، يرتاب فيها المبطلون. ثمّ يظهره الله عزّوجلّ، فيفتح الله على يديه مشارق الأرض و مغاربها و ينزّل روح الله عيسى بن مريم فيصلّي خلفه. و تشرق الأرض بنور ربّها و لا تبقى في الأرض بقعة عبد فيها غير الله عزّوجلّ إلاّ عبدالله فيها و يكون الدّين كلّه لله ولو كره المشركون.»

گفت: از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود: به درستی که آن‌چه بر پیغمبران واقع شده از غایب شدن، در قائم ما اهل بیت، بدون تفاوت جاری است مانند مطابقهٔ نعل با نعل و پَرتیر با پَرتیر که با یکدیگر برابر و بلا تفاوتند.

ابوبصیر گفت: عرض کردم: یابن رسول الله قائم شما اهل‌بیت کیست؟

فرمود: ای ابوبصیر! پنجمین از فرزندان پسرم موسی است، او پسر خاتون کنیزان است.

از چشم مردمان پنهان شود، پنهان شدنی که موجب شکّ و ریب اهل باطل و عیب گردد. بعد از آن، خدای عزّ و جلّ او را آشکار فرماید. پس به دست او، تمامی روی زمین را بگشاید و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در نماز به او اقتدا کند.

زمین به سبب نور پرورش دهندهٔ خود درخشنده شود و در زمین بقعه‌ای باقی نماند که در آن غیر خدا پرستش شده باشد، جز آن‌که ذات مقدّس خداوند در آن پرستش شود و تمام دین برای خدا بوده باشد؛ هرچند شرک ورزندگان کراهت داشته باشند.

ایضاً نعمانی [۱] به دو طریق و شیخ طوسی [۲] از حازم بن حبیب روایت کرده‌اند؛

۴۱۶ «قال: قال أبوعبدالله يا حازم! إنّ لصاحب هذا الأمر، غيبتين يظهر في الثّانية، إن جائك من يقول إنّه نقض يده من تراب قبره، فلا تصدّقه!»

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۷۲.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۲۴.

گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای جازم. به درستی که برای صاحب این امر، دو غیبت است که در غیبت دوّمین ظهور می‌کند، اگر کسی نزد تو بیاید و بگوید دست خود را از خاک قبر او افشانده؛ او را تصدیق مکن!

ایضاً فضل بن شاذان در کتاب غیبت [۱] از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام دربارهٔ سلطان عادل، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: او آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنّیان، فرض گردانیده است و او سلطانی بعد از سلطانی است تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

آن گاه مردی از اصحاب آن حضرت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی اند که خدای تعالی دربارهٔ ایشان فرموده: ﴿**أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنكُمْ**﴾ [۲] و آن کسانی‌اند که خاتم ایشان، کسی است که در زمان دولت او عیسی علیه السلام از آسمان فرود خواهد آمد و در خلف او نماز خواهد گذارد، او است آن کسی که دجّال را خواهد کشت، مشارق و مغارب زمین را مفتوح خواهد ساخت و پادشاهی او تا روز قیامت خواهد کشید.

[بشارت امام کاظم(ع)]

۷ رفرفه

در بشارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایة الاثر [۳] از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلام روایت نموده که فرمود: هرگاه پنجمی از اولاد هفتمین، مفقود شود، پس خدا را بپرهیزید، خدا را در

۱. ر.ک: کفایة المهتدی، [گزیده]، ص ۲۹۲، حدیث سی و نهم.

۲. سورهٔ نسا، آیه ۵۹.

۳. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۶۹.

نگاه داشتن دین خود بپرهیزید تا کسی شما را از دین خودتان، زایل نکند!

ای پسرک من! به درستی که صاحب این امر از پنهان شدنی ناچار است تا این‌که از این امر برمی‌گردد، کسی که قایل به آن بوده است.

این است و جز این نیست، این پنهان شدن قائم آل محمد، امتحانی از جانب خدای عزّوجلّ است که آفریدگانش را به غایب نمودن ولیّ خود، امتحان فرماید. اگر پدران و اجداد شما، دینی را صحیح‌تر از این دین می‌دانستند، هرآینه آن را پیروی می‌نمودند.

گفتم: ای سیّد من! پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟

گفت: ای پسرک من! عقل شما کوچک تر از ادراک این امر و دانش‌های شما تنگ‌تر از حمل آن است. لکن اگر زندگی نمایید، زود باشد که او را دریابید.

ایضاً صدوق در کمال الدّین [1] و خزّاز در کفایة الاثر [2] از محمد بن زیاد ازدی روایت نموده‌اند؛ گفت: از سیّد خود، حضرت موسی بن جعفر(ع) معنی این قول خدای تعالی را پرسیدم: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ [3]؛ و خدا نعمت‌های پیدا و پنهان خود را بر شما فراوان نموده.

فرمود: نعمت آشکارِ حضرتِ پروردگار، امامِ آشکار و نعمت پنهانی او، امام پنهان است.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی هست که پنهان شود؟

فرمود: آری! جسم او از دیده‌های مردم پنهان شود و ذکر او از دل های مؤمنین پنهان نشود. او دوازدهمین از ما است، خدا هر سختی را برای او هموار کند و هر سرکشی را برای او رام کند، گنج‌های زمین را برای او آشکار فرماید و هر دور را برای او نزدیک نماید، به سبب او هر ستمکار بیدادگر را تباه فرماید و به دست او هر شیطان رانده شده را نابود گرداند.

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۷۱ ـ ۲۷۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، صص ۳۶۹ ـ ۳۶۸.

۳. سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

او پسر خاتون کنیزان است؛ آن‌چنان کسی که ولادت او بر مردم پنهان شود و بردن اسم او برای مردم روا نباشد تا زمانی که خدای عزّوجلّ او را آشکار فرماید، پس زمین را به سبب او پر از عدل و داد کند، چنان‌چه از جور و بیداد پر شده باشد.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[1] از ابن عبّاس بن عامر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا الحسن موسی علیه‌السلام یقول: صاحب هذا الأمر یقول النّاس لم یولد بعد.»

گفت: از موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر - یعنی قائم آل محمد - کسی‌است که مردم در حقّ او گویند هنوز متولّد نشده است.

و ایضاً در کفایة الاثر[2] از یونس بن عبدالرّحمن روایت کرده که گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر شرفیاب شدم و عرض کردم: آیا قائم به حق تویی؟

فرمود: من قائم به حق هستم ولیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک کند و آن را پر از عدل کند، چنان که پر از جور شده باشد، پنجمین از فرزندان من است که از جهت بیم جان خود، غیبتی دراز کند. در زمان غیبت او قوم‌هایی از دین برگردند و قوم‌های دیگر بر دین خویش بپایند.

آن‌گاه فرمود: خوشی برای شیعیان ما است که در زمان غایب بودن قائم ما به دوستی ما چنگ زنند و بر موالات ما و بیزاری از دشمنان ما پایدار باشند. آنان از ما هستند و ما از آن‌هاییم. آن‌ها خشنودند که ما امامشان باشیم، ما خشنودیم که ایشان شیعیان ما باشند و خوشی برای آن‌ها است. به خدا سوگند، روز قیامت با ما و در درجهٔ ما خواهند بود!

[بشارت امام رضا(ع)]

۸ زَهرَفه

در بشارات حضرت علی بن موسی الرّضا به وجود و ظهور آن بزرگوار است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۰.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۷۰ - ۲۶۹.

صدوق در عیون [1] و علل [2] از سلطان سریر ارتضی، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت نموده که فرمود: گویا با شیعه هستم و حال آن‌ها را نگرانم هنگام گم‌کردن آن‌ها، سوّمین فرزندی را که از فرزند من است، حالتی پدید می‌شود که برای خود محلّ رعایت و چشم داشت و پناهی طلب می‌کنند، پس آن را نمی‌یابند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نیافتن مرعی از برای چیست؟

فرمود: به علّت این‌که امام آن‌ها از ایشان پنهان گردد.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: برای این‌که زمانی که به شمشیر قیام فرماید، برای هیچ کس در گردن آن جناب بیعت نباشد.

ایضاً کلینی در کافی [3] و نعمانی در غیبت [4] از ایوب بن نوح روایت کرده‌اند که گفت: خدمت حضرت ابوالحسن الرضا – علیه آلاف التحیّة و الثناء – عرض کردم: به درستی که من امیدوارم تو صاحب این امر – یعنی قائم آل محمد – بوده باشی و بدون اعمال شمشیر، کار تو انجام پذیرد. چرا که با تو بیعت شده و به نام تو سکّه زده شده است.

«فقال علیه السلام: ما منّا أحد اختلف إلیه الکتب و اشیر إلیه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إلیه الأموال إلاّ اغتیل أو مات علی فراشه حتّی یبعث الله لهذا الأمر غلاماً منّا خفيّ الولادة و المنشأ غیر خفيّ في نسبه.»

پس فرمود: نیست از ما کسی که به سوی او نامه‌ها آورده و از نزد او برده شود و با انگشت‌ها به سوی او اشاره کرده‌اید و از مسألت‌ها پرسیده شود و مال‌ها به جانب او حمل کرده شود مگر این‌که از روی مکر و خدعه کشته شود یا بر فراش بمیرد، تا زمانی

---

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵.
۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۷.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱.
۴. الغیبة، ص ۱۶۸.

که خدا جوانی از ما را برای این امر برانگیزاند که ولادت و نشو او پنهان و نسب او غیر نهان است.

ایضاً در کفایة الاثر[۱] از حسن بن خالد روایت نموده؛ گفت: حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام فرمود: دین نیست برای آن کس که ورع ندارد، به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد، یعنی، عمل او به تقیّه پیش باشد.

بعد از آن فرمود: به درستی که خدا به سبب چهارمین از فرزندان من - پسر خاتون کنیزان - زمین را از هر جور و ظلم پاک فرماید. او آن‌چنان کسی است که مردم در ولادتش شک نمایند و او صاحب غیبت است. چون خروج کند، زمین از نور پروردهٔ او روشن و ترازوی عدل میان مردم گذارده شود، هیچ کس بر هیچ کس ستم نکند. او آن‌چنان کسی است که زمین برایش پیچیده شود و برای او سایه نباشد.

او آن‌چنان کسی است که در زمان ظهورش، منادی از آسمان ندایی در دهد که جمیع مردم زمین، آن را بشنوند و آن ندا این است: ای اهل زمین، آگاه باشید! به درستی که حجّت خدا، نزد خانهٔ خدا ظاهر شده. پس پیروی‌اش کنید و راه متابعتش گیرید! چرا که حق در او و با اوست و آن قول خدای عزّوجلّ است که در این آیهٔ وافی هدایت می‌فرماید:

«روزی که منادی از جای نزدیکی نداکند و روزی که صیحه را بشنوند، به راستی آن روز، روز خارج شدن است».[۲] یعنی، روز خروج فرزند من، قائم مهدی است.

[بشارت امام جواد(ع)]

۹ رفرفه

در بشارات حضرت جواد - سلام الله علیه - به وجود و ظهور آن بزرگوار است:

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۷۵ - ۲۷۴.

۲. سوره ق، آیات، ۴۲ - ۴۱.

صدوق در کمال الدّین [۱] از جناب عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت آقای خود، حضرت امام محمد تقی‌ﷺ شرفیاب شدم و مرا آهنگ آن بود که از حضرت پرسش کنم؛ آیا قائم، همان مهدی است یا دو کس می‌باشند؟

پیش از پرسش، خود آن حضرت ابتدا به سخن کرده، فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم از ما، همان مهدی آن‌چنانی است که واجب است در زمان غایب بودنش انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود. او سوّمین از فرزندان من است.

سوگند به آن کس که محمد را به پیغمبری برانگیخته و ما را به امامت مخصوص داشته، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هرآینه خدا آن روز را آن‌قدر دراز فرماید تا زمانی که خروج کند، پس زمین را پر از عدل و داد کند. چنان‌چه از ظلم و جور، پر شده باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح می‌کند، چنان که امر کلیم خود، موسی را اصلاح فرمود که رفت برای اهل خود آتشی برگیرد، پس برگشت در حالی که او رسول و نبی بود. بعد از این کلمات فرمود: برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

ایضاً در کفایة الاثر [۲] از جناب عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام محمد تقی‌ﷺ عرض کردم: امیدوارم از میان اهل بیت محمد، تو قائمی باشی که زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

فرمود: ای ابوالقاسم! از ما نیست مگر قیام کنندهٔ به امر خدا و هدایت کنندهٔ به سوی دین خدا، من قائم آن‌چنانی نیستم که خدا به سبب او زمین را از اهل کفر و جحود پاک کند و آن را پر از عدل و داد گرداند.

آن قائم کسی است که ولادت او بر مردم نهان باشد و جسم او از آن‌ها غایب گردد،

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۷.
۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۱.

بردن اسم او برای ایشان روا نیست و او هم‌نام و هم کنیّهٔ رسول خدا باشد. او آن چنان کسی است که زمین برایش در نوردیده شود و هر سرکش برایش رام گردد. از اصحابش سی‌صد و سیزده مرد از اطراف زمین به شمارهٔ اصحاب بدر سوی او جمع آیند؛ و آن معنی گفتار خدای عزّوجلّ است: «هر کجا که باشید، تمامی شما را خدا می‌آورد؛ به درستی که خدا بر هر چیز تواناست».[۱]

چون این عَده برای او فراهم آیند، امر خود را آشکار فرماید و چون از برای او عقد کامل شود که ده هزار مرد باشد، به اذن خدا، خروج نماید. پس دشمن های خدا را بر دوام بکشد تا زمانی که خدای تبارک و تعالی خشنود شود.

جناب عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای سیّد من! چگونه می‌داند که خدا خشنود شده؟

فرمود: یلقی فی قلبه الرّحمه؛ رحمت را در دلش بیفکند.

ایضاً در کفایة الاثر[۲] از صقر بن ابی‌دلف روایت کرده گفت: از حضرت امام محمد تقی‌ علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من، پسرم علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و طاعت او، طاعت من است و امام بعد از او، پسرش حسن است. امر او، امر پدر او و گفتار او، گفتار پدر او و طاعت او، طاعت پدر او است.

بعد از آن ساکت شد. آن‌گاه خدمتش عرض کردم: یا بن رسول الله! امام بعد از حسن علیه‌السلام کیست؟ پس گریست گریستن شدیدی! بعد از آن فرمود: به درستی که بعد از حسن، پسر او، قائم به حق است که انتظار کشیده خواهد شد.

عرض کردم: یابن رسول الله! چرا قائم نامیده شده؟

فرمود: برای این‌که بعد از مردن ذکرش و مرتدّ شدن بیشترین قایل به امامتش، قیام می‌فرماید.

عرض کردم: برای چه منتظر نامیده شده؟

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۴۸.

۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، صص ۲۸۴ ـ ۲۸۳.

فرمود: به درستی که برای او غایب شدنی است که روزهایش بسیار و زمانش بسی دراز باشد، پس کسانی که عقیده‌شان خالص است، خروج او را انتظار برند، اهل شکّ و ریب او را انکار نمایند، جحدکنندگان او را استهزا کنند، وقت معیّن کنندگان، در غیبت او دروغ گویند، شتاب گیرندگان در او، هلاک گردند و تسلیم شوندگان نجات یابند.

[بشارات امام هادی(ع)]

۱۰ رفرفه

بشارت دادن آن حضرت به ابوهاشم جعفری

در بشارات جناب امام علی النقی علیه السلام به وجود و ظهور آن سرور است.

کلینی در کافی[۱] و مسعودی در اثبات الوصیّه[۲] و صدوق در کمال الدّین[۳] و علی بن محمد در کفایة الاثر[۴] از ابوهاشم جعفری روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: **«الخلف من بعدي ابني الحسن علیه السلام فكيف لكم بالخلف بعد الخلف؟»**

بعد از من خلیفه و جانشین، پسرم حسن است. پس با جانشین بعد از جانشین چگونه هستید؟

عرض کردم: برای چه؟ خدا مرا فدای تو قرار دهد!

«فقال: لأنّكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه؛» فرمود: به جهت آن‌که جسم او را نبینید و یاد کردن او به اسم برای شما حلال نباشد.

عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟

فرمود: بگویید: **«الحجّة من آل محمّد.»**

ایضاً صدوق در کمال الدّین[۵] از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده؛ «قال:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.
۲. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۴.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۱.
۴. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۸۹.
۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۰.

سمعت أباالحسن علّي بن محمّد يقول: صاحب هذا الأمر من يقول النّاس لم يولد.»

بعد گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: صاحب امر مهدویّت کسی است که مردم در حقّش بگویند هنوز ولادت نیافته است.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[1] از علی بن عبدالغفّار روایت نموده که گفت: چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام از دنیا رفت، شیعیان نامه‌ای به حضرت امام علی النقی علیه السلام فرستاده و از امام وقت پرسیدند.

امام در جواب، مرقوم فرمود: «**الأمرلي ما دمت حيّاً. فإذا نزلت بي مقادير الله تبارك وتعالى، إمامكم الخلف منّي وأنّى لكم من بعد الخلف؟!**» مادامی که زنده‌ام، امر امامت برای من است. چون تقدیرات خدای تعالی بر من فرود شد، امام شما پسر من است که خلیفهٔ من باشد و کجاست برای شما دست‌رسی به خلف بعد از خلف؟!

ایضاً مسعودی در اثبات الوصیّه[2] از عبدالله بن جعفر حمیری از حضرت امام علی النقی روایت کرده؛ «**قال: لاتعادوا و الأيّام فتعاديكم**»! فرمود: با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی کنند!

از معنی آن پرسش شد، فرمود: برای آن دو معنی‌است؛ ظاهري و باطني. «**أمّا الظاهر فالسّبت لنا و الأحد لشيعتنا و الإثنين لأعدائنا و تمّ الحديث.**»

و الباطن فالسّبت، رسول الله و الأحد، أميرالمؤمنين و الإثنين، الحسن و الحسين، و الثلثا، عليّ بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد، و الأربعاء، موسي بن جعفر و عليّ بن موسى و محمد بن علي و أنا، و الخميس، الحسن إبني و الجمعة ابنه و عليه يجتمع هذه الأمّة ثمّ قرأ: ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[3] ثمّ قال لي: نحن بقية الله.»

امّا ظاهر آن است که سبت روز شنبه برای ما و روز یک شنبه برای شیعیان ما و

---

۱. همان، ص ۳۸۲.

۲. اثبات الوصية للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۶.

۳. سورهٔ هود، آیه ۸۶

روز دوشنبه برای دشمنان ماست و حدیث تمام شد.

و امّا باطن، پس شنبه، رسول خدا می‌باشد تا آن‌جا که می‌فرماید: پنج‌شنبه، حسن پسر من و جمعه، پسر او است و این امّت گرد او آید. بعد از آن تسمیه نموده، آیهٔ بقیة الله را خواند. آن‌گاه فرمود: ما بقیة الله هستیم.

ایضاً در کفایة الاثر [1] از جناب عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: خدمت حضرت امام علی النقی عليه السلام شرفیاب شدم، چون چشم مبارکش بر من افتاد، فرمود: «**مرحباً بك يا أبا القاسم! أنت و ليّنا حقّاً؛**» مرحبا به تو ای ابوالقاسم! تو از روی حقیقت ولیّ ما باشی.

عرض کردم: یابن رسول الله! ارادهٔ من آن است که دین خود را بر حضرت تو عرضه دارم، اگر مرضیّ و پسندیده است، بر آن پاینده باشم تا خدای عزّوجلّ را دیدار کنم.

فرمود: «**هات يا أبا القاسم**»! آن‌چه دانی بیاور و عقاید خویش را بگو!

عرض کردم: به درستی که من می‌گویم خدا یکتاست و مانندی برای او نیست، از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است و این‌که خدا جسم، صورت، جوهر و عرض نیست. بلکه او جسم کنندهٔ جسم‌ها و صورتگر صورت ها و آفرینندهٔ اعراض و جواهر است. او پروردگار هر چیز و مالک و جاعل و پدیدآورنده است.

و اعتقاد من این است که محمد صلی الله علیه و آله که بنده و فرستادهٔ خداست، خاتم تمام پیغمبران است؛ بعد از آن حضرت تا روز قیامت، پیغمبری نخواهد بود و این‌که شریعت او، خاتم همهٔ شریعت‌هاست و شریعتی بعد از شریعت او تا روز قیامت نیست.

عقیدهٔ من این است که امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از حضرت محمد، امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب عليه السلام است، بعد از آن حسن عليه السلام، آن‌گاه حسین عليه السلام است، پس علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او محمد است، آن‌گاه جعفر، پس موسی است، بعد از او علی، آن‌گاه محمد بن علی و بعد از او امامت و خلافت خاصّ حضرت تو است. ۴۲۶

---

۱. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۶.

«فقال عليه السلام: و من بعدي الحسن ابني. فكيف للنّاس بالخلف من بعده؟

قال: و قلت: و كيف ذلك يا مولاي؟!

قال: لأنّه لايرى شخصه و لايحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج. فيملاء الأرض قسطاً و عدلاً. كما ملئت جوراً و ظلماً.»

فرمود: و بعد از من، پسر من است. پس برای مردم چگونه خواهد بود به فرزندی که بعد از او و خلیفهٔ او است؟

گفت: عرض کردم: خلف بعد از حسن چگونه است که مایهٔ حیرت می‌باشد؟

فرمود: به جهت این است که جسمش دیده نشود و یاد کردن اسمش حلال نباشد تا زمانی که خروج کند، آن گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که از جور و بیداد پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: به امامت حسن و مهدویّت عرض کردم، پس به او اقرار و اعتراف دارم و می‌گویم به درستی که ولیّ ایشان، ولیّ خدا و عدوّ ایشان، عدوّ خدا و طاعت آنان، طاعت خدا و نافرمانی آن‌ها، نافرمانی خداست.

و می‌گویم به درستی که معراج، حق و سؤال در قبر، حق است و به درستی که بهشت، حق و جهنّم حق و صراط و میزان، حق است، این که قیامت، هرآینه خواهد بود و هیچ ریبی در آن نیست و این که خدا کسانی را که در قبور خفته و در خانهٔ گور نهفته‌اند، بر می‌انگیزاند.

می‌گویم به درستی که فرایض واجبهٔ بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.

«فقال عليّ بن محمّد: يا أباالقاسم! هذا والله دين الله؛ الذّي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه! ثبّتك الله بالقول الثّابت في الحيوة الدّنيا و في الآخرة!»

آن حضرت بعد از اقرار جناب عبدالعظیم به آن عقاید حقّه، فرمود: ای ابوالقاسم! به خدای سوگند، دین خدا این است؛ آن‌چنان دینی که برای بندگان خویش پسندیده و اختیار فرموده است، پس بر این دین پاینده باش! خداوند به سبب اعتقاد به این گفتار

پایدار، تو را در دنیا و آخرت پایدار دارد!

ایضاً صدوق در کمال الدّین «۱» و شیخ طوسی در غیبت «۲» از بشر بن سلیمان نخّاس خبر مفصّلی روایت کرده‌اند که مشتمل است بر کیفیّت احوال ملیکه، دخترِ پسر قیصر روم که همان نرجس است و تزویج نمودن او برای حضرت امام حسن عسکری در عالم رؤیا توسط رسول خدا ﷺ و عیسی علیه‌السلام، انداختن او خودش را میان اسرای روم، آوردن او به بغداد و فرستادن بشر بن سلیمان از طرف حضرت امام علی النّقی علیه‌السلام برای خریداری او و از عمر بن یزید برده فروش تا آن جا که گفت: بعد از خریداری نرجس خاتون، چون به سرّ من رأی آمدیم و حضور حضرت امام علی النّقی شرفیاب گردید، به او فرمود: خدا چگونه عزّت اسلام و ذلّت نصرانیّت و شرافت اهل‌بیت محمد ﷺ را به تو نشان داد؟ عرض کرد: چگونه آن‌چه را از من، به آن داناتری، برای شما توصیف کنم؟

حضرت فرمود: می‌خواهم به تو اکرامی فرمایم؛ کدام یک نزد تو محبوب‌تر است؟ ده هزار دینار به تو عطا فرمایم یا این که تو را به شرافت ابدیّه بشارت دهم.

گفت: این‌که مرا به شرافت ابدیّه بشارت دهی.

فرمود: بشارت باد تو را به فرزند ارجمندی که مالک مشرق و مغرب دنیا شود و زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد!

عرض کرد: این مولود مسعود از کدام بزرگوار بهرهٔ من شود؟

فرمود: از همان کس که حضرت رسول خدا در فلان شب در فلان ماه در فلان سال تو را در رومیّه برای او خطبه فرمود...، تا آخر حدیث.

[بشارت امام حسن عسکری(ع)]

۱۱ رقرقه

۴۲۸

بشارت آن حضرت به طوسی بن جعفر بغدادی

در بشارات حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به وجود و ظهور حضرت حجّة بن

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۲۳ ـ ۴۱۷.

۲. الغیبة، ص ۲۱۴ ـ ۲۰۸.

الحسن ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف - است.

در کفایة الاثر [۱] و کمال الدّین [۲] از موسی بن جعفر بغدادی روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که می‌فرمود: گویا با شما هستم و می‌نگرم که بعد از من در حقّ فرزند و جانشین من اختلاف کرده‌اید.

آگاه باشید به درستی که اقرار کنندهٔ به امامان بعد از رسول خدا که انکار کنندهٔ فرزند من باشد، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران خدا و فرستادگان او اقرار کند، آن‌گاه نبّوت محمّد را انکار نماید و انکار کنندهٔ محمد، مانند انکار کنندهٔ جمیع پیغمبران است. چرا که اطاعت آخر، مانند طاعت اوّل ما و منکر آخر ما، چون منکر اوّل ماست.

آگاه باشید به درستی که برای فرزند من، پنهان شدنی است که مردم در آن به شکّ و ریب افتند، مگر کسانی که خدای عزّوجلّ آن‌ها را نگاه دارد.

و ایضاً در کمال الدّین [۳] و کفایة الاثر [۴] و کفایة المهتدی از ابوعلی بن همام روایت کرده‌اند؛ گفت: از محمد بن عثمان عمروی ـ قدّس الله روحه ـ شنیدم که می‌گفت: از پدرم استماع نمودم که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب بودم که از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده، پرسیده شد: «**أنّ الأرض لا تخلوا من حجّة الله علی خلقه إلی یوم القیامة و أنّ من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیّة**»؛ این‌که زمین تا روز قیامت، از حجّت خدا بر مخلوقش خالی نمی‌ماند و این‌که هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، چون مردن زمان جاهلیّت مرده است.

آن حضرت فرمود: این حقّ است، هم چنان که روز حقّ است.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹.
۲. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۹۵.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹.
۴. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۹۶.

گفتند: یابن رسول الله! حجّت و امام بعد از تو کیست؟

فرمود: فرزندم امام و حجّت بعد از من است؛ هرکس بمیرد و او را نشناخته باشد، به مردن جاهلیّت مرده است.

«فقال عليه السلام: إنّ له غيبة يحار فيها الجاهلون و يهلك فيها المبطلون و يكذّب فيها الوقّاتون ثمّ يخرج فكأنّي أنظر إلى الأعلام البيض تخفق فوق رأسه بنجف الكوفة.»

فرمود: آگاه باشید به درستی که برای امام بعد از من، غیبتی‌است که مردم جاهل، در آن متحیّر شوند، اهل باطل در آن هلاک گردند و وقت معیّن کنندگان در آن دروغ گویند. بعد از چنین غیبتی خروج کند و از زیر ابر خفا بیرون آید؛ گویا به سوی علم‌های سفید نظر می‌کنم که بالای سر او در نجف کوفه، همی جنبش نماید.

ایضاً صدوق در کمال الدّین [۱] از یعقوب بن منفوس روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه السلام شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت در دکّه‌ای که درب سرای بود، جلوس فرموده بود و برطرف راست آن، خانه‌ای بود که بر آن پرده‌ای آویخته بود. پس عرض کردم: ای سیّد من! بعد از تو صاحب امر امامت کیست؟

فرمود: پرده را برگیر! چون برگرفتم، کودکی بیرون آمد کودکی که قامتش پنج شبر و به سنّ ده یا هشت سال و مانند آن بود. پیشانی گشاده و چهرهٔ نورانی و چشم درخشنده و کف و زانوی سطبر و در طرف راست صورت، خال و بر سر، گیسوان داشت. آمد و بر دامن حضرت امام حسن عسکری عليه السلام جلوس نمود.

«فقال: هذا صاحبكم ثمّ وثب فقال له: يا بنّي ادخل إلى الوقت المعلوم! فدخل البيت و أنا أنظر إليه.

ثمّ قال: يا يعقوب انظر من في البيت! فدخلت، فما رأيت أحداً.»

پس فرمود: این امام شما بعد از من است، آن‌گاه از جای برجست و به او فرمود: ای فرزند، داخل شو تا وقت معیّنی که نیز آشکار شوی! کودک داخل خانه شد و من نگرانش بودم.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۷.

حضرت عسکری فرمود: ای یعقوب ببین در خانه کیست! آن گاه داخل شده، هیچ‌کس را ندیدم.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[1] از محمد بن معاویة بن حکیم و محمد بن ایّوب بن نوح و محمد بن نوح و محمد بن عثمان عمروی روایت نموده «قالوا: **عرض علينا أبومحمّد الحسن بن علي ابنه و نحن في منزله و كنّا أربعين رجلاً. فقال: هذا إمامكم من بعدي و خليفتي عليكم؛ أطيعوه و لا تتفرّقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم! أما أنّكم لا ترونه بعد يومكم هذا!**

قالوا: **فخرجنا من عند. فما مضت الأيام قلائل حتّى مضى أبومحمد**عليه السلام.»

گفتند: حضرت امام حسن عسکری عليه السلام پسرش را در خانهٔ خود به ما عرضه داشت در حالی که ما چهل نفر بودیم، پس فرمود: این بعد از من امام شما و جانشین من بر شما است؛ فرمانش برید و بعد از من جدایی نگیرید که در دین خویش هلاک خواهید شد!

بعد فرمود: آگاه باشید که بعد از این روز، دیدارش نکنید! آن‌گاه از پیش آن حضرت بیرون آمدیم. چند روزی بیش نگذشت که حضرت عسکری عليه السلام از دنیا در گذشت.

این ناچیز گوید: کلام آن حضرت «لا ترونه...» مقصود، نفی رؤیت مجموع است، لذا با وقوع رؤیت برای نوّاب خاصّ و بعضی اشخاص دیگر منافات ندارد.

ایضاً صدوق در کمال الدّین[2] از موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده؛ قال: «**خرج من أبی‌محمّد توقیع: زعموا أنّهم يريدون قتلي ليقطعوا نسلي و قد كذّب الله قولهم و الحمد لله.**»

گفت: از نزد امام حسن عسکری عليه السلام توقیعی منیغ به این مضمون بیرون آمد: چنین پنداشتند که برای قطع نمودن نسل من آهنگ کشتن من کنند و به تحقیق، خدا دروغ آن‌ها را ظاهر کرد، یعنی بعد از من حجّت خدا ولادت یافت و سپاس ثابت برای خداست.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۵.

۲. همان، ص ۴۰۷.

ایضاً فضل بن شاذان در غیبت و صدوق در کمال الدّین[1] از احمد بن اسحاق روایت کرده‌اند؛ قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علی العسکری عليه السلام «یقول: **الحمدلله الّذي لم يخرجني من الدنيا حتّى أراني الخلف من بعدي أشبه الناس برسول الله خَلقاً و خُلقاً، يحفظه الله تعالى في غيبته. ثمّ يظهره، فيملأ الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت جوراً و ظلماً.**»

گفت: از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: ستایش خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا آن‌که جانشین مرا به من نمایانید که در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلى الله عليه وآله است. خدا او را در زمان غایب بودنش حفظ می‌کند. آن‌گاه او را آشکار فرماید، پس زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

ایضاً شیخ طوسی در غیبت[2] از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در مرض موت آن حضرت شرفیاب شدم، به عقید خادم که از پیش، امام علی نقی را خدمت می‌نمود، فرمود: آبی را با مصطکی بجوشان!

صیقل، جاریهٔ مادر حضرت خلف، آب مصطکی را بیاورد، چون حضرت قدح را به دست گرفت و آهنگ آشامیدن فرمود، دست مبارکش چنان بلغزید که قدح به دندان‌های او می‌خورد، پس آن را از دست گذاشته، به عقید فرمود: در فلان حجره داخل شو، کودکی را در سجده دیدار کنی، او را نزد من بیاور!

عقید گفت: رفتم و جستجو کردم. ناگاه کودک را دیدم به سجده رفته و انگشت سبّابهٔ خود به جانب آسمان برداشته، بر وی سلام کرده، عرض کردم: سیّد من، تو را نزد خویش خوانده، در این هنگام مادرش صیقل آمده، دستش را گرفت و حضورش آورد.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۸.

۲. الغیبة، صص ۲۷۳ ـ ۲۷۲.

ابوسهل گفت: کودکی بود رویش مشعشع، مویش مجعّد و دندانش گشاده. چون امام حسن عسکری علیه السلام او را نگریست، بگریست و فرمود: ای آقای اهل‌بیت، خود مرا سقایت فرما!

آن صبّی، قدح را به دست گرفته، لب های حضرت را گشود و سیرابش فرمود.

آن‌گاه حضرت عسکری علیه السلام فرمود: مرا مهیّای نماز نمایید! پس مندیلی در دامنش افکندند، آن صبّی، حضرتش را وضو داد. چون بر سر و قدم‌هایش مسح نمود، حضرت عسکری به او فرمود: بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی موعود، تویی حجّت خدا در زمین او و فرزند و وصّی من تو هستی.

من تو را زاییدم و تویی (م ح م د) پسر حسن، آن‌گاه سلسلهٔ آبا را تا حسین بن علی بن ابی‌طالب، شمرد. تو را رسول خدا زاییده و تویی خاتم ائمّهٔ طاهرین. رسول پروردگار عالمین، وجود تو را بشارت داده، تو را نامیده و کنیه نهاده. بدانچه گفتم پدرم از پدرانش مرا آگاه کرده است؛ این بفرمود و در زمان، دنیای فانی را بدرود نمود.

ایضاً قطب راوندی در خرایج[1] از عیسی بن شیخ روایت کرده؛ گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حبس بر ما داخل شد و من آن حضرت را می‌شناختم. پس به من فرمود: برای تو شصت و پنج سال و دو روز است و با من کتاب دعایی بود که تاریخ ولادتم در آن مرقوم بود. در آن نگاه کردم، چنان یافتم که فرمود و به من گفت: آیا فرزندی روزی تو شده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: خدایا فرزندی روزیش کن که بازوی او باشد! فرزند، خوب بازویی است؛ ثمّ تمثّل علیه السلام:

من کان ذاعضد یدرك ظلامته — إنّ الذّليل الّذي ليست له عضد

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۴۷۹ ـ ۴۷۸.

یعنی، هرکس صاحب بازوی باشد از ستم کنندهٔ خود انتقام خواهد کشید، ذلیل و زبون کسی است که برای او بازویی نباشد.

عرض کردم: آیا برای تو فرزندی هست؟

قال: أي! والله سيكون لي ولد يملأ الأرض قسطاً. أمّا الآن فلا؛

فرمود: بلی! به خدا سوگند به زودی از من فرزندی پدید آید که زمین را پر از عدل و داد کند. اما در این زمان مرا فرزندی نیست.

آن‌گاه به این دو بیت تمثّل فرمود:

لعلّك يوماً إن تراني كأنّما — بنيّ حواليّ الأسود اللّوابد

فإنّ تميماً قبل أنّ يلد الحصى — أقام زماناً و هو في النّاس واحد

ایضاً مسعودی در اثبات الوصیّه[1] از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده؛ **«قال: لمّا ولد الصّاحب بعث الله عزّوجلّ ملكين، فحملاه. إلى سرادق العرش حتّى وقف بين يدي الله. عزّوجلّ فقال له: مرحباً بك و بك أعطي و بك أعفوا و بك أعذّب.»**

فرمود: چون حضرت صاحب الامر متولّد شد، خدای عزّوجلّ دو ملک فرستاد. پس آن ذات بی همال را برداشته، به سوی سرادق عرشِ حضرت ذوالجلال بردند تا در پیشگاه قرب حق، واقف گردید. آن گاه خدای عزّوجلّ فرمود: مرحبا به تو! که به تو بخشایش کنم، به سبب تو عفو فرمایم و به واسطهٔ تو عذاب نمایم.

ایضاً فضل بن شاذان[2] از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری روایت کرده که گفت: چون عمروبن عوف والی به کشتن من همّت کرد و او مردی بود که به کشتن شیعیان، میل تمام داشت، چون آن خبر را یافتم، خوف عظیمی بر من غالب شد. اهل و عیال و دوستان خود را وداع کرده، به خانهٔ امام حسن‌عسکری علیه السلام روی آوردم تا با آن

---

۱. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲. ر.ک: کفایة المهتدی، [گزیده]، صص ۱۶۱ ـ ۱۶۰، حدیث سی و دوم.

حضرت نیز وداع کنم و ارادهٔ گریختن داشتم.

چون به خانهٔ آن حضرت آمدم، دیدم پسری پهلوی حضرت نشسته و رویش چون ماه شب چهارده می‌درخشد. از نور و ضیای او، حیران شدم، طوری که نزدیک بود آن‌چه در خاطر داشتم، فراموش کنم. به من فرمود: ابراهیم! حاجت گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شرّ او را از تو کفایت کند.

حیرتم زیادتر شد، خدمت امام حسن علیه السلام عرض کردم: این پسر کیست که از مافی‌الضمیر من خبر داد؟

فرمود: فرزند من و خلیفهٔ من است و او است که غایب شود غایب شدنی دراز. پس از پر شدن زمین از ظلم و جور ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند. نام او را پرسیدم.

فرمود: هم‌نام و هم کنیهٔ پیغمبر است و حلال نیست کسی نام یا کنیهٔ او را ذکر کند تا زمانی که خداوند دولت و سلطنت او را ظاهر سازد. ای ابراهیم! آن‌چه را دیدی و آن‌چه را امروز از ما شنیدی، پنهان دار الّا از اهلش.

بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم و به آن چه از حضرت صاحب الزّمان شنیدم، وثوق و اعتماد داشتم. پس عمّ من، علی بن فارس بشارت داد که معتمد - خلیفهٔ عباسی - برادر خود، ابواحمد را فرستاد و او را به قتل عمرو بن عوف امر کرد. آن گاه ابواحمد او را گرفت و بند از بندش جدا کرد.

ایضاً فضل بن شاذان[1] از حسین بن سعد کاتب، روایت کرده که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، شمشیرهای خود را به دو سبب بر ما گذاشتند:

یکی آن‌که می‌دانستند برای ایشان در خلافت حقّی نیست و می‌ترسیدند از آن‌که ما دعوی خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد.

۱. کفایة المهتدی، [گزیده]، ص ۱۷۹، حدیث سی و چهارم.

دوّم آن‌که از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جبّاران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شکّ نداشتند در این که ایشان، ظالمان و جبّارانند، لذا در کشتن اهل‌بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل آن حضرت کوشش کردند از روی طمعی که ایشان به وصول به منع تولّد حضرت قائم یا کشتن آن حضرت داشتند تا ملک و پادشاهی از دست ایشان به در نرود.

پس خداوند ابا نمود از این که امر آن حضرت را برای یکی از ظالمان کشف نماید الّا آن‌که نور خود را تمام می‌گرداند، هرچند مشرکان خوش نمی‌دارند.

بشارت آن حضرت به محمد بن عبدالجبار

ایضاً فضل بن شاذان در کتاب غیبت[1] خود مسمّی به اثبات الرجعه از محمد بن عبدالجبار روایت کرده که گفت: به مولای خود حسن بن علی علیهما السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو گرداند! دوست دارم بدانم بعد از تو امام و حجّت خدا بر بندگان خدا کیست؟

فرمود: بعد از من، امام و حجّت خدا پسر من است که هم‌نام و هم‌کنیهٔ رسول خدا می‌باشد؛ کسی که خاتم حجّت‌های خدا و آخرین خلفای او است.

گفتم: او از کیست؟

فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش زود باشد که او متولّد شود، سپس از مردمان غایب گردد، غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و دجّال را بکشد. آن‌گاه زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد و برای احدی حلال نیست پیش از خروجش، او را به نام و کنیه ذکر کند و فرمود: صلوات خدا بر او باد!

ایضاً در کتاب مزبور از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبیدالله بن عبّاس بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفت: از حضرت عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ولی و حجّت خدا بر بندگان و خلیفهٔ من، ختنه کرده شده، شب نیمهٔ ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و هنگام طلوع فجر متولّد شد.

---

۱. کفایة المهتدی، [گزیده]، ص ۱۳۳، حدیث بیست و هشتم.

اوّل کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملایکه مقرّبین که او را به آب سلسبیل و کوثر شستند و بعد از آن عمّه‌ام، حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام او را شست.

سپس از محمد بن علی که راوی حدیث است، دربارهٔ مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام پرسیدند؛ گفت: مادرش ملیکه بود که بعضی روزها او را سوسن و بعضی ایّام ریحانه می‌گفتند. صیقل و نرجس نیز از نام های آن مکرّمه بود»[1].

۱. ر.ک: کفایة المهتدی، [گزیده]، ص ۱۴۹، حدیث سی‌ام.

عبقریهٔ هفدهم

[حضرت حجّت و بشارت ظهور خویشتن]

در بیان اخبار وارده در بشارت امام عصر و ناموس دهر، الحجّة بن الحسن العسکری علیهما السلام به ظهور خود است و در آن چند رفرفه می‌باشد.

[روایت نسیم و ماریه و ابونصر]

۱ رفرفه

مسعودی در اثبات الوصیّه[1]، صدوق در کمال الدّین[2] به اندک اختلاف و راوندی در خرایج[3] از نسیم و ماریه، خدمتکاران حضرت امام حسن عسکری روایت کرده‌اند؛ گفتند: چون حضرت صاحب الزّمان علیه السلام ولادت یافت، دو زانو نشست و انگشت سبّابهٔ خود را سمت آسمان برداشت، آن‌گاه عطسه کرد.

«فقال: الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله عبد داخر لله غیر مستنکف و لا مستنکر.

ثمّ قال: زعمت الظلمة أنّ حجّة الله داحضة و لو اذن لنا في الکلام ازال الشكّ.»

پس از ستایش خدا و درود بر رسول فرمود: بنده‌ای برای خدا به خاک افتاده، در حالی که از مسکنت به درگاه خدا ننگ ندارد و استکبار نورزد. بعد از آن فرمود: ستمکاران پنداشته‌اند حجّت خدا باطل و نابود شود؛ اگر به ما اجازهٔ سخن می‌رفت، هرآینه شکّ از دل ها برطرف می‌شد.

---

۱. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۳۰.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۷.

بشارت آن حضرت به طریف خادم

صدوق در کمال الدین [۱]، شیخ طوسی در غیبت [۲]، فضل‌الله حسینی راوندی در دعوات [۳]، قطب‌الدین هبة الله راوندی در خرایج [۴]، مسعودی در اثبات الوصیّه [۵] از ابونصر طریف خادم روایت نموده‌اند که گفت: بر حضرت صاحب الزّمان ـ عج الله تعالی فرجه الشریف ـ درآمدم. فرمود: صندل سرخ بیاور! آوردم.

«فقال: أتعرفني؟»

فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟

عرض کردم: آری!

فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: تو سیّد، پسر سیّد منی!

فرمود: از این پرسش نکردم.

عرض کردم: خود، تفسیر فرما!

فرمود: «أنا خاتم الأوصیاء و بي یرفع الله البلاء عن أهلي و شیعتي»؛ خاتم اوصیا منم و خدا به خاطر من بلا را از اهل من و شیعیانم برطرف فرماید.

این ناچیز گوید: اگرچه کلینی متن خبر را از ابونصر طریف روایت نکرده، لکن در کافی، باب بینندگان امام عصر، او را از آن جمله شمرده است.

[روایت ابن مهزیار]

۲ رفرفه

فرمایشات آن جناب به ابراهیم بن مهزیار

صدوق در کمال الدّین [۶] خبر مفصّلی از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده که

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۱.

۲. الغیبة، ص ۲۴۶.

۳. الدعوات، ص ۲۰۷.

۴. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۸.

۵. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۱.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۵۱ ـ ۴۴۵.

خلاصه‌اش آن است که گفت: وارد مدینه شدم و از اخبار آل ابی محمد حسن عسکری علیه‌السلام کاوش کردم، امّا از چیزی برخوردار نشدم. پس از مدینه کوچ کرده، بحث‌کنان به مکّه رفتم، ناگاه بین طواف، جوانی گندم‌گون، نیکوروی، زیباشمایل بر من مُترائی شد که زمانی دراز به من می‌نگریست. به سوی او مایل شدم به امید این‌که او به مقصود من معرفت دارد. نزدیک شدم، سلام کردم، جواب گفت، پرسید: از مردم کدام دیاری؟

گفتم: از عراق.

گفت: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

گفت: مرحباً بلقائك، آیا در اهواز جعفر بن همدان حضینی را می‌شناسی؟

گفتم: دعوت حقّ را اجابت کرد.

گفت: **رحمة الله علیه، ما کان أطول لیله و أجزل نیله.**

سپس گفت: آیا ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: من خودم ابراهیم بن مهزیارم، دیر زمانی با من معانقه نموده، گفت: مرحباً بك یا أبا اسحاق! نشانه‌ای که میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بود، چه شد؟

گفتم: شاید انگشتری که به من عنایت فرموده، می‌خواهی؟

گفت: جز آن را اراده نکرده‌ام، چون انگشتری را نگریست، همی گریست و ببوسید و کتابت آن را که یا الله یا محمد یا علی بود، خواند.

پس دربارۀ آل ابی‌محمد از او پرسش کردم، گفت: به خدا سوگند! من همواره نور و ضیاء را در پیشانی محمد و موسی، دو فرزند حضرت عسکری نگرانم و اینک از جانب ایشان به سوی تو فرستاده شدم. اگر شایق دیداری، پنهان از کسان خود با من به سوی طایف، سازِ رحیل کن.

چون با او در خلال رمال وادی طایف رهسپار شدم، خیمه‌ای از موی بر تلّی از رمل نمودار شد. او پیش رفته، استجازه نمود، آن گاه حضرت (م ح م د) بن الحسن ـ عج الله

تعالی فرجه الشریف ـ از خیمه بیرون آمد.

«و هو غلام أمرد، ناضع اللّون، واضح الجبین، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، أقنی الأنف، أشمّ أروع، كأنّه غصن بان و كأنّ صفحة غرّته كوكب درّي بخدّه الأیمن خال كأنّه فتاتة مسك علی بیاض الفضّة، فإذاً برأسه و فرة سحما سبطه تطالع شحمة اُذنه. له سمت ما رأت العیون أقصد منه و لا أعرف حسناً و سكینة و حیاء.»

و آن حضرت جوانی بود که در روی مبارکش مو نروییده بود، رنگ رخسارش صاف و روشن، پیشانی‌اش گشاده و نورانی، میان ابروانش گشاده، چهرهٔ مبارکش کشیده و هموار، میان بینی نازنینش برآمدگی بود و در نظر با بالای آن مساوی می‌نمود و در حسن و بها و نور و ضیا، بیننده را به شگفت می‌آورد. گویا پهنای پیشانی مبارکش ستاره‌ای درخشان است.

در گونهٔ راستش، خالی مانند ریزه مشک بر نقرهٔ خام بود، موی سر مبارکش، سیاه مجعّد و تا نرمهٔ گوش رسیده بود، لکن آن را نپوشانده بود. هیأت نیک خوشی داشت که چشم هیچ هیأتی به آن اعتدال، تناسب، زیبایی و وقار ندیده است.

چون مثال همایونش بر من نمودار شد، سویش شتاب گرفتم و خود را بر قدم‌هایش افکندم و به تمام اعضایش بوسه زدم، فرمود: **مرحباً بك یا أبا اسحاق!** هرآینه روزگار، قرب لقای تو را به من وعده داد، هرچند دار و دیار تو از من دور افتاده، لکن صورت تو همواره در آینهٔ خیال من نمودار باشد.

اینک خدا را بر آن‌چه از نعمت تلاقی نصیب کرده، سپاسگزارم. آن‌گاه از حال شیعیان و برادران دور و نزدیک من پرسش فرمود.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! از آن زمان که حضرت عسکری علیه السلام بدورد جهان فانی گفته و جمال بی‌مثالت در سترات غیب نهفته، بر دوام سرگردان و برای سراغ تو، شهر به شهر دوانم؛ **شعر:**

هـزار بـادیه ای دوست در پـی‌ات بـدویدم

سراغی از تو نکردم، نشـانی از تـو نـدیدم

گرچه پرسیدمت ای دوست ز هر رهگذری

لیك نـامد بـه کـفم از تـو نشـانی، خـبری

بس دویدم ز پی‌ات زار به هر شـهر و دیـار

نه سراغـی ز تـو کـردم، نـه بـدیدم اثـری

تا این‌که خدا بر من منّت نهاده و به درگاهت ارشاد فرمود. پس آن حضرت به یک سو تشریف برده، به من فرمود: «**إنّ أبي** ﷺ **عهد إليّ أن لاأُوطّن مـن الأرض ألّـا أخفاها و أقصاها، إسراراً لأمرى و تحصيناً لمحلّي من مكائد أهل الضّلال من احداث الأمم الضوّال.**

اعلم يا أبا إسحاق! أنّه قال صلوات الله عليه: يا بنيّ إنّ الله جلّ ثناؤه لم يكـن ليخلي أطباق أرضه و أهل الجدّ في طاعته و عبادته بلا حجّة يستعلى بها و إمـام يؤتّم به و يقتدى بسبل سننه و منهاج قصده و أرجوا يا بنيّ! أن تكون أحد من أعدّه الله لنشر الحقّ وطيّ الباطل و إعلاء الدين و إطفاء الضلال.»

به درستی که پدرم به من فرمود: جز در اراضی خفيّهٔ بعيده توطّن نکنم، برای این که امر من از کید مردم ضلالت پیشه و مکر متمرّدین بدعت اندیشه نهان باشد.

ای ابواسحاق! بدان که پدرم به من فرمود: به درستی که این گونه نبود کـه خـدای تعالی طبقات زمین و بندگانش را بدون حجّت و امام بگذارد. ای پسرم! امید من این است که تو، یکی از آن‌ها باشی که خدا او را برای گشودن حقّ، و درهم پیچیدن باطل، بلند کردن رایت دین و خاموش کردن آتش گمراهی، مهیّا فرموده است.

تا این که فرماید: پدرم فرمود:

«**و كانّك بالرّايات الصّفر و الأعلام البيض تخفق على أثناء أعطا ما بين الحطيم و الزمزم وكأنّك بترادف البيعة و تصافي الولاء، يتناظم عليك تناظم الدرّ في مـثاني العقود و تصافق الأكفّ على جنبات الحجر الأسود تلوذ بفنائك من ملأ براهم الله من طهارة الولاء و نفاسة التربة، مقدّسة قلوبهم من دنس النّفاق، مهذّبة أفـئدتهم مـن رجس، ليّنة عرائكهم للّذين خشنة ضرائبهم عن العدوان، واضحة بالقبول، أوجههم**

نضرة بالفضل عيدانهم، يدينون بدين الحقّ و أهله.

فإذا أشدّت أركانهم و تقوّمت أعاديهم، فدنت بمكاثفتهم طبقات الأُمم إلى بيعتك في ظلال شجرة دوحة بسقت أفنان غصونها على حافّات بحيرة الطبريّة، فعندها يتلألؤ صبح الحقّ و ينجلي ظلام الباطل و يقصم الله بك الطّغيان و يعيد معالم الايمان يظهر بك اسقام الآفاق و سلام الرّفاق يودّ الطّفل في المهد لو استطاع إليه نهوضاً و نواشط الوحش لو يجد نحوك مجازا تهتزّ بك أطراف الدّنيا بهجة و تهتزّ بك أغصان العزّ نضرة و تستقرّبوا انّي العزّ في قرارها و تؤب شوارد الدّين إلى أوكارها يتهاطل عليك سحائب الظّفر.

فتخنق كلّ عدوّ و تنصر كلّ وليّ فلايبقى على وجه الأرض جبّار قاسط و لاجاحد عامط و لاشاني مبغض و لامعاند كاشح و من يتوكّل على الله، فهو حسبه،ق انّ الله بالغ أمره.»

ای فرزند! چنان باشد که علم‌های زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر فراز سر تو به جولان و جنبش درآید و پی در پی، اهل اخلاص و صفا، با تو بیعت نمایند؛ ایشان‌اند که برای قبول دین طینت پاک و برای دفع فتنه‌های مضلّین تسلّط و اقتدار دارند.

در آن وقت، باغ‌های ملّت و دین، بار آورد، صبح حقّ، درخشان شود، خداوند به وسیلهٔ تو، ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و به جهت امن و امان را در اطراف جهان، انبساط دهد. مرغان دین مبین به آشیان خود پرواز نمایند و باران فتح و ظفر، بساتین ملّت را خرّم سازد.

پس همهٔ دشمنان را هلاک کنی و دوستان را یاری دهی تا این که هیچ ستمکار بدکار و دشمن کینه‌دار و معاند منافق باقی نماند، هر کس بر خدا توکّل کند و امور خود به او گذارد، خدا برایش کفایت نماید و امر خویش، به نهایت رساند.

آن‌گاه به کتمان مجلس جز برای برادران راستگو در دین امر فرمود.

گفت: زمانی در خدمت آن حضرت، انوار معارف و حکم، از مشکات هدایتش

اقتباس نمودم. سپس از بیم ضایع شدن بازماندگانِ اهواز، رخصت انصراف خواستم، در حالی که از خیال فراقش، دیده گریان و دل سوزان بود.

آن حضرت، رخصت بخشید و در حقّم دعای خیر فرمود. چون بامداد برای وداع و تجدید عهد، حضور انور شرفیاب شدم، بیش از پنجاه هزار درهم نزد من بود که بر حضرت عرضه داشته، استدعای قبول نمودم.

پس تبسّم نموده، فرمود: یا اباا‌سحاق! در این سفر، بیابان‌ها پیش روی تو است، در سفر خویش به این مال استعانت جوی!

گفت: از خدمت آن حضرت مرخّص شده، عودت نمودم، در حالی که خدا را بر آن نعمت عظمیٰ سپاس می‌گذاردم و دانستم که خدا زمین را از حجّت خویش، خالی نگذارد.

[روایت حمیری]

۳ رفرفه

طبرسی در احتجاج[۱] از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده که توقیعی از ناحیهٔ مقدّسه، شرف صدور یافت که حضرت حجّة بن الحسن ـ عجل الله فرجه الشریف ـ کیفیّت دعا، سلام و صلوات و توسّل به آن حضرت را که عین بشارت است، تعلیم فرموده‌اند.

بعد از بیان مسایل بسیاری که ما آن‌ها را در نجمهٔ چهارم از عبقریّهٔ چهاردهم از بساط پنجم، ذکر می‌نماییم، گفت که چنین مرقوم بود:

«لا لأمر الله تعقلون و لا من اولیائه تقبلون حکمة بالغة فما تغن النّذر عن قوم لایؤمنون السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین إذا أردتم التوجّه بنا إلی الله تعالی و الینا فقولوا کما قال الله تعالی: سلام علی آل یٓس، السّلام علیك یا داعی الله و ربّانی آیاته... إلی آخر التّسلیمات المرقومات في البحار.

---

۱. الاحتجاج، ج ۲، صص ۳۱۸ـ۳۱۷.

ثمّ تدعي بهذا الدّعاء: اللّهمّ انّي اسئلك أن تصلّي على محمّد نبيّ رحمتك و كلمة نورک و إن تملاء قلبي نور اليقين و صدري نور الايمان و فكري نور الثّبات و عزّي نور العلم و قوّتي نور العمل و لساني نور الصدق و ديني نور البصائر من عندك و بصري نور الضّياء و سمعي نور الحكمة و مودّتي نور الموالاة لمحمّد و اله حتّى القاك و قد وفيت بعهدك و ميثاقك فتسعني رحمتك يا وليّ الحميد!

اللّهمّ صلّ على محمّد بن الحسن حجّتك في أرضك و خليفتك في بلادك و الدّاعي إلى سبيلك و القائم بقسطك و الثائر بامرك وليّ المؤمنين و بوار الكافرين و مجلّي الظّلمة و منير الحقّ و السّاطع بالحكمة و الصّدق و كلمتك التّامّه في أرضك المرتقب الخائف و الوليّ النّاصح سفينة النجاة و علم الهدى و نور أبصار الورى و خير من تقمّص و ارتدىٰ و مجلّي العمي، الّذي يملاء الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت جوراً و ظلماً انّك على كلّ شيء قدير.

اللّهمّ صلّ على وليّك و ابن اوليائك الذّين فرضت طاعتهم و اوجبت حقهم و اذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيراً.

اللّهمّ انصره و انتصر به لدينك و انصر به اوليائك و اوليائه و شيعه و انصاره و اجعلنا منهم.

اللّهمّ اعذه من شرّ كلّ باغ و طاغ و من شرّ جميع خلقك و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و أحرسه و امنعه من أن يوصل اليه بسوء و احفظ فيه رسولك و آل رسولك و أظهر به العدل و أيّده بالنّصر و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و أقصم به جبابرة الكفر و أقتل به الكفّار و المنافقين و جميع الملحدين حيث كانوا من مشارق الأرض و مغاربها و برّها و بحرها وامــلاء بـه الأرض عدلاً و اظهر به دين نبيّك.

و أجعلني اللّهمّ من أنصاره و أعوانه و اتباعه و شيعته و أرني في آل محمّد ما يأملون و في عدوّهم ما يحذرون اله الحقّ. امين يا ذالجلال و الإكرام يا أرحم الرّاحمين!»

[روایات دیگر]

۴ رفرفه

از جملهٔ بشارت ظهور خود، به احمد بن اسحاق قمی است، چنان که روایت آن، در یاقوتهٔ یازدهم از عبقریّهٔ اوّل از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت از ظهور خود، به علیّ بن مهزیار اهوازی است، چنان که روایت آن در مکاشفهٔ نهم از عبقریّهٔ هفتم از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت ظهور خود، به عیسی بن مهدی جوهری است، چنان که روایت آن در یاقوتهٔ هشتم از عبقریّهٔ دوّم از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود به راشد همدانی اسدآبادی است، چنان‌که روایت آن در یاقوتهٔ پنجم، از عبقریّهٔ هفتم از بساط چهارم ذکر خواهد شد.

از جمله؛ بشارت ظهور خود به ازدی است؛ چنان‌که روایت آن در یاقوتهٔ دوّم، از عبقریّهٔ دوّم، از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود را به یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی است، چنان‌که روایت آن در یاقوتهٔ سوّم، از عبقریّهٔ سوّم، از بساط چهارم ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی بعون الله و حسن توفیقه.

قد تمّ تألیف هذا البساط من الکتاب المستطاب المسمّی **بالعَبقَریّ الحَسان في احوال مولینا صاحب الزّمان** ـعلیه صلوات الله المسك الدیان- فی یوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظّم في العام الخامس و الأربعین بعد الالف و ثلاثمائه من الهجرة النبویّة، علی مهاجرها الآف الثّناء و التحیّة في المشهد المقدّس الرّضویه و لقد منّ الله علی بتشرّف کتابة هذا الکتاب الشریف و فرغت من جزئه هذا في یوم التاسع من شهر رجب المرّجب سنه ۱۳۶۴ و أنا العبد المحتاج الی ربّه الغنیّ محمد علیّ الحائري.